

دانشنامه فلسفی

فارسی - عربی - انگلیسی - فرانسه
پهلوی - یونانی - لاتین

گردآورنده

سید محسن افغان



در پی سیر اندیشه ناگزیر میبایستی بر خاور
و باختر هر دو رو برد. جز آنکه در ایران زمین
دانش این دو بخش جهان با پندارهای دیرینه
کشور آمیخته شد و از آن آموزشی بمیان آمد
که تاکنون پایدار است.

همچنانکه به گذشته هرگز نمی توان بازگشت
از گذشته نیز هرگز نمی توان برید. پس ناچار
باید کوشید با چگونگی سخن گذشتگان آشنا
شد و اصطلاحات خاوری و باختری را برابر
کرد تا براندیشه کاران آینده راه آسان و آماده
گردد.

بنا بر این فرهنگی تهیه شد دارای واژه های
فلسفی در پهلوی و فارسی و عربی از يك سو
و یونانی و انگلیسی و فرانسوی از سوی دیگر
بامید آنکه پژوهندگان را پسند آید و دانشجویان
را سودمند.

س. م. ا.



در دانش فنی

سید محمد حسن خان



۸	۰۲
۵	۱۰

۱۱۱

۸۱۰۶۶

۱۸

۵۸۳۹۰



کتابخانه شخصی البرهان



دوره نامه فلسفی

فارسی - عربی - انگلیسی - فرانسه
پهلوی - یونانی - لاتین

گردآورنده

سید محسن افغان



نشر نقره



نشر قمره

سهیل محسن افغان

داڙه نامه فلسفې

فيلم و زينتک : پيچاز

چاپ : سکه

صحافې : مينځک

چاپ دوم ، زمستان ۱۳۶۲

۵۰۰۰ نسخه

پیش از آنکه در باب واژه‌نامه فلسفی استاد سپیل محسن افغان، دانشمند پژوهشگر مقیم ترکیه، گفتگو کنیم، بی‌مناسبت نخواهد بود که نوشته کوتاه استاد وارسته و بزرگوارم، پروین گنابادی را در مقدمه چاپ هکسی «کشاف اصطلاحات الفنون» همانوی (۱۳۴۶ ه. ق - از روی چاپ کلکته ۱۸۶۲ م.) در اینجا بیاورم:

«... در جامعه‌هایی که فرهنگ و دانش شکوفان می‌شود، احتیاج ایجاب می‌کند که به تدوین لغت‌نامه‌ها، یا فرهنگ‌ها و کتابهای لغت دستگاهی، یا اصطلاحات دانشها و دائرةالمعارفها، همت گمارند، تا طالبان دانش و ادب به سهولت بتوانند از خرم علوم و معارف کسب فیض کنند و مشکلات خویش را با چنین رهنمون‌هایی آسان سازند ...»

آقای افغان نیز به سنت کهن فرهنگ اسلامی ایران، بر همین هدف نظر داشته است. طبعاً برای فراگیری و ممارست در هر علمی، دو موضوع حائز بیشترین اهمیت است؛ نخست پیروی از روش علمی تحقیق، و به اصطلاح متدولوژی و منطق علمی؛ دوم بهره‌مندی از کتابهایی که در موضوع لغات و اصطلاحات و معادل‌های لغوی و زبانی آن علوم فراهم آمده است؛ و مسلمانان به این ضرورت خیلی پیشتر از ملت‌های متمدن دیگر پی برده بودند. همانگونه که آدام هنز در کتاب «تمدن اسلامی» خود می‌نویسد، مزیت بزرگ فلسفه اسلامی، پیروی از روش و اسلوب علمی بود، و زودتر از آنکه دانش‌های دیگر روشی از برای خود برگزینند، از تجارب یونان‌پسها، مخصوصاً طبقه‌بندی ارسطو سود جسته بود. از همان آغاز، گروهی از صاحب‌نظران، یا به صورت گروهی، چون اخوان‌الصفا، با انتشار «رسائل» یا با پژوهش فردی، چون فلاذبی، باتدوین «احصاء العلوم»، و خودآذمی با تحریر «مفاتیح العلوم» به تنظیم و تبویب لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های گونه‌گون، از برای استفاده پژوهشگران در هر رشته همت گماشتند. عالمان بسیاری که غالباً از مردم سرزمین ایران بوده‌اند، دنباله‌کار فرهنگ‌نویسان گذشته را گرفتند و نقائص آنان را در هر زمینه مرتفع کردند، که از جمله مهم‌ترین آنها، «الفهرست» است از ابن ندیم (متولد ۳۸۵ ه. ق.)، «مفتاح العلوم» از سراج‌الدین سکاکی (متولد ۵۵۵ ه. ق.)، «مفتاح السعادة و مصباح السیاده» از

طاشکیری زاده (متولد ۹۶۸ هـ.)، «موضوعات العلوم» از محمد افندی فرزند کبری زاده (وفات ۱۰۲۶ هـ.)، کتاب سودمند و دستور العلماء از شیخ عبداللہی احمد نغری، و شنبوع العلوم از محمد بن علی سهروردی (متولد ۱۲۰۰ هـ.) «انواع العلوم» از سید شمس الدین خیوانی (متولد ۱۲۰۵ هـ.) و ابجد العلوم از سید ابوالطیب صدیق (متولد ۱۳۰۷ هـ.)، «تاریخ العلوم» مولوی حسن (وفات ۱۳۰۰ هـ.) و «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» از حاجی خلیفه (وفات ۱۰۶۷ هـ.) علاوه بر آن، کار خاورشناس بزرگ نیمه اول قرن بیستم کادل برکلمان^۱ آلمانی، در طبقه بندی و معرفی کتابهای فلسفی و ادبی ایران، عرب و ترک در اسلام، راهگشا و آموزنده بوده است.

باری، در سالهای اخیر نیز از همت دانشمند آزاده، شادروان دهخدا، و لغت نامه تنظیم شد، که امید است پاره‌یی کمبودها، و مسامحاتی که پس از فوت او، در مواضع و رئوس مسائل روی داده، با مساعی صاحب نظران مرتفع گردد. آخرین اثر در این زمینه «دائرة المعارف» محقق هالقدر و انسان والا کهنر و بزرگوار، شادروان دکتر غلامحسین مصاحب است که بالنسبه سودمندتر از فرهنگهای دیگر، بویژه در شناخت موضوعها و اصطلاحات علوم و فلسفه و از نظر استاندارد کردن^۲ تلفظ و تعاریف و رسم خط تعیین کننده است. از واژه نامه فلسفی - اجتماعی پژوهشگر اندیشمند، داریوش آشوری هم نمی توان گذشت، براستی سعی او مشکور است، هر چند مأخذ گرد آورنده، لغات و تعبیراتی است که نویسندگان و مترجمان پارسی زبان از متون بیگانه برگردانده اند، و نمی تواند فرهنگ جامعی همانند آنچه در مغرب زمین متداول است، تلقی شود.

واژه نامه افغان، گامی دیگر در تنظیم و توضیح و مطالعه واژگان و اصطلاحات فلسفی است. بویژه در تطبیق واژگان و اصطلاحات فلسفه اسلامی با معادل های چند زبان غربی کهن و جدید، اهمیت شایانی دارد. افغان پیش از تألیف واژه نامه، حدود سی و چند سال قبل، رساله شعر ارسطو را از یونانی به فارسی ترجمه می کند، بعدها استاد زرین کوب و دیگران بدین کار خطیر دست می یازند. متأسفانه هنوز ارزیابی آگاهانه‌یی ازین ترجمه ها صورت نگرفته و داوری در اصالت این ترجمه ها دشوار است. همچنین افغان در متن کتاب از لغت نامه دیگری مشتمل بر اصطلاحات فلسفی عربی و فارسی نیز گفتگو می کند.

از مزایای واژه نامه حاضر، نخست مطالعات عمیق و منظم مؤلف است در متون فلسفی و کلامی زبانهای پارسی، عربی، و اندکی یونانی، لاتین، پهلوی، و به اندازه کافی فرانسه و انگلیسی. او با انگیزه گردآوری و تدوین واژه نامه فلسفی به مدت چهل سال، منظمآ آثاری را که در کار خود سودمند پنداشته بررسی کرده است. شمار این کتابها که نام بیشترشان در پایان واژه نامه آمده، از آنها که در زبان فارسی و عربی در موضوع فلسفه معتبرند، از نود متن بیشتر است. و حتی ترجمه های سریانی متی بن یونس و اسحق بن حنین، و ثابت بن قه حوائی و عده ای معنی را مطالعه کرده، و در واژه نامه از آنها استفاده برده. همچنین بهره گیری

افنان از واژه‌ها و تعبیراتی که برای نخستین بار در متون پارسی فلسفی، در قرون چهارم، پنجم و ششم و هفتم به کار رفته، نه تنها بر اعتبار و سودمندی کتاب افزوده، بلکه به طور قطع، رهنمودی است بر آنانکه بخواهند دنبال کار او را بگیرند، و واژه‌نامه‌یی سودمندتر و کاملتر از برای پارسی‌زبانان در فلسفه فراهم آورند. افنان توفیق آن را یافته که متون پهلوی، مخصوصاً «دینکرت» را با اسلوب منظمی مطالعه کند، و معادلهایی که روشنگر مفاهیم فلسفی یونانی، در زبان پهلوی باشد، پیدا کند، فی‌المثل.

آلایر، که در دینکرت معادل هوشیار و هوشمند به کار رفته در زبانهای لاتین *Intelligent* گفته می‌شود.

یا : شباد پهلوی، معادل عدد عربی، معادل *Nombre* فرانسه.

امتياز دیگر این واژه‌نامه آوردن جملات کوتاهی، بیشتر از متون فارسی، و کمتر از عربی، برای روشن ساختن و تفهیم بیشتر معنای هرواژه فلسفی است، مثلاً: در واژه اکنون، مؤلف از زادالمسافرین ناصر خسرو شاهد می‌آورد:

«هراکنونی زمانی حاضر... نهایت زمان گذشته، و آغاز زمان آینده...»

یا : در واژه انیت که جستجوی معادل فارسی برای آن دشوار می‌نماید، مؤلف با آوردن شواهدی از «دانشنامه علایی» و «لفت موران» کار را آسان کرده است: «هستی... انیت به تازی، ماهیت دیگر و انیت دیگر [دانشنامه]، انیت و هویت [لفت موران]، الله‌والانیه الحق [رسایل کندی].

از ابتکارات مؤلف، یافتن معادلهایی از برای پاره‌یی واژه‌های خارجی است، نظیر:

هم‌آمدن، معادل *Combinaison* که در نوشته‌های بابا افضل یافته.

یا : آداسگی در مفهوم *Perfection*

یا : هراچنگی در مفهوم خرددست عربی و *Necessite* فرانسه.

و اما می‌توان گفت مؤلف تنها به گردآوری واژه‌ها نظر نداشته، بل از این طریق کوشش در شناخت مفاهیم و مقام انسانی داشته است:

در زیر عنوان «افروطاغوراس» فیلسوف سوفیست یونانی که در زبانهای لاتین به *Protagoras* شهرت یافته، با بهره‌گیری از ترجمه عربی و اسطاث نوشته راهب سریانی، می‌نویسد:

«قد کان افرا طاغوراث، يقول ان الانسان كيل جميع الاشياء» و بلافاصله عبارت را به انگلیسی برمی‌گرداند:

Man is the measure of all the thing

براستی اگر پژوهش فلسفی چنین سرانجامی نداشته باشد، چه سودی از آن توان گرفت. امیدوایم انتشار این واژه‌نامه، خود یکی از زمینه‌ها باشد بر اقدامی بنیانی توسط محققان متعهد در تدوین فرهنگی جامع در فلسفه به زبان پارسی، و قبول افتد بر پژوهندگان ما.

بياد

مادر دانشد وستم

طوبی خانم عباس

— أبدى (اساطث) (Metaph. 1026*10) *átdiov*
 — أبدية (اساطث) (Metaph. 1025*33) *átdia*
 — مؤبدة (اساطث) (Metaph. 1028^b 19) *átdia*
 — دائمة (مضى) (A. Post. 75^b 24) *átdios*
 — الأبدى (اصحى) (D. An. 415* 29) *áel*
 — أبدية (كندى ، رس) — أبدية الوجود (سهر ، حكمة) .

— الأبديات (س ، شفا) .

— أبدى لا نهاية لآخره (غز ، تهافت)

for mystical sense cf.

Sarrāj: *al-Luma'*.

see ازلى — دائم

E. Avicenna.

ابن سينا

F. Avicenne.

— اقومهم بالنقل والتحقيق ... الفارابى ... وابن سينا (غز ، تهافت) .

— الشيخ المبرز (سهر . حكمة)

— تلقى ما تلقاه عن الملاحظة و ... المعتزلة والرافضة ... افضل متأخريهم ... ضم الى كلامه في الآخيات من القواعد التى اخذها عن المتكلمين اكثر مما اخذه عن سلفه ... ابن سينا واتباعه خالفوا القدماء في طائفة من اقاويلهم المنطقية وغيرها (تيمية ، الرد) .

E. affection, impression.

اثر

F. affection, impression.

E. post-eternity.

ابد

F. post-éternité.

L. aeternitas.

Phl. *jāwīt, hamēšakih.*

(Qur'anic 2: 89)

— ابد بقاء فى آخر ... (خسرو ، رس)

— جاويد (خسرو ، زاد) .

— ابدًا (اصحى) (P. Herm. 16^b 7) *áel*

— ابدًا (تدارى) (A. Pr. 32^b 7) *áel*

— ابدًا (اساطث) (Metaph. 993^b 28) *áel*

— فى كل حين (تدارى) (A. Pr. 29* 23) *áel*

— العقل ... بالفعل ابدًا (كندى ، عقل)

— الاوابد (ناعمة ، اتولوجيا) — الآباد (سهر ، حكمة)

— الابد ... استمرار الوجود فى ازمنة مقدرة غير

متناهية فى جانب المستقبل (جرجانى) .

for mystical sense cf.

Jīlī: *al-Insān al-Kāmil*, chapt. 29.

see ازلى — سرمد — جاويدان

E. eternal.

ابدى

F. éternel.

Phl. *hamēšak, jāvītān.*

— ابدى ... را انجام نباشد (خسرو . خوان)

— ابدیت (جامى ، شرح عطار) — جاويدى (خسرو

زاد) .

تأثير - آخر

- E. choice. **ايار**
 F. choix.
 — ايار ... استكراه (ط ، اساس) .
 — الایثار للشيء (دمشقي) (Top. 104^b 1)
 — بالشهوة والایثار (فارابي ، نواميس) .
 E. ether. **اثير**
 F. éther.
 G. αἰθήρ
 Phil. *fravahr*.
 — اثير ... هوای گرم ... بزیر فلک ماه (خسرو ، جامع) .
 — اثيریّ وعنصریّ (س ، نيروزيّه) .
 E. source. **ماخذ**
 F. source.
 — المأخذ (تذاری) (A. Pr. 46^a 32) μεθόδος
 E. other. **آخر**
 F. autre.
 — الآخر (اساطث) (Metaph. 1024^b 11) θατέρος
 — الآخر (اساطث) (Metaph. 1054^b 15) τό ἄλλο
 — الآخر (نظيف) (Metaph. 987^a 16) ἑτερος
 — آخريّه - (س ، شفا) (?) ἑτερότης
 E. the end. **آخر**
 F. la fin.
 Phil. *fražām, fražām-kārih*.
 — بازپسين آغاز وانجام (خسرو ، زاد) .
 — الآخر (مع) (Rhet. 1392^a 15) τό τέλος

- L. impressio.
 (Qur'anic word)
 — اثر ... اندر حسّ ... آثار ذاتي (س ، علا) .
 — اثر پذير فتن ... (خسرو ، زاد) .
 cf. κατ' ἐξοχὴν καὶ εἰσοχὴν τύπωσις
Stoic. vet. frag. II. 56. 23.
 — آثار النفس (اسحق) παθήματα τῆς ψυχῆς
 (P. Herm. 16^a 7)
 cf. φαντασία δὲ ἐστὶ τύπωσις ἐν ψυχῇ
Stoic. vet. frag. II. 55. 22.
 — المؤثر الاول واحد واثره العقل (ناعمة ، اتولوجيا)
 — اثر المؤثر في المؤثر فيه (كندی ، رس) .
 — الموجود ينقسم الى مؤثر ومتأثر واثر (سهر ، حكمة)
 — الاثر له ثلثة معاني ... النتيجة ... العلامة ...
 الجزء (جرجاني ، ٧) .
 — المؤثرية والمتأثرية (صد ، اسفار) .
 — الاثرية (سجستاني ، بنايع)
 E. affection, effect. **تأثير**
 F. affection, effet.
 (non-Qur'anic in form)
 — تأثير فعل باشد از اثر كنده اندر اثر پذير
 (خسرو ، زاد) .
 — تأثيرات (اساطث) (Metaph. 1003^b 7) τὰ πάθη
 — تأثيرات (متي) (A. Post. 75^b 1) τὰ πάθη
 — التأثيرات الطبيعية (تذاری) τὰ παθήματα
 φυσικά (A. Pr. 70^b 6)
 — التأثيريات (فارابي . احصاء)
 — افعالا وتأثيرات (اخوان . ج ١ . ٩٨) .
 cf. Tahānawī I, pp. 65-67 for sense of
 تأثير in *fiqh* and *kalām*.

Phl. *axv*, *axvik* = pertaining to the will (Zaehner).

axv i astōmand (Dēnkart) = être corporel (Menasce).

see ارادت - خواست

E. the particle, instrument. **ادات**

F. la particule, instrument.
(non-Qur'anic in form)

— ادوات ... دست افزارها (خسرو ، خوان) .

— دلالت ادوات ... (ط ، اساس) .

— ادوات ... بنتهائی معنیش تمام نبود ... (ساوی) .

— اجزاء القول في اليونانية اسم وكلمة واداة (فارابی ، احصاء) .

— فالادوات نسبتها الى الاسماء نسبة الكلمات الوجودية الى الافعال (س ، شفا) .

an early usage of the word:

— لسانك اداة مقلبة (مقفع ، مسكويه ، حكمة) .

cf. προσθήκη *Stoic. vet. frag.* II. 184. 59.

E. transmission, a leading to. **تأديه**

F. transmission, découler.

(Qur'anic. 4: 61)

— بتأديه خير وفضيلت (ط ، اساس) .

— الأشياء التي تأدت اليها *τά παραδεδομένα*

(A. Post. 98^a 14) (منى)

— مما أدى اليها (اصحق) *τά παραδεδομένα*

(D. An. 405^b 29)

— ادينا (اساطات) *ἀποδεδωκέναι*

(Metaph. 1013^a 35)

— اداء (دمشقي) *ἀπόδοσιν* (Top. 108^b 7)

— تأدى (منى) *μεταφορά* (Post. 1457^b 6)

— سقط عنى اوليته باوليتى وآخريتى باخريته (بسطامى) .

E. the last.

اخير

F. le dernier.

— الاخير (اساطات) *τό τελευταῖον*

(Metaph. 1016^a 20)

— الاخير (تذارى) *τελευταῖός* (A. Pr. 39^a 4)

— الاخير (اساطات) *ἔσχατον*

(Metaph. 1024^a 1)

— الاخير (تذارى) *ἔσχατον* (A. Pr. 28^a 15)

— الاخير (منى) *τό ὅσταν* (A. Post. 82^a 38)

— الاخير (اصحق) *ὁ ὅστερος*

(Metaph. 994^b 19)

— المتأخر (اصحق) *τό ὅστερον* (Categ. 14^a 37)

E. the hereafter.

آخيرات

F. l'au-delà.

— آخرت بودش دوم ... (خسرو ، رس)

— الشرائع ... اتفقت على وجود اخرى بعد الموت

وان اختلفت في صفة ذلك الوجود (رشد ، تهافت) .

— الآخرة عالمان ... عقل نورى و ... حتى ...

(صد ، اسفار) .

E. element, the opposite. **آخشيح**

— خلاف میان آخشيح ... گرمى و سردى (س ،

علا) .

— بارمى متضاد آخشيح بود (ترجمان) .

— آخشيح ضد ... وديكر طبابع (لغت فرس)

(صحيح)

— چار آخشيح (نظامى)

E. will-power, existence.

اخو

F. volonté, existence.

- الادب بالمنطق وكل المنطق بالتعلم (مقفع ، كليلية) .
 — الذى يورث العقل هو الادب (فارابى ، نواميس) .
 — التأديب بالشعار (فارابى ، افلاطون) .
 — التأديب ... طريق ايجاد الفضائل الخلقية والصناعات العلمية (فارابى ، سعادة) .
 — تأديب بالعلوم (فارابى ، احصاء) .
 — الانفس الجزئية ... تقوى بالرياضيات فكرها وتبين بالآداب خواطرها (اخوان ج ٣ ، ٢٨) .

E. harm. **اذى**
 F. injure.

- الاذى (دمشقى) (Top. 106^a 38) ἡ λύπη
 — الاذى (اسحق) (D. An. 414^b 4) ἡ λύπη
 — مؤذية (اسحق) (D. An. 414^b 5) λυπηρόν
 — المؤذيات (مجم) (Rhet. 1372^a 3) λυπηρά
 — بغير اذى (دمشقى) (Top. 117^a 25) ἀλυπία
 — الاستبشاع (اسحق) (D. An. 431^a 10) λυπεῖσθαι

E. perfection, entelechy. **آراستگى**
 F. perfection, entéléchie.

- بكمال اولى ... كه آن آراستگى ... است — آراينده —
 — نفس كلتى آراسته کرده — آراسته بودن اجسام (خسرو ، زاد) .

see كمال

E. rest. **ارامش**

- F. le repos.
 G. ἡρεμία — O.P. ā-ram (Kent).
 — جنبش و آرامش (س ، علا) (خسرو ، خوان) (فردوسى) .
 see سكون

- يتأدى من الآباء (مقفع ، كليلية) .
 — الفلسفة ... تأدت اليها من اليونانيين (فارابى ، سعادة) .
 — التعدية والتأدية (س ، نجاه) .

E. education, culture. **ادب**

F. éducation, culture.

Phl. *frahang*.

(non-Qur'anic)

- دانش و ادب (قابو سنامه) .
 — هر قوتى كه بخرد يافته شود ، ادب و فرهنگ خوانند (افضل ، مص) .

— الادب (مجم) (Rhet. 1365^b 34) παιδεία
 — ان يتأديب (اسحق) πεπαιδευῖσθαι

(Metaph. 995^a 12)

— قلة ادب (اسطاث) ἀπαιδευσία

(Metaph. 1006^a 6)

— لا يعرفون (اسطاث) ἀπαιδευσία

(Metaph. 1015^b 7)

— على غير طريقة الادب (اسطاث) ἀπαιδευτοί

(Metaph. 1043^b 24)

— الادب (دمشقى) φρόνησις

(Top. 116^b 25, 28)

— الرجل الاديب (دمشقى) φρονιμός

(Top. 116^a 12)

— ادباء (دمشقى) οἱ φρονιμοί

(Metaph. 117^a 30)

corrected in the margin of the Paris Ms.
 into حكام .

- ادب — المؤيدون — تأديب (عبد الحميد ، رس) .
 — علم الادب ... الادب ... رياضة للقلوب وجلاء وصفاء (مقفع ، منطق) .
 — الادب يملو العقل ... اودبه ادباً حسناً ... جلّ

Av. āzī — Phl. āz.

— آز (فردوسی) (صحاح الفرس) .

E. freedom. آزادی

F. liberté.

Phl. āzātih.

G. ἐλευθερία (?)

— آزادی - آزادتن (فردوسی)

E. free-will. آزادکامی

F. libre-arbitre.

Phl. āzāt-kām, āzāt-kāmih. A special chapt. on āzāt-kāmih in Dēnkart.

cf. Tavadia: *Pahlawi Passages on fate and free-will*. Zeit. f. Indol. u. Iranistik. Vol. 8.

— آزادکام - آزادکامی
— آدمی در استعداد ... مجبور ... و در افعال ...
مختار (نسبی ، انسان کامل) .

E. Pre-eternity. ازل

F. Pré-éternité.

(non-Qur'anic)

— ازل بقاء بی اول (خسرو ، زاد) (افضل ، مص) .

E. pre-eternal. ازلی

F. pré-éternel.

— ازلی ... اورا آغاز نیست (س . علا) .
— اهل تأیید گفتند میان ازل و ازلیت و ازلی
فرق است (خسرو ، رس)

— ازلی^۱ (اسطاث) (Metaph. 994^b 7) ἀλδιος

— ازلی^۲ (دمشقی) (Top. 104^b 8) ἀλδιος

— ازلی^۳ (اصحقی) (D. An. 413^b 27) ἀλδιος

E. desire. ارب

— شوق وهو الأرب (اصحقی) ὄρεξις
(D. An. 432^b 7)

— ارب الأرب (مقفع ، مسکویه ، حکمة) .
— غایة المنفعة هو الأرب (فارابی ، مسکویه ، حکمة) .

see شوق

E. Aristotle. ارسطاطالیس

F. Aristote.

G. Ἀριστοτέλης

— امام حکیمان و دستور و آموزگار فیلسوفان (س ، علا) .

— میر حکماء یونان ... خداوند منطق (خسرو ، جامع) .

— مبرز یونانیان فی الفلسفة (کندی ، المعتصم) .
— صاحب المنطق ... المعلم الاول (س ، شفا) .
— امام البحث (سهر ، اشراق) .
— ارسطو ادرك الحق كله اعني القدر الذي في طبع الانسان ان يدركه (رشد ، ما بعد) .

E. experience. ارونند

F. expérience.

— ارونند (برهان قاطع) (لغت فرس) .

— بارونند چشم خرد را بدوخت (فردوسی)

O.P. arwā = action — Av. aurva —

O.P. aruvastā = activity — Av. aurvant (Kent).

Phl. = arvand.

see ارونند - تجربه

E. concupiscence, lust. آز

F. concupiscence.

τὸ θεμέλιον (الاساس (اسطاس) —
(Metaph. 1013^a 3)

τὸ θεμέλιον (الاساس (منى) —
(A. Post. 95^b 35)

— اساس (مقفع ، منطق)
— أسه وجوهه (مقفع ، كيلة)
— اساس (كندى ، المعتصم) (س ، شفا)

E. is — the copula. است

F. est — copula.

L. est — copula.

G. ἐστί.

O.P. *astiy* — Av. *asti* — Skt. '*asti*
(Kent).

— است (برهان قاطع)

for the different equivalents in Arabic
cf. S. Afnan: *Philosophical Terminology*
in *Arabic and Persian*.

E. well-foundedness. استوارى

— استوارى ... قول ... استوار شدن (خسرو ،
زاد).

E. element. اسطس

F. élément.

L. elementum.

Phl. *zahak*, *zahakān*.

— اسطس (خسرو : زاد).

τὸ στοιχείον (الاسطس (اسطاس) —
(Metaph. 1014^a 25)

τὸ στοιχείον (الاسطس (نظيف) —
(Metaph. 989^a 4)

τὰ στοιχεῖα (الاسطس (اسحق) —
(D. An. 423^b 28)

τὰ δίδια (الاشياء الازلية (اسحق) —
(P. Herm. 23^a 22)

ἐν τοῖς αἰδίοις (في الازلية (نظيف) —
(Metaph. 990^b 8)

ἀθάνατον (A. Pr. 46^b 3) (الازلى (تذارى) —

τὸ αἰεὶ (A. Pr. 47^b 21) (الزلى (تذارى) —

οὐ πᾶν τὸ ὄν ἦτοι γενόμενον ἔστιν ἢ αἰδίων
(Top. 104^b 25)

ليس كل موجوداً إمّا مكوّناً وإمّا ازليّاً
(دمشقى)

— الازلى الذى لم يكن ليس (كندى ، رس)
(محاسبى ، التوهم) (فارابى ، مدينة)

— ما لم يتقدّمه عدم فهو ازلى (س ، نجاه) (غز ،
تهافت)

— ازلية (سراج ، اللمع) (سهر ، حكمة)
(جرجانى ، ١٦).

for the supposed etymology of the word
cf. Suyūṭī: *al-Muzhir*; for the mystical
sense Tahānawī, I, p. 84; Jili, chap. 28.

E. experience. آرياش

F. expérience.

Phl. *uzmāyīšn*

see تجربه

E. intelligent, devout. آريز

F. intelligent, pieux.

Phl. *azēr* (Dēnkart)

— آريز (فردوسى)

— آريز زيرك وپرهيزنده (لغت فارس) (صحاح)

E. foundation, principle. اساس

F. fondation, principe.

Phl. *būn*, *ōš*.

(non-Qur'anic in form)

σχῆμα (D. An. 414^b 21) اشكيم (اصحق) -
 σχήματος (D. An. 414^b 21) الاشكيم (اصحق) -
 see شكل

E. element, principe. اصل
 F. élément, principe.
 L. principium.
 Phl. *bunyašt, bunyaštih.*
 (Qur'anic word)

اصلهای همه علمها (س ، علا)
 اصل وفرع ... بینخ وشاخ (خسرو ، زاد) .

στοιχείον (Soph. 172^b 21) اصل (زرعة ، ناعمة)
 to note:

οὐδενός (Categ.) اصلاً (اصحق) -
 τό παράπαν (Top. 151^a 28) اصلاً (دمشقی) -
 (Top. 151^a 28)

الاصول والفروع (مققع ، منطق) .
 اصل (ناعمة ، اثولوجيا) (فارابی ، احصاء)
 (س ، نجاة) .

E. fundamentalists. اصولیین
 - اهل اصول (سهر ، صغیر سیمرخ) .
 - الاصولیین (غز ، تهافت) .

E. Protagoras. افروطاغورس

F. Protagore.
 man is the measure of all things =
 πρωταγόρας δ' ἀνθρώπων φησι πάντων
 εἶναι μέτρον (Metaph. 1053^a 35)
 - قد كان افراطاغورس يقول ان الانسان كیل
 جمع الاشياء (اسطاط) .

τά στοιχεῖα (A. Post. 84^b 22) الاسطقتسات (متی)

اکثر فی الاسطقتسیة ... μάλλον (Metaph. 1014^b 11) (اسطاط)

δτι Ἐμπεδοκλῆς τέτταρα ἔφησε τῶν σω-
 μάτων στοιχεῖα εἶναι (Top. 105^b 17)
 - ان انبادقليس يرى ان اسطقتسات الاجسام اربعة
 (دمشقی) .

الاسطقس (کتلی ، رس) .
 - الاسطقتسات اربع ... (فارابی ، مدینة) (س ،
 حدود) .

الاجسام الاسطقتسیة (س ، نجاة) .
 - الاسطقس ... علی ثلاثة معان ... (رشد ، مابعد)
 - قد یسمى الاسطقس الرکن (خوارزمی) .

see عصر

E. column of opposites. اسطوخيا
 F. série des opposés.

συστοιχία (Metaph. 1072^a 31) (متی) الاسطوخيا
 - الاسطوخيا (رشد ، مابعد) .

E. celestial sphere. آسمان
 O.P. *asman* — Av. *asman* (Kent).
 Phl. *āsmān*.

آسمانها را نیزهم از هیولی وصورت آفریده اند
 (جوزجانی) .

E. clarity, manifestation. آشکارائی
 F. clarté, manifestation.
 - آشکارائی (خسرو ، وجه دین) .

E. scheme, form. اشکیم
 F. schéma, figure.

آفرینش - آرایش

E. Plato. افلاطون
F. Platon.

ὁ Πλάτων (افلاطون (احق)
(D. An. 404^b 16)

- افلاطون الحکیم (کندی ، رس) .
- افلاطون الشریف الآلمی (ناعمة ، اثولوجیا) .
- شیخ الفلاسفة وعظیمها (رازی ، رس) .
- الحکیم المعظم (سهر ، حکمة) .
- افلاطونیین (فارابی ، الجمع) .

E. Epicures. افیغورس
F. Épicure.
- افیغورس واصحابه ... فرقة الذّة (فارابی ، مدینه) .

E. instant of time, the present. اکنون
F. instant, le présent.
G. τό νῦν (?)
Phl. nūn.

- میان دو پاره زمان اکنون که بتازیش آن خوانند (س ، علا) .
- هر اکنونی زمانی حاضر... نهایت زمان گذشته
- و آغاز زمان آینده ... اکنونها ... (خسرو ، زاد) .

E. sensation, perception. آگاهی
F. sensation, connaissance.
Phl. āgāhīh, anāgahīh.

- آگاهی (س ، نفس) .
- آگاهی و ادراک حتی ... مراتب آگاهی ...
- حتی ... خیال ... گمان خرد (افضل ، مص) .
- see ادراک - حس

E. corruption, contamination. آرایش
F. corruption.

- آرایش طبیعت (س ، علا) .
- آرایش ویرگی (خسرو ، زاد) .

E. creation. آفرینش

F. création.

Phl. āfritan, afritār, āfritārih.

- آفرینش ابداعی - آفرینش تقدیری (خسرو ، خوان) .
- آفرینش ... اول امر ، دوّم عقل ، سیّوم نفس ، چهارم هیول ، پنجم طبیعت ، ششم جسم ، هفتم فلک ، هشتم ارکان ، نهم مولدات (خسرو ، رس) .
- آفریدن - ترتیب آفرینشی (خسرو ، زاد) .
- آفریدگار - آفریننده - آفریدگان (خسرو ، رس) .
- انبودن آفرینش بود - شعر رودکی (لغت فرس) (صاح القوس)

E. organ, instrument. افزار

F. organe, instrument.

G. τὸ ὄργανον (?)

Phl. afzār, afzārih.

- افزار - دست افزار (خسرو ، زاد) .
- see آلت

E. growth. افزایش

F. augmentation, croissance.

G. ἡ αὐξήσις (?)

Phl. gavākih, afzāyišn, afzanikih, afzanišn, afzāyēnītai u kāstai (Dēnkart).

- افزایش و کاهش (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
- افزایش و زاینده (خسرو ، زاد) .
- افزونی و کمی (سج ، ۲۹) .
- افزونی و کمی (فردوسی) .

E. apply. افکندن

F. appliquer.

- افکندن (س ، علا) - اطلاق - حمل

- الاشتراك التأليفي (س ، نجاة) .
 — المؤلف والتأليف ... (جرجاني ، ٥١) .
 — مادة منها ألف وصورة بها يتم التأليف (س ، نجاة) .
 — التأليفية (صد ، اسفار) .

E. harmony.
 F. harmonie.

تأليف

- التأليف (اساط) ἡ ἁρμονία
 (Metaph. 1024^a 21)
 — التأليف (اصحق) ἡ ἁρμονία (D. An. 406^b 30)
 — تأليف اللحن (متى) τὰ ἁρμονικά
 (A. Post. 75^b 16)
 — تأليف الجوهر (متى) τὰ ἁρμονικά
 (A. Post. 76^a 11)
 — اصحاب التأليف (دمشقي) οἱ ἁρμονικοί
 (Top. 107^a 16)
 — بسبب الالفة (اصحق) διὰ τὸ ἕθος
 (Metaph. 995^a 6)
 — و التأليف انما هو مزاج وتركيب من اشياء مختلفة (اصحق) .
 — تأليف الالحان (فارابي ، احصاء) .

E. composite, compound.
 F. composée, complexe.
 (Qur'anic. 9: 60)

مؤلف

- مركب ومؤلف (س ، علا) .
 — المؤلف (اصحق) συμπλοκή
 (P. Herm. 17^a 22)
 — الاقاول المؤلف (اصحق) τὰ συμπλεκόμενα
 (Categ.)

E. organ, instrument.
 F. organe, instrument.
 L. instrumentum.

آلت

(non-Qur'anic in form)

- آلت (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
 — حركت آلتی (خسرو ، زاد) .

- الآلات (اساط) τὰ ὄργανα
 (Metaph. 1013^b 2)
 — الآلات (دمشقي) τὰ ὄργανα (Top. 105^a 2)
 — الآلة (اصحق) τὸ ὄργανον (P. Herm. 17^a 1)
 — آلتی (اصحق) ὄργανικόν (D. An. 412^a 28)
 — الآلة (عبد الحميد ، رس) (مقفع ، منطق)
 — الآلية (كندي ، رس) (فارابي ، مدينة)
 — العلم الآلي (س ، منطق) .

افزار see

E. combination.
 F. combinaison.

تأليف

(Qur'anic 24: 43)

- تأليف (خسرو ، زاد) (ساوي)
 — بهم آمدن وائتلاف (افضل ، نفس) .

- تأليف (اصحق) συμπλοκή (Categ. 1^a 16)
 — تأليف (زرعة ، ناعمة) συλλογισμός
 (Soph. 164^a 23)
 — ألف (زرعة ناعمة) συλλογίζεσθαι
 (Soph. 165^b 2)
 — بغير تأليف (اصحق) ἀνευ συμπλοκῆς
 (Categ. 1^a 17)

- التأليف (كندي ، رس)
 — ألف عن مقدمتين (فارابي ، قياس) .
 — ضرباً من التأليف (اخوان ، ج ٤ ، ٧) .

- الآله ... مبدأ للوجود المعلوم (س ، نجاة) .
 — الحياة والعلم ... اخصّ اوصاف الآله (رشد ،
 ما بعد) .
 — اتفقت الفلاسفة سوى الدهرية ... ان الله ...
 صانع العالم ... لا صفة له اصلاً وما يصدر عنه .
 فيلزم منه لزوماً ضرورياً (غز ، تهافت) .

E. divine.

آلهى

F. divin.

— آلهى ، آلهيت (خسرو ، زاد) .

— الآلهى (متى) (Metaph. 1072^b 23) θεός
 — الآلهية (اساطط) θεολογική

(Metaph. 1026^a 29)

— اصحاب الكلام الآلهى (متى) οἱ θεολόγοι
 (Metaph. 1075^b 26)

— المتكلمون فى الآلهيات (متى) οἱ θεολόγοι
 (Metaph. 1071^b 27)

— الاهيته (عبد الحميد ، رس) .

— الآلهية (س ، الصمدية) .

— الاهيين الاسلاميين من الفلاسفة (غز ، ميزان)
 = theists.

E. Deification.

تأله

F. Déification.

L. Deificatio.

G. θεόσις (?).

— متأله يعنى خدا شونده... متألهان فلاسفه (خسرو ،
 جامع) .

— النبى ... يتميز عن سائر الناس بتأله (س ،
 نجاة) .

— الحكماء المتألهين... كاغاناديمون وهرمس وانبازقليس
 وفيثاغورس وسقراط وافلاطون (سهر ، اشراق) .

— المؤلف (اسحق) συγγεµενον
 (P. Herm. 17^a 22)

— المؤلف (تذارى) τὰ συγγεµενα
 (A. Pr. 47^a 12)

— غير مؤلف (يحيى) ἀσυλλογιστός
 (Soph. 167^b 34)

— كل مؤلف محدث (فارابى ، عيون) .

E. Alcmaeon.

القهاون

— القهاون (اسحق) Ἀλκμαίων (D. An. 405^a 29)

E. pain.

الم

F. douleur.

— الم (اسحق) κάµη (D. An. 420^a 13)— الآلام (مج) πάθη (Rhet. 1354^a 17)— الآلام (اساطط) πάθη (Metaph. 1001^b 29)— التألم (اسحق) πάσχειν (D. An. 418^a 3)— لا يألم (اسحق) ἀπαθῆ (D. An. 405^b 20)— الآلام (تذارى) τὸ πάθος (A. Pr. 70^b 19)

— غير لاقية (اساطط) ἀπαθῆ

(Metaph. 1019^a 31)

— الآلام ... ادراك المتألم (صمد ، اسفار) .

E. the godhead.

اله

F. le dieu.

L. Deus.

Phl. bag.

— φαµέν δὴ τὸν θεὸν εἶναι ζῶον ἀίδιον ἀρισ-
 τον (Metaph. 1072^b 28).

— فنقول ان الآله حى ازل فى غاية الفضيلة (متى) .
 τὸ ἀθάνατον ὑπερ θεόν (Top. 122^b 36).

— غير المائت الذى هو الملك (دمشقى) .

— اله مبدأ للموجود المطلق (فارابى ، ما بعد) .

— الامور ... منها الواجب ... الممتنع ... الممكن
(مقتنع ، منطق) .

— الامور ... شخصيات ... كليات (س) ،
شفا (فارابی ، مدينة) ، (جرجاني ، ٣٨) (تهانوی
ج ١ ، ٧٢) .

see شيء

E. consideration, contemplation. تأمل
(non-Qur'anic in form)

— تأمل (اسحق) (P. Herm. 23^a 20) *ἐπισκοπεῖν*
— قلة تأمل (متی) *ἀνεπισκοπεύειν*

(A. Post. 79^a b)

— بفكر وتأمل (فارابی ، احصاء)

see تيار خوردين

E. instruct. آموختن

F. enseigner.

Phl. *āmōxtan*, *āmōxtik* (Dēnkart) =
didactic; *āmōzišnīk*, *āmōzkarīh*.

— آموزش بگفتن و شنیدن بود (ساوی)

E. mixing. آمیزش

F. mélange.

G. μίξις (?).

Phl. *āmēcišn*, *āmēcišnīk* (Dēnkart)

— مزاج — و آمیزش ... قوتی آمیزنده (س ، علا)
(خسرو ، زاد)

see امتزاج — اختلاط

E. instant of time, moment. آن

F. l'instant, le moment.

L. instans.

(Qur'anic word)

E. judgement.

F. jugement.

Phl. *āmār*

— آمار بتازی استقصا بود (لغت الفرس) (صباح)
— آمار (رودکی)

see استقصا

E. Imām امام

— امامت — نتیجه نبوت بود (خسرو ، زاد)

— الرأس ... هو الامام ... الرئيس الاول للمدينة
الفاضلة ... رئيس الامّة الفاضلة ... رئيس
المعمورة (فارابی ، مدينة) .

E. divine command.

F. la commande divine.

— امر علت همه چیزها ست (خسرو ، خوان)

— القضاء والامر الالهي (س ، نجاه) .

E. fact, thing.

F. fait, chose.

— امر ذاتی ... عرضی (ط ، اساس) .

— الامر (اسحق) (Categ. 4^b 1) *τό πράγμα*

— الامر (متی) (A. Post. 71^b 11) *τό πράγμα*

— الامر (زرعة ، يحيى) *τό πράγμα*

(Soph. 165^a 7)

— امور (مج) *τά πράγματα*

(Rhet. 1393^a 29)

— امور (نظيف) *τά πράγματα*

(Metaph. 991^b 2)

— امور (متی) (Metaph. 1071^b 28) *χρήματα*

— الامر (دمشقي) (Top. 103^a 35) *ἡ πρόσταξις*

آن - آنیت

- آنه (اسطاط) (Metaph. 1027^b 32) τó εστι
 — آنه (متی) (A. Post. 78^a 37) τó εστι
 — آن (متی) (A. Post. 75^a 17) τó εστι
 — بأن الشيء موجود (متی) τó εστι
 (A. Post. 78^a 22)
 — قياس أنه (متی) τó εστι ó συλλογισμός
 (A. Post. 78^b 7)
 — انه (اصحی) τó εἶναι (D. An. 412^b 8)
 — براهین آن الشيء ... براهین لیم الشيء (فارابی،
 سعادة).
 — الصفة الاولى لواجب الوجود انه أن موجود
 (س، نجاة).
 — برهان آن وبرهان لیم (س، شفا).
 — المسمی برهان آن لأنه دل على انیة الحكم
 (س، اشارات).
 see برهان

- E. existential. **أنی**
 F. existentiel.
 — العقل فی الأنیة بنوع أني (Liber de Causis)
 — دلیلاً أنیا (صد، اسفار).
 — برهان أني (جرجانی، ۴۵).

- E. thatness opp. whatness, **أنیت**
 essence, concept of being, quoddity.
 F. essence, l'idée d'être.
 Phl. būtiḥ.

- (non-Qur'anic in form)
 — هستی ... انیت خوانند بتازی ... ماهیت
 دیگر است وانیت دیگر (س، علا).
 — ماهیت واجب الوجود علت انیت ... نبود
 (س، علا).
 — انیت (افضل، مص) (جامی، شرح عطار).

— آن (س، علا) (خسرو، زاد).

- الآن (اسطاط) (Metaph. 1027^b 1) τó νῦν
 — الآن (نظیف) (Metaph. 990^a 21) τó νῦν
 — الآن (تذاری) (A. Pr. 34^b 7) τó νῦν
 — الآن (ناعمة، یحی) (Soph. 169^b 12) τó νῦν
 — هذا الوقت (اصحی) (Categ. 4^a 6) τó νῦν
 — العرّض من الزمان (اصحی) ó νῦν χρόνος
 (Categ. 5^a 6)
 — τó ἑγγύτερον τοῦ νῦν εἶναι, ὃ ἐστίν ἀρχή
 τοῦ χρόνου (A. Pr. 95^b 17)
 — انها اقرب من الآن الذي هو مبدأ الزمان
 (متی).
 — مقطع الزمان يسمی أنا (فارابی، عیون) (کندی،
 المتصم).
 — الآن ... طرف موهوم يشترك فيه الماضي والمستقبل
 من الزمان (س، حدود).
 — الآن الدائم هو امتداد الحضرة الالهية الذي يندرج
 به الازل فی الابد (تهانوی، ج ۱، ۹۸).
 — الأمور الأنیة (صد، اسفار).
 — در اصطلاح صوفیان عشق را آن گویند (تهانوی،
 ج ۱، ۹۸).
 see اکنون

- E. the "that", the fact being that. **آن**
 F. le fait que, le fait d'être.
 L. quia.

(Qur'anic 2: 23)

- برهان هستی ... وبتازی برهان آن خوانند (س،
 علا).
 — برهان آن ... چه مفید انیت وثبوت حکم ..
 (ط، اساس).
 — برهان آن برهان هستی است (ساوی)

- الهوية تدلّ على انية الشيء وحقيقته (اسطاث) .
 τὸ εἶναι σημαίνει καὶ τὸ ἔστιν ὅτι ἀληθές
 (Metaph. 1017^a 31)
- الاشياء العقلية ... انيات خفية لانها مبتدعة
 من الانية الاولى بغير توسط ... الاشياء الحسية ...
 انيات دائرة لانها رسوم الانيات الحقيقية ومثلها ...
 انيات المعرفة دليل على انية الغاية ... الانيات
 العقلية ... الانيات الحسية (ناعمة ، اولوجيا) .
- الانية التي قبل الدهر فهي العلة الاولى ...
 (L. de Causis)
- الله ... هو الانية الحق (كندى ، رس) (فارابي ،
 نواميس) .
- انيته الشخصية (س ، شفا) .
- للنفس انية وذاتاً ما (رازى ، رس) .
- الانية ... عبارة عن الوجود (غز ، مقاصد) .
- الانية نى الحقيقة ... هي معنى ذهني ... الانية
 هو كون الشيء موجوداً (رشد ، تهافت) .
- فبدأ الانيات كلها انية حية درآكة ... انيات
 قدسية فعالة (سهر ، حكمة) .
- الانيات الوجودية ... الانية الآلهية ...
 الانيات العقلية (صد ، رس) .
- الانية تحقق الوجود العيني من حيث رتبته الذاتية
 (جرجنى ، ٣٩) .

It is claimed that in some Mss. it is
 written with a *madda* on the Aleph.
 Cf. Badawi: *Plotinus*, p. 25.

E. the I, self, ego. أنا
 F. le moi.

Term of mysticism.

- اندر تعريف من (خسرو ، جامع) .
 — أنا هو بود درسر (عطار ، جامي ، شرح عطار) .

— انيت وهويت (سهر ، لغت موران) .

- الانية (اسطاث)
 τὸ εἶναι (Metaph. 1042^b 28)
- الانية (متى) (Metaph. 1075^b 5) τὸ εἶναι
 — الانية (دمشقي) (Top. 135^a 11) τὸ εἶναι
 — الانية (اسحق) (D. An. 424^a 25) τὸ εἶναι
 — لا انية (اسطاث) τὸ μὴ εἶναι
 (Metaph. 1043^a 1)
- الانية (اسطاث) τὸ τί ἦν εἶναι
 (Metaph. 1024^b 29)
- الانية (اسحق) τὸ τί ἦν εἶναι
 (D. An. 412^b 11)
- الانية (دمشقي) τὸ τί ἦν εἶναι
 (Top. 133^a 1)
- ما هو بالانية (اسطاث) τὸ τί ἦν εἶναι
 (Metaph. 1038^b 17)
- الانيات (اسطاث) τοὺς τί ἦν εἶναι
 (Metaph. 1017^a 6)
- انية (اسحق) τὸ ὅτι (D. An. 413^a 13)
- انية الشيء (اسحق) τὸδε τι
 (D. An. 410^a 14)
- الذى اليه انية (متى) τὸδε τι
 (Metaph. 1070^a 11)
- انية الشيء (اسحق) τὸ τί ἔστιν
 (D. An. 402^a 17)
- فانيته قائمة (اسحق) αὐτὸς δὲ ἐπιστήτον
 ἔστιν (Categ. 7^b 34)
- لان الجوهر علة انية جميع الاشياء (اسحق) .
- τὸ γὰρ αἷτιον τοῦ εἶναι πᾶσιν ἡ οὐσία
 (D. An. 415^b 12)
- فاذا ما هو بالانية هو جوهر (اسطاث) .
 ἐπεὶ δὲ τὸ τί ἦν εἶναι οὐσία (Metaph.
 1042^a 17)

E. Iness, egoism. **انانيت**
F. l'égoité, égoïsme.

— كمال استقامت ... كه انانيت بنده در انانيت
رسول محو شود وانانيت رسول در انانيت حق
(جامي ، شرح عطار) .
— انانيت (سهر ، لغت موران) .

— الانانية قولك انا — الانانية الحقيقية بطريق
الاضافة (ابن العربي ، اصطلاحات) .
— فرأيت نوراً فقال هو نون انانيتي ... وكشف لي
عن سرّ ياء الانانية (الانسان الكامل ... بدوي) .
— الآباء والانانية (صد ، رس) .
— اسألك ان تمحو انانيتي عني (بسطامي ،
شطحات) .

E. common association. **انبازي**
F. association.

— انبازي ... جدائي ... مادّت راهستي بانبازي
چند چيز بود (س ، علا) .
— انبازي ... مردم باخدا (خسرو ، جامع) .
— انبازي كرفتن (خسرو ، خوان) — اشتراك وانبازي
(ساوي)

see اشتراك

E. Empedocles. **انبدقليس**
F. Empédocle.

— انبادقليس (دمشقي) $\epsilon\mu\pi\epsilon\delta\omicron\kappa\lambda\tilde{\iota}\varsigma$
(Top. 105^b 15)

— ابن دقليس (نظيف) $\epsilon\mu\pi\epsilon\delta\omicron\kappa\lambda\tilde{\iota}\varsigma$
(Metaph. 989^a 20)

— انبدقليس ... جعل سبب ذلك تضادّ المواد
(فارابي ، مدينة) .
— ابن دقليس ... كان يضع الحركة . اثنين المجبة
والعداوة (رشد ، ما بعد) .

— انا لا يقول الا الله (سراج ، اللمع) .
— انا ... شيء ادرك ذاته (سهر ، حكمة) .

E. pertaining to self. **انتي**
F. appartenant au "moi".

(*aniy* not to be confused with *anniy*)

— كأي هو ، او هو أنتي ، لا توق عني ان كنت
انتي (حلاج ، طواسين) .
— اوقفني الحق على بساط الانانية ... ثم قال لي
انظر تخلّق اسم انا في مرتبة أنتي (الانسان
الكامل ... بدوي) .

— قال الحلاج :

بيني وبينك أنتي ينازعني
فارفع بلطفك أنتي من البين

(صد ، اسفار) .

E. Iness. **انيت**
F. l'égoité.

(*aniyat* not to be confused with
anniyat).

— مني مر نفس وجسدرا است (خسرو ، جامع) .
— از روي أنيت وتحقق (جامي ، شرح عطار) .

— الأنية لله عزّ وجلّ (سراج ، اللمع) .

cf. Jili: *aniya*, *Al-Insān al-Kāmil*,
chapt. 27.

E. Iness. **انائيت**
F. l'égoité.

— مدرك لانائيته ... مثال الانانية (سهر ، حكمة)
— انائيتان مدركتان (سهر ، اشراق) .
— فنظرت بهويته الى انائيتي فزالت (بسطامي ،
شطحات) .

— مُدْرَك اندریابنده* چیز ... ادراك ... اندریافتن
و مُدْرَك آن است که مر اورا اندریا بند (خسرو،
جامع) .
— چیزهای اندریافتنی — آلات اندریا بنده (خسرو،
زاد) .

see ادراك

E. littleness.

Phl. *handak*

اندکی

— اندکی و بیشی (س ، علا)
— اندکی و بسیاری (خسرو ، زاد) (جامی ، شرح
عطار) .

see قَلَّت

E. thought, reflection.

F. *pensée*.

G. *διδνοια* (?) .

Phl. *handēšīšn, handēšītan*.

اندیشه

— باندیشه ... اندریا فتن (س ، علا) .
— اندیشیدن (سج ، ۴۵) (قابوسنامه) (خسرو ،
زاد) اندیشگان (فردوسی) .
— اندیشه گر (افضل ، مص) .
— اندیشنده* بازجو بنده (خسرو ، زاد) .

see فکر

E. man.

F. *homme*.

L. *homo*.

Phl. *martom*.

انسان

(Qur'anic 4: 32)

— انسان (س ، علا) — مردم (س ، علا) .
— انسان ... عالم صغیر ... نموداری بود از عالم
کبیر (ط ، تصورات) .

— انباد قلیس ... انکر العلة الغائیة فی فعل
واجب الوجود (سهر ، حکمة) .

E. measure.

F. *mesure*.

G. *τὸ μέτρον* (?)

اندازه

— اندازه مر هندسه را (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— اندازه گیری (گرگانی) = اعتدال =

μετρίότης (?)

see اعتدال

E. member of the body.

F. *membre*.

اندام

— اندامهای کارکنش (س ، علا) .

see عضو

E. to conceive.

F. *concevoir*.

G. *νόησις* (?)

اندر رسیدن

— اندر رسیدن ... بتازی ... تصور (س ، علا)

see تصور

E. precept, advice.

F. *précepte*.

Phl. *andarz, andarzīk*.

اندرز

— اندرز (فردوسی) (برهان قاطع)

E. perception, comprehension.

F. *perception*.

G. *νοεῖν* (?) .

Phl. *ayāpak, ayāpakih*.

اندریافتن

— اندریافت ... حتی ... وحی ... عقلی ...

نظری ... عملی (س ، علا) (سج ، ۱۱۰) .

انسان كلي - انسانيّت

τέλειος = الانسان الكامل (جلى) -
 άνθρωπος (?)
 - الانسان الكامل ... روحه وقلبه كتاب عقلى ...
 قلبه وهو نفسه الناطقة كتاب اللوح المحفوظ ومن
 حيث ... القوة الخيالية كتاب المحو والاثبات
 (صد ، اسفار) .

E. human. انساني
 F. humain.
 L. humanus.

ὁ ἀνθρώπινος νοῦς (منى) العقل الانسانى -
 (Metaph. 1075^a 7)
 cf. τέλος δὲ ἡ τοῦ ἀνθρώπινου βίου εὐδαι-
 μονία. *Stoic. vet. frag. II. 49. 19.*
 - العلم الانسانى (فارابى ، فلسفة ارسطوطاليس) .

E. humanness. انسانيّت
 F. état d'être humain.
 L. humanitas.
 Phl. martomih.

(non-Qur'anic in form)

- انسانيّت (س ، علا) (خسرو ، جامع)
 ἀνθρωπότης (?)

- الانسانية (اساطات) (Metaph. 1022^a 35)
 - الانسانية (تذارى) (A. Pr. 26^a 11)
 - الانسانية (تذارى) (A. Pr. 26^a 12)
 no Greek equivalents for these in the
 present-day texts. Only the Arabic
 renderings remain.

- الانسية ... الانسانية (مقفع ، منطق)
 - انسية .. آلهية (اخلاق جالينوس)
 - الانسانية هي الحياة والنطق والموت (كندى ،
 رس) .

αμρὸς (دمشقى) (Top. 137^a 36)
 cf. ἄνθρωπος ἐστὶ ζῶον λογικὸν θνητὸν
Stoic. vet. frag. II. 324. 74.

- الانسان حى ناطق مايت (مقفع ، منطق) .
 - الانسان الحى الناطق الميت (كندى ، المعتصم) .
 - الانسان العقلى ... الحسى ... الانسان الاول
 نور ساطع فيه جميع الحالات الانسانية ...
 الانسان الثانى ... صنم ... الثالث ... فى العالم
 الجسمانى الاسفل ... (ناعمة ، اثولوجيا) .
 - كتابه ... القيادس ... اى الدستور ... الاول
 وهو المعروف بكتاب الانسان (فارابى ، افلاطون) .
 - الانسان ... عالم صغير (جامعة ، ج ٢ ، ٢٥) .
 - ماهية الانسان ... العلم (رشد ، تهافت) .
 - الانسان مدنى بالطبع (خلدون ، مقدمة) .
 - يسمى العالم بالانسان الكبير (جرجانى ، ٣٩) .
 - الانسان صراط ممدود بين العالمين (صد ،
 شواهد) .

E. universal man. انسان كلي

- عالم كبير از محيط فلك اعلى تا مركز تحت
 الثرى يك شخص است كه اورا انسان كلي
 خوانند (ط ، تصورات) .

- الانسان الشخصى ... الكلى (صد ، اسفار) .

E. the perfect man. انسان كامل
 F. l'homme parfait.

- انسان كامل ... مظهر ذات وجميع احوال
 بالفعل (جامى ، شرح عطار) .
 - انسان كامل ... در شريعت وطريقت وحقيقت
 تمام باشد ... اسامى بسيار است ... هميشه
 در عالم باشد (نسفى - الانسان الكامل) .

— انگاردن — انگارده — انگارش — انگاره (برهان قاطع) — نگرستن (ساوی)

see علم انگارش

E. suppose. انگاشتن

F. supposer.

— انگاشتن (افضل ، مص).

E. stimulation. انگيختگی

F. stimuler.

Phl. *hangēzitan*.

— انگيختن (خسرو ، زاد)

— انگيزش (خسرو ، خوان)

— جنبش و فعل انگيختگی (افضل ، مص).

E. sound. آواز

F. son.

G. φωνή (?).

— آواز کشيده ... بریده ... دراز ... راست (خسرو ، زاد)

— بانگ (خسرو ، زاد).

see صوت

E. zenith, apogee اوج

F. apogée.

— اوج گاه (نظامی)

— اوجاتها (کندی ، رس) (س ، شفا).

— اوج الشمس ... اعلى موضع في فلکها ... الکواکب على قدر اوجاتها وجوزهراتها (مسعودی، تنبيه)

— اوج — حضيض (غز ، تهافت)

— اوجية . — حضيضية (صد ، اسفار).

— الانسية (فارابی ، مدينة) (اخوان ، ج ، ۴ ، ۱۰۱).

— الانسانية خاصية البشرية (س ، شفا) (غز ، تهافت).

— اللانسانية (سهر ، حکمة).

— تأنيس (زرعة ، يحي).

— الانوسة (مسکويه ، حکمة).

see مردمی

E. entelechy. انطلاشيا

F. entéléchie.

— الجوهر انطلاشيا $\eta \delta' ουσΙΑ \epsilon \nu \tau \epsilon \lambda \epsilon \chi \epsilon \iota \alpha$ (استحق) (D. An. 412^a 21)

— الصورة هي انطلاخيا $\tau \acute{o} \delta' \epsilon \iota \delta \omicron \varsigma \epsilon \nu \tau \epsilon \lambda \epsilon \chi \epsilon \iota \alpha$ (استحق) (D. An. 412^a 10)

— آراستگی — کمال — تمام see

E. Anaxagoras. انکساغورس

F. Anaxagore.

$\text{Ἀναξαγόρας δὲ ὡς κινεῖν τὸ ἀγαθόν ἀρχήν}$ (Metaph. 1075^b 8).

— انکساغورس فقال ان الخير هو مبدأ كالحرك (منی)

— انکساغورس الذي كان يضع العقل هو المحرك فقط (رشد ، ما بعد).

E. narration, speculation. انگارش

F. narration, spéculation.

Phl. *hangärtan, hangärtik, hangartikih* (Dēnkart).

— انگاره — انگارش — کسی ... که چیزها برگوید ... انگاره می کند (لغت فارس).

E. first principles. **اوالل**
 F. les premiers principes.
 - علم بدیهی ... اعنی یافتن اوابیل (خسرو ، زاد) .

αἱ ἀρχαί (الاولیل (اسطاط)
 (Metaph. 995^b 27)
 οἱ πρότεροι (الاولیل (نظیف)
 (Metaph. 987^b 32)
 τὰ πρῶτα (A. Pr. 44^a 39) (الاولیل (تذاری)
 τὰ πρῶτα (A. Post. 72^b 5) (الاولیل (منی)
 τὰς ἀρχάς (A. Post. 76^a 31) (الاولیل (منی)
 - المعلومات التي تسمى اوائل (اخوان ، ج ۱ ، ۳۵۱)
 - الاولیل تحصل فی العقل الانسانی من غیر اکتساب (س ، تعلیقات) .

E. esoteric exegesis, **تاویل**
 allegorical interpretation.
 F. exégèse ésotérique.
 - علوم تاویل (سج ، ۳) .
 - تاویل باز بردن سخن باشد باول او (خسرو ، جامع) .

- تاویل (مقفع ، منطق)
 - اهل التأویل ... التأویل ... اخراج دلالة اللفظ من الدلالة الحقيقية الى الدلالة المجازية ... (رشد ، فصل المقال) .

E. proof. **آورد**
 F. preuve.
 - آورد ... برهان بود (لغت فرس) (برهان قاطع) .
 - چو آورد خواهی بتیغم نگر (فردوسی) .
 see برهان

E. certitude. **آور**
 F. certitude.
 Phl. *ēvarih, ēvarik, evar.*
 - آورقین باشد (لغت فرس) (صحاح) (برهان قاطع)

E. glory, destiny. **اورند**
 F. gloire, destinée.
 - اورند و هوش (فردوسی)
 - اورند - بها و زیبایی (لغت فرس) (صحاح) (برهان قاطع)

E. priority. **اولیت**
 F. priorité.
 L. primarietas.
 Phl. *fratomih.*
 - اولیت (خسرو ، جامع) - نخستینی (خسرو ، زاد) .

ἀρχή (Metaph. 995^b 31) (اولیة (اسطاط)
 ἀρχοειδές (اولیة (اسطاط)
 (Metaph. 999^a 2)
 μία (D. An. 405^a 3) (اولیة (اصحی)
 μᾶλλον (Top. 150^b 2) (اولی (دمشقی)
 - اولیته و تقدّمه (فارابی ، مدینه) .
 - الاولیة - الاولویة (سهر ، حکمة) .
 - سقط عني اولیة باولیتی (بسطامی ، شطحات) .

E. first principles, a priori. **اولیات**
 F. premiers principes, a priori.
 - الاولیات ... القضايا التي يوجبها العقل الصريح (س ، اشارات) .
 - الاولیات ... نطاق الادراك الاول البشريّ (خلدون ، مقدّمه) .

- مطلب ای یا از فعل پرسد یا از خاصه (س)،
علا).
— کدامی (س، علا).
— جواب کدامی (خسرو، زاد) — ایشیت
(قابوسنامه).

— ای شیء هو (دمشقی)
ποιός (Top. 144* 18)

- ای (تذاری) δία τίνων (A. Pr. 25^b 28)
— حرف ای هو (فارابی، ایسا).
— مطلب الای ... یطلب التمييز إِمَّا بالصفات
الذاتیة وإِمَّا بالخواص (س، نجاه).
— الذاتی الدّآل علی الانیة یقال له المقول فی جواب
ای شیء هو فی ذاته (س، شفا).
— see کدامی

E. Heraclitus. ایراقلیطس
F. Héraclite.
— ایراقلیطس (اصحی)
Ἡράκλειτος (D. An. 405* 25)

ایران شهری

- ایران شهری ... معنیهای فلسفی بالفاظ دینی
عبارت کرده ... اندر کتاب جلیل و کتاب اثیر
و جزآن (خسرو، زاد).

E. ... ایزد
F. ...
O.P. yad = worship — Av. yazaitē
(Kent)
Phl. yazat, yazatān, yazatik, yazatih,
hastih i Yazat
nēst - Yazat - gōwān = atheists.

E. essence, heness. اوتی
F. essence, ipséité.
— قوتهای مر ایزد تعالی اندر امر او است نه اندر
اوتی او (خسرو، خوان).
— هویت و اوتی و توتی (جامی، شرح عطار).
— اوتی مطلق ... اوتیا ازادی او است (سهر)،
لغت موران).
— see هویت

E. purpose, intention. آهنگ
F. intention.
G. πρόθεσις (?).
Phl. āhangīšn (Dēnkart).
— آهنگ و قصد (س، علا) (خسرو، زاد).
— see قصد

E. defect, corruption. آهو
F. défaut, corruption.
Phl. āhōk, āhōkān, āhōkēnitān,
āhōkēnitakih — Av. ahu.
— آهو (فردوسی) (لغت فرس).

اهورامزدا

O.P. Aura, Ahura = Lord, God.
Av. Ahura, Auramazdāh,
Ahuramazda = Wise Lord;
supreme deity of the Zoroastrian
religion (Kent).
Phl. pat nām i Ōhrmazd.
— اورمزد — هُرمُز — زَوش — برجیس (برهان قاطع)
Zāush a transcription of Zeus (?)
E. the question "which?". ای
F. l'interrogation "lequel?".

- ايسية — ليسية (س ، شفا) .
— الايسيات ... ايساً من ليس (سجستاني ، ينايع) .

E. subsisting, static. **ايستادن**
F. subsistant, statique.

- هستي وي اندر چيزي ديگر ايستاده ... عقلي ...
— ايستاده بخود اندر ايستادكي پذيرا بود (س ، علا) .
— ايستاده بذات خویش (سج ، ٢٣) .
— صورت عالم بر طبایع بايستاده (خسرو ، زاد)

— الوقوف (دمشقي) (Top. 127^b 15) ἡ στάσις
— الواقعة (دمشقي) (Top. 127^b 15) στατικῇ
— قائم — واقف see

E. oath. **ايمان**
F. le serment.

- اسباب تصديقات غير صناعي ... سنن ...
— شهور ... عهود ... ايمان ... تعذيبات سوكند
(ط ، اساس) .

— الايمان (مج) (Rhet. 1377^a 8) ὁ ὅρκος
— الايمان والتحالف (فارابي ، مدينة) (س ، شفا) .

E. faith. **ايمان**
F. foi.

Phl. *virrāvišn*, *virrāvišnih*.

- ايمان ... راستگوي داشتن شونده ... مر گوينده
— را باشكار و نهان (خسرو ، جامع) .

- في ماهية الايمان (اخوان ، ج ٤ ، ١٢٨) .
— الايمان ... اذعان النفس للحق على سبيل
— التصديق له باليقين (عامري ، مسكويه ، حكمة) .

E. be. **ايس**
F. être.
L. ens.

(non-Qur'anic word)

εστιν **الاييس (اسطاث)**
(Metaph. 1043^b 25)

το εστι **الاييس (سطاث)**
(Metaph. 1042^b 25)

— ايس (اسطاث) (Metaph. 1042^b 26) εστιν
— الفعل الحقي الاول تأييس الايسات عن ليس ...
— الله ... لا يزال ايس ابداً ... المؤييس الكل عن
— ليس (كندي ، رس)
— ايس — ليس (اخوان) .

— تقابل الايس والليس ... فذلك هو الابداع
— والتأييس المطلق ... (س ، شفا) .
— لكل معلول في ذاته اولاً انه ليس ... وثانياً انه
— ايس (س ، نجا) .

— لا يمكن ان يكون حدّ للاييس (رشد ، ما بعد) .
— ... هو مؤييس الايسيات فالتأييس لا من شيء
— متقادم (صد ، رس) .

— قال الليث : ايس كلمة قد اميتت ، الا ان
— الخليل ذكر ان العرب تقول جيّ به من حيث ايس
— وليس ... انما معناها كمنى حيث هو في حال
— الكينونة والوجود . وقال ان معنى لا ايس اى لا
— وجد (لسان العرب) .

E. being. **ايسيت**
F. être.

(non-Qur'anic word)

το εἶναι **ايسية (اسطاث)**
(Metaph. 993^b 31)

το εἶναι **وجود (اصحق)**
(Metaph. 993^b 31)

— الايسية والليسية (توحيدى ، امتاع) .

E. the concept of place. **اینیت**
F. l'idée de lieu.

— کمی و کیفی و وضعی و اینی (ط، اساس) .

— مکینف کیفیات و میز اینیات (اخوان ،
ج ۱ ، ۴۸) .
— الاینیه (سهر ، حکمة) (صد ، اسفار) .
— الهلیة والاینیه (توحیدی ، امتاع)

E. order. **آیین**
F. ordre.
Phl. *ayēn*.

— رسم باشد (لغت فرس)
— عادت ... آرایش (صحاح الفرس) (برهان قاطع)
see نواتین

E. place. **آین**
F. le lieu.
L. ubi.

— کجائی ... بتازی آیین (س ، علا) .
— آیین بودن چیزی بود اندر جای خویش (س ، علا) .

— الاین (اسحق) (Categ. 11^b 13) $\pi\alpha\upsilon$
— الاین (متی) (Metaph. 1069^b 10) $\pi\alpha\upsilon$
— الاین (مقفع ، منطق)
— الاین نسبة الجسم الى سطح الجسم الذى ينطبق
عليه (فارابی ، مدینة) (کندی ، رس) — اینات
(فارابی ، المقولات)
— الاین ... کون الجوهر فی مکانه ... الاوضاع
والآیون ... الاینات (س ، نجاه) (رشد ، تهافت) .
— بالحركة الاینیه (سهر . حکمة) — اینیه (مجبستانی
بنابیع)

cf. Jurjānī, p. 42.

see کجا

ب

E. prevent. **باز داشتن**
F. empêcher.

— باز دارنده (س ، علا)
— منع (امتنع) (Categ. 1^b 7) $\kappa\omega\lambda\acute{\upsilon}\omega$
— منع see

E. conversion. **بازگردانیدن**
F. conversion.

— بازگردانیده ... مقلوب بود (لغت فرس)
— بازگردانیدن (ساوی)
— قلب see

E. resurrection, return. **باز گشت**
F. résurrection.

— آمدن ... از کجا ... و بازگشتن بچیت (خسرو، زاد)
— بازگشتن (خسرو ، ۶ فصل) .
— معاد see

E. discriminate. **باز گشودن**
F. discrimination.

— بازگشا (قاطع) = discriminative faculty

E. explain by dissection. **باز نمودن**
F. expliquer par dissection.

G. ἀνατέμνειν (?).

E. retribution. **بادافره**
F. rétribution punisseuse.

Phl. *pātifrah*.
— بادافره ... پاداش بدکرداران (خسرو ، جامع)
(فردوسی) .
— بادافره — دقیقی (لغت فرس)

E. analysis. **باز بردن**

F. analyse.
G. ἀναλυσίς (?).
— باز بردن (س ، علا) .

— تحلیل see

E. correlation. **باز بستن**

F. corrélation.
G. ἀπὸδοσις (?).

— اضافت اعنی باز بستن ... مضاف ... باز بسته
(خسرو ، خوان) .

— اضافت see

E. investigation, research. **باز جستن**

F. recherche.
G. ζήτησθαι (?).

— چرا بازجستن باشد ... بازجوئی (خسرو ، خوان) .
— باز جوینده ... بازجوئم ... باز جستن ...
(خسرو ، زاد) (ساوی) (فردوسی)

— بحث — فحص see

- E. necessary. **بایست**
 F. nécessaire.
 — بایست ... باندر رسیدن ... یا برهائش یافتن
 (س ، علا) . بایستنیها (فردوسی)
 — بایست ونا بایست (افضل ، مص) .
 — بایسته تر (ترجمان)
 — بایستن (س ، علا) .

- E. necessity. **بایستگی**
 F. nécessité.
 G. τὸ ἀναγκαῖον (?).
 Phl. *apāyastak*, *apāyišn*
apāyišnik, *apāyišnikih*
apāyastakān = fatalists.
 — بایستگی (نظامی) (فردوسی)
 — بایسته ... بایستی (خسرو ، زاد) (فردوسی)

البته

- البته (اسطاط) τὸ παράπαν
 (Metaph. 1009* 38)
 — البته (اسطاط) οὐθένα (Metaph. 996^b 1)
 — لا شیء البته (نظیف) οὐτε
 (Metaph. 989^b 12)
 — ليس البته (اسحق) οὐδενός (Categ. 1^a 20)

- E. burst forth. **انبجاس**
 F. jaillissement.
 — العانة الاولى ... أنية تنبجس منها الانيات ...
 (ناعمة ، اثولوجيا) .
 — هذا ... یسمى انبجاساً (س . شرح اثولوجيا) .
 — ذلك النور ینبجس من الجود الالهی (غز ، المنقذ) .
 — فلما كان واحداً محضاً انبجست منه الاشياء كلها
 (صد ، اسفار) .

- باز نمودن انکه واجب الوجود راجگونه شاید
 (س ، علا) .
 — باز نمودن غرضها ش ... (جوزجانی ، حی) .
 see شرح

- E. similarity. **باستاری**
 F. similarité.
 — باستار — باستاری (س ، علا) (ساوی)
 — بهان و باستار (رودکی ، لغت فرس) (صحاح
 القمرس) (برهان قاطع) .
 — هر بهانی بوجود باستار است ... (ساوی)

- E. creator, originator. **باشاننده**
 F. créateur, originateur.
 — باشاننده* عالم ... (خسرو ، خوان) .
 — صانع حکیم ... بطبع باشاننده باشد (خسرو ،
 زاد) .
 see مکون

- E. created, originated. **باشنده**
 F. créé.
 — چیزهای طبیعی باشنده است (خسرو ، خوان) .
 — چیز باشنده ... باشاننده و بوده شده ...
 عجز قدرت ... بر ناباشیدن (خسرو ،
 زاد) .
 see بوده شده — مکون

- E. growth. **بالیدن**
 — بالیدن و نمو (افضل ، نفس) .
 see نمو

- E. belief, certitude. **باوری**
 F. croyance, certitude.
 Phl. *vāvar*, *vāvarkārih*.
 — باور (لغت فرس) (صحاح القمرس)
 see یقین — آور

- E. allotted fortune. بحث
 F. la fortune.
 Av. *baxta* — Phl. *baxt*,
bagō - baxt = divine fate,
bag - baxtārih = destiny of the gods.
 — بحث (س ، علا) .
 ἡ τύχη (Top. 116^b 2) البحث (دمشقي)
 ἡ τύχη (A. Post. 95^a 7) البحث (متي)
 τό τυχόν (البحث اساطات)
 (Metaph. 1025^a 25)
 τό τυχόν (D. An. 414^a 25) البحث (اسحق)
 ἡ τύχη (Rhet. 1361^b 29) الجدل (مع)
 — اتفاقيات بحثيات (فارابي ، نواميس) (س) .
 — نجاه .
 — وقوع الاشياء عن اسباب خفية ... البحث
 (خلدون) .
 see جد
- E. salvation. بحث
 F. sauver.
 Phl. *buxtan*, *buxtakh* (Dēnkart).
 E. part, division. بحث
 F. partie, division.
 Phl. *baxš* (Dēnkart)
baxššn = multiplication.
 — بحثها (خسرو ، زاد) (افضل ، مص)
 see بهر -- قسمت
- E. beginning. ابتدا
 F. commencement.
 ἡ ἀρχή (الابتداء اساطات)
 (Metaph. 1012^b 34)
 ἡ ἀρχή (Metaph. 994^a 1) (اسحق) —
 — الابداء (اسحق)

- E. inquiry. بحث
 F. recherche.
 (Qur'anic 5: 34)
 ἡ σκέψις (Top. 105^a 25) البحث (دمشقي)
 ἡ σκέψις (البحث (نظيف)
 (Metaph. 989^b 28)
 ἡ σκέψις (A. Post. 84^a 10) البحث (متي)
 — corrected in the margin of the Paris
 Ms. into الفحص
 σκεπτέον (ينبغي ان نبحت (اسحق)
 (Metaph. 995^a 17)
 ἐπισκοπεῖν (Top. 105^a 2) بحث (دمشقي)
 — باحث (دمشقي) (Top. 103^b 3)
 ἐπισκέπτεσθαι (البحث (اسحق)
 (Themist. D. An.)
 ἡ ζήτησις (Top. 102^b 19) بحث (دمشقي)
 ζητοῦσι (Metaph. 989^b 24) بحث (نظيف)
 ἐπιζητῆσαι (البحث (نظيف)
 (Metaph. 988^a 16)
 θεωροῦντες (الذين يبحثون (متي)
 (A. Post. 99^a 5)
 τό θεωρῆσαι (بحاث (اسحق)
 (D. An. 403^a 28)
 πολυπραγμασύνη (كثرة البحث (دمشقي)
 (Top. 111^a 8)
 φιλοπραγμασύνη (محبة البحث (دمشقي)
 (Top. 111^a 8)
 — البحث لغة ... التفحص والتفتيش واصطلاحاً ...
 اثبات النسبة الإيجابية او السلبية بين الشئين
 بطريق الاستدلال (جرجاني ، ٤٣) .
 — الفكر البحثي (صد ، اسفار) .
 see فحص

to note:

المبدأ الاول (نظيف) —
πρωτην γενέσθαι
(Metaph. 989^a 11)

— المبدأ الاول (س ، شفا) .
— مذهب الفلاسفة من المبدأ الاول ... قريب من
مذهب المعتزلة ... المبدأ الاول ليس بجسم ...
(رشد ، تهافت) .

E. direct creation, ابداع
original creation.
F. création directe.
L. creatio, prima inventio.
Phl. *dahishn* — *bundahishn*.
(Qur'anic 57: 27)

— ابداع ... چیزی کردن نه از چیزی ... نفس
جوهر ابداعی است (خسرو ، زاد) .
— ابداع ... عقلانی ... بی توسط از امر در وجود
آید (ط ، تصورات) .

— ... مبدعها بنوع من الابداع (ناعمة ، اتولوجيا) .
— الابداع اظهار الشيء عن ليس (كندى ، رس)
(فارابی ، عيون) .
— الابداع يختص بالعقل ... والخلق ... بالموجودات
الطبيعية ... والتكوين ... بالكائنة الفاسدة منها
(س ، النبروزية) غز ، معيار) .
— الاختراع والابداع (رشد ، ما بعد)
— البداية ابداعية (س ، نجاة) .
— الفطرة ابداعية (سهر ، حكمة) .
— الابداعات (صد ، اسفار) .
— الابداع اسم لمفهومين ... تأسيس الشيء لاعت
شيء ولا بواسطة شيء ... الثاني ان يكون للشيء
وجود مطلق عن سبب ... (س ، حدود) .

— بدء (متى) (Metaph. 1074^a 33) ἡ ἀρχή
— بدء (تداری) ἡ ἀρχή (A. Pr. 27^a 15)
— الرأس (متى) ἡ ἀρχή (A. Post. 93^a 16)
— البداية الزمانية ... الابداعية (س ، نجاة) .
— كل ما له ابتداء فهو ممكن ... (رشد ، تهافت) .

E. initiator. بادی
F. initiateur.
— بادی الرأى المشترك (فارابی ، مدينة)
= initiator of public opinion.

E. principle, premise. مبدأ
F. principe, prémisses.
L. principium.

— هر علمى را موضوع است وسائل ... ومبادئ
(س ، علا) .
— مبدئيّت (ط ، اساس) .

— مبدأ (نظيف) (Metaph. 987^a 14) ἡ ἀρχή
— مبدأ (اسحقى) ἡ ἀρχή (P. Herm. 23^a 19)
— المبادئ (متى) αἱ ἀρχαί (A. Post. 72^a 14)
— المبادئ (متى) τὰ πρώτα (A. Post. 76^a 32)
— فى مبادئ العلوم اليقينية (دمشقى) .
ἐν ταῖς ἐπιστημονικαῖς ἀρχαῖς
(Top. 100^b 20)

— مبادئ العلوم (فارابی ، عقل) .
— المبدأ الاقصى (فارابی ، سعادة) .
— الاله ... مبدأ للوجود العلول (س ، نجاة) .
— المبادئ ما يبرهن بها (غز ، معيار) .
— المبدئية (س ، شفا) (غز ، تهافت) .
cf. Jurjānī, p. 207.

E. The First Principle. مبدأ اول
F. Le Premier Principe.
— مبدأ اول ... خالقى كلى (ط ، ناصرى) .

مُبدع - برابری

E. evil. بدی
F. le mal.
Phl. *vat, vatak, vatih.*

— شرّ و بدی (س ، علا) .
— بدی را اصل نیست (خسرو ، خوان) .
— پس بدی مطلق نباشد در جهان (مولوی) .
see رذیلت — شرّ

E. extempore. بلیه
F. sans délibération.

— بدیعت عقل (خسرو ، زاد) .
— البداهة (مقفّع ، مسکویه ، حکمة) .
— العلوم البدیّیة (فارابی ، زینون)
— المعقولات البدیّیة (س ، نفس) .

E. beneficence. برّ
δικαιοσύνη (Rhet. 1366^b 1) (مبح) البرّ
see انصاف

E. health. برّء
F. santé.
— البرّء (اسطاث) ἡ ὑγίεια
(Metaph. 1003^a 35)
— الصحّة (اسطاث) ἡ ὑγίεια
(Metaph. 1013^a 34)
— البرّء (مقفّع ، مسکویه ، حکمة) .

E. antithesis. برابری
F. opposition de contrariété.
G. ἀντίθεσις (?) .

— بسیار برابر یکی ... سیاهی و سپیدی اندر
درجه* هستی برابرند ... تقابل که برابری بود
(س ، علا) (خسرو ، زاد) .
see عکس — تقابل

E. creator. مُبدع
F. créateur.

— مبدع ... پدید آورنده* چیزنه ازجیز (خسرو ،
جامع) .

— مبدع (ناعمة ، اتولوجیا) γεννητής (?)
to note:
— مبدعة (دمشقی) παράδοξος
(Top. 104^a 10)

— المخترع المبتدع (مقفّع ، الكبير) .
— المبدع الاول (فارابی ، زینون)
— الحركة المبدعة (س ، نجاة)
— المبدعيّة (سهر ، حکمة) (صد ، اسفار) .

E. created. مُبدع
F. créé.

— عقل کل اول مبدعات است (خسرو ، جامع) .
— فالزمان مبدع ... يتقدمه باريه فقط (س ، نجاة)

E. alteration, alternation. تبدیل
F. altération, alternation.

— تبدیل (متی) ἡ ἐναλλάξις (A. Post. 74^a 18)
— تبدّل (تذاری) μεταλαμβάνω (A. Pr. 49^b 4)
— ابدال (دمشقی) ἡ μεταλήψις
(Top. 112^a 22)

— الابدال ... حروف وضعت مواضع الاسماء
فصارت ابدالها (مقفّع ، منطق)

E. body. بدن
F. corps.

— البدن (متی) σῶμα (Metaph. 1071^a 3)
— البدن (اصحقی) σῶμα (D. An. 403^a 19)
— البدن (تذاری) σῶμα (A. Pr. 70^b 7)

E. choose, take up. **برگرفتن**
F. choisir, prendre.

— برگرفتن (خسرو ، خوان) — جسم مراورا
— برگرفته (خسرو ، زاد) .

E. Parmenides. **برمنیدس**

F. Parmenide.

G. Παρμενίδης.

— فرمانیدس ... من الطبعين (فارابی ، مدینه) .
— برمنیدس (رشد ، ما بعد) .

E. Posterior Analytics. **برهان**

F. Les Secondes Analytiques.

G. 'Αναλυτικῶν ὀστερῶν.

— برهان و آثار انولوطیقای دوم خوانند (ط ، اساس) .

— کتاب انولوطیقا الآخر وهو المعروف بكتاب
البرهان ... نقل ابی بشر متی بن یونس القسانی
الی العربی من نقل اسحق بن حنین الی السریانی .
— انولوطیقای الثانية وهی المخصوص باسم افوذقطیقا
ومعناه الايضاح... انولوطیقا معناه النقض (کندی ،
رس) .

— بالعربی ... البرهان وباليونانية انالوطیقا الثانية
(فارابی ، احصاء) (س ، شفا) .

E. demonstration, argumentation.

F. démonstration, argumentation.

L. demonstratio, argumentatio.

(Qur'anic 4: 194)

— فائده برهان یقین است (س ، علا) (خسرو ،
زاد) .
— آوند ... برهان بود (لغت فرس) .

E. priority, superiority. **برتری**

F. priorité, supériorité.

— برتری وفروتری (خسرو ، زاد) .

E. zodiak. **برج**

F. zodiaque.

τὸ ζῳδιακόν — برج (متی)

(Metaph. 1073^b 20)

E. part. **برخ**

F. partie.

— اگر ... حکم بر برخ است محصوره جزویه
خوانندش ... برخی ... (ساوی) (فردوسی)

E. annihilation. **برخاستن**

F. annihilation.

— برخاستن وفنای اشخاص برخیزنده وفانی (خسرو ،
زاد) .

see فنا

E. interval, partition. **برزخ**

F. interval.

— میان ... دو قسمت زمان ... برزخ است
(خسرو ، زاد) .
— برزخیّت (جامی ، شرح عطار) .
— البرزخ ... جوهر غاسق ... البرازخ ... البرزخیّة
(سهر ، اشراق) .
— شبیحاً برزخیاً صوریاً (صد ، اسفار) .

E. the cold. **برودت**

— سردی (خسرو ، زاد) .

τὸ ψυχρόν (D. An. 405^b 25) — برودة (اصحق)

ψυχρός (Metaph. 989^a 28) — بارد (نظیف)

ψυχρότης — البرودات (اسطاث)

(Metaph. 1002^a 2)

- δεικτική (A. Post. 87^a 5) برهانیة (متی)
 — ἀναποδεικτικός (متی) غیر مبرهن (متی)
 (A. Post. 72^b 20)
 — ἀναποδεικτικός (متی) لا برهان (متی)
 (A. Post. 90^b 29)
 — αἱ παραδειγματώδες (مع) برهانیات (مع)
 (Rhet. 1356^b 21)
 — الوجود البرهانی (کندی ، المعتمد).
 — ... فالخطابة الفلسفية تسمى البرهانية (فارابی ،
 توطئة).
 — المسائل البرهانية (س ، نجاة) (رشد ، تهافت).
 — البرهانیات (سهر ، حکمة).

E. causal proof. برهان چرائی

F. argument causal.

- قیاس برهانی دو گونه است : یکی ... برهان
 چرائی ... وبتازی لیم خوانند (س ، علا).
 — دلیل چرائی (خسرو ، زاد).
 — برهان لیمی ... مفید لمیت است (ط ، اساس).

— τοῦ διότι ἡ ἀπόδειξις هو برهان علی لیم (متی)
 (A. Post. 78^a 40)

— τοῦ διότι ὁ συλλογισμός هو القیاس علی لیم (متی)
 (A. Post. 78^b 3)

— برهان لیم ... فهو مطلقاً معط السبب (س ،
 اشارات).

— ... سماء الفقهاء قیاس علّة و ... المنطقیون
 برهان الیم (غز ، معیار).

— قیاس العلّة وبرهان العلّة وبرهان لیم (تیمیة ،
 الرد).

cf. Jurjānī, p. 45.

— ἀποδείξεις اعنی البرهان (متی)
 (A. Post. 72^b 26)

— البرهان (تذاری)
 (A. Pr. 24^a 11)

— البرهان (مع) (Rhet.)
 — البرهان (تظیف)
 (Metaph. 990^a 24)

— ابضاح (اسطاث)
 note ἡ ἀπόδειξις
 (Metaph. 1015^b 7)

— اثبات (تذاری)
 ἡ ἀπόδειξις
 (A. Pr. 28^a 23)

— برهان (مع)
 τό παράδειγμα
 (Rhet. 1357^a 15)

— برهان (تذاری) (A. Pr. 27^a 13)
 — الابضاح (کندی ، رس).

— البرهان ... هندسی و ... منطقی (فارابی ،
 عیون).

— صناعة البرهان ... هندسیة ومنطقیة (اخوان ،
 ج ١ ، ٣٤٠).

— البرهان يعطى اليقين الدائم مبدأ برهان ...
 نتیجه برهان (س ، نجاة) (غز ، معیار) (رشد ،
 تهافت).

E. demonstrable. برهانی

F. demonstrative.

— علم برهانی (س ، علا) (ط ، اساس).

— اوائل البرهان (اسطاث)
 ἀποδεικτικός
 (Metaph. 996^b 28)

— البرهانیة (متی)
 ἀποδεικτική
 (A. Post. 72^a 11)

— العلم البرهانی
 ἡ ἐπιστήμη ἀποδεικτική
 (A. Pr. 24^a 11) (تذاری)

- الباری هو عقل لانه هویت مجردة (س) ،
تعليقات) .
— وجود الباری ليس الا نفس معقوليته لذاته (صد ،
اسفار) .

- E. point of intersection. **بريدنگاه**
F. point d'intersection.
— بريدنگاه (س ، علا) .

- E. intersection, division. **برينش**
F. intersection.
Phl. *brin* — *abrin* — *brinomand* — *britan*.
— نقطه برينش ... برينش پذير ... (س ، علا) .
— تقاطع (ط ، اساس)
— القِطْع (متى) (A. Post. 95^b 30) η τομή
see قطع

- E. the touch. **بساوش**
— بساوش (س ، علا) .
— لمس ... بسودن ... بسوده ... بساويدن (لفت
فرس)
see حس - بساونده

- E. simple. **بسيط**
F. simple.

(non-Qur'anic in form)

- بسيط دو گونه بود : يکی ... از وی ترکیب
آيد ...
ویکی ... از وی ترکیب نیاید و وی خود کمال
خویش یافته بود (س ، علا) — بسيط حقیقی ..
مجازی (نسفی ، انسان کامل) .

- بسيط (نظیف) $\alpha\pi\lambda\omega\varsigma$
(Metaph. 989^b 17)

- E. assertoric. **برهان هستی**
F. assertorique.
— ... ديگر ... برهان هستی ... وبتازی برهان
أن (س ، علا) .
— برهان أن ... مفيد انيت (ط ، اساس) .

- قياس أنه (متى) $\tau\omicron\upsilon\ \delta\tau\iota\ \delta\ \sigma\upsilon\lambda\lambda\omicron\gamma\iota\sigma\mu\delta\varsigma$
(A. Post. 78^b 7)
— أنه (متى) (A. Post. 78^a 37) $\tau\omicron\ \delta\tau\iota$
— بأن الشيء موجود (متى) $\tau\omicron\ \delta\tau\iota$
(A. Post. 78^a 22)

- ... المسمی برهان أن لانه دلّ على أنية الحكم
في نفسه دون لميته في نفسه (س ، اشارات) .
— ... سماء الفقهاء قياس الدلالة والمنطقيون ...
برهان الأن (غز ، معيار) (سهر ، اشراق) .
cf. Jurjānī, p. 45.

- E. demonstration per **برهان خلف**
impossible.
F. démonstration par l'absurde.
— برهان خلف (خسرو ، زاد) .

- البرهان بالخلف $\eta\ \epsilon\iota\varsigma\ \tau\omicron\ \acute{\alpha}\delta\upsilon\nu\alpha\tau\omicron\nu\ \acute{\alpha}\pi\omicron\delta\epsilon\iota\chi\iota\varsigma$
(A. Pr. 62^b 29) (تذاری)

also:

- البرهان المستقيم (تذاری) $\eta\ \delta\epsilon\iota\kappa\tau\iota\kappa\eta$
(A. Pr. 62^b 30)

- البرهان العددي (متى) $\eta\ \acute{\alpha}\rho\iota\theta\mu\eta\tau\iota\kappa\eta\ \acute{\alpha}\pi\omicron\delta\epsilon\iota\chi\iota\varsigma$
(A. Post. 75^b 7)

- E. creator. **باری**
F. créateur.

- الباری ... يفيض اولاً الحياة (ناعمة ، اثولوجيا) .

E. multiplicity. **بسیاری**
F. multiplicité.

— بسیاری ... بشمار ... بجنس ... بنوع ... بعرض
و یا به نسبت (س ، علا)
— بسیار شدن — بسیار شونده (خسرو ، زاد) .
see کثرت

E. sight. **بصر**
F. la vue.
— دیدار (س ، علا) .

— البصر (اسطاث) (Metaph. 1050^a 24) $\delta\psi\iota\varsigma$
— البصر (دمشقی) (Top. 106^a 31) $\delta\psi\iota\varsigma$
— البصر (اسحق) (D. An. 412^b 20) $\delta\psi\iota\varsigma$
— الادراک بالبصر (اسحق) $\delta\rho\alpha\sigma\iota\varsigma$
(D. An. 428^a 7)

— المبصر (اسحق) (D. An. 418^a 26) $\delta\rho\alpha\tau\acute{o}\nu$
— المرئی (دمشقی) (Top. 125^a 25) $\delta\rho\alpha\tau\acute{o}\nu$
— الابطیقى یبغى علم البصر (اسطاث) $\eta\ \delta\pi\tau\iota\kappa\eta$
(Metaph. 997^b 20)
— البصر .. مرتبة فی العصبه المحوِّفة ... (س ، نجاة)
see حسّ بینائی

E. perception, prudence. **بصیرت**
F. perception, prudence.
(Qur'anic 75: 14)

— بصیرت ... دیدن چیزهای معقول ومعنیهای
مستور بیاری علم (خسرو ، جامع) .

— علم وبصیرة (فارابی ، احصاء)
— البصيرة قوة للقلب المنور بنور القدس یرى بها
حقائق الاشياء وبواطنها (جرجانی ، ۴۷) .

— المبسوط (اسطاث) $\tau\acute{o}\ \acute{\alpha}\pi\lambda\omicron\upsilon\tilde{\nu}$
(Metaph. 1052^b 35)

— المبسوط (اسحق) (D. An. 434^b 9) $\tau\acute{o}\ \acute{\alpha}\pi\lambda\omicron\upsilon\tilde{\nu}$
— مبسوطاً (نزاری) (A. Pr. 49^a 9) $\tau\acute{o}\ \acute{\alpha}\pi\lambda\omicron\upsilon\tilde{\nu}$
— البسيط (اسحق) (Categ. 5^a 2) $\eta\ \acute{\epsilon}\pi\iota\phi\acute{\alpha}\nu\epsilon\iota\alpha$
— العقل الذى بالبسيط (کندی ، عقل) (فارابی ،
مدينة) .
— الواحد فی کل مرکب ... یسمی بسیطاً (س ،
شفا) .

— الواجب تعالى بسبط الحقيقة ... فثبت ان البسيط
کل الاشياء (صد ، اسفار) .

— البسيط ... حقیقی ... وعرنی ... واضائی ...
والبسيط ايضاً روحانی وجسمانی (جرجانی ، ۴۶) .

E. plane surface. **بسیط**
F. la superficie.

— البسيط (متی) $\tau\acute{o}\ \acute{\epsilon}\pi\iota\pi\epsilon\delta\omicron\nu$
(A. Post. 90^b 36)
— البسيط ذو جهتين (مقفّع ، منطق) .

E. sufficient. **بسندہ**
— این مقدار ... بسندہ بود (س ، علا) .

— بسند (سج ، ۹۶) (فردوسی)
— كافياً (دمشقی) (Top. 159^a 16) $\iota\chi\alpha\nu\acute{\omega}\varsigma$
see کافی

E. touch. **بسودن**
F. toucher.

— بسودن — بسودنی — بساونده (خسرو ، زاد)
— بسودنی (جوزجانی ، حی)
— حاست بساونده
see

E. resurrection. **بعث**
 — بعث بیدار شدن نفس ... از خواب غفلت
 (خسرو ، رس) .
 — بعث صغری ، بعث کبری ، بعث اکبر (نسفی ،
 انسان کامل) .

E. extension, dimension. **بُعد**
F. extension, dimension.
L. dimensiones.
 (Qur'anic 11: 46)

— ابعاد سه گانه (س ، علا) — سه بعد ... دراز
 وفراخ وزُرف (خسرو ، زاد) .

— **τό διάστημα** (بعد (اسطاط) (Metaph. 1055^a 9)
 — **τό διάστημα** (A. Post. 82^b 7) (بعد (متی)
 — **ἡ διάστασις** (Categ. 6^a 14) (بعد (اسحق)
 — **ἀποφορά** (تباعد (اسطاط) (Metaph. 1046^b 15)
 — **διεστῶσι** (Top. 108^b 22) (متباعد (دمشقی)
 — **البعد ..** کل ما يكون بين نهايتين غير متلاقيتين
 (س ، حدود) .
 — **البعديّة (سهر ، کلمه) .**

For the mystical sense cf. Jurjānī, p. 258; for sense in music cf. Khawā-rizmī, p. 241.

see کشیدگی

E. posteriority. **بَعْدِيَت**
F. postériorité.
 — **فالبعدیة کالقبليّة** قد تكون بالزمان و... بالذات
 (س ، نجاه) (رشد ، تهافت) (سهر ، حکمة)

E. nullification. **ابطال**
F. rendre fausse.
 (Qur'anic 17: 83)

— **ἀναίρω** (A. Pr. 62^b 30) (ابطال (تذاری)
 — **τό ἀνασκευάσαι** (ابطال (دمشقی) (Top. 102^a 20)
 — **ἀνελεῖν** (Top. 124^a 33) (ابطال (دمشقی)
 — **حروف الردّ والابطال** (مقفّع ، منطقی)

E. false. **باطل**
F. faux.
L. falsum.
 (Qur'anic 7: 135)

— **τό ψεῦδος** (الباطل (اسطاط) (Metaph. 1026^a 35)
 — **τό ψεῦδος** (الباطل (اسحق) (P. Herm. 16^a 14)
 — **ἀναίρειν** (Top. 110^b 11) (بَطَلَ (دمشقی)
 — **μάτην** (A. Pr. 42^a 22) (باطل (تذاری)

E. esoteric. **باطنی**
F. ésotérique.
 — **اهل باطن** وتأویل گفتند سخن خدای ... برسیل
 مثل است (خسرو ، جامع) .

— **الباطن** (مقفّع ، منطقی)
 — **باطنیة الشيعة** کاصحاب رسائل اخوان الصفا ،
 و**باطنیة الصوفيّة** کابن سبعین وابن عربی
 و... (تبیعة ، الردّ)

hence he considered the authors of the *Epistles* as Shi'ites.

E. attain. بلوغ
 θιγεῖν (Metaph. 993^a 31) — البلوغ (اصحق)
 θιγεῖν — ما ادرك (اسطاث)
 (Metaph. 993^a 31)

E. phlegm. بلغم
 F. phlegme.
 φλέγμα — بلغم (اسطاث)
 (Metaph. 1044^a 18)

E. refutation. تبكىت
 F. réfutation.
 (non-Qur'anic in form)
 — تبكىت مغالطى وبرهانى وجدلى (ط، اساس).

ἐλεγχος — غلط (اسطاث)
 (Metaph. 1006^a 18)

— تبكىت (تذارى) (A. Pr. 66^b 5)
 ἐλεγχος — تبكىت — (Soph. 164^a 20...)
 توبىخ — مغالطة — تضليل — نقد — تهجين
 (يحى، زرة، ناعمة).

— توبىخ (اسطاث)
 ἐλεγχοι (Metaph. 1032^a 7)

— تبكىت (كاتب)
 ἐπιτήμεμα (Top. 161^b 19)

— المقاييس المبكىتة
 οἱ ἐλεγχοι συλλογισμοί (A. Pr. 64^b 25)
 (تذارى)

— غير مبكىت (يحى، زرة)
 ἀνεξέλεγκτος (Soph. 176^b 24)

— تبكىت للنفس (مققع، الكبير)
 — معاندة وتبكىت (فارابى، الجمع).
 — التبكينات المشاغبيّة (س، شفا).

E. some. بعضى
 F. quelque.
 — بعض (اسطاث) (Metaph. 999^a 4)
 ἐνιοι (Categ. 1^b 7) — بعض (اصحق)
 — بعض (تذارى) (A. Pr. 63^b 26)
 τό τίς — البعض (مققع، منطق)

E. hatred. بغض
 F. la haine.
 Phil. kēn.
 — البغضة (دمشقى) (Top. 113^b 2)
 — البغضة (دمشقى) (Top. 106^b 2)
 — البغضة (اصحق) (D. An. 408^b 26)
 τό μισεῖν

E. permanence. بقا
 F. permanence.
 (Qur'anic 2: 278)

— پايندگى وبقا (افضل، نفس).

— بقاء (دمشقى) (Top. 125^b 6)
 ἡ μονή — بقاء (اسطاث)
 τό εἶναι (Metaph. 1000^a 16)

— باقى (اسطاث)
 ὑπομένον (Metaph. 1029^a 12)

— باقية (اخلاق) (N. Eth. IX. 3)
 — الاشياء الباقية (اصحق)
 τὰ παραμόνιμα (Categ. 8^b 30)

— بقاء (مققع، كليلة)
 — ناعمة، اتولوجيا (فارابى)
 — مدينة (س، نجا).

E. a breaking forth. انبلاج
 — الوضوح والانبلاج (طفيل، حى)

Phl. *būt, hast, bavēt* (Dēnkart) =
was, is, will be.
frehbūt, apēbūt.

- علت همه بودها کلمه 'باری'... (خسرو ، خوان)
- بود هر که بود از بود او بود (سهر ، عقل سرخ).
- بود بقوت (افضل ، مص).
- بود بی نمود ... وحبوب غیب ... و نمود بی بود ...
- تعیینات ... پس قیام نمود بیود است (جامی ، شرح عطّار)

Phl. *būtiḥ, hambutiḥ* **بودی**
= co-existence.

- بودی و نمودی است ظهور همه اشیا (جامی ، شرح عطّار)
- بودگی (خسرو ، زاد) (سج : ۳۴)
- نابودی (فردوسی)
- بودی (نظامی)

بوده شده

- بوده شده ... سوی نابوده شدن رونده ... عالم از او بطبع بوده شده ... چیز بوده شده از آن چیز که از او بوده شود ... (خسرو ، زاد).
- بوده ونا بوده ... بوده* بود (نظامی).

Phl. *būtan.* **بودن**

- بودن و نابودن (س ، علا).
- عقل علت همه بودنها (خسرو ، خوان).
- هرچیز بودن را بودش و آغازی و انجایی است ... چیزهای بودنی (خسرو ، زاد).
- بودنی ... بودنیا (نظامی) (فردوسی)
- بودش و نبودش (خسرو ، زاد)
- بودش نخستین و بودش دوم (خسرو ، خوان).

E. category of affection. **بکنیدن**

F. catégorie de passion.

G. πάσχειν.

- بکنیدن ... بتازی ان ینفعل (س ، علا)
- see مقولات

E. foundation, origin, principle. **بن**

F. fondement, origine, principe.

Phl. *bun, bunik, buništ,*
bunōmand, buništakih,
abun, yudt - bunih.

- بن (فردوسی)
- see اساس

E. original creation. **بندهش**

F. création originale.

Phl. *bundahišn.*

- see ابداع

E. basis. **بنیاد**

F. base.

Phl. *bunyāšt.*

- بنیاد دین ... بر عقل است (خسرو ، زاد)
- (لغت الفرس).

- see اساس - اصل

E. constitution. **بنیه**

- بنیه (اسطاط) (18 Metaph. 1009^b)
- بنیه هیكله (اخوان ، ج ۳ ، ۳۹).

E. existence, being. **بود**

F. existence, être.

G. εἶναι (?)

E. part. **بهر**

F. partie.

Phl. *bahr, bahrēnītān, bahrmand, bahrōmandih, abahr.*

— بهر - بهره پذیر (س، علا) (خسرو، زاد).

sec بخش - قسمت

E. paradise. **بهشت**

F. paradis.

Phl. *va hišt.*

— بهشت عالم ارواح است (خسرو، رس).

E. an unspecified thing **بهمان**
or person, such and such.

Phl. *vahmān.*

— بهمان - بهمانی (س، علا).

— فلان و بهمان (صحاح الفرس) (ساوی)

E. goodness. **بہی**

F. le bien, bonté.

Phl. *vēh, vēhīh, vēhikān.*

— بہی (دقیقی) (لغت فرس)

E. between, intermediary. **بین**

τά μεταξύ (بین اسطاث) —
(Metaph. 997^b 13)

E. clear. **بین**

F. clair.

— پیدا (خسرو، زاد).

φανερών (بین اسطاث) —
(Metaph. 1052^a 26)

— بودش نه از چیز (خسرو، زاد)

= creation ex nihilo.

— بودش همه حق دان و نمودش همه خلق (جامی، شرح عطار).

E. existential. **بودشی**

F. existentiel.

— چیزهای بودشی - بودگی - نابودگی (خسرو، زاد).

E. being, becoming. **بوشن**

F. être, devenir.

G. γένεσις (?)

Phl. *bavišn, bavišn-ravišnih* (Dēnkart)

— from O.P. *bav* = to be (Kent)

— Av. *bavaiti.*

— بوشن اورا (س، نفس) - بوش (فردوسی)

— بوشن چیزهای دیگر (افضل، مص).

E. perfection. **بوندگی**

Phl. *bavandakih* (Dēnkart)

— بوند - بونده (برهان قاطع)

E. accidental. **بیرونی**

F. accidentelle.

G. συμβεβηχός (?)

Phl. *gatišn.*

— عَرَضی و بیرونی ... از بیرون بود نه از طبع (س، علا).

— رویهای بیرونی (خسرو، زاد) (ساوی)

see عَرَضی

- ἀχωριστόν (لیس مجایبه (اسحق)
(D. An. 403^a 15)
- κεχωρισμένοι (مجاویه (اسطاط)
(Metaph. 996^a 15)
- مبین ... مبینات (فارابی ، مدینه)
— مبیناً ... المتباینه (س ، نجاه) .
— بینونه (صد ، رس) .
— المتباین ... لفظه ومعناه مخالفاً (جرجانی ، ۲۱۰) .

- E. excess, increase. **بینشی**
F. excès.
Phl. *bēš, bēših.*
— بینشی وکی (خسرو ، زاد) (نظامی)

- E. sight. **بینائی**
F. la vue.
G. τό ὄψις (?)
O.P. *vaina* = see, seem. Av. *vaēna*
(Kent).
Phl. *vēnākīh, vēnāk.*
— بینائی (س ، علا) (خسرو ، ۶ فصل)
vēnāfdāk ciš, avēnāfdāk ciš = visible
thing, invisible thing.
see حس بینائی - بصر

- E. perception. **بینش**
F. perception.
Phl. *vēnišn, vēnišnik, vēnišnih,*
avēnišnih.

- دانش و بینش (ط ، اساس)
— بینندگان - بیننده - (خسرو ، زاد) .

- φανερὸν (Categ. 7^b 13) — بین (اسحق)
δῆλον (Metaph. 1009^a 16) — بین (اسطاط)
δῆλον (Themist. D. An.) — بین (اسحق)
σαφές (Metaph. 1073^a 17) — بین (متی)
φανερῶτατα (اسحق) — فی غایه البیان
(Metaph. 993^b 11)
— البین ... عند المنطقیین ... قسم من اللازم
(تهانوی ، ج ۱ ، ۱۵۶) .

- E. exposition. **بیان**
F. exposition.
(Qur'anic 3: 132)

- δείκνυμι (A. Post. 77^a 27) — بین (متی)
ἀποδείκνυμι (بین بیاناً (متی)
(A. Post. 91^b 35)
ἡ δεξις (A. Pr. 59^a 34) — تبیین (تذاری)
ἐπιδεικτικόν (Rhet. 1358^b 7) — تبیین (مج)
ἐπιδεικτικόν (المرئی او المبین (مج)
(Rhet. 1358^b 12)
ἀποδεκτέον (التي بروم تبیینها (اسحق)
(Metaph. 995^a 13)
— البیانات - بیان - الابانه (مقفّع ، منطقی) .
— کل تحدید او رسم فهو بیان (س ، شفا) (فارابی ،
نوامیس) .

- E. different. **مباین**
F. différent.
(non-Qur'anic in form)

- مجانس ... یا مباین (س ، علا)
— مباينت ... مباينتی (ط ، اساس)

- κεχωρισμένον (مباین (اسحق)
(D. An. 427^a 3)

پ

— پایداری ... پابندگی (خسرو، جامع).
 — پابنده — مدت پائیدن — ناپابندگی (افضل، مص).

see بقاء

E. nadir. **پاینگاه**
 F. nadir.
 — پاینگاه آفتاب (نظامی)

E. misery, misfortune. **پتیاره**
 F. la misère.
 Phl. *patiyārakh*.

E. apparent, evident. **پدید**
 F. évident.

G. *φανερός, δῆλον* (?) پس پدید آمد
 (س، علا)
 — پدید آورنده (خسرو، جامع) = مبدع
 — پدیدن — پدید آینده — ناپدید شونده — پدید
 آینده — پیدا آمدن ... (خسرو، زاد).

E. accepting, capable of. **پذیرا**
 F. capable de.
 G. *δεικτικός* (?).
 — پذیرای جنبش و گردش — ناپذیرائی (س، علا).
 — پذیرش چیزهای طبیعی (خسرو، جامع)
 (نظامی)
 — پذیرا (افضل، مص). (ساوی)

E. reward. **پاداش**
 F. récompense.
 Phl. *pātdahišn*

— پاداش بدکرداران (خسرو، جامع).

E. part. **پاره**
 F. partie.
 Phl. *pārak*.

— دو پاره قضیه (س، علا) (ساوی)
 — پاره پاره شدن (س، علا) (خسرو، زاد) = تجزء
 — همگی و پارگی (س، علا) = general and particular = τὸ καθ' ἑαυτὸν (?).
 see جزء

E. purification. **پالایش**
 F. purification.
 G. *κάθαρσις* (?).
 Phl. *palayīšn*.

— پالایش (س، علا) (خسرو، زاد).
 — تطهیر (متی) (Post. 1455^b 15) ἡ κάθαρσις
 see تطهیر

E. permanent. **پایدار**
 F. permanent.
 — عالم عقلی پایدار ... عالم جسمانی ناپایدار
 (خسرو، جامع).

— پژوه بازجستن و عرب تفحص گوید...
دانشمند... پژوه خوانند... پژوهش (صحاح
القرس)

— پژوه... پژوهش... پژوهندگی... پژوهنده...
پروهیدن... پروهیده... (برهان قاطع)
see بازجستن — فحص

E. therefore.

پس

F. donc.

G. ἄρα (?).

— پس (س ، علا) .

ἄρα (Metaph. 1074^a 36) فاذا (اسطاث)

ἄρα (A. Pr. 3^b 13) فاذن (تذاری)

E. posteriority.

پسی

F. postériorité.

O.P. *pasā* = after — Av. *pasča* (Kent).

Phl. *pas*, *pasih*.

— پیشی وپسی (س ، علا) .

— پسینان (خسرو ، زاد) .

E. side.

پهلوی

F. côté.

— سه سو... هر پهلوی ازوی همچند یگدیگر
بود (س ، علا) .

— هم پهلو (خسرو ، جامع) (افضل ، مص) .

τὸ πλάγιον (A. Post. 78^a 16)
— الجانب (متی)

see جانب

E. breadth.

پهنا

Phl. *pahnāy*.

— پهنا (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— عرض (دمشقی) (Top. 143^b 11) πλάτος

Phl. *patruftārih* (Dēnkart).

— پذیره (نظامی) .

— تغییر پذیرنده... پذیرفته (س ، علا) .

— پذیرندگان (خسرو ، جامع) .

— پذیرنده* حرکت — ناپذیر ندگی — پذیره —

پذیرای — پذیرفتن (خسرو ، زاد) .

τὸ δεικτικόν (القابل (دمشقی)

(Top. 113^a 31)

see قابل

E. question, examination.

پروش

F. question, examen.

G. ἡ ἐρώτησις (?).

Phl. *pursiṣn* — O.P. *parsa* — (Kent).

— پروش (س ، علا) (ساوی)

O.P. *pati-parsa* (Kent) = بازپرسی

E. upbringing, education.

پرورش

F. education.

G. παιδεία (?).

— ... پرورش ما بر وی بوده (س ، علا) .

E. medicine.

پزشکی

F. médecine.

Phl. *bižiških*, *bižišk*, *ruvān* - *bižišk*,
tan - *bižišk*, *bižāzišn* (Dēnkart).

— پزشکی (س ، علا)

ἡ ἱατρική (صناعة الطب (دمشقی)

(Top. 104^a 34)

ὁ ἱατρός (Top. 104^a 33) — الطیب (دمشقی)

E. examination, inquiry.

پروش

F. recherche, examen.

— دانش پژوهان (فردوسی)

E. measure. **پیمانه**
 F. mesure.
 Phl. *patmān, patmānak, patmanik* =
 moderate
patmān - kārīh = moderating ac-
 tion — *apatmān*.

— پیمانه (لغت فرس) (صحاح الفرس) (برهان
 قاطع)

E. continuity, contiguity. **پیوستگی**
 F. continuité, contiguïté.
 G. ἡ συνέχεια (?)

— پیوستگی ... گسستگی (س ، علا) (خسرو ،
 ۶ فصل) .
 — اتصال و پیوستگی (افضل ، مص) (ساوی)
 — پیوسته ... بتازیش متصل خوانند (س ، علا)
 (خسرو ، زاد) .

see اتصال — متصل

E. union, connection. **پیوند**
 F. union.
 Phl. *patvand*.

— پیوند معنی ای بود عقلی ... اندر هستی چاره
 نباشد از پیوند مایه ... واجب الوجود پیونددار
 نیست (س ، علا) .
 — پیوندیده (خسرو ، زاد) .
 — قوت پیوند (افضل ، مص) .

E. being evident. **پیدائی**
 F. révélation.
 Phl. *paitākīh*.

— پوشیدگی و پیدائی (س ، علا) (خسرو ، جامع)
 (ساوی)
 — پس پیدا آمد (خسرو ، زاد) .
 — روشنی و پیدائی (افضل ، مص) .

E. priority. **پیشی**
 F. priorité.
 O.P. *paīšiya* (Kent) — Phl. *pēš, pēših*.

— متقدمی و متأخری ... پیشی و پس بود ...
 پیشی و سپسی ... بطبع است ... یا بعرض ...
 — پیشین ... سپسین (س ، علا) (ساوی)
 — پیشی زمانی ... ذاتی ... مرتبت ... شرف
 (خسرو ، جامع) .
 — پیشینیان ... پسینیان (خسرو ، زاد) .

see تقدّم و تاخر

E. form, likeness. **پیگر**
 F. forme.
 O.P. *patikara* = picture, sculpture —
 Phl. *patkar* (Kent).

— پیگر (عنصری) earthly body
 — پیگر پرستی idolatry

ت

E. germ, race. تخمه
F. germe, race.
O.P. *taumā* — Av. *taoxman* (Kent).
Phl. *tox̄m*, *tox̄mak*.

— تخمه (فردوسی)
— تخم — تخمه (برهان قاطع)

E. consequent, implicate. تالی
F. conséquent.
(non-Qur'anic in form or sense)

— متصل را دو پاره ... مقدم ... تالی ... تالی
آن بود که جواب بود (س ، علا) .

cf. τὸ λήγον — τὸ ἡγουμένον
Stoic. Vet. Frag. II. 70.

τὸ ἐπόμενον — Galen.

— الجزء الاول من كل شرطی ... یسمی مقدماً
والثانی ... تالیاً (س ، نجاة) (غز ، مقاصد)
(تهانوی ، ج ۱ ، ۱۷۱) .

E. succession. تتالی
F. succession.

— علی التالی (متی) (A. Post. 95^b 13) ἐφεξής
— التوالی (اصحی) (D. An. 407^a 8) ἐφεξής
— من حیث یتلو شیء بعد شیء (متی) (A. Post. 95^b 13) ἐφεξής
(Metaph. 1069^a 20)

E. corruption. تباهی
F. corruption.
G. φθορά (?).

— فساد ... تباه شدن چیزها (سج ، ۲۹) .
see فساد

E. consequent. تابع
F. conséquent.
(non-Qur'anic in form)

— تبعیت (ط ، ناصری) .

— توابع (دمشقی) (Top. 117^a 7) τὰ ἐπομένα
— توابع (دمشقی) τὰ παρεπομένα

(Top. 117^a 6)

— الاتباع (دمشقی) τὰ ἔπεσθα
(Top. 117^a 10)

— تَبَاع (اسطاط) ἀκολουθεῖ
(Metaph. 1014^b 13)

— تَبَع (اصحی) ἀκολουθεῖω
(P. Herm. 20^a 20)

— تَبَع (نظیف) ἀκολουθοῦσα
(Metaph. 987^a 30)

— إتباع (نظیف) ἀκολουθήσεις
(Metaph. 989^b 5)

— التابع معلول (س ، نجاة) .
— التابعية (صد ، اسفار) .

ἐντέλεια (تام (متى)
(Metaph. 1074^a 38)

ἐντέλεια (انطلاقاً يعنى التام (استحق)
(D. An. 412^a 10)

— النفس تمام البدن ... سموها انطلاقاً (ناعمة ،
اثولوجيا) .

— الانتماء السبعة an Ismā'ilī term (سجستاني ،
بنابيع)

see كمال

E. completeness. **تمامیت**
F. état d'être complet.

— تمامی و تاملی (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

τοῦ τελεσμένου (شئ ممتم (استحق)
(D. An. 431^a 7)

— بصورة تمامية (ناعمة ، اثولوجيا) .

— تمامية وجوده (س ، نجاة) .

— غاية التامة وهي الفصلية (س ، شرح اثولوجيا) .

— التامة والزائدة والناقصة (سهر ، حكمة) .

E. the body, self. **تن**

F. le corps.

G. τό σῶμα (?) .

O.P. *tanū* — Av. *tanū* (Kent).

Phl. *Tan*, *atanih* = incorporeality.

— تن ... بتازيش جسم ... جان باتن جفت شود
ومردم مردم شود (س ، علا) .

see جسم

E. power. **توان**

F. pouvoir.

G. δύναμις (?) .

— التالى كون الاشياء التى لها وضع ليس بينها شئ
آخر من جنسها (س ، حدود) .

— تالى الآنات ... الانواع المتتالية (س ، نجاة) .

E. perfect, complete. **تام**

F. parfait, complet.

(Qur'anic 7: 138)

— شش شماری تام است (س ، علا)

τέλειον (التام (اسطاث)
(Metaph. 1055^a 12)

τέλειον (A. Pr. 41^b 34) (التام (تذاری)

ἐπιτελέω (A. Pr. 41^b 5) (تم (تذاری)

περαίνω (A. Pr. 41^a 21) (تم (تذاری)

ἀτελής (A. Pr. 36^b 25) (غير تام (تذاری)

— التام هو العقل (ناعمة ، اثولوجيا) (كندی ،
المعتصم) .

— التام ... ما لا يمكن ان يوجد خارجاً منه وجود
من نوع وجوده (فارابی ، مدينة)

— التام ... الذى يوجد له جميع ما من شأنه ان يوجد
له ... (س ، نجاة) .

— الاتمية ... تامة (سهر ، حكمة) .

E. complete. **تمام**

F. complet.

— هر چیزی که هرچه او را هست باید بودیکیبار ، که
چیزش نباید بایستن تا حاصل شود . و تا این

مقدار بود ، آنرا تمام خوانند (س ، علا) .

— هر چه تمام باشد باقی باشد (خسرو ، وجه دین) .

τό τέλος (التام (اسطاث)
(Metaph. 1013^a 33)

ἐντέλεια (التام (اسطاث)

(Metaph. 1045^b 34)

- توتيا (سهر ، لغت موران) .	O.P. <i>tav</i> = be strong — Av. <i>tav</i> (Kent).
E. fine F. amende.	Phl. <i>tuvān</i> , <i>tuvānih</i> , <i>tuvānakih</i> , <i>atuvānik</i> , <i>anātāv</i> , <i>ātāvik</i> (Dēnkart).
- الإتاوة (مج) (Rhet. 1365 ^b 33) τó τιμημα	- توانش (س ، علا) . - توانائی (خسرو ، خوان) . - تاو - تاب (لغت فرس) (صحاح الفرس) - توش (خسرو ، دیوان) (لغت فرس) (صحاح الفرس)
E. the void. F. le vide. Phl. <i>tuhik</i> , <i>tuhikih</i> .	E. desire. F. désir.
- خلا... اعنی جای تپی - تپی شونده (خسرو ، زاد) .	- توقان (دمشقی) (Top. 146 ^b 2) ὁρεξίς - توقان (مقفّع ، کلیله) . - الشوق المفسّر بتوقان النفس (صد ، اسفار) .
see خلاء	E. thouness. F. le toi.
E. contemplation. F. contemplation.	O.P. <i>tuvam</i> = thou — Av. <i>tūm</i> . - توحید نفی نقش توتی است (جامی ، شرح عطار) - توتی (نظامی) .
G. ἐπισκοπεῖν. (?) Phl. <i>tīmār</i> .	
- واجب الوجود بزیر نگرد و تپار زیر خورد (س ، علا) .	
see تأمل	

ث

- الاثبات (مقفّع ، منطقي) .
— اثبات انبيات المعرفة (ناعمة ، اثولوجيا) (س ،
نجاة) .

E. proven, fixed. ثابت
F. prouvé, fixe.

- ثابت (خسرو ، زاد) .
— فرق میان پابنده وثابت ... (ط ، اساس) .

— ثابت (اصحى) (Categ. 5^a 29) ὑπομένον
— يثبت (مّنى) (Metaph. 1069^b 7) ὑπομένει
— ثابت (اصحى) (Categ. 4^a 35) ἀκίνητος
— ثبات (اسطاث) ἡ στάσις
(Metaph. 1013^b 25)

— ثبات (مّنى) (A. Post. 100^a 2) ἡ μόνη
— الثابت (دمشقى) (Top. 142^a 21) τό μένον
— غير ثابت (اصحى) οὐ μένει
(D. An. 424^b 15)

— ثبتّ (دمشقى) κατασκευάζειν
(Top. 109^a 1)

— غير ثابت (تذارى) διαλείπειν
(A. Pr. 32^b 5)

— ثبت (تذارى) (A. Pr. 52^b 40) ἀνασκευάζω
— رأى ثابت (اسطاث) βεβαία δόξα
(Metaph. 1008^a 16)

— ثبت (اصحى) (D. An. 427^b 10) δόξα

E. Thales. ثاليس
F. Thalès.
— ثاليس (اصحى) (D. An. 405^a 19) θαλῆς

E. Themistius. ثامسطيوس
F. Thémistius.
— الذى يحسن عبارته عن كتب المعلم الاول على
سبيل تلخيص وان لم يكن يغوص فى المعانى (س ،
نجاة) .

E. proof. اثبات
F. preuve.
— اثبات ... نفى (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— اثبات (تذارى) (A. Pr. 28^a 23) ἀπόδειξις
— اثبات (اصحى) (D. An. 403^b 24) προθέσθαι
— اثبات ونفى ὑπάρχειν ἢ μὴ ὑπάρχειν
(A. Pr. 29^b 26) (تذارى)

— اثبات (مّنى) τό κατασκευάζειν
(A. Post. 97^a 23)

— اثبات الحق (تذارى) λαμβάνειν
(A. Pr. 24^a 24)

— اثبتّ (ناعمة ، زرعة) ἀξιόυν
(Soph. 166^b 29)

— الاثبات والنفى τό εἶναι καὶ μὴ εἶναι
(Metaph. 1006^a 4) (اسطاث)

— مثلثات (اسطاث) $\tau\rho\acute{\iota}\gamma\omega\nu\alpha$
(Metaph. 1016^a 32)
— المتساوی الساقین (اسطاث) $\tau\acute{o}$ ισοσκελές
(Metaph. 1016^a 31)
— المثلث ... المثلثیة ... اشدّ تثلیثاً (مقفع، منطق)
— المثلث ... التثلیث ... التلائیة ... (س، نجاة) .
see سه سو

E. proposition with two terms. ثنائی

F. proposition à deux termes.

— قضیة ... ثنائیة ... ثلاثیة ... (س، نجاة) .
— ثنائی (رشد، ما بعد) .

see قضیة

E. doubling. ثنیة

F. doublement.

Phl. *dōbār*.

— ثنیة (جامی، شرح عطار) .

— ثنیة (غز، تهافت) (رشد، تهافت) .

E. duality, dyad. الثنیت

F. dualité, dyade.

Phl. *dōēh*.

(non-Qur'anic)

— الثنیت (جامی، شرح عطا) (ط، اساس) .

— دوی (س، علا) .

— دوگنا نگی (سج، ٦) .

— اثنا نیّت (سهر، لغت موزان) .

— ان كان اول العدد الاثنیة (اسطاث) .

ei πρώτῃ τῶν ἀριθμῶν ἢ δυάς

(Metaph. 999^a 8)

— اثبتوا (اسحق) (D. An. 405^b 16) $\sigma\upsilon\nu\iota\sigma\tau\acute{\alpha}\sigma\iota\nu$

— التبیّت (مقفع، الصغیر) (کندی، عقل)
(فارابی، احصاء)

— الوجود والثبات (س، نجاة) .

— كرة الثواب (س، نجاة) = sphere of the
fixed stars.

— الثابت لا يكون علّة بذاته لامور غیر ثابتة ...
(سهر، حکمة) .

E. proof. تثبیت

F. preuve.

— تثبیت ... قوی بود که بان ابقاع تصدیق بنفس
مطلوب بحسب ظنّ ممکن باشد (ط، اساس) .

— التبیّت الریطوری (مج) $\acute{\alpha}\rho\acute{o}\delta\epsilon\iota\chi\epsilon\iota\varsigma$ $\rho\eta\tau\omicron\rho\iota\kappa\acute{\eta}$
(Rhet. 1355^a 6)

— تثبیت او الوصف (مج) $\pi\alpha\rho\acute{\alpha}\delta\epsilon\iota\gamma\mu\alpha$
(Rhet. 1366^a 32)

— مثبتات (مج) $\acute{\alpha}\rho\acute{o}\delta\epsilon\iota\kappa\tau\iota\kappa\alpha\iota$ (Rhet.)

— التبیّت (مقفع، مسکویه، حکمة) .

E. weight. ثقل

F. poids.

— گران (خسرو، زاد) .

— الثقل (متی) $\tau\acute{o}$ $\beta\alpha\rho\acute{\upsilon}$ (A. Post. 84^b 38)

— الثقل (اسحق) $\tau\acute{o}$ $\theta\acute{\epsilon}\rho\upsilon$ (D. An. 420^a 29)

E. triangle. مثلث

F. triangle.

— مثلث (س، علا) .

— مثلث (اسحق) $\tau\acute{o}$ $\tau\rho\acute{\iota}\gamma\omega\nu\omicron\nu$

(Categ. 10^a 16)

ثنويت - ثواب

— الثنوية القائلين بصانعين قديمين لما وجدوا من
تحقق الخير والشر ... (صد ، اسفار) .

E. exception. استثناء

F. exception.

— استثناء نقيض المتقدم وعين التالي لا ينتج شيئاً
(س ، نجاة) .

قياس استثنائي see

ثمال

— الثمال التي في الاسماء المحدودة ... الثمال التي في
الاسماء الغير المحدودة (مقفّع ، منطق) .

E. reward. ثواب

— مردم را ثواب است وعقاب (س ، علا) .

— ثواب ، نفس را باشد اندر معاد ... از لذّت
وراحت وشادی (خسرو ، رس) .

الثواب (مقفّع ، منطق) (جرجاني ، ٧٦)

— الاثنيتية (نظيف) (Metaph. 987^a 25) δὺς

— الثنائيتية (نظيف) (Metaph. 991^a 5) δὺς

— الثنائيتية (متى) (A. Post. 96^a 27) δὺς

— الاثنيتية يلزمها الزوجية (س ، شفا) (فارابي ،

زينون) (غز ، مقاصد) (رشد ، تهافت) .

— فالاثنوتية اول العدد (س ، شفا) .

— مثنوية (س ، اثولوجيا) .

— لولا الاثنيتية ما صحّت المشاكلة والمساواة (سهر ،
حكمة) .

— الثنائيتية (رشد ، ما بعد) — الاثنوتية (سهر ،
حكمة) .

— اثنين (نظيف) (Metaph. 989^a 25) δὺο

— الاثنين (نظيف) (Metaph. 987^b 26) δὺς

— الاثنين هي اول الاعداد القليلة (رشد ، ما بعد) .

دوني see

E. dualism.

F. dualisme.

ثنويت

— ثنوية (ناعمة ، اثولوجيا) .

— اصحاب الاثنين من المانوتية (مسعودي ، تنبيه) .

ج

— مردم جانوری است گویا (س ، علا) = الانسان
 حی ناطق
 — الحی (اسحق) (Categ. 2^a 19) τὸ ζῷον
 — جانور — جانوری (خسرو ، زاد) .
 see حی

E. eternal. **جاویدان**
 F. éternel.
 O.P. *yāvā* = as long as — Av. *yavata* (Kent).
 Phl. *jāvitān*.

— جاودانه (س ، علا) .
 — جاویدان ... عذاب جاویدی ... رنج جاودانه
 (خسرو ، خوان) .
 see ابدی

E. place. **جای**
 F. place.
 G. ποῦ (?).
 — اَین ... جای ... مکان (افضل ، مص) .
 see اَین — مکان

E. place. **جایگاه**
 F. place.
 G. ὁ τόπος (?).

E. mensuration. **جاردوسیا**
 F. arpentage.
 — الجارودسیا (اسطاث) γεωδαισία
 (Metaph. 997^b 26)

E. spirit, soul. **جان**
 F. esprit, âme.
 G. τὸ πνεῦμα (?), ἡ ψυχὴ (?).
 Phl. *jān*.

— جان سخنگوی (فردوسی) = النفس الناطقة
 — جان مردمی گوهری است که اورا ... دو قوت
 است ... مرکباتی را و ... اندریافت را ... پاکی
 جان بصورت بستن هستی هاست اندروی ...
 جان که سخن گفتن وتمیز و خاصیت های
 مردمی از او آمد ... جان سخن گویا (س ، علا) .
 In the above statements نفس = جان
 then comes:

— جان که اورا روح خوانند (س ، رگ) .
 — جان ... که لطیف است شناختنی است نه
 دانستنی (خسرو ، خوان) .
 — روح بخاری راجان گویند (صد ، اسفار) .
jānōmandān = animate beings.

see روح

E. living being, animal. **جانور**
 F. être vivant, animal.

جبله - جدائی

E. fortune. جد
F. la fortune.
Phl. *Xvarr* — *farrah*.
Syr. gd.
(non-Qur'anic)

— الجدة (مع) (Rhet. 1361^b 29) ἡ γῆ
— الجدة (دمشقي) (Top. 112^a 37) ὁ δαίμων
— سَعِدَ جدّه وادرك امله (مقفّع ، كلیلة) .
— السعادة والجدّ (ناعمة ، اتولوجيا) .
— الجدة ... من الاتفاق (رشد ، خطابه) .
see بحث

E. serious. جدّی
F. sérieux.
— جدّی (ط ، ناصری) .

— الحریص (متی) σπουδαῖος
(Post. 1449^b 24)
— الجدة (مع) σπουδαῖος (Rhet.)
— موضع الجدة (مقفّع ، كلیلة) .
— الجدية (كندي ، المعتم) (مس ، شفا) .
— الجدة ... الفزل (جرجانی ، ٧٨) .

E. separateness, dissolution. جدائی
F. être séparé.
— جدائی ... پیوستگی (خسرو ، زاد) (افضل ، مص) .
— جدا کنندگان (خسرو ، زاد) — جدا کنندہ (ساوی)

Phl. *yut, yutih, yut-gōhrīh* = of different substance, *yut-vēnišnīh* = heterodox (Zachner).

— جایگاه پذیرای معقولات گوهری است نه جسم و نه اندر جسم (مس ، علا) .
— جای مر جایگیر را موافق (خسرو ، زاد) .
— جایگیر و جای پذیر (جوزجانی ، حی)
see ممکن

E. constitution. جبله
F. constitution.
(Qur'anic 26: 184)
— جبله اول (ط ، ناصری) — جبلی (خسرو ، جامع) .

— في الجبلّة الطبیعیة σύστασιν κατά φυσικὴν (اصح) (Categ. 9^b 18)
— حقيقة جبلتها (مقفّع ، منطق) .
— جبلّة (كندي ، رس) (فارابی ، شعر) (اخوان ، ج ٤ ، ١٨٢) .
— النفس الناطقة على جبلتها ... الشوق الجبلی (مس ، نجاه) .
— الجبلّة والخلقة (رشد ، ما بعد) .
— الجبلّة والقطرة الاولى (خلدون ، مقدّمه) .

E. cowardice. جین
F. lâcheté.
(non-Qur'anic)

— جین (متی) (A. Post. 88^a 29) ἡ δουλία
— جین (دمشقي) (Top. 113^b 30) ἡ δουλία
— الجین مقتله (مقفّع ، مسکویه ، حکمة) .

E. body, cube. جنت
— الجئة ذات ثلاثة جهات (مقفّع ، منطق) .

— كلام جدلي ماري (رشد ، تهافت) (تهانوي ، ج ١ ، ٢٤١) .

cf. διαλεκτική δὲ ἐστὶν ὡς φησι Ποσειδώνιος, ἐπιστήμη ἀληθῶν καὶ ψευδῶν καὶ οὐδετέρων

Stoic. Vet. Frag. II. 122. 38.

and οἱ μὲν ἀπὸ τῆς Στοᾶς ὀριζόμενοι τὴν διαλεκτικὴν ἐπιστήμην τοῦ εὐ λέγειν.

Stoic. Vet. Frag. II. 124. 28.

E. category of state. **جده**

F. catégorie de possession.

(non-Qur'anic)

— مقوله 'جده ملك وله... هر سه نامهای این مقوله است (ط ، اساس) .

— جدة (استحق) (D. An. 417* 32) *ἐξίς*

— الجدة ... كل شيء يقع عليه ذو مال (مقفع ، منطق) .

— في المقولات الملك والجدة (سهر ، حكمة) .

see مقولات — ملك

E. experience, experiment. **تجربه**

F. expérience, expérimentation.

(non-Qur'anic)

— ارونه تجربه (لغت فرس) (برهان قاطع) .

— التجربة (متى) *ἡ ἐμπειρία*

(A. Post. 100* 4)

— التجربة (تذاری) *ἡ ἐμπειρία*

(A. Pr. 46* 19)

— التجربة (عبد الحمید ، رس) — يتنفع بالتجارب (مقفع ، کلیلة) فطناً مجرباً (مقفع ، کلیلة) .

E. The Topics. **جدل**

F. Les Topiques.

G. Τοπικῶν.

— جدل (س ، علا) .

— جدل وآترا طويقا خوانند (ط ، اساس) .

— كتاب طويقا وهو كتاب صناعة الجدل نقل

ابو عثان النمشقي

— المواضع الجدلية واليونانية طويقا (فابن ، احصاء) .

— الجدل (س ، شفا) .

E. dialectics. **جدل**

F. la dialectique.

Phil. *gobišn.*

(Qur'anic 18: 52)

— جدل ... جدليان (س ، علا) .

— جدل صناعتی علمی... مقصود از جدل الزام

غير ... مرد جدلي (ط ، اساس) .

— صناعة الجدل (نظيف) *διαλεκτική*

(Metaph. 23 b789)

— جَادَل (دمشقي) *διαλέγεσθαι*

(Top. 108* 35)

— صاحب الجدل والبلاغة (استحق) *διαλεκτικός*

(D. An. 403* 29)

— الامور الجدلية (متى) *ἐν τοῖς διαλόγοις*

(A. Post. 78* 13)

— المجادلة (مقفع ، الكبير الصغير) .

— صناعة الجدل ... الاقاول الجدلية (فارابي ، احصاء) .

— الجدليين ... فالغرض الاول في الجدل الالتزام

(س ، شفا) .

مجردات - جرم

E. abstract, isolated. مجرد
F. abstraite, séparée.
(non-Qur'anic in form)

— عقل مجرد (خسرو ، جامع) — معنى را مجرد
بگيرد (خسرو ، زاد) (س ، علا) .

— مجردة (اسحق) (P. Herm.) ἀνευ
τά ἐξ ἀφαιρέσεως (?) .

— جواهر مجردة (ناعمة ، اثولوجيا) .
— الصور المجردة عن الهيولى (اخوان ، ج ٣ ، ٤٢) .
— سمى المجرد جسماً تعليمياً (س ، شفا) .
— الماهية المجردة عن المادة ... العقل المجرد (س ،
نحاة) .

— المجرد ... عند الحكماء والمتكلمين الممكن الذى
لا يكون متحيزاً ولا حالاً فى التحيز ويسمى
مفارقاً ايضاً (تهانوى ، ج ١ ، ١٩٥) .

E. body. جرم
F. corps.
(non-Qur'anic)

— جرم فلك (خسرو ، زاد) .

— جرم (اساطات) τό στερεόν
(Metaph. 997^a 27)

— جرمى (اساطات) σωματικόν
(Metaph. 1001^b 11)

— جرم (اسحق) (D. An. 406^a 30) σῶμα
— الجرم ما له ثلاثة ابعاد (كندى ، رس) .
— اول الكائنات ... كان عقلاً ثم نفساً ثم جرمًا
(س ، نحاة) .

— جرمانيًا ... او روحانيًا ... جرمانيات ...
الجرميون (ناعمة ، اثولوجيا) .
— جرمانية صناعية (اخوان ، ج ١ ، ٣٤٤) .

— التجربة ... تأمل جزئيات الشيء والحكم على
كلياته (فارابى ، نواميس) .
— الحكم التجريبي (س ، شفا) .

see ارونند

E. premisses based on experience, empirical data. مجردات
F. prémisses par l'expérience.
(non-Qur'anic)

— مجردات ... مقدمات بوند كه نه بتهائى خود
بشاید دانستن ونه بتهائى حس ، وليكن بهر دو
شايد دانستن (س ، علا) .

— المجربات ... قضايا واحكام تتبع مشاهدات منّا
تتكرر فتفيد ... (س ، اشارات) .
— المجربات ... امور اوقع التصديق بها الحس
بشركة من القياس (س ، نحاة) .

see مقدمات مجردات

E. abstraction, isolation. تجرد
F. abstraction.

— تجريد (ط ، اساس) .

— ἀφαίρεσις (?) .

— العقل ... كيف يجردّها ... (س ، شرح
اثولوجيا) .

— الوجود اذا جرد ... تجرد الجوهر ... اصناف
التجريد ... الخيال فاته جردّها عن المادة تجريدًا
تامًا ... (س ، نحاة) .

— تجرد ذاته عن المادة ... العقل التجريدي (سهر ،
حكمة) .

— كتجريد النفس لصورة الانسانية ... تجردية
عقلية (صد ، اسفار) .

— τριτημόριον (الثالث (اسطاث)
(Metaph. 1020^b 27)

— الاجزاء (مقطع ، منطق)
— الجزء اقدم من الكل (س ، مباحثات)
— الجزء ما يتركب الشيء عنه وعن غيره (جرجاني ،
٧٨) (تہانوی ، ج ١) .

E. particular, singular. جزوی
E. particulier, singulier.
L. singularis.

— جزوی موجب و... سالب... همگی وپارگی
(س ، علا) .
— کلی وجزوی ... جزویّت (خسرو ، زاد) .

— τὰ καθ' ἑκάστα (الاشیاء الجزئیة (اسطاث)
(Metaph. 999^a 26)

— τὰ καθ' ἑκάστα (الجزویات (اصحی)
(Categ. 2^a 36)

— καθ' ἑκάστος (جزئی (اصحی)
(P. Herm. 17^a 39)

— τὰ ἐν μέρει (الجزئیات (تذاری)
(A. Pr. 43^a 8)

— οἱ κατὰ μέρος (الجزئیات (تذاری)
(A. Pr. 26^b 22)

— ἐν μέρει (الجزئیات (نظیف)
(Metaph. 989^b 12)

— τὸ διωρισμένον (جزئیة (تذاری)
(A. Pr. 26^b 23)

— ἐπὶ μέρος (جزئیة (دمشقی)
(Top. 109^a 6)

— اعنی بالجزئیة الاشخاص (کندی ، المعصم) .
— اللفظ المفرد الجزئی (س ، نجاة) .
— الجزئی الحقیقی ... الاضافی (جرجانی ، ٧٨) .
— الجزئیة (سهر ، حکمة) (صد ، اسفار) .

— مبادئ غیر جرمانيّة (س ، نجاة) — الصورة
الجرميّة (سهر ، حکمة) .
— الجرميّة (کندی ، رس) (س ، اشارات) .

E. otherness. جزاوی
F. altérité.
G. ἡ ἑτερότης (?).

— جدائی وجزاوی که بتازی غیریت خوانند (س ،
علا) .
see غیریت

E. part. جزو
F. la partie.
Phl. bahr.

(Qur'anic 15: 44)

— جزء ... بهره (س ، علا) .

— τὸ μέρος (الجزء (اسطاث)
(Metaph. 1023^b 12)

— τὸ μέρος (الجزء (اصحی)
(Categ. 1^a 24)

— τὸ μέρος (الجزء (تذاری)
(A. Pr. 69^a 15)

— τὸ μέρος (الجزء (اسطاث)
(Metaph. 1022^b 13)

— τὸ μέρος (الجزء (اصحی)
(Categ. 4^b 25)

— τὸ μέρος (الجزء (تذاری)
(A. Pr. 46^a 32)

— μέρη (اجزاء (نظیف)
(Metaph. 990^a 1)

— τὰ τμήματα (الجزء (اسطاث)
(Metaph. 1034^b 27)

— τὸ ὁμοιομέρον (متشابه الاجزاء (دمشقی)
(Top. 135^a 21)

— μέρος χωριστόν (جزء مفارق (اصحی)
(D. An. 432^a 20)

see شخص - جوهر فرد

E. the atomists. اصحاب جزء

F. les atomistes.

- مذهب مردمانی که پنداشتند ... مادّات جسمی
جزوها بند نا متجزی (س ، علا) .

- اصحاب الجزء (س ، نجاه) .

- اصحاب الجزء الذی لا يتجزی (رشد ، ما بعد) .

E. categorical, categorical جازم
proposition.

F. catégorique, proposition
catégorique.

- ... قضیه خوانند و خبر ... سخن جزم (س ،
علا) .

- قول جازم مشتمل بود اخبار امری باثبات یا بنفی
(ط ، اساس) .

- القول الجازم (اسحق) δ λόγος ἀποφαντικός
(P. Herm. 17^a 7)

- جزماً (تذاری) δεικτικῶς (A. Pr. 40^b 24)

- الجزم ... ینتفع به فی الامور الممكنة (فارابی ،
فضیلة العلوم) .

see قول جازم - قیاس جزمی

E. body. جسد

F. corps.

- جسد (اسحق) σῶμα (D. An. 406^a 29)

- الاجساد ... (مقفع ، منطق) .

- ... بالآلة الجسدانية (س ، نجاه) .

see جسم

E. the atom.

جزونا متجزی

F. l'atome.

- جسم مرکب نیست از جزوها ... جزوها
نا متجزی ... (س ، علا) =

as against atomism

- اجزای نا متجزی (خسرو ، زاد) .

- جزوهای لا يتجزی (خسرو ، جامع) .

- التي لا تتجزی (اسطاث) τὰ ἄτομα
(Metaph. 1039^a 10)

- التي لا تقسم (اسطاث) τὰ ἄτομα
(Metaph. 1058^a 19)

- الاشياء التي لا تحتمل القسمة
(اسحق) τὰ ἄτομα (Metaph. 994^b 21)

- الغير المتجزئة (متی) τὰ ἄτομα
(A. Post. 96^b 16)

- جزئیات (تذاری) τὰ ἄτομα
(A. Pr. 69^a 17)

- التي لا تتجزی (اسطاث) ἀδιαίρετος
(Metaph. 1052^a 31)

- المتجزی ولا متجزی δαίρετον، ἀδιαίρετον
(اسطاث) (Metaph. 1054^a 21)

- التي لا تتجزء (اسحق) ἀδιαίρετους
(D. An. 406^b 20)

- التي قد جزئت (اسحق) διαίρεθεισών
(D. An. 402^a 25)

- لم يكن كل جسم مركباً من اجزاء غير متناهية
(س ، نجاه) .

- التجزى واللاتجزى (سهر ، حكمة)

- اجزاء لا تتجزء (رشد ، تهافت) .

- الجزء الذي لا يتجزأ ... (جرجانی ، ٧٨) .

- الجزء الذي لا يتجزأ المسمى بالجوهر الفرد ...
اثبتته المتكلمون وفناء بعض الحكماء (تهانوی ، ج ١) .

E. corporeal.

جسمانی

F. corporel.

Phl. *tanikartik*.

(non-Qur'anic in form)

- جسمی (س ، علا) .

- جسمانی (ط ، اساس) .

σωματικόν

- جسمانی (اسحق)

(D. An. 433^b 19)

- جسم (مفقع ، کلیلة) .

- العالم الحسی الجسمانی (ناعمة ، اثنولوجیا) .

- وجود جسمی (کندی . المعتصم) .

- المواد الجسمانیة (فارابی ، عقل) (س ، نجاه) .

E. corporeality.

جسمیت

F. corporalité.

- جسمیت (س ، علا) (خسرو ، زاد) (ساوی)

- الجسمیات (مفقع ، منطق) .

- الجسمیة (فارابی ، قیاس) (س ، شفا) (سهر ،

حکمة) (رشد ، نهافت) (غز ، معیار) (طفیل ،

حی) (صد ، اسفار) .

E. solid.

مجسم

F. solide.

(non-Qur'anic in form)

- مجسمات (ط ، اساس) .

τό στερεόν

- الجسم (اساطات)

(Metaph. 1024^b 1)

τό στερεόν

- المصمیت (اسحق)

(Categ. 5^a 24)- مجسمات (متی) (A. Post. 74^a 19) στερεά

E. body.

جسم

F. le corps.

Phl. *tan*.

(Qur'anic 2: 248)

- جوهر مرکب از مادّات و صورت جسم است

(س ، علا) .

- جسم ... طبیعی ... تعلیمی ... کالبد ... جسم

کلتی مطلق (خسرو ، زاد) .

- الجسم (اسحق) τό σῶμα (Categ. 1^a 27)

- الجسم (نظیف) τό σῶμα

(Metaph. 989^a 5)- جرم (اسحق) τό σῶμα (D. An. 406^a 30)- بدن (دمشقی) τό σῶμα (Top. 107^b 27)- بدن (متی) τό σῶμα (Metaph. 1071^a 3)

- الجسم (اسحق) τὰ σώματα

(D. An. 404^a 10)

- الاعضاء (اسحق) τὰ σώματα

(D. An. 408^a 17)- جسم (اسحق) μέγεθος (D. An. 407^a 10)

- الجسم (اساطات) τό στερεόν

(Metaph. 1020^b 5)

- جسم (نظیف) τό στερεόν

(Metaph. 992^a 14)

- الجسم مؤلف من الهیولی والصورة (اخوان ، ج ١ ،

٣٤٥) .

- المجرد جسماً تعلیمیاً (س ، شفا) (سهر ، حکمة)

- الجسم ... النامی و غیر النامی (غز ، مقاصد) .

- قول ... الجسم مرکب من الهیولی والصورة باطل

(تیمیة ، الرد) .

see تن

مجمول - اجتماع

F. beauté.

τὸ δὲ κάλλος τῶν μελῶν τις συμμετρία
δοκεῖ εἶναι (Top. 116^b 21)

— الجمال بظنّ به انه اعتدال ما للاعضاء (دمشقي).
— جمال كل شيء ... ان يكون على ما يجب عليه ...
ومبدأ ادراكه إمّا الحسّ وإمّا الخيال وإمّا الوهم
وإمّا الظنّ وإمّا العقل (س ، نجاة) .

E. inclusion.

جمع

— جمع وخلوّ (ط ، اساس) (ساوي)
— الجمع والخلوّ (س ، اشارات) (سهر ، حكمة) .

E. consensus.

اجماع

F. consensus.

L. concensus omnium.

— اجماع (خسرو ، جامع) (ط ، اساس) .
— الاجماع ... الاتفاق على الامر الديني عن اجتهاد
(خلدون) .

E. combination, society.

اجتماع

F. combinaison, société.

— اجتماعي (ط ، ناصري) .

ἡ συνουσία

— اجتماع (اساطث)

(Metaph. 1045^b 13)

ἡ σύνολος

— اجتماع (اساطث)

(Metaph. 1033^b 17)

τὸ σύνολον

— المجتمع (اساطث)

(Metaph. 1035^b 19)

συγκρίσεις

— اجتماع (تنظيف)

(Metaph. 988^b 32)

τὸ συγκριτικόν

— الجامع (اساطث)

(Metaph. 1057^b 10)

— المجتمعات (فارابي ، احصاء) — المجتمع (فارابي ،
مدينة)
— التجسم (صد ، اسفار) .

see علم مجسمات

E. made.

مجمول

— الماهيات الممكنة مجعولة او غير مجعولة (ط ،
الاجوبة) .
— مجعولة ... جعلاً بسيطاً ... مفتقراً الى جاعل ...
مجعولة ... الجاعلية (صد ، اسفار) .

E. even number.

جفت

F. le pair.

G. ἀριθμός περιττός (?).

— شمار ... طاق ... يا جفت (س ، علا) .
— جفت کرده ... جفت کننده (خسرو ، زاد) .
— جفتی (س ، علا) (خسرو ، زاد)
see زوج - زوجيت

E. good repute, glory.

جلال

— جلال (مج) εὐδοξία (Rhet. 1371^a 8)
— بالجليل من القول (اسحق) τύπω
(D. An. 416^b 30)

E. effulgence.

تجلّي

— مرتبه ذات كه تجلّي اول است ... تجلّي اول
وثاني وجميع تجليات ظهور خود است برخود
(جامي ، شرح عطار) .

E. skin.

جلد

— جلد (اسحق) δέρμα (D. An. 420^a 14)

E. beauty.

جمال

— يجمه (س ، علا ، ط ، أساس) .

— في الجملة (اسطاث) δλωσ
(Metaph. 1007^a 20)

— في الجملة (اسحق) δλωσ (D. An. 431^a 2)

— بالجملة (اسحق) ἀπλωσ (Categ. 1^b 6)

— بالجملة (زرعة) ἀπλωσ (Soph. 166^a 18)

— الجملة (دمشقي) τό συνόλον
(Top. 135^a 22)

— الجملة (دمشقي) τό συμπᾶν
(Top. 135^a 27)

E. side. جانب

F. côté.
— جانبي از جوانب (خسرو ، زاد) .

— الجانب (مئي) τό πλάγιον
(A. Post. 78^a 16)

— متجنب (دمشقي) φευκτόν (Top. 119^a 2)
— الجانب (مقفّع ، منطق) .

E. the mover. جنباً ننده

F. le moteur.

G. τό κινούν (?) .

— جنباً ننده جدا ايستاده ... (س ، علا) .

— جنباً ننده ... جنباً نيده ... جنباً نيدن جنبنده
(خسرو ، زاد) .

see مُحَرَك

E. motion. جنبش

F. le mouvement.

G. ἡ κίνησις (?) .

Phil. *yunbišn, vičandišn*.

— التي تحصر (اسطاث) τό συγχεριτικόν
(Metaph. 1057^b 19)

— الاجتماع والاقتراق (اخوان ، ج ٢ ، ٣٣٥) (طفيل
حي) .

— المدن والاجتماعات (س ، نجاة) .

E. syllogism. جامعه

F. syllogisme.
(non-Qur'anic in form or sense)

— الجامعة (اسطاث) ὁ συλλογισμός
(Metaph. 1015^b 9)

— الجوامع (اسطاث) οἱ συλλογισμοί
(Metaph. 1034^a 32)

— نعمل جوامع (اسطاث) συλλογισσασθαι
(Metaph. 1042^a 3)

— جمع جامعة صحيحة (اسطاث) συλλελόγισται
(Metaph. 1022^a 21)

— لم يجمع جامعة صحيحة παραλελόγισται
(Metaph. 1022^a 21) (اسطاث)

to note:

— جامعة ... الجوامع ... (مقفّع ، منطق) —
جامعة (مقفّع ، كلية) .

— الجامعة الجدلية ... الجامعة البرهانية ... (كندي ،
رس) .

— المقاييس العلمية اعني الجوامع (يعقوبي ، تاريخ) .

قياس — تأليف see

This term which apparently originated with Ibn al-Muqaffa' was changed by later translators.

E. generally. يجمه

F. généralement.

(Qur'anic 25: 34)

— جنس مؤلف از ماده و صورت است (ط ، اساس) .

— الجنس (اسطاث) τό γένος
(Metaph. 1024^a 29)

— الجنس (نظیف) τό γένος
(Metaph. 990^b 17)

— الجنس (اسحقى) τό γένος (Categ. 1^b 20)

— الاجناس الاول (اسطاث) τά πρώτα γένη
(Metaph. 998^b 20)

— الاجناس المختلفة (اسحقى) τό ἑτερογένον
(Categ. 1^b 16)

— الجنس الأقرب (دمشقى) τό ἐγγυτάτω γένος
(Top. 143^a 26)

— الجنس الموصوف (دمشقى) τό ἀποδοθέν γένος
(Top. 121^b 26)

— الجنس العام (دمشقى) τό κοινόν γένος
(Top. 108^b 26)

— γένος δ' ἐστὶ τό κατὰ πλείονων καὶ δια-
φερόντων τῷ εἶδει ἐν τῷ τί ἐστὶ
κατηγορούμενον (Top. 102^a 31).

— الجنس هو المحمول على كثيرين مختلفين بالنوع
من طريق ما هو (دمشقى) .

— الاجناس (مفقق ، منطق) .

— الجنس المنطقى ... الطبيعى ... المطلق (س ، شفا)

— الاجناس العشرة (س ، نجاه) = categories

— الجنس ... الاول فى الكلّيات (رشد ، ما بعد) .

— اصطلاح الاصوليين فى الجنس يخالف اصطلاح
المنطقيين (تهانوى) .

see گونه

— جنش وآرامش ... جنش راست ... يا برسو...
يا فروسو... جنش گرد ... زود جنش... دير
جنش ... (س ، علا) (خسرو ، خوان) —
جنش گرد — جنش راست — جنش بخو است
(ساوى)

— جنش پيوسته (س ، علا) =
perpetual motion

— جنش بخواست (س ، علا) =
voluntary motion
see حرکت

E. that can be moved. جنش پذیر
F. qui peut être mû.
G. κινήτος (?).

— اجسام تركيب پذیر هر آينه جنش پذيرند از
جنا بنده (س ، علا) .
see متحرك

E. that has motion. جنش دار
F. ayant mouvement.
G. τὸ κινούμενον (?).

— جنبنده ... جنش داران (س ، علا) .
— جنبنده (خسرو ، زاد) .
— جسم جنبنده (نظامى)

see متحرك

E. genus. جنس
F. genre.
L. genus.
Phl. sarkat.

(non-Qur'anic)

— جنس (س ، علا) (سج ، ۱۶) .

- E. inferior genus. جنس ساقل
F. genre inférieur.
L. infimae genus (?)

— جنس ساقل (ط ، اساس) .

- الجنس الاسفل (دمشقي) τὸ ὑποκάτω γένος (Top. 143^a 26)
— جنس ساقل هو نوع وجنس ليس تحته جنس (س ، شفا) .

- E. the genus of genera, جنس الاجناس
the supreme genus.
F. le genre des genres.
L. genera suprema (?)

- جوهر جنس الاجناس بود (ط ، اساس) .
— جنس هم جنسها (ساوي)
— جنس الاجناس هو الذي ليس فوقه جنس ...
الجوهر ... هو جنس الاجناس (دمشقي ، مدخل
فرفور يوس) .
— جنس الاجناس ما ليس فوقه جنس ...
الوجود جنس الاجناس (مقفع ، منطق)
— الجوهر جنس الاجناس (اخوان ، ج ١ ، ٣٢٤)
(س ، شفا) (فارابي ، ايسا) (غز ، معيار) .

- E. generic state, genericity. جنسيت
F. état générique.

— جنسيت (قابوسنامه) (سهر ، سيمرغ) .

- جنسياً (دمشقي) γένος (Top. 101^b 20)
— جنسي (س ، شفا) (غز ، تهافت) (سهر ،
حكمة) .
— الجنسية (س ، شفا) (سهر ، حكمة) (رشد ،
ما بعد) .

- E. the higher genus. جنس عالي
F. le genre supérieur.
L. summum genus.

— جنس عالي (ط ، اساس) — جنس يرين
(ساوي)

- الجنس الاعلى (اسطاث) τὸ ἄνω γένος (Metaph. 1016^a 29)
— الجنس الاعلى (دمشقي) τὸ ἐπάνω γένος (Top. 143^a 26)
— الاجناس العالية (دمشقي) τὰ ἐπάνω γένη (Top. 122^a 6)

- الاجناس العالية (دمشقي)
— اعنيها ... هو الجنس العالي (فارابي ، ايسا) .
— جنس عالي ليس بنوع البتة (س ، شفا) .
— الجنس العالي هو بسيط (رشد ، ما بعد) .
— الجنس العالي وهو الجوهر (خلدون ، مقدمة) .
— الاجناس العالية ... جرت العادة بتسميتها مقولات
(س ، شفا) .
— الاجناس العالية (فارابي ، رس) (غز ، مقاصد
سهر ، حكمة) (تلوس ، مدخل) .
see مقولات

- E. the intermediate genus. جنس متوسط
F. le genre moyen.
L. proximum genus (?)

— جنس متوسط (ط ، اساس) .

- اجناس متوسطة (فارابي ، المقولات) .
— جنس متوسط هو نوع وجنس تحته اجناس
(س ، شفا) .
— المتوسطة ... مركبة من الجنس الذي فوقه ومن
الفصل الذي ينقسم به ذلك الجنس (رشد ،
ما بعد) .

E. answer. جواب
F. réponse.
Phil. *pāsux*.

ἡ ἀπόκρισις (جواب (اسحق) -
(P. Herm. 20^b 23)

τὸ ἀποκρινόμενον (المجيب (دمشقي) -
(Top. 151^b 10)

E. affirmation. ايجاب
F. l'affirmation.
(non-Qur'anic in form)

- سلب وايجاب (خسرو ، زاد ، علا) .

- الايجاب (اسحق) (Categ. 2^a 5) κατάφασις
κατάφασις ἐστὶν ἀπόφανσις τινος κατὰ
τινος (P. Herm. 17^a 25)
- الايجاب فانه الحكم بشيء على شيء (اسحق)
- الايجاب والسلب (كندي ، رس) (س ، نجا) .

E. Providence, munificence. جود
F. Providence.

- جود ... نه از قبل عوض ومكافات بود وبرابر
کرداری نیست ... فعل واجب الوجود ... جود
محض است (س ، علا) .
- علّت عالم جود باری - مجود - جواد (خسرو ،
زاد) .

τὸ καλόν (الجود (اساطث) -
(Metaph. 1013^a 24)

τὰγαθόν (الجود (اساطث) -
(Metaph. 1013^b 25)

ἀγαθός (الجود (اسحق) -
(Metaph. 994^b 13)

E. homogeneous. مجانس
F. du même genre.
(non-Qur'anic)

- مجانس (س ، علا) .
- هم جنس ... مجانست (خسرو ، زاد) .

συγγενής (مجانس (اساطث) -
(Metaph. 1053^a 25)

συγγενής (مجانس (اسحق) (Categ. 9^a 30)
- متجانس (دمشقي) (Top. 101^a 7)

συγγενής (متناسبة الجنس (متي) -
(A. Post. 76^a 1)

συγγενεῖς (متناسبة في الجنس (اساطث) -
(Metaph. 995^b 12)

τὰ συγγενῇ (الاشياء المجانسة (دمشقي) -
(Top. 120^a 16)

συγγενεία (من جنس واحد (متي) -
(A. Post. 76^a 1)

ὁμογενῇ (مجانسة (اساطث) -
(Metaph. 1057^b 29)

ὁμογενής (ما هو من جنسها (اسحق) -
(Categ. 5^b 18)

συμφυής (مجانس (اسحق) (D. An. 420^a 4)
- ليست متجانسة (متي) (A. Post. 75^b 41)

- مجانسة (كندي ، رس) (فارابي ، مدينة) .
- المجانسة ... واللامجانسة (س ، نجا) (سهر ،
حكمة) .

E. the air. جو
- الجو (اسحق) (D. An. 404^a 18)

— المجاز ... مرسل او استعارة ... المجاز العقلي ...
— اللغوي ... (جرجاني ، ٢١٥) .

E. intersection of lunar and **جوزهر**
solar orbits.

— الجوزهر تقاطع طريق الكواكب لطريق الشمس
بممرها في البروج في موضعين ... رأس الجوزهر ..
ذنب الجوزهر (فارابي ، مدينة) .

E. essence, substance. **جوهر**
F. essence, substance.
L. essentia, substantia.
Phl. *gōhr, gōhrīh*.
(non-Qur'anic)

— گوهر (س ، علا) (خسرو ، زاد) (افضل ،
مص) — گوهر see
— جوهر چهار گونه است ... هيويل ... صورت ...
— سوم مرکب ... چهارم چون جان ... وچون
عقل (س ، علا) .
— جوهر ... جسماني ... روحاني (خسرو ، زاد) .
— فروهر (دساتير) .

— جوهر (اساطات) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$
(Metaph. 1028^b 33)

— جوهر (نظيف) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$
(Metaph. 987^a 18)

— جوهر (اصحق) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$ (Categ. 1^a 3)
— جوهر (متي) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$ (A. Post. 73^a 35)
— الجوهر العنصري $\tau\eta\varsigma \delta\lambda\iota\kappa\eta\varsigma \sigma\upsilon\lambda\alpha\varsigma$
(اساطات) (Metaph. 1044^a 15)

— الذات (تذاري) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$ (A. Pr. 46^a 36)
— الذات (دمشقي) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$ (Top. 146^b 2)
— الطبيعة (مع) $\eta \sigma\upsilon\lambda\alpha$ (Rhet. 1392^a 20)

— الجود (متي) $\tau\acute{o} \acute{\alpha}\gamma\alpha\theta\acute{o}\nu$
(Metaph. 1075^a 12)

— اصل الامر في الجود (مقفّع ، مسكويه ،
حكمة) .
— فهو جواد وجوده ... في جوهره (فارابي ، مدينة) .
— الجود ... افادة الخير بلا عوض (س ، تعليقات) .
— اصل الابداع والايحاد جود الباري (صد ، اسفار) .
— الجوادية (سهر ، حكمة) .

E. good. **جيد**
F. bon.

— جيد (اساطات) $\kappa\alpha\lambda\acute{o}\nu$
(Metaph. 1031^b 12)

— الجيد (نظيف) $\tau\acute{o} \epsilon\upsilon$
(Metaph. 988^a 14)

— الجودة (متي) $\tau\acute{o} \epsilon\upsilon$
(Metaph. 1075^a 14)

— ذوات السناء (اصحق) $\kappa\alpha\lambda\acute{o}\varsigma$
(D. An. 402^a 1)

E. injustice. **جور**
F. injustice.

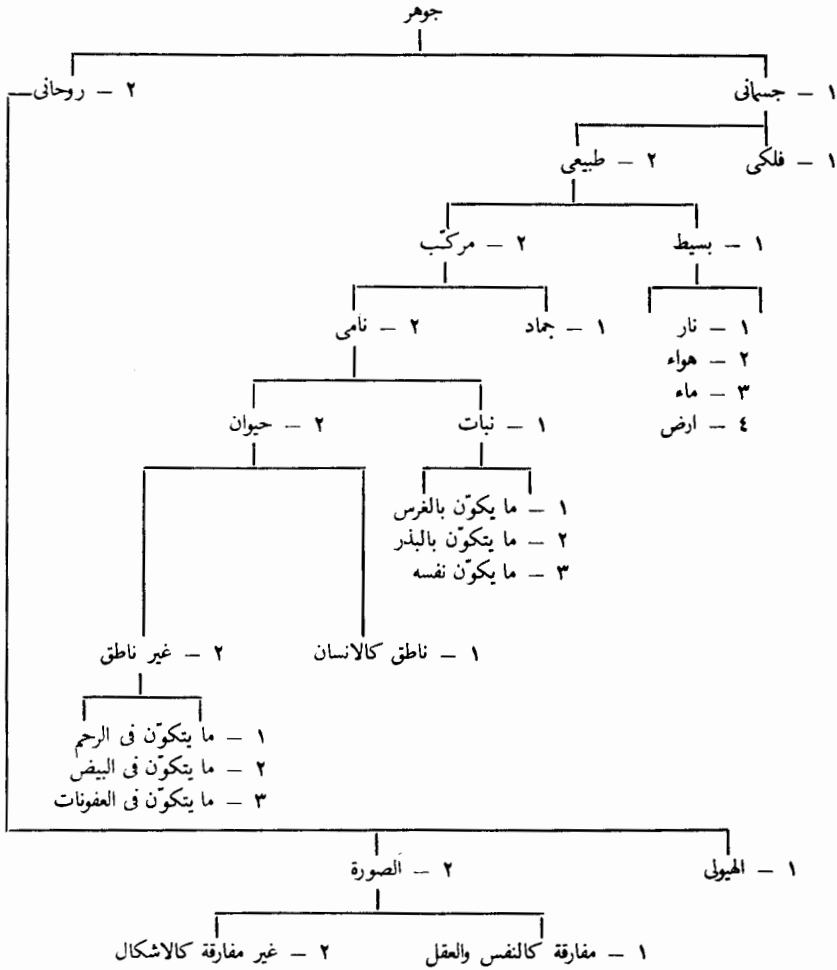
— جور (اصحق) $\eta \delta\iota\kappa\iota\alpha$ (Categ. 10^b 12)
— جور (متي) $\eta \delta\iota\kappa\iota\alpha$ (A. Post. 88^a 29)

E. metaphore, figurative. **مجاز**
F. métaphore, sens figuré.

— مجاز (س ، علا) .
— مجازي وعاريتي (خسرو ، جامع) .

$\tau\rho\omicron\pi\iota\kappa\acute{o}\varsigma$ (?)
— بالمجاز لا بالحقيقة (كندی ، المعتصم) .
— الحقيقي ... المجازي (س ، شفا) (فارابي ،
زينون) .

Classification of the *Rasā'il Ikhwān al-Ṣafā*, Vol. I, p. 326.



- جواهر اول قلم خدای است (نسفی ، رس) .
- الجواهر الاول (اسطاث) $\eta \pi\rho\omega\tau\eta \upsilon\sigma\iota\alpha$ (Metaph. 1005^a 35)
- الجواهر الموصوفة بانها اول $\alpha\iota \pi\rho\omega\tau\alpha\iota \upsilon\sigma\iota\alpha\iota$ (Categ. 2^a 15) (اسحق)
- الجواهر الاول هو المعقول الاول (ناعمة ، اولوجيا) .
- الجواهر الاولى (كندی ، رس) (فارابی ، المقولات) .
- الجواهر الاولى هي الشخصيات (س ، شفا) .
- جواهر ثانیه** E. secondary substances.
- F. substances secondaires.
- جواهر ثانیه (سج ، ص) (ط ، اساس) .
- جواهر ثواني (اسحق) $\alpha\iota \delta\epsilon\upsilon\tau\epsilon\rho\alpha\iota \upsilon\sigma\iota\alpha\iota$ (Categ. 2^b 30)
- الجواهر الثواني (ناعمة ، اولوجيا) .
- الجواهر الثواني (كندی ، رس) (س ، شفا) (فارابی ، المقولات)
- الجواهر ... الثاني كالانواع (سهر ، حكمة) .
- جواهر ثالثه** E. tertiary substances.
- الجواهر ... الثالث كالاجناس (سهر ، حكمة) .
- جوهري** E. essential, substantial.
- F. essentiel, substantiel.
- Phil. *gohrik*.
- صورتهای جوهري ... جوهري ... عَرَضِي (خسرو ، زاد) .
- $\sigma\upsilon\sigma\iota\omega\delta\eta\varsigma$ (?)
- اكثر جوهريّة (اسطاث) $\mu\upsilon\lambda\lambda\omicron\upsilon\sigma\iota\alpha$ (Metaph. 1002^a 15)

- أنيّة الشيء وجوهري (اسحق) $\tau\acute{o}\delta\epsilon \tau\iota$ (D. An. 410^a 14)
- جوهري (عبد الحميد ، رس) . to note:
- ان ثمرة الشجرة المزة لو طلبت بالعسل لم تنقلب عن جوهريها (مقتع ، كليله) — العين اسم كل جوهري مسمّى (مقتع ، منطق) .
- الجوهري (كندی ، المعتصم) (فارابی ، مدينة) (اخوان ، ج ١ ، ٣٤٦) .
- كل ذات لم يكن في موضوع فهو جوهري (س ، نجاة) .
- الجواهر الجسديّة ... العقليّة (س ، شفا) .
- يقال اسم الجوهري ايضاً على الحدّ في الاشياء التي لها حدود (رشد ، ما بعد) .
- الحكماء يعنون بالجوهري شيئاً والصفويّة يعنون شيئاً آخر والمتكلمون شيئاً ... (غز ، اللدنيّة) .
- cf. Tahānawī, Vol. I, p. 203, who discusses the different senses.
- تخصيص اسم الجوهري ... امر اصطلاحى (تيميّة ، الرد) .
- يسمّى عبدالله ابن المقفع الجوهري عيناً ... (خوارزمي ، مفاتيح) .
- مقولات see
- جواهر فرد** E. the atom.
- F. l'atome.
- في ابطال الجوهري الفرد (سهر ، اشراق)
- جزو نامتجزى see
- جواهر اولی** E. primary substances, sensible substances.
- F. substances premières.
- جواهر اولی (سج ، ص) (ط ، اساس) .

جوهريّة - جهل

- اتمّ قواماً وتجوهرًا (سهر ، حكمة) .
— النفس اقوى تجوهرًا ... مجوهر الجواهر (صد . اسفار) .

E. contention. **جهاد**
F. contention.

- مجادلات جهادى (ط . اساس) .
— الجهاد (متى) (Post. 1450^b 18) ὁ ἄγων
— جهادى (يحيى ، زرع) ἀγωνιστικός
(Soph. 165^b 11)
— مجاهدة الحروب τὸ πολεμικὸς κινδύνος
(دمشقى) (Top. 151^a 12)
— الغلبة ... بالجهاد (مقفع ، مسكويه ، حكمة) .
— امور عباديّة وجهاديّة (س ، شفا)
— الجزء المجاهدى (فارابى ، سعادة)
— الهيئة التى تسمى الجهاديّة (رشد . خطابة)

E. sublunary world. **جهان**
F. le monde sublunaire.
O.P. *gailha* — Av. *gaēthā* (Kent).
Phl. *gēhān, gēhān i kōtak* = microcosm.
gaēthā = material forms (Zaehner)

E. ignorance **جهل**
Phl. *adānākih, adānih.*

- نادانى (س ، علا)
— الجهل (اسحق) ἡ ἀγνοια (Categ. 6^b 16)
— الجهل (اسطاث) τὸ ἀγνοεῖν
(Metaph. 1051^b 25)
— الجهل (تذارى) ἡ ἀμαθία (A. Pr. 26^a 34)
— الجهولات (تذارى) τὰ ἀγνώτα
(A. Pr. 64^b 30)
— الجهل ... البسيط ... المركّب ... (جرجانى) .
(٣٤) .

- الجوهريّة والعرضيّة (س ، شفا) (كندى ، المعتصم) .
— وجوداً جوهرياً (سهر ، حكمة) (صد . اسفار) .
— الصور الجوهريّة (رشد ، ما بعد) .

E. substantiality. **جوهريّة**
F. substantialité.

- جوهريّة قائم بذات (خسرو ، زاد) (قابوستامه)
(ط ، اساس) .

- الجوهريّة (اسطاث) οὐσία
(Metaph. 1002^a 4)
cf. οὐσιότηης (Corp. Hermet. 12: 1).
οὐσιώδης (Procl. Elem. 103).
— الجوهريّة (فارابى ، الجمع) .
— الجوهريّة والتجسم ... (س ، شفا) (غز ، تهافت)
— الجوهريّة والهويولة (توحيدى ، امتاع) (جاحظ ، حيوان) .
— الهويول اعرف فى الجوهريّة من الصورة (رشد ، ما بعد) (تملوس ، مدخل) .
— الجوهريّة ... كماليّة قوام الماهيّة وهى اعتباريّة (سهر ، حكمة) .
— الجوهريّة والعرضيّة (صد ، اسفار) (محيستانى ، يثايبع)

E. the process of **تجوهر**
substantiation or the act.

- مبدع حق ... مجوهر الجواهر است (خسرو ، زاد) .

- οὐσίασθαι (?) .
— وجوده الذى به تجوهره ...
— شيئين نتجوهر باحدهما وهو النطق ... بما هو متجوهر
بذاته (فارابى ، مدينة) .
— الجواهر ومجوهرها (الجامعة) .

— چگونگی... بتازی کیفیت (س، علا)
(سج، ٦).
— چندی وچگونگی... چگو نگیای جسم
(خسرو، زاد) (ساوی)
چونی — کیفیت see

E. quality. چگونه
F. qualité.
G. ποιός (?).
Phl. *ēgōn*.

— چند وچگونه (س، علا).
کیف see

E. cause, meaning. جم
F. cause, sens.
Phl. *ēm*.

— جم معنی ورونق (لغت فرس)
— جم سه معنی دارد... (صحاح الفرس) (برهان)
قاطع (ف)

E. quantity. چند
F. quantité.
G. ποσος (?).
Phl. *ēand*.

— هر يك چند وی بوند (س، علا)
کم see

E. the why, the reason. چراي
F. le pourquoi, la raison.
G. τὸ διότι (?).

— چراي این بدانی... چراي اعتقاد... برهان
چراي... بتازی لم خوانند (س، علا).
— دليل چراي... چراي بودش (خسرو، زاد).
— لمبت اعنی چراي (خسرو، خوان).
— چراي این (ساوی) — علت
لمبت — برهان چراي see

E. wheel of heaven, heavenly چرخ
sphere.
F. sphère céleste.
Phl. *carx, ras*.
— چرخ فلک سیارکان (لغت فرس) (صحاح الفرس)

E. the taste. چشندگی
F. le goût.
Phl. *ēāšīšn*.
— قوت چشندگی (خسرو، خوان).
حاست see

E. quality. چگونگی
F. la qualité.
G. ποιότης (?).
Pahl. *ēgōnih*.

— کیف ... بلغت دری ... چونی خوانند (افضل، مص).

see چگو نگی — کیفیت

E. question on the nature **چه است**
of a thing.

F. portant sur la nature d'une chose.

G. τό τί ἐστίν (?).

O.P. *ci* (Kent) — Phl. *ēē*.

— یکی ... چون پرسی ... که چه اند (س، علا).

— سوال ... بلغت چیست ... وبتازی ما هو (ط، اساس).

see ما هو

E. quiddity. **چه چیزی**

F. quiddité.

G. τό τί ἦν εἶναι (?).

Phl. *ēēih*.

— اندر رسیدن به چه چیزی روان (س، علا).

— ماهیت چیز چه چیز آن باشد (خسرو، روان).

— ماهیت اعنی چه چیزی (خسرو، خوان).

E. nature. **چهر**

F. nature.

G. φύσις (?).

O.P. *cica* = seed, lineage — Av.

ēithra (Kent).

Phl. *ēihr*, *ēihrik*, *ēihrenītan*, *ēihrenītār*,

ēihromandih, *huēihr*, *dušēihr*.

— چهر (برهان قاطع)

— چهر شناسی = علم طبیعت

(our suggestion)

see طبیعت

E. quantity. **چندی**

F. quantité.

G. ποσότης (?).

Phl. *ēandih*.

— چندی ... وبتازی کیت (س، علا) (خسرو، زاد) (قابوسنامه).

(سای)

see کیت

E. continuous quantity. **چندی پیوسته**

F. quantité continue.

G. τό ποσόν συνεχές (?).

— کیت دو گونه است ... پیوسته که بتازیش متصل خوانند (س، علا).

see کیت متصل

E. discrete quantity. **چندی گسته**

F. quantité discrète.

G. τό ποσόν διακρισμένον (?).

— ... و یکی گسته که بتازی منفصل خوانند (س، علا).

see کیت منفصل

E. the manner. **چون**

F. la manière.

G. τό πῶς (?).

— یکی آن بود که چون پرسی (س، علا)

see کیف

E. quality. **چونی**

F. qualité.

G. ποιότης (?).

— چونی (خسرو، جامع) (قابوسنامه).

— شیء (ناعمة) τὸ πρᾶγμα (Soph. 165^a 7)
see شیء

E. thingness. چیز
— چیزی را شئیت گویند ... هستی و چیزی-هستی
ازنه چیزی (خسرو ، خوان)
= creation *ex nihilo*.
— ... که چیزی پدید آید نه از چیزی (خسرو ،
زاد).
see شئیت

E. quiddity. چستی
F. quiddité.
G. τὸ τί ἦν εἶναι (?).

— چستی (قابوسنامه).
— چستی آن چیز (سج ، ۳۰).
— چستی نایافتنی باشد (خسرو ، خوان).
see ماهیت — چه چیزی

E. to choose. چیدن
F. choisir.
Phl. *ētan*.

— چیدن (فردوسی).
see اختیار

E. triumph, predominance. چیرگی
F. triomphe, prédominance.
Phl. *ēērih, ēērakh*.
see غلبه

E. thing. چیز
F. chose.
G. τὸ πρᾶγμα (?).
Phl. *ēī*.

— چیز دو گونه است ... (س ، علا).
— چیز و نه چیز (سج ، ۱۴).
— ناچیز شونده (خسرو ، خوان) = فساد

ح

— ὄγκος (Top. 107^b 22) الحدّ (دمشقى)
corrected in the margin of the Paris Ms.
into مقدار .

— الاحجام (س ، نجاة) .

E. limit, term of a syllogism. حدّ

F. limite, terme du syllogisme.

L. terminus, ratio.

Phl. *sahmān*

(non-Qur'anic in form)

— حدّ هاى جسم (خسرو ، زاد) .

— حدّ حسيّ وحدّ عقلى (سج ، ٦)

— πέρας (D. An. 416^a 17) حدّ (اسحق)

— ἄοριστον لا حدّ له (اسطاث)

(Metaph. 1007^b 27)

— ὅρον δὲ καλῶ εἰς ὃν διαλύεται ἡ πρότα-
σις, οἷον τό τε κατηγορούμενον καί
τό καὶ ὃ κατηγορεῖτε

(A. Pr. 24^b 16)

— فالذى نسبته الحدّ هو ما اليه نحلّ المقدّمة ،

وذلك كالمقول والذى يقال عليه المقول (تذارى) .

= الحدود الثلاثة (س : نجاة)

terms of a syllogism

E. love.

F. amour.

— المحبة (اسطاث) (Metaph. 996^a 8) φιλία

— المودة (اسحق) (D. An. 408^a 22) φιλία

— المودة (اسحق) φιλότης

(Metaph. 1000^b 11)

— المحبوب (متى) ἐρώμενον

(Metaph. 1072^b 3)

E. proof.

F. preuve.

(Qur'anic 6: 150)

— حجّت سه گونه است : قياس واستقرا ومثال

(س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— الحجّة (دمشقى) ἡ ἐπιχείρησις

(Top. 111^b 15)

— احجّ (دمشقى) ἐπιχειρεῖν (Top. 151^b 3)

— حجّة (دمشقى) ἐπιχείρημα (Top. 151^b 8)

— الحجّة (مفتّح ، منطق)

— يسمّى الثبوت الموصل الى التصديق المطلوب

الحجّة (س ، اشارات) .

E. volume.

F. volume.

(non-Qur'anic)

محبت

حجّت

حجم

— بالحدود تعرف حقيقة الانواع ... (اخوان ، ج ١ ، ٣٤٤).

— الحدّ دالّ على ماهيّة الشيء . مشتقاً على مقوّماته اجمع (س ، اشارات) .

— الحدود تأتلف من ... جنس وفصل (رشد ، ما بعد) ، (غز ، محكّ ... ومعيار ...) .

— معنويّة حدّيّة (سهر ، حكمة) .

— الحدّيّة (صد ، اسفار)

— الحدّ قول الحدّ ... للمتكلّمين ... لا يحدّون الا بالخاصّة ... فليس الحدّ ... الا اسماً ...

ليس فائدته تصوير الحدود وتعريف حقيقته ... يدعى هذا اهل المنطق اليوناني ... اهل النظر والكلام ... فعلى خلاف هذا ... (تبعية ، الردّ) .

E. accute accent. **حادّ**
F. accent aigu.

— الحدّة (متى) (A. Post. 90^a 17) τὸ ἔξῃ

— الحدّ (دمشقي) (Top. 106^a 32) τὸ ἔξῃ

— تعجيم حادّ (بحي) (Soph. 166^b 6) ὀξεῖα

E. to define. **حدّ كردن**
F. définir.

— حدّ كردن مردمي را (س ، علا) .

— صناعة تحديد (ط ، اساس) .

— التحديد (استحق) (Categ. 8^a 33) ὁ ὁρισμός

— التحديد (متى) (A. Post. 72^a 22) ὁ ὁρισμός

— التحديد (نظيف) (Metaph. 992^b 32) ὁ ὁρισμός

— حدّ (ناعمة ، يحي ، زرة) (Soph. 165^b 6) ὁρίζειν

— فصلّ (ناعمة ، زرة) (Soph.) ὁρίζειν

E. definition. **حدّ**

F. définition.

L. definitio.

Phl. *vimand, vimandik* (Dēnkart)
(non-Qur'anic in form)

— غرض اندر حدّ شناختن حقيقت ذات چیز است وجدائی خود به تبع آید (س ، علا) .

— حدّ ... قولي است محدود کننده برشناخت چیزها بحقيقت (خسرو ، جامع) .

— حدّ تام ... حدّ ناقص (ط ، اساس) .

— الحدّ (اسطاث) ὁρισμός
(Metaph. 1030^a 7)

— الحدّ (متى) (A. Post. 90^a 35) ὁρισμός

— الحدود (استحق) οἱ ὁρισμοί
(D. An. 407^a 30)

— الحدّ (اسطاث) φάσις
(Metaph. 1051^b 25)

— الحدّ المشترك (استحق) ὁ κοινός ὅρος
(Categ. 4^b 25)

— الحدود العامة (تذاری) οἱ ὅροι κοινοί
(A. Pr. 29^a 9)

— مذهب الحدود (دمشقي) τὰ ὀριχά
(Top. 102^b 34)

— باب الحدّ (دمشقي) (Top. 103^a 2) ὁρισμός

— حدّ (نظيف) (Metaph. 987^b 6) ὅρος

— فالحدّ هو القول الدالّ على ماهيّة الشيء . (دمشقي) ἐστὶ δ' ὅρος μὲν λόγος ὃ τὸ τί ἦν εἶναι σημαίνει (Top. 101^b 37).

— الحدّ (مقفّع ، منطق) . cf. περὶ ὅρον Stoic. Vet. Frag. II. 75.

— الحدّ يعرف معناه وباهيته (فارابي ، ايسا) .

- حدّ كهين (س ، علا) (ساوى) .
 — حدّ اصغر (ط ، اساس) .
 — الطرف الاصغر (تذارى) τὸ ἐλαττον ἄκρον
 (A. Pr. 33^a 18)

— الحاشية الاذن (مقفع ، منطق) to note:
 E. defined.
 F. défini.

محدود

(non-Qur'anic)

- محدود (خسرو ، زاد) (ط ، اساس) .
 — المحدود (دمشقى) τὸ ὀριζόμενον
 (Top. 150^a 26)
 — محدودة (اسطاث) ὀρισμένον
 (Metaph. 1028^a 27)
 — محدودة (متى) ὀρισμένον
 (Metaph. 1073^a 21)
 — المحدود (دمشقى) ὀρισμένον
 (Top. 142^a 21)
 — المحدودة (مقفع ، منطق)
 — فكل محدود مركب فى المعنى (س ، اشارات) .

E. limited.

F. limité.

محدود

- محدود ونا محدود (سج ، ١٤) (خسرو . زاد) .
 Phl. *kanārōmand*, *kanārōmandih* = محدود
asahmān = نا محدود

— غير محدود (اسطاث) τὸ ὀρίστον
 (Metaph. 1049^b 2)

— غير محدود (نظيف) τὸ ἀόριστον
 (Metaph. 989^b 18)

- حدّ تذارى (A. Pr. 25^b 26) διορίζειν
 — حدّ متى (Poet. 1450^b 21) διορίζειν
 — تحديد (مقفع ، منطق)
 — فصل .. فى التحديد (س . نجاة) .

E. the major extreme.
 F. le grand extrême.

حدّ مهين

- حدّ مهين (س ، علا) (ساوى)
 — حدّ اكبر (ط ، اساس) .

— الحدّ للاكبر (تذارى) τὸ πρῶτον ἄκρον
 (A. Pr. 49^a 13)

— الطرف الاكبر (تذارى) τὸ μεῖζον ἄκρον
 (A. Pr. 32^b 35)

— الحاشية الاولى (مقفع ، منطق) . to note:

E. the middle term.
 F. le moyen terme.

حدّ ميانگين

- حدّ ميانگين (س ، علا) (ساوى)
 — حدّ اوسط (ط ، اساس) .

— الحدّ الاوسط (تذارى) τὸ μέσον ἄκρον
 (A. Pr. 49^a 14)

— الاوسط (متى) τὰ μέσα (A. Post. 75^b 11)

- الواسطة (مقفع ، منطق) .
 — الحدّ الاوسط (فارابى : قياس) (س . نجاة) .
 — الحدّ الاوسط ... سماء الفقهاء قياس دلالة
 والمنطقيون ... برهان الآن (غز . معيار) — الحدّ
 الاوسط هو الجامع المشترك ويسمى المناط (تيمية ،
 الرد) .

E. the minor extreme.
 F. le dernier extrême.

حدّ كهين

— الحدث الذاتي ... الحدث الزماني (فخر الدين الرازي ، مباحث (جرجاني ، ٨٦) (بهمنيار ، مراتب) .
— البقاء الحدوثي (صد ، اسفار) .

احداث

— احداث (دمشقي) ποιῆσθαι (Top. 124^a 30)
— الاحداث تكوين المكوّن (اخوان ، ج ٢ ، ٣٦٠)
— الاحداث ... زمانيّ و... غير زمانيّ (س ، حدود) (غز ، معيار) .
— الاحداث ... تعلق الفعل بالوجود (رشد ، تهافت) .

حادث

— هر حادثی را پنج علت بود ... (خسرو ، جامع) .
— القديم والحادث ... كل حادث ... تقدمته المادّة (س ، نجاه) .
— دليل الاشعرية ... ان كل حادث له محدث .. الحادث هو الموجود بعد العدم (رشد ، تهافت) (بهمنيار ، ما بعد) .

محدث

— آنچه پیش از حدث نباشد محدث باشد (خسرو ، زاد) .

— المحدث (دمشقي) τό ποιητικόν (Top. 148^a 11)
— الذي قد احدث (دمشقي) τὸ ποιητικὸς (Top. 148^a 12)

— غير محدود (اسحق) ἄοριστα (D. An. 424^b 15)
— غير محدود (تذاري) ἀδιόριστος (A. Pr. 26^b 15)
— غير محدود (يحيى ، زرة) ἀδιόριστος (Soph. 179^a 27)
— محدودة (مبنى) πεπερασμένος (A. Post. 88^b 10)
— متناهي (يحيى) πεπερασμένος (Soph. 165^a 11)
— ذو نهاية (ناعمة) πεπερασμένος (Soph. 165^a 11)

حدث E. creation in time.
حدث F. création contingente.

— حدث (خسرو ، زاد) .
— حدث (دمشقي) ποίησις (Top. 124^a 30)
— يحدث (اسحق) γίνεσθαι (Metaph. 989^a 22)
— خلق (مبج) ποιεῖν (Rhet. 1393^a 30)
— الحدث ... متأخر في الزمان (فارابي ، التوطئة) .
— الحدث الذاتي ... الحدث الزمانيّ (سهر ، حكمة)
— حوادث = contingent phenomena
— خلق see

حدث

— براو ... حدوث را لازم آرد (خسرو ، زاد ط ، اساس) .
— حدوث (كندی ، رس) (فارابي ، الجمع) .
— حدوث العالم (اخوان ، ج ٣ ، ٣٩) .
— الحدوث ... وجوداً بعد ما لم يكن (س ، شفا) (رشد ، تهافت) .

مُحدث - حرف

- الخدسيّات على قاعدة الاشراف (سهر ، اشراف) .
— الخدسيّات ... (جرجاني ، ٨٦) .

E. cornea. **حدقة**

— الحدقة (اصحى) (D. An. 425^a 4) ἡ κόρη

E. apocopated. **مخوف**
(non-Qur'anic)

— مخوف (متى) (Poet. 1458^b 2) ἀποκοπή

E. heat. **حرارة**

— الحرارة والبرودة θερμότης καὶ ψυχρότης
(Metaph. 1020^b 9) (اسطاط)

— الحرارة (اصحى) (D. An. 403^b 1) θερμὸς
— الحارّ (اصحى) (D. An. 423^b 28) τὸ θερμόν

E. letter, verb. **حرف**

F. lettre, verbe.
— هر لفظى مفرد يا نام بود ياكنش يا حرف ...
(س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— حروف (اسطاط) τὰ στοιχεῖα
(Metaph. 1013^b 17)

— حروف (دمشقى) τὰ στοιχεῖα
(Top. 150^b 20)

— اسطقس (متى) (Poet. 1456^b 20) στοιχεῖον
— الحرف كقوله يمشى ... حروف الردّ والابطال ...
الكلام ... مؤلفاً من اسم وحرف (مقفّع ، منطق) .
— الحرف ثلاثة ... فكرية ولفظية وخطية (اخوان ،
ج ١ ، ٣١١) .

— اسباب حدوث الحروف (س ، قاهرة ، ١٣٣٢) .
see اسطقس

— محدث نوع (دمشقى) εἰδοποιός

(Top. 143^b 6)

— المحدث محدث المحدث (كندى ، رس) .

E. created in time. **محدث**

(Qur'anic 21: 2)

— هرچه مصوّر بود مُحدث بود (س ، علا) .
— پديد آينده محدث باشد (خسرو ، زاد) .

— المحدث ... على وجهين ... الذى لذاته مبدأ
هى به موجودة والذى لزمانه ابتداء ... (س ،
نجاة) .

— المحدث لا بد له من مُحدث (تيمية ، الردّ) .

E. tradition, myth. **حديث**

— حديث (متى) (Metaph. 1074^b 1) μῦθος
— بنوع الاحاديث (متى) μυθωδῶς
(Metaph. 1074^b 4)

E. intuition. **حدس**

F. intuition.
(non-Qur'anic)

— حدس دريافتن حدّ اوسط باشد فى رويتى
(س ، نفس) .

— حدس فعل ذهن بود كه بذات خویش استنباط
كند حدّ اوسط را (سهر ، رسالة الطير) .

— ἡ δ' ἀγχινολά ἐστιν εὐστοχία τις
(A. Post. 89^b 11)

— امّا الذكاء فهو حسن حدس ما (متى)
— الظنّ والحدس (مقفّع ، كليلية) . to note:
— الحدس فعل للذهن يستنبط به بذاته الحدّ الاوسط
والذكاء قوة الحدس ... ارباب تلك الحدس
(س ، نجاة) .

E. deflexion. انحراف
F. inclination.

λελοξωμένον (منحرفة (متى)
(Metaph. 1073^b 30)
- الانحراف والموازاة (س ، نجاة) .

E. movement, motion. حركت
F. mouvement.
L. motus.
Phl. *junbišn, vičandišn.*

- حركت وسكون (س ، علا) .
- نفس چشمه حركت است ... حركت جسمى
پاينده زمان است ... حركت فرود آينده ...
برشونده (خسرو ، زاد) .
- حركت شش نوع است ... بكون ... بفساد ...
بزيادت ... بنقصان ... باستحالت ... ازجائى
بجائى (خسرو ، جامع) .

- الحركه (اسحق) (Categ. 15^a 15) *ἡ κίνησις*
- الحركه (نظيف) *ἡ κίνησις*
(Metaph. 989^b 22)

- تحريك (متى) *ἡ κίνησις*
(Metaph. 1071^b 13)

- تحريك (اسحق) (D. An. 407^b 34) *τό κινεῖν*
- حركات (متى) *αἱ ποταί*
(Metaph. 1073^b 8)

- جيّد التحريك (نظيف) *εὐκίνητος*
(Metaph. 991^a 16)

- سهل الحركه (اسحق) *εὐκίνητος*
(Categ. 8^b 35)

- عسير الحركه (اسحق) *δυσκίνητος*
(Categ. 8^b 35)

E. the mute. حرف صامت
F. la muette.

- حرف صامت (ط ، اساس) .

ἄφωνον (لا مصوّت (متى)
(Poet. 1456^b 35)

- الحروف ... صامت ومصوّت (صد ، اسفار)

E. vowel. حرف مصوّت
F. voyelle.

- حرف شتوئى (خسرو ، زاد) .

- حرف مصوّت (ط ، اساس) .

φωνῆεν (Poet. 1456^b 25) (متى)
- مصوّت منها مصوّت ... وغير المصوّت (فارابى ،
المقولات)
- المصوّتة المقصورة ... الممدودة (صد ، اسفار) .

E. short letter. حرف مقصور
F. brève.

- حرف مقصور (ط ، اساس) .

βραχύτης (الانقباض (متى)
(Poet. 1456^b 32)

- الحروف ... غير الممدودة (مقفّع ، منطق) .
- فالمصوّت منه ممدود ... ومنه مقصور (فارابى ،
المقولات)

E. lengthened letter. حرف مملود
F. lettre allongée.

ἐπεκτεταμένον (الحرف الممدود (متى)
(Poet. 1457^b 2)

- الحروف الممدودة (مقفّع ، منطق) .

حرکت ارادی - حرکت گرد

— الحركة الارادية ... علها امور ارادية ...
(س ، نجاة) .

E. perpetual motion. **حرکت بی آسایش**

F. mouvement perpétuel.

— حرکت بی آسایش — حرکت بی نهایت (خسرو ،
زاد) .

— حركة متصلة (متى) κίνησις συνεχής
(Metaph. 1071^b 11)

جنیش پیوسته see

E. natural motion. **حرکت طبیعی**

F. mouvement naturel.

Phl. *cihrik junbišn*.

— حرکت طبیعی (خسرو ، زاد) (افضل ، مص)

ή φυσική κίνησις (?) .

— الحركة الطبيعية هي الى حالة ملائمة عن حالة
غير ملائمة (س ، نجاة) .

E. compulsive motion. **حرکت قسری**

F. mouvement compulsif.

— حرکت قسری (خسرو ، زاد) (افضل ، مص)

κίνησις βίαιος (?)

— الحركة القسرية ... علة علتها ... طبيعية او
ارادة (س ، نجاة) .

E. circular motion. **حرکت گرد**

F. mouvement circulaire.

— حرکت گرد ... جنیش گرد (س ، علا) .

κινήσεως δέ ἐστιν εἶδη ἕξ, γένεσις,
φθορά, αὔξεισις, μείωσις, ἀλλοίω-
σις, ἡ κατὰ τὸπον μεταβολή
(Categ. 15^a 15)

— انواع الحركة ستة : التكوّن والفساد والنموّ
والنقص والاستحالة والتغيّر بالمكان (اسحق) .

τεσσάρων δέ κινήσεων οὐσῶν, φθορᾶς
ἀλλοιώσεως, φθίσεως, αὔξεσεως
(D. An. 406^a 12)

— والحركات اربعة : حركة انتقال واستحالة
واضمحلال وحركة نماء (اسحق) .

to note:

— الحركة على ستة اوجه ... (مقفع ، منطق) .

— الحركة تبدل حال الذات (كندی ، رس) .

— الحركة صورة روحانية داخلية على الجسم متممة
له (اخوان ، ج ٢ ، ٣٣٦) .

— الحركة ... التكوّن ... الفساد ... النموّ ...

الذبول ... الاستحالة ... النقلة (س ، شفا)

(اخوان ، ج ١ ، ٣٢٦) — الحركة (س ، كيا)

— قيل ان الحركة ... فعل وكمال اول للشيء الذى

بالقوة ... فاسبابه ... طبع واردة وقسر ...

العلة القريبة للحركة الاولى نفس لا عقل (س ،

نجاة) (رشد ، تهافت) .

— يقسم النظام الحركة قسمين : حركة نُقْلة عن

المكان وحركة اعتماد في المكان (اشعري ، مقالات)

— الاعتماد عند المتكلمين هو الميل عند الحكماء

(تهانوي) .

E. voluntary motion. **حرکت ارادی**

F. mouvement volontaire.

— جنیش بخواست (س ، علا) .

— حرکت ارادی (خسرو ، زاد) — حرکت

اختیاری وارادی (افضل ، مص) .

- المحرك الاول (متى) τὸ πρῶτον κινῆσαν (A. Post. 94^b 7)
 — الذى حرَّك (متى) τὸ κινῆσαν (Metaph. 1071^a 28)
 ἐν ἄρα καὶ λόγῳ καὶ ἀριθμῷ τὸ πρῶτον κινεῖν ἀκίνητον ὃν (Metaph. 1074^a 36)
 — فاذاً المحرك الاول الذى لا يتحرك واحد بالكلمة والعدّة (متى).
 — المحرك الاول (س ، نجاة).
 — يلزم ان يكون هذا المحرك الاول ازليّاً والا لم يكن اولاً (رشد ، تهافت).

E. moved, in motion. مُحَرِّك
 — جنبنده (س ، علا).

- المتحرك (اسطاث) τὸ κινούμενον (Metaph. 1010^b 37)
 — المتحرك (متى) τὸ κινούμενον (Metaph. 1072^a 24)
 — المتحرك (اسحق) τὸ κινούμενον (D. An. 406^a 4)
 — متحرك (اسطاث) κινήτως (Metaph. 1044^b 8)
 — غير متحرك (اسطاث) ἀκίνητόν (Metaph. 997^b 19)
 — غير متحرك (نظيف) ἀκίνητόν (Metaph. 987^b 17)
 — غير متحرك (متى) ἀκίνητόν (Metaph. 1072^b 7)
 — غير متحرك (دمشقى) ἀκίνητόν (Top. 113^a 29)
 — المتحرك (متى) τὸ κινεῖσθαι (A. Post. 87^b 89)

- حركة استدارت (خسرو ، زاد).
 — حرّكت دورى (افضل ، مص).

- الحركة بالاستدارة (اسطاث) κυκλοφορία (Metaph. 1052^a 28)
 — من الحركات افضلها وهى الحركة الدورىّة (فارابى ، مدينة).
 — فالاجرام السماوية ... اشتركت فى الحركة المستديرة شوقاً الى معشوق مشترك ... كل حركة مستديرة ... فيدوها نفسى ... بالاختيار والارادة (س ، نجاة).

E. mover. مُحَرِّك
 F. moteur.
 Phl. jumbāk.

- مُحَرِّك مفارق عقل (ط ، تصوّرات).
 — المُحَرِّك (اسطاث) τὸ κινεῖν (Metaph. 1049^b 27)
 — المُحَرِّك (متى) τὸ κινεῖν (Metaph. 1070^b 23)
 — المُحَرِّك (اسحق) τὸ κινεῖν (D. An. 406^a 1)
 — محرّكة (اسحق) κινήτικόν (D. An. 405^a 19)
 — محرّك (متى) κινήτικόν (Metaph. 1071^b 12)
 — محرّك الكلّ شيء ولكل كوة بعد ذلك محرّك خاص (س ، نجاة).
 جنباً ننده see

E. The Prime Mover. مُحَرِّك اول
 F. Le Premier Moteur.
 L. Primum Mobile.
 — المحرك الاول (اسطاث) τὸ πρῶτον κινῆσαν (Metaph. 1024^b 7)

— τὸ αἰσθάνεσθαι (الحسّ) الإدراك بالحسّ (اصحى)
(D. An. 410^a 25)

— τὸ αἰσθάνεσθαι (الحسّ) (اصحى)
(D. An. 403^a 7)

— αἰσθάνεσθαι (احسّ) (يحيى ، ناعمة)
(Soph. 175^a 11)

— αἰσθάνεσθαι (شعّر) (زرعة)
(Soph. 175^a 11)

— ἀναισθησις (عدم الحسّ) (دمشقي)
(Top. 114^a 11)

cf. οἱ Στωικοὶ πᾶσαν αἴσθησιν εἶναι
συγκατάθεσιν καὶ κατάληψιν.
Stoic. Vet. Frag. II. 26.

— ابداع العقل الحسّ وهو ضياء من ضوء العقل
(ناعمة ، اولوجيا) .

— الحواس الخمسة... والرئيسية من هذه ... في القلب
(فارابی ، مدينة) .

— اول طريق التعاليم هي الحواس (اخوان ، ج ٣ ،
٣٩٣) .

— الحواس الخمسة او الثمانية (س ، نجا) .

— الحسّ طريق الى معرفة الشيء لا علمه (س ،
تعلقات) .

— العقل والحسّ... مكيلان (رشد ، ما بعد) .

see آگاهی

E. external sense. **حسّ ظاهر**
F. le sens externe.

— حسّ بيروني ... حسّ ظاهر (س ، علا)
— حواس ظاهر از بهر اندريافتن محسوسات (خسرو
زاد) .

— الحسّ الظاهر (كندی ، عقل) .
— الحواس الظاهرة الخمس (س ، نفس) .

— τὸ κινεῖσθαι (متحرك) (دمشقي)
(Top. 113^a 27)

— المتحرك الغير المتحرك (صد ، اسفار)
= the Unmoved Mover.

— كل متحرك يتحرك عن متحرك من خارج (رشد ،
تهافت) .

— المتحركة (سهر ، حكمة) (صد ، اسفار) .

E. sorrow. **حزن**
— λυπεῖσθαι (D. An. 408^b 2) (الحزن) (اصحى)

E. sense, sense-perception. **حسّ**

F. le sens, perception sensible.

L. sensus.

Phl. *šnāskān*.

(non-Qur'anic in form)

— حواس پنجگانه (س ، نفس) .

— حسّ ... قوتی است مر چیزها را اندر يا بنده...

— يا ... قوتی است پذيرنده مر اثر محسوسات را
(خسرو ، زاد) . شنا سندگان (فردوسی)

— αἴσθησις (حسّ) (اسطاث)
(Metaph. 1009^b 9)

— αἴσθησις (D. An. 406^b 30) (الحسّ) (اصحى)

— αἴσθησις κατὰ τὴν ψυχὴν (حسّ) النفس
(Top. 106^b 27) (دمشقي)

— αἴσθησις κατὰ τὸ σῶμα (حسّ) البدن
(Top. 106^b 27) (دمشقي)

— ἔχει γὰρ δύναμιν σύμφυτον κριτικὴν ἣν
καλοῦσιν αἴσθησιν (A. Post. 99^b 36)

— قوت غريزية مختبرة وهي التي نسميها الحسّ
(متى) .

- حسن بساوی ... لمس (س ، علا) .
— آگهی بسودن (س ، نفس) .
— حاست بساوی (خسرو ، زاد) .

— اللبس (دمشقی) (Top. 106^a 33) ἡ ἀφή
see لمس

E. sense of smell. حسن بویائی
— حسن بویائی (س ، نفس) (خسرو ، خوان) .
— حاست بوینده — حاست بویائی (خسرو ، زاد)
see شم

E. sense of sight. حسن بینائی
— حسن بینائی (س ، نفس) (افضل ، مص) .
— حاست بیننده ... حاست نگرنده — حاست
بینائی (خسرو ، زاد) .
see بصر

E. sense of taste. حسن چشندگی
— چشای (س ، علا) — آگهی چشیدن (س ،
نفس) .
— حسن چشندگی (خسرو ، خوان) .
— حاست چشنده (خسرو ، زاد) .
— حسن المذاق (ابحق) τό γευστόν
(D. An. 422^a 8)
see ذوق

E. sense of hearing. حسن شنوائی
— حسن شنوائی (س ، نفس) (افضل ، مص) .
— حاست شنونده ... حاست شنوائی (خسرو ،
زاد) .

- الخمسة الظاهرة (سهر ، اشراق)
— الحسن الخارج (عبری ، ۳۵) .

E. internal sense. حسن باطن
F. sens interne.
— حواس باطن (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
— حسن پنهان (خسرو ، خوان) .
— حواس نهائی (افضل ، مص) .

— ἡ ἐντὸς ἀφή (?) of the Stoics.
— الحواس الباطنة (س ، نفس) (سهر ، اشراق) .
— الحواس الباطنة .. خمسة : الحسن المشترك ...
المتصورة ... المتخیلة ... الوهية ... الذاكرة
(غز ، مقاصد) .
— الخمس الباطنة ... من مخترعات الفلاسفة ...
وانكروها اهل الاسلام (تهانوی ، ج ۱ ، ۳۰۷) .

E. common sense. حسن مشترك
F. sens commun.
L. sensus communis.
— حسن مشترك چون آینه است ... آنگاه بود ادراك
(س ، علا) (ط ، تصورات) (جوزجانی ، حی) .
— حسن عامی (افضل ، مص) .

— ἡ κοινὴ αἰσθησις (?) .
— الحسن المشترك (فارابی ، مدینه) .
— قوة فنتاسیا ای الحسن المشترك (س ، نجاة) .
— الحاسة المشتركة اعني القوة المتصورة (س ،
نفس) (سهر ، حكمة) .
— قوة النفس اعني الحسن المشترك ... مبدأ الحسن
المشترك ... فی القلب (رشد ، الحسن والمحسوس) .

E. sense of touch. حسن بساوی
F. sens de toucher.

- τὴ αἰσθητικὴ φαντασία (Demetrius) (D. An. 434^a 5) (إسحق)
 — العالم الحسي ... حساس (ناعمة ، اثولوجيا) .
 — الحسية (س ، الكيا) .
 — العقلية والحسيات ... الحساس (صد ، اسفار) .

- E. sense-data. **حسيّات**
 — حسيات (ناعمة ، اثولوجيا) — حسيّين (ناعمة ، اثولوجيا) .
 — الحسيّات ... وتسمّى بالمحسوسات ايضاً ... هي القضايا الجزئية دون القضايا الكلية المترتبة عليها (تهانوي ، ج ١ ، ٣٠٢) .
 see قضية

- E. sensation. **احساس**
 F. sensation.
 — احساس كردن (س ، علا) .
 — τὸ αἰσθάνεσθαι (الاحساس متى) (A. Post. 88^a 6)
 — ἀναίσθησις (عدم الاحساس (دمشقي) (Top. 106^b 23)
 — احساس (مقفّع ، منطق) .
 — الاحساس ... فعل نفساني (فارابي ، مدينة) (كندی ، رس) .
 — الاحساس ادراك ما وتمييز ما (س ، شفا) .

- E. sensibles. **محسوسات**
 F. les sensibles.
 (non-Qur'anic in form)
 — محسوس ... اثر است که اندر حسّ آید ...
 — مقدّمات محسوسات (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- ἡ ἀκοή (Top. 106^a 32) (دمشقي)
 — τὸ εὐήκοον (المسموع (دمشقي) (Top. 107^a 12)
 see سمع

- E. sensitive. **حساس**
 F. sensitif.
 — حاس ... حسّاس (خسرو ، زاد) .

- τὸ αἰσθητικόν (الحساس (إسحق) (Themist. D. An.)
 — τὸ αἰσθητικόν (الحاس (إسحق) (D. An. 402^b 13)
 — ἡ αἰσθητικός (الحاس (إسحق) (Categ. 8^a 6)
 — αἰσθητικῶ (حساس (إسحق) (D. An. 413^b 29)
 — τὰ αἰσθανόμενα (ذی حسّ (إسحق) (D. An. 410^b 19)
 — ἐπὶ τῶν αἰσθητηρίων (الاعضاء الحاسة (إسحق) (D. An. 429^a 30)
 — الحاس (ناعمة ، اثولوجيا) .
 — ليس المحسوس ... شيئاً آخر غير الحاس (كندی ، رس) .
 — القوة الحاسة (س ، نجاة) .
 — الحساسية (سهر ، حكمة) (صد ، اسفار) .

- E. sensory, sensible. **حسّي**
 F. sensible.
 L. sensible.

- حسّي (افضل ، مص) .
 — حواسيّاً (إسحق) αἰσθητικῇ (D. An. 433^b 29)

τὸ φθονεῖν (Rhet. 1387^b 35) الحسد (مج) -

E. beauty. حسن

τὸ καλόν (الحسن (اسطاث) -
(Metaph. 1072^a 28)

κάλλος (Rhet. 1361^b 7) الحسن (مج) -

εὖ ποιεῖν (حسن الفعل (مج) -
(Rhet. 1371^a 34)

εὖ ποιεῖν (الاحسان (دمشقي) -
(Top. 104^a 30)

E. resurrection. حشر

F. résurrection.

- حشر جمع شدن نفسهای جزوی ... بنزدیک
نفس کل (خسرو ، رس) .

- اول من قال بحشر الاجسام ... انبياء بني اسرائيل
(رشد ، تهافت) .

E. periphery. حاشيت

F. périphérie.

- حرکت سوی حاشيت عالم (خسرو ، زاد) .

ἡ περιφερεία (الخط المستدير (متى) -
(A. Post. 75^b 19)

E. the extreme (syllog.) حاشيه

F. l'extrême (syllog.)

G. τὸ ἄκρον.

to note:

- القضية لها حاشيتان ... الحاشية الاولى ...
الانخرى ... - الحاشية الادنى (مققع ، منطق)
see - طرف

τὸ αἰσθητόν (المحسوس (اسطاث) -
(Metaph. 1020^b 31)

τὸ αἰσθητόν (المحسوس (استحق) (Categ. 6^b 35) -

τὸ αἰσθητόν (المحسوس (متى) -
(A. Post. 90^a 23)

τὰ αἰσθητά (الاشياء المحسوسة (اسطاث) -
(Metaph. 1010^a 32)

τὰ αἰσθητά (المحسوسات (نظيف) -
(Metaph. 987^b 8)

τὰ αἰσθητά (المحسوسات (استحق) -
(Categ. 8^a 5)

τὰ αἰσθητά (المحسوسة (استحق) -
(D. An. 431^b 23)

τὸ αἰσθητόν ἐπιστητόν, ἢ δ' αἰσθητοῖς οὐκ
ἐπιστήμη (Top. 114^a 21)

- ان المحسوس معلوم والحسن ليس بعلم (دمشقي) .

- المحسوس (كندى ، رس) .

- المحسوسية (فارابي ، تعليقات) (مهر ، حكمة) .

- المحسوسات ... اوقع التصديق بها الحسن (رس) ،

نجاة (رشد ، تهافت) (تهانوي ، ج ١ ، ٣٠٢) .

- للشيء المحسوس صورتين روحانية ... وجسمانية
(رشد ، الحسن والمحسوس)

E. noble birth. حسب

(non-Qur'anic in form)

εὐγένεια (الحسب (مج) (Rhet. 1360^b 31) -

E. envy. حسد

F. l'envie.

(Qur'anic 2: 103)

ὁ φθόνος (Top. 109^b 36) حسد (دمشقي) -

φθονερός (Top. 109^b 36) حسود (دمشقي) -

- زمان فعل محصل بود (ط ، اساس)
 — محصلاً (اسحق) (Categ. 8^a 36) ὠρισμένως
 — على التحصيل (اسحق) ἀφωρισμένως (Categ. 8^b 5)
 — غير محصل (اسحق) (Categ. 8^b 5) ἀόριστος
 — ما محصل (اسحق) διορίζοντες (D. An. 432^a 25)
 — محصل (منى) παραγίνονται (A. Post. 71^a 5)
 — من الاجناس المحصلة διορισθέντων γενῶν (دمشقي) (Top. 102^b 38)
 — غير محصلة (دمشقي) ἀδιόριστος (Top. 120^a 6)
 — تحصيل الشيء (مقفع ، منطق) .
 — محدود محصل (فارابي ، مدينة) .
 — فالموجود والمثبت والحصل اسماء مترادفة على معنى واحد (س ، شفا) .
 — النوع ماهية متحصلة (سهر ، حكمة) .
 — وحدة تحصيلية ... المحصلين من المشائين (صد ، اسفار) .
 — المحصلة هي القضية التي ... (جرجاني ، ٢١٨) .

E. numbering.

احصا

- في الاحصاء (اسحق) πλῆθει (Metaph. 994^b 28)
 — كثيرة (اساط) πλῆθει (Metaph. 994^b 28)
 — لا تحصى (اساط) ἀπειρά (Metaph. 1007^a 14)

حضور

- حضور (اسحق) παρουσία (D. An. 418^b 20)

E. restriction, quantification. حصر

F. restriction, quantification du prédicat.

— حصر عقلي (ط ، اساس) .

- حصر (نظيف) μετέχειν (Metaph. 990^b 31)
 — حصر (نظيف) τὸ μετέχοντα (Metaph. 991^b 5)
 — ... حصرت حصراً كلياً موجباً (س ، نجا) .

E. exclusive, quantified. محصورة

F. exclusive, quantifiée.

- المحصورة (نظيف) τῶν μετεχόντων (Metaph. 991^a 3)
 — محيطة (نظيف) τὸ μετέχειν (Metaph. 992^a 28)
 — الواحد منه محصوراً في الآخر (اسحق) =
 P. Herm. 21^a 16
 to note:

— الكلام ... محصور له سور ... المحصور على اربعة اوجه ... عام موجب ... عام سالب ... خاص موجب ... خاص سالب (مقفع منطق) .
 — المحصور ما كان عليه سور (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٢) .

Quantification of the predicate is not of Aristotelian origin. Since it is already found in Ibn al-Muqaffa', one must assume that he was influenced by Stoic logic also.

E. determined.

محصل

F. déterminé.

(non-Cur'anic in form)

انما بنحوه محصل

- فان الحق يساوق الوجود (فارابي ، مدينة)
 — الحقيقة (س ، نجاة) (سهر ، حكمة) .
 — الحق الاول (صد ، اسفار) .
- E. reality. **حقيقت**
 F. réalité.
 L. veritas.
 (non-Qur'anic in form)
 — حقيقت (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
-
- الحقيقة (اساطث) ἡ ἀλήθεια
 (Metaph. 993^b 31)
 — الحقيقة (تذاري) ἡ ἀλήθεια (A. Pr. 46^a 9)
 — بالحقيقة (اساطث) κατὰ τὴν ἀλήθειαν
 (Metaph. 1006^b 9)
 — على الحقيقة (اساطث) κυρίως
 (Metaph. 1015^b 12)
 — على الحقيقة (دمشقي) κυρίως
 (Top. 139^b 36)
 — الحقيقي (تذاري) κατὰ ἀλήθειαν
 (A. Pr. 46^a 8)
 — حقيقة جبلتها (مقنع ، منطق) .
 — حقيقة الشيء هو الوجود الذي يخصّه (فارابي ، مدينة) (كندی ، المعتصم) .
 — حقيقة كل شيء خصوصية وجوده الذي يثبت له (س ، نجاة) .
 — الحقيقة اعتبار ذهني (سهر ، حكمة) .
 — بسيط الحقيقة تمام كل شيء فواجب الوجود لكونه بسيط الحقيقة فهو تمام كل الاشياء... حقيقة الحقائق ومذوّت الذات ومجوهر الجوهر (صد ، اسفار) .

- E. retention, memory. **حفظ**
 (Qur'anic 37: 7)
 — حفظ وتذكر (ط ، اساس) .
 — نكاهداشت (خسرو ، زاد) (سهر ، صغير سيمرغ) .
 — الحفظ (متي) ἡ μνήμη (A. Post. 100^a 4)
 — الذكر (دمشقي) ἡ μνήμη (Top. 125^b 7)
 — الحفظ والذكر (فارابي ، مدينة) .
 قوّت حافظه — ذكر see
- E. protection, conservation. **حفظ**
 Phil. *pāsīh*.
 — حفظ (اسحق) σώζεσθαι (D. An. 426^a 17)
- E. assembly. **مجلس**
 F. assemblée.
 — مجلس (دمشقي) ἐκκλησία (Top. 151^b 12)
- E. the truth. **حق**
 F. la vérité.
 (Qur'anic 3: 80)
 — حق وباطل (س ، علا) .
 — حق اعتقادي است كه ... راست باشد (خسرو ، زاد) .
-
- حق (اساطث) ἀλήθεια (Metaph. 993^a 30)
 — حق (اسحق) ἀλήθεια (D. An. 402^a 5)
 — الحق (اسحق) τὸ ἀληθές
 (Metaph. 993^b 23)
 — الحق (دمشقي) τὸ ἀληθές (Top. 150^b 35)
 — الحق (ميج) τὸ ἀληθές (Rhet. 1335^a 17)
 — بحق (اخلاق) εὐλόγως (N. Eth. IX. 6)
 — الحق فيما يقوله (نظيف) συνδιαρθρῶν
 (Metaph. 989^b 5)

تحقیق - حکمت

- κρίνειν (Top. 106^a 31) حکم (دمشقی)
 — κριτικός (Themist. D. An.) حاکم (اسحق)
 — ἀξιόω (Top. 108^b 10) حکم (دمشقی)
 — φρόνησις (D. An. 427^b 25) حکم (اسحق)
 — οἱ δικανικοί (Rhet.) امور المحاکمة (مج)
 — ὁ δικαστής (Rhet. 1354^a 24) الفاحص (مج)
 — الحكم الکلی (فارابی ، نوامیس)
 — الحكم نوعان ... (اخوان ، ج ۱ ، ۳۳۲)
 — البحث الحکمی (س ، نجاه)

E. proposition.

حکم

F. proposition.

- حکم مهمل ... حکم جزوی (س ، علا)
 — جازم مقارن حکم بود (ط ، اساس)
 — الحكم (اسحق) (P. Herm. 16^a 2) ἀπόφανσις
 — الحكم (متی) (A. Post. 72^a 12) ἀπόφανσις
 — الحكم البسيط (اسحق) ἡ ἀπλῆ ἀπόφανσις (P. Herm. 17^a 24)

E. wisdom.

حکمت

F. sagesse.

L. sapientia.

Phl. frazānkārih.

(Qur'anic 54: 5)

- حکمت ... بر دو چیز افتد ... بر دانش تمام ...
 — و دیگر بر کنشی که محکم بود (س ، علا)
 — ما ... خداوند حکمت را عقل گوئیم (خسرو ، زاد)
 — فرزاد حکمت بود (لغت فارس)

E. inquiry.

تحقیق

F. enquête.

(non-Qur'anic in form)

- تحقیق (ط ، اساس)
 — تحقیق (متی) (A. Post. 79^a 23) τό θεωρεῖν
 — النظر (متی) (Poet. 1456^b 9) ἡ θεωρία
 — المحققون (نظیف) οἱ ἀκριθέστεροι (Metaph. 990^b 15)
 — تحقیق (مفقع ، کلیله)
 — کل تحقیق بتعلی بترتیب الاشیاء (س ، اشارات)

E. merit.

استحقاق

- استحقاق ... از لوازم عدالت بود (ط ، ناصری)
 — بقدر ما يستحق (اسحق) ἀξίωσις (Metaph. 993^a 31)
 — ما يستحق (اخلاق) κατ' ἀξίαν (N. Eth. IX. 1)
 — استیال (اخلاق) ἀξία (N. Eth. IX. 5, 7, 8)
 — الممكن لا يستحق الوجود ... استحقاق (سهر ، حکمة)

E. judgment.

حکم

F. judgement.

Phl. vicin, vicinkār, vicinkārih.

(Qur'anic 52: 48)

- حکم تصور (س ، علا) (خسرو ، زاد) (سج ۱۹)
 — حکم (مج) (Rhet. 1354^b 5) ἡ κρίσις
 — حکم (ناعمة ، یحی ، زرع) ἡ κρίσις (Soph. 180^b 24)

- كل نبى حكيم وليس كل حكيم نبى (رشد ،
تهافت) .
- الحكماء الخسروانيون (سهر ، حكمة) .

E. firmness, confirmation. **استحكام**
F. fermeté.
(non-Qur'anic in form)
- استحكام تعلق (خسرو ، زاد) .

- الاستحكام (دمشقى) ἡ σφοδρότης
(Top. 126^b 16)
- مستحكم (دمشقى) σφοδρός
(Top. 126^b 26)
- استحكام (كندى ، رس) .

E. imitation, representation. **محاكات**
F. imitation, représentation.
(non-Qur'anic)
- محاكات ايراد مثل جيزى ... بشرط انكه هو هو
نباشد ... (ط ، اساس) .

- تشبيه ومحاكاة (منى) ἡ μίμησις
(Poet. 1448^a 24)
- التشبيه والمحاكاة (مج) τὸ μιμητικόν
(Rhet. 1371^b 6)
- تشابه (نظيف) μίμησις (Metaph. 987^b 13)
- تشبيه (نظيف) μίμησις (Metaph. 987^b 11)
- محاكاة الاشياء المحسوسة (فارابى ، مدينة) .
- التماثيل المحاكية (فارابى ، احصاء) .
- المحيالات ... مقدّمات ... على سبيل المحاكاة
(س ، نجاة) .
- محاكاة عن الامر العينى (صد ، اسفار) .
- الصورة المحاكية ... المحاكاة (رشد ، الحس
والمحسوس)

- حكمة (اسطاث) ἡ σοφία
(Metaph. 995^a 13)
- حكمة (تذارى) ἡ σοφία (A. Pr. 48^a 11)
- حكمة (منى) ἡ σοφία (A. Post. 89^b 9)
- حكمة (مج) ἡ σοφία (Rhet. 1366^b 3)
- حكمة (تذارى) ἡ φρόνησις
(A. Pr. 26^a 33)
- فالحكمة قسان ... العلم ... العمل (مفتّح ،
منطق) .
- ... اليونانيّين يسمّونه الحكمة على الاطلاق
(فارابى ، سعادة) .
- الحكمة استكمال النفس الانسانية بتصور الامور
والتصديق بالحقايق النظرية والعملية على قدر
الطاقة الانسانية (س ، رس) .
- اعنى بالحكمة النظر فى الاشياء بحسب ما تقتضيه
طبيعة البرهان (رشد ، تهافت) .
- الحكمتين الكشفية والبحثية (سهر ، اشراق) .
- الحكمة هو العلم بالحق والعمل به (تيمية ، الرد) .

E. the wise. **حكيم**
F. le sage.
L. sapiens.
Phl. *frazān*.

(Qur'anic 2: 205)

- واجب الوجود حكيم مطلق است (س ، علا) .
- فرزانه ... حكيم (لغت فرس) .

- الحكماء (مج) οἱ σοφοί (Rhet. 1357^b 12)
- الحكماء (تذارى) οἱ σοφοί (A. Pr. 70^a 16)
- حكيم (ناعمة ، يحيى ، زرعة) ὁ σοφός
(Soph. 165^a 21)
- الحكيم (اصحق) τὸ φρονεῖν (D. An. 417^b 8)

تحليل - حمل

- ان كان المفسد محللاً . فالافساد تحليل (دمشقي) .
 — الانحلال والفساد (ناعمة ، اثنولوجيا) .
 — التركيب والانحلال (فارابي ، رس) .

E. transmigration, a descending حلول
 upon.

- حلول فرو آمدن چیزی بود در چیزی (جامی ،
 شرح عطار) .
 — حلول واتحاد باطل باشد (نسفی ، انسان کامل) .

- المحلّ ... الحال (س ، نجاة) .
 — الحلول ... نوعين : حلول صفات غير مدركة
 و ... صفات مدركة (رشد ، تهافت) .

E. gentleness, dream. حلم
 (Qur'anic 4: 16)

- الحلم (مع) (Rhet. 1360^b 2) ἡ πραότης
 — الحلم (دمشقي) (Top. 108^a 1) φρόνησις
 — احلام (اساطات) (Metaph. 1024^b 23) τά ἐνύπνια

E. praiseworthy. محمود

- آراء محمودة (ط ، اساس) .
 — المحمودات (مع) (Rhet. 1335^a 21) τά ἐνδοξα
 — الظنّ المحمود (س ، شفا) .
 — المحمودات (رشد ، خطابة) .

see رأى

E. predicate, predication. حمل
 F. prédicat, prédication.
 L. predicatio.

E. analysis.

F. analyse.

(non-Qur'anic in form)

تحليل ... كشاده شدن (خسرو ، زاد) — تحليل
 قياس (ساوي)

- حلّ (اساطات) (Metaph. 1012^a 18) λύειν
 — تحليل (دمشقي) (Top. 151^a 29) διάλυσις
 — تحلل (اخلاق) (N. Eth. IX. 3) διάλυσις
 — على جهة التحليل (متي) ἀναλυτικῶς
 (A. Post. 84^a 8)

— التحليل بالعكس (متي) ἀνακἀμπτειν
 (A. Post. 72^b 37)

— التحليل بالعكس (متي) τό ἀναλύειν
 (A. Post. 78^a 6)

— تحليل ... حلّ (مفتّح ، منطق) to note:
 — التحليل ... التركيب (فارابي ، احصاء) (اخوان ،
 ج ٣ ، ٣٩١) .

— التحليل بالعكس (س ، شفا) .
 — تحليل القياس ... (س ، نجاة) .

E. dissolution. انحلال

F. résolution en parties.

(non-Qur'anic in form)

— انحلال (ط ، اساس) .

— انحلال (دمشقي) ἡ διάλυσις
 (Top. 124^a 23)

— انحلّ (اسحق) διαλύειν (Categ. 9^b 29)

— تحلل (تذاري) ἀνάγονται (A. Pr. 40^b 20)

— حلّ (تذاري) ἀναγαγεῖν (A. Pr. 50^a 28)

— حلّ (تذاري) ἀναλύειν (A. Pr. 50^b 1)

— حلّ (متي) λύειν ((A. Post. 71^a 32)

— εἰ γὰρ τό φθαρτικόν διαλυτικόν, καὶ τό
 φθίρεσθαι διαλύεσθαι (Top. 124^a 27)

E. predicate. **محمول**
 F. prédicat.
 I.. praedicabile.

(non-Qur'anic in form or sense)

— موضوع ... محمول (ساوى)

κατηγορούμενον (المحمول (اسطاث) —
 (Metaph. 1043^a 6)

κατηγορημάτων (من المحمولات (اسطاث) —
 (Metaph. 1028^a 33)

τό κατηγορούμενον (المحمول (اصحق) —
 (Categ. 1^b 11)

τό κατηγορούμενον (المحمول (دمشقى) —
 (Top. 103^b 7)

τό κατηγορούμενον (نعت (ناعمة) —
 (Soph. 166^b 30)

to note: (المحمول (مقتع ، منطق) .

المحمولات الكلية البسيطة ... المحمولات المركبة
 (فارابى ، توطئة) (كندى ، رس)

— الصفة تسمى محمولاً والموصوف ... موضوعاً
 (أخوان ، ج ١ ، ٣٢٤) .

— المحمولية (س ، منطق) .

E. contingency. **احتمال**
 F. contingency.

τό ἐνδεχόμενον (احتمال (اصحق) —
 (P. Herm. 21^a 30)

τό ἐνδεχόμενον (المحتمل (اصحق) —
 (P. Herm. 21^a 36)

— الاحتمال (مقتع ، كلية) .

(non-Qur'anic in sense)

— حمل (ساوى)

τό κατηγορημα (الحمل (اصحق) —
 (Categ. 1^b 10)

κατηγορεῖν (حمل (اصحق) (Categ. 1^b 10) —
 κατηγορεῖν (الحمل (متى) —
 (A. Post. 83^a 16)

ἀντικατηγορεῖσθαι (رجع عليه بالحمل —
 (Top. 103^b 7) (دمشقى)

τό ἀντικατηγορούμενον ما رجع على الشئ —
 (Top. 103^b 11) (الحمل (دمشقى)

ὥστε ἡ ἐν τῷ τί ἐστιν ἡ ὅτι μοῖον ἡ πο-
 σόν ἡ πρὸς τί ἡ ποιοῦν ἡ πάσχον ἡ τοῦ
 ἡ ποτέ ὅταν ἐν καθ' ἑνὸς κατηγορηθῇ
 (A. Post. 83^a 20)

— الحمل إما من طريق ما هو ، وإما كيف هو ،
 وإما كم هو ، وإما المضاف ، وإما انه يفعل ،
 او يفعل ، او اين هو ، او متى حمل واحد
 على واحد (متى) .

— الحمل على وجهين : حمل مواطأة ... وحمل
 اشتقاق (س ، شفا) .

— الحمل بالذات او ... بالعرض (صد ، اسفار) .

E. predicative. **حلى**
 F. prédicatif.

— قضية* حلى (س ، علا) حليات (ساوى)

κατηγορισμός (حلى (متى) —
 (A. Post. 85^a 14)

— الحملية ما اثبت فيها الحكم ... اثباتاً ... او نفيّاً
 (فارابى ، قياس) (س ، اشارات)

see قضية* حلى

حَيْت - حال

E. circumference. محيط
F. circonférence.

— محيط (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— المحيط (اساطث) τό περιέχον
(Metaph. 1023^a 13)

— الاشياء التي تحيط (اساطث) τό περιέχοντα
(Metaph. 1013^b 34)

— المحيط (اساطث) τό περιεχόμενον
(Metaph. 1023^a 14)

— محيط ... احاطة ... الكلام ... المحيط ...
المحاط ... (مقفّع ، منطقي)
— المحيط (س ، نجاة) (جرجاني ، ١٠٨) .

E. state, disposition. حال
F. état, disposition.

(non-Qur'anic)

— ... بحالاي بيروني (س ، علا) .

— دو حال ... بود وباشد (خسرو ، زاد) .

— حال (اساطث) ἡ διάθεσις
(Metaph. 1019^b 5)

— حال (اصحقي) ἡ διάθεσις (Categ. 6^a 30)

— حال (دمشقي) ἡ διάθεσις (Top. 145^a 36)

— حال (متي) ἡ διάθεσις (A. Post. 79^b 24)

— حال (دمشقي) τρόπος (Top. 114^a 32)

— مختلف الحال (تذاري) ἀτακτον
(A. Pr. 32^b 19)

— حال الامور على اربعة اوجه to note:

(مقفّع ، منطقي) .

— ما كان سريع الزوال ستي حالاً (س ، نجاة)
(فارابي ، مدينة) .

for the mystical sense cf. Tahānawī, I,
pp. 359-365.

E. zeal. حَيْت
F. zèle.

(Qur'anic 48: 26)

— الحميّة (مج) ζῆλος (Rhet. 1388^a 32)

— الحميّة (اساطث) ἡ ἰσχυράσια
(Metaph. 1013^b 1)

E. larynx. حنجرة
F. larynx.

— الحنجرة (اصحقي) ὁ φάρυγξ
(D. An. 420^b 22)

E. inclination. انحناء
F. inclination.

— ميل (س ، علا) — خميدگي (خسرو ، زاد) .
— استقامت وانحناء خط (ط ، اساس) .

— الانحناء (متي) τό καμπύλον
(A. Post. 73^b 20)

— الانحناء (متي) τό περιφερές
(A. Post. 73^a 40)

— الانحناء (س ، نجاة) .

— الاستقامة والانحناء (صد ، اسفار) .

E. debate. محاوره
F. débat.

(non-Qur'anic in form)

— محاورات (ط ، اساس) .

— محاوره (مج) ἡ διατριβή (Rhet.)

— محاوره (يحي ، زرعة) ἡ διατριβή
(Soph. 175^a 2)

— المحاورات الجهادية — الارتياضية — الاحتجاجية
— القياسية (س ، شفا) .

- نقلت واستحالت (ط ، اساس) .
 — الاستحالة (اصحى) ἡ ἀλλοίωσις
 (Categ. 15^a 15)
 — الاستحالة (دمشقى) ἡ ἀλλοίωσις
 (Top. 121^a 31)
 — الاستحالة (نظيف) ἡ ἀλλοίωσις
 (Metaph. 989^a 27)
 — استحالة وتغيير (اصحى) ἡ ἀλλοίωσις
 (D. An. 408^b 11)
 — الاستحالة (نظيف) μεταβολή
 (Metaph. 991^a 11)
 — بالاستحالة (اسطاث) μεταβάλλοντος
 (Metaph. 991^a 11)
 — تستحيل (اسطاث) ἀναλύεται
 (Metaph. 1024^b 15)
 — تحويل (تذارى) ἡ μετάληψις
 (A. Pr. 45^b 17)
 to note:
 — فالتحوّل كاستحالة الشيء (مقفّع ، منطق) .
 — الاستحالة ... التغيير من كيف الى كيف (س) .
 شفا (فارابى ، الجمع) .
 — استحاليّة (كندى ، رس) (خوارزمى ، ١٤٠) .

- مُحال**
 E. absurd, impossible.
 F. absurde, impossible.
 (non-Qur'anic in form)
 — محال (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- محال (تذارى) ἀδύνατον (A. Pr. 34^a 27)
 — محال (زرعة) ἀδύνατον (Soph. 167^b 23)
 — برقع الكلام الى المحال τὸ διὰ τοῦ ἀδυνατου
 (A. Pr. 40^b 25) (تذارى)

- E. time in relation to the agent. حال
 F. le temps relatif à l'agent.
 (non-Qur'anic)

- حال (خسرو ، زاد) .
 — حال (اصحى) πότε (Categ. 3^a 15)
 — حال (دمشقى) πότε (Top. 108^b 12)
 — الحال ... (جرجانى ، ٨٥) .

- احال**
 E. reduction.
 F. réduction.
 (non-Qur'anic in form)
 — احوالت (ط ، اساس) .

- الاحالة (تذارى) ἀπαγωγή (A. Pr. 29^b 5)
 — من غير رفع الكلام الى ἀνευ τῆς ἀπαγωγῆς
 الاحالة (تذارى) (A. Pr. 28^b 20)
 — برقع الكلام الى ἀπαγωγή εἰς τὸ ἀδύνατον
 ما لا يمكن (تذارى) (A. Pr. 28^a 24)
 — احالة (عبد الحميد ، رس) to note:
 — برقع الكلام الى الاحالة والامتناع (مقفّع ، منطق) .
 — الاحالات (كندى ، رس) .
 — الاحالة ... (س ، مباحثات) (س ، نجاة) .

- استحالت**
 E. alteration.
 F. altération.
 L. alteratio.
 Phl. yudtīh, yatak-vihērīh.

- (non-Qur'anic in form)
 — اين جنبش ... از كيفيتى بكيفيتى ... استحالت
 خوانند (س ، علا) .
 — گشتن حال ... ديگر گونه شدن ... استحالت

E. reverence. حيا
 αἰδώς (Rhet. 1367^a 11) حيا (مع)
 ἡ ἀναισχυρία (مع) عدم الاستحياء (مع)
 (Rhet. 1385^a 14)

E. merit. حيثيت
 - حيثيت مفيضة ... حيثيت مفاضي (جامي ،
 شرح عطار) .
 - الوجوه والحيثيات (سهر ، اشراق) .
 - الحيثيات ... تقليدية او تعليلية ... التحيث
 (صد ، اسفار) .

E. problem, difficulty. حيرت
 F. problème, difficulté.
 - τὰ ἀπορήματα (اساط) المسائل المتحيّره (اساط)
 (Metaph. 1011^a 6)
 - ἀπόρημα (A. Post. 71^b 28) الحيرة (متي)
 - ἀπορεῖν (اساط) تحير (اساط)
 (Metaph. 1011^a 7)
 - ἀπορία (اساط) تحير (اساط)
 (Metaph. 1045^a 7)
 - ἀπορία (Metaph. 1075^a 5) تحير (متي)
 - ἀπορία (Metaph. 993^a 4) حيرة (نظيف)
 - ἀπορία (اساط) مشكلة العويص (اساط)
 (Metaph. 1056^a 10)
 - حيرة واضطراب الذهن (فارابي ، سعادة) (س ،
 نجاة) .
 see مسئله

E. planets. متحيّره
 F. planètes.
 - سیارگان (خسرو ، زاد) .
 - اختران رونده (افضل ، مص) .

- المحال جمع المتناقضين (كندی ، رس) (فارابي ،
 مفارقات) (س ، نجاة) .
 - المحالات (رشد ، تهافت) .

E. containing. حاوي
 F. contenant.
 περιεχομένος (دمشقي)
 (Top. 144^b 11)
 - يحوي (دمشقي) (Top. 144^b 11) περιέχον
 - الحاوي والحوي (سهر ، حكمة) .

E. living. حي
 F. vivant.
 L. vita.
 (Qur'anic 2: 256)
 - τὸ ζῶον (الحي) (اساط)
 (Metaph. 1022^a 28)
 - τὸ ζῶον (الحى) (احق) ، (Categ. 2^a 19)
 - τὸ ζῶον (الحى) (تذارى) (A. Pr. 26^a 10)
 - ὁ ζῶν (الحي) (اساط)
 (Metaph. 1044^b 36)
 - ζῶον ἐγγυρόδες (حى يقطان (تذارى)
 (A. Pr. 38^a 41)
 - ἡ ζωὴ (الحياة) (اساط) (Metaph. 1050^b 1)
 - τὸ ζῆν (الحياة) (اساط)
 (Metaph. 1022^a 32)
 - τὸ ζῆν (الحياة) (متي) (A. Post. 91^a 38)
 - الانسان حى ناطق مابت (مقفّ ، منطق)
 - الحى انّه يعقل افضل معقول بافضل عقل (فارابي ،
 مدينة) .
 - الحى هو الدراك الفعّال (س ، نجاة) .

On the connotations of this word to the theologians and to the philosophers separately cf. Jurjānī, p. 99. For its usage among the Mu'tazilites cf. Ash-'arī, *Maqālāt*...

- المتحيّز في لغة العرب التي نزل بها القرآن يُعنى به ما يجوزه غيره... والحيّز عندهم تقدير مكان... (تيمية، الرد).

E. method.

حيّلت

F. méthode.

(non-Qur'anic)

... حيّلت كرده آيد (س، علا).
... اجزاء صناعت خطايي... عمود ونصرت وحيّلت (ط، اساس).

... حيّلة (مع) (Rhet. 1355^b 38) μέθοδος

... حيّلة (اسطاث) (τρόπος)

(Metaph. 1009^a 17)

to note:

... الاعداد الحيلنك (مقنّع، مسكويه، حكمة)
... الحيلة (مقنّع، منطق).
... الاقاويل الخطايبية... العمود والحيلة والنصرة (س، شفا).

E. animal.

حيوان

... حيواناً ذا رجلين (اسطاث) το ζῷον δίπουν

(Metaph. 1006^a 32)

... الحيوانية (س، نجاة، غز، تهافت) (سهر، حكمة).

οἱ πλάνητες (المتحيّرة (متى) (Metaph. 1073^a 31)

οἱ πλάνητες الكواكب المتحيّرة (A. Post. 78^a 30)

τῶν ἀπλανῶν ἄστρον المتحيّرة التي هي غير (Metaph. 1073^b 18)

... الكواكب المتحيّرة (كندی، رس).
... المتحيّرات قريية (س، نجاة).
... الكواكب الثابتة والمتحركة والمتحيّرة (خلدون، مقدمة)

E. space, spaciality.

حيّز

F. espace.

Phil. *giryāk*.

(non-Qur'anic in sense)

... حيّز (خسرو، زاد، ط، اساس) (افضل، مص).

... شرح (دمشقي) (Top. 114^a 37) συστοιχία

corrected in the margin of the Paris Ms. into حيّز

ἡ χώρα (?).

... متحيّز (عبد الحميد، رس).
... حيّز (كندی، المعتصم) - متحيّرة (كندی، رس).

... انخيازه عن ما سواه (فاراني، مدينة).

... ماهيته منخازة (فاراني، عقل).

... لكل جسم حيّزاً... اعنى ههنا بالمكان الحيّز (س، نجاة).

... النسبة الحيّزية (سهر، حكمة) (طفيل، حي).

خ

E. knowledge, experience. **خبرت**
F. expérience.

— لا خبرة له (ناعمة) ἀπειρος
(Soph. 165^a 16)
— قلة الخبرة (ناعمة) ἀπειρία (Soph. 164^b 26)

E. sovereignty. **خدائی**
F. royauté, souveraineté.
Phl. *xvatāyih, huxvatāy, dušxvatāy.*

E. deception. **خدعه**
F. déception.

(Qur'anic 2: 8)

— الخدعة (تذاری) ἡ ἀπάτη (A. Pr. 66^b 20)
— الخدعة (مئی) ἡ ἀπάτη (A. Post. 74^a 6)
— اختدع (مئی) ἀπατάω (A. Post. 74^a 6)

E. deduction. **استخراج**
F. déduction.

— استخراج نتائج (خسرو ، زاد) .

— استخراج (دمشقی) εὐπορέω (Top. 105^a 2)
— استخراج (فارابی ، احصاء) (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٧) .

E. reason, wisdom. **خرد**
F. raison, sagesse.

E. news, story. **خبر**
F. nouvelles, histoire.

— خبر (خسرو ، جامع (س ، علا) .
— خبر (اسحق) ἱστορία (D. An. 402^a 4)
— خبر (تذاری) ἱστορία (A. Pr. 46^a 25)
— اختبر (اسحق) κρίνειν (Themist. D. An.)
— اختبر (یحی) ἀνακρίνειν (Soph. 172^a 32)
— شهادت الاخبار (کندی ، المعتصم) .
— الاخبار نوعان ... (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٢) .
— الاخباریین (خلدون ، مقدمة) .

E. statement, proposition. **خبر**
F. proposition.

— ... قضیه ... خبر خوانند و سخن جزم ... (س ، علا) .

— الخبر (تذاری) ὁ λόγος (A. Pr. 49^b 5)
to note:

— الاخبار المؤلف من اسم ... (مققع ، منطق) .
— القضية والخبر (س ، نجاة) .
— الخبر ويسمى قضية وقولاً جازماً (غز ، مقاصد) (خلدون ، مقدمة) .
— القضية ... عند المنطقين ويسمى خبراً وتصديقاً أيضاً (تهانوی ، ج ٢ ، ١٢٣٥) .

بالاختراع والابداع من لا شيء (رشد ، ما بعد).

see ابداع

E. oligarchy. **خصاست**

F. oligarchie.

— خاست (خسرو ، زاد) .

ἡ ὀλιγαρχία (Rhet. 1365^b 30) — الخساسة (ميج)

see ثاست

E. proper. **خاص**

F. propre.

(non-Qur'anic in form)

— خاص (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— خاص ... عام (ط ، اساس) .

ἔδιος (Categ. 3^a 21) — خاص (اسحق)

ἔδιος (D. An. 418^a 10) — خاص (اسحق)

ἔδιος (Metaph. 987^b 27) — خاص (نظيف)

τά ἔδια — اشياء خاصية (نظيف)

(Metaph. 989^a 22)

τά ἔδια, τὰ κοινά — الخاصية ، العامة (متى)

(A. Post. 96^b 21)

οἰκεῖος — خاص (ناعمة ، يحيى ، زرعة)

(Soph. 165^b 1)

οἰκεῖα (N. Eth. IX. 9) — خاصية (اخلاق)

οὐκ ἔδιος — ليس باهلي (اسحق)

(D. An. 420^a 18)

— خاص الخاص (مدخل فرغوريوس ، دمشقي)

— الخاص — المخصوص (مفتع ، منطق) .

— خاص الخاص (اخوان ، ج ١ ، ٣١٥) .

L. intelligentia, intellectus.

O.P. *xrathu* — Av. *xratav* (Kent).

Phl. *xrat*, *xratik*, *asn-xrat* (Dēnkart) = innate intellect, *hamih i āsn-xrat*, *xradišn*.

— از راه خرد ... بجای آوردن (س ، علا) .

— عقل غریزی ... بپارسی خرد خوانند (قابوسنامه) .

— خرد دانا (س ، حی) — عقل نظری =

intellectus speculativus

— خرد کارکن (س ، حی) — عقل عملی =

intellectus practicus

— خرد کیشی = rationalism

— خرد مند — خردمندان — خداوند خرد (خسرو ،

زاد) .

— خردمندی (قابوسنامه) .

xrat-patirishnik = rational, reasonable

see عقل — حکمت

E. myths. **خرافات**

F. mythes.

τά μυθώδη — الخرافات (اسطاط)

(Metaph. 995^a 4)

τά μυθώδη — الالغاز (اسحق)

(Metaph. 995^a 4)

— خرافات (اسحق) (D. An. 407^b 22)

E. creation, invention. **اختراع**

F. création, invention.

— اختراع وابداع (خسرو ، زاد) .

— اعتقد المتكلمون ... ان القاعل انما يفعل

E. individuation. **تخصّص**
F. individualisation.

-- تخصّص (خسرو ، زاد) .

-- تخصّص (س . نجاة) .
-- التخصّص ... التخصّص ... مخصّصات ...
تابعة للمتخصّص الذي هو النوع (سهر . حكمة) .

E. individualiser. **مخصّص**

-- چیزی بخاصیتِ مخصوص ... او را مخصّص لازم ... جوهر باصورت اولی او بدین صورتهای دوم ... مخصّص کرد است (خسرو . زاد) .

-- المخصّص (غز ، تهافت) .
-- المخصّص مقوم وجود الطبيعة المتخصّصة به (سهر ، حكمة) .

a theological term referring to the Deity.

E. disputation. **خصومت**
F. contestation.

(non-Qur'anic in form)

-- الخصومة (مع) ἡ ἀμφοιῶτης (Rhet.)
-- الخصومة (مع) τὸ διαζέσθαι (Rhet.)

E. line. **خط**
F. ligne.

-- خط ... دراز است و پهن و بالایش نیست (خسرو ، زاد) .

-- الخط (اسطاط) γραμμή (Metaph. 994^b 23)

-- الخط (نظيف) γραμμή (Metaph. 992^a 14)

E. property. **خاصة**
F. propriété.
L. proprium.

-- خاصه چیزی است که بدان ... نوعی از دیگر ... جدا شود (خسرو ، جامع) (س ، علا) .

-- خواص (تذاری) τὰ ἴδια (A. Pr. 43^b 2)
-- خواص (دمشقی) τὰ ἴδια (Top. 130^a 30)
ἴδιον ὁ ἐστὶν ὃ μὴ δηλοῖ μέν τὸ τί ᾗν εἶναι (Top. 102^a 17)

-- الخاصية هي ما لم يدلّ على ماهية الشيء (دمشقی)

-- الخاصّة (کندی ، المعتمد) (فارابی ، ایسا) (اخوان ، ج ۱ ، ۳۱۴) .

-- الخاصّة ... الكلّي الدّالّ على نوع واحد في جواب اى شيء هو لا بالذات بل بالعرض (س ، نجاة) .

E. property. **خاصیت**
F. la propriété.

-- خاصیت مردم تصوّر و تصدیق کلیات است (س ، علا) .

-- خاصیت هست کننده آن چیز باشد (خسرو ، زاد) .

-- خصوصیت (خسرو ، زاد) .

ἰδιότης (?). This non-Aristotelian term probably originated with the Stoics. Cf. *Stoic. Vet. Frag.* 2. 126.

-- خاصية (اخوان ، ج ۱ ، ۳۱۵) (س ، نجاة) .
-- حقيقة كل شيء خصوصية وجوده (س ، نجاة)
-- خاصية ... خصوصية (سهر ، حكمة) .

- المسمى ريطوريقي اى البلاغى (كندى، رس).
- باليونانية ريطوريقا وهو الخطابة (فارابى، احصاء).
- الفن الثامن ... فى الخطابة (س، شفا).
- تلخيص كتاب الخطابة (رشد).

E. rhetoric.

خطابات

F. rhétorique.

(non-Qur'anic in form)

- فايده* خطابت اندر سياست مردم بود (س، علا).

ἡ ῥητορικὴ (الريطوريقة (معج) (Rhet. 1335^a 21)

*Ἔστω δὴ ῥητορικὴ δύναμις περὶ ἑκάστων τοῦ θεωρῆσαι τὸ ἐνδεχόμενον πιθανόν (Rhet. 1355^b 25)

- فالريطوريقة قوة يتكلف الاقتناع الممكن فى كل واحد من الامور المفردة (معج).
- الاقاويل الخطيبية (فارابى، احصاء).
- الخطابة تستعمل التصديق والشعر يستعمل التخيل (س، شفا).
- اجناس القول الخطيبى ... (رشد، خطابة).

E. rhetor, orator.

خطيب

F. rhéteur, orateur.

- خطيب ... او را ملكه* اقتاع بود در همه چيز (ط، اساس).

ὁ ῥήτορ (دمشقى) (Top. 149^b 25)

ὁ ῥητορικός (دمشقى) (Top. 101^b 10)

διαλέγειν (A. Post. 89^b 14) مخاطب (متى)

الخط (اسحق) (Categ. 5^a 1) γραμμὴ
مستقيمة الخطوط (اسطاث) εὐθύγραμμα
(Metaph. 1054^a 3)

الخط المستقيم (متى) εὐθείας γραμμῆς
(A. Post. 96^b 19)

الخط المستدير (متى) τῇ περιφερεῖ
(A. Post. 75^b 19)

- الخط ذو وجهة واحدة (مققع، منطق) (فارابى، زيتون).
- الخطيبية والسطحية (سهر، حكمة).

E. error.

خطا

F. erreur.

Phl. ἔραγ, ἔραγιθ.

(Qur'anic 17: 33)

- الخطأ (دمشقى) (Top. 109^a 26) ἡ ἀμαρτία
- الخطأ (متى) (Poet. 1453^a 9) ἡ ἀμαρτία
- زلل (متى) (Poet. 1449^a 34) τὸ ἀμάρτημα
- خطأ (يحيى، زرع) τὸ ἀμάρτημα
(Soph. 172^b 14)

ضلالة (ناعمة) τὸ ἀμάρτημα
(Soph. 172^b 14)

خطاؤهم (اسطاث) ἀμαρτάνουσιν
(Metaph. 1004^b 8)

- الخطأ ... هو ما ليس للانسان فيه قصد (جرجانى، ١٠٤).

E. The Rhetorics.

خطابات

F. La Rhétorique.

L. De Arte Rhetorica.

- خطابت وآنرا ريطوريقا خوانند (ط، اساس).

ريطوريقا اى الخطابة ῥητορικῆς περὶ τεχνῆς
(Arist.) (معج)

- گشادگی (خسرو ، زاد) .
 — التخلخل والتكاثف والتكثف (نظيف)
 τὸ μακρόν καὶ τὸ πυκνόν (Metaph. 992^b 5)
 — التخلخل... تباعد جزء الجسم (فارابی ، المقولات)
 — التخلخل من الحرارة والتكاثف من البرودة (س ،
 نجاه) (سهر ، حكمة) .
 E. mixing. اختلاط
 F. mélange.
 — اختلاط (اسطاث)
 ἡ μῖξις (Metaph. 1043^a 11)
 — اختلاط (نظيف)
 ἡ μῖξις (Metaph. 989^b 4)
 — اختلاط (دمشقي)
 ἡ μῖξις (Top. 122^b 26)
 — الخلط (اصحقي)
 ἡ μῖξις (D. An. 408^a 15)
 — اختلاط (اسطاث)
 τὸ μεμῖχθαι (Metaph. 1043^a 1)
 — اختلاط (اصحقي)
 τὸ μεμῖχθαι (D. An. 407^b 2)
 — مختلطة (اسطاث)
 τὸ μεμῖχθαι (Metaph. 1042^b 29)
 — الخلط (اسطاث)
 τὸ μῖγμα (Metaph. 1012^a 28)
 — خليط (مقي)
 τὸ μῖγμα (Metaph. 1069^b 22)
 — المختلط (مقي)
 τὸ μῖγμα (Metaph. 1075^b 4)
 — مخلوطاً (اصحقي)
 μικτόν (D. An. 434^b 10)
 — اختلاط (نظيف)
 μίγνυσθαι (Metaph. 989^b 2)
 — مختلطة (نظيف)
 μεμιγμένα (Metaph. 989^b 15)

- E. conscience, memory. خاطر
 — خاطر ... خاطر دان (س ، علا) .
 — بخاطر روشن (خسرو ، زاد) .
 — چشمه فکرت خاطر است (سج ، ٣٨) .

- الخاطر ما يردّ على القلب... فهو اربعة اقسام:
 ربّاني وهو اول الخواطر ... وملكّي ... ويسمى
 الهاماً ، ونفساني ... ويسمى هاجساً وشيطاني...
 يدعو الى مخالفة الحق (جرجاني ، ١٠١) .

- E. supreme authorities. خطيرات
 F. manifestations de souveraineté.
 (non-Qur'anic)

- الخطيرات (مح) (Rhet. 1365^b 29) τὰ κύρια

- E. low note. خفيف
 — الخفيف (اصحقي) (D. An. 420^a 29) τὸ βαρὺ

- E. mockery. استخفاف
 F. moquerie.
 — الاستخفاف (دمشقي)
 χλευασία (Top. 144^a 6)

- E. stroke, palpitation. خطقي
 F. répercussion, palpitation.
 — خفقات (اصحقي) (D. An. 419^b 17) πληγὰς
 — لا يكون له خطقي (اصحقي) ἄψοφον
 (D. An. 420^a 7)

- E. expansion, rarification. تخلخل
 F. expansion.
 — تخلخل آن بود که جسم جنبش کند سوی زیادت
 بی آنکه اندر وی چیزی دیگر آید (س ، علا) .

E. difference, disagreement. **اختلاف**
 F. différence, désagrément.
 Phl. *duśrāmih*.

(Qur'anic word)

— اختلاف ودونى (افضل ، مص) .

— اختلاف (اساطث) *ἡ διαφορά*
 (Metaph. 1055^a 22)

— الخلافات (متى) *αἱ διαφοραί*
 (A. Post. 78^b 31)

— الاختلاف التام (اساطث) *ἡ τέλειος διαφορά*
 (Metaph. 1055^a 24)

— فاذًا الاختلافات ضدّية (اساطث) *ἡ ἄρα διαφορά ἐναντίως*
 (Metaph. 1058^a 16)

— الاختلاف العام ... الخاصّ ... (مقفع ، منطلق) (كندى ، المعتصم) (فارابى ، مدينة) (س ، شفا) .
 — الخلافية (سهر ، حكمة) .

E. different. **مختلف**
 F. différent.

— مختلف ... بغايت اختلاف (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— مختلفة (نظيف) *ἕτεροι* (Metaph. 991^b 10)

— خالف (استحق) *διαφέρειν* (Categ. 8^b 27)

— غير مختلفة (متى) *ἀδιάφορα*
 (A. Post. 97^b 6)

— غير مختلف (بى ، زرة) *ἀδιάφορος*
 (Soph. 179^a 38)

— يختلف (مع) *διαφέρομαι* (N. Eth. IX. 4)

— ليس لكل شيء ... خلاف (مقفع ، منطلق) .

— مختلفة (نظيف) *μεθεκτά*
 (Metaph. 990^b 29)

— غير مختلفة (نظيف) *ἄμικτα*
 (Metaph. 989^b 1)

— خالط (اخلاق) *κοινώω* (N. Eth. IX. 9)

— الاختلاطات والامتزاجات (فارابى ، مدينة) .
 — لا بحسب الاختلاط بل ... الامتزاج (س ، نفس) (غز ، مقاصد) .

— قد يوصف بالاختلاط ما ليس يوصف بالمزاج (رشد ، ما بعد) .

E. humours. **اخلاط**

F. humeurs.

— اخلاط چهارگانه (ط ، تصوّرات) .

— الاخلاط (مقفع ، منطلق)

— الاخلاط البدنية (ناعمة ، اثولوجيا) (فارابى ، احصاء) (رشد ، ما بعد) .

— اخلاطاً اربعة (صد ، اسفار)

E. absurdity, contradiction. **خُلف**

F. absurdity, contradiction.

(Qur'anic 7: 169)

— برهان خلف (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— خلاف (اساطث) *ἄτοπον*
 (Metaph. 1031^b 28)

— خلف (استحق) *ἄτοπον* (P. Herm. 17^b 35)

— بالخلف (تذارى) *διὰ τοῦ ἀδυνάτου*
 (A. Pr. 61^a 19)

— الخُلف (مقفع ، منطلق) (كندى ، المعتصم) .
 — الخلف على وجهين ... (س ، شفا) .

— خلق ملكه* بود ... خَلَقِيَّات (ط ، ناصري ، اساس) .

— خلق (دمشقي) ἡθος (Top. 113^a 3)

— اخلاق (اساط) ἡθους

(Metaph. 1025^a 12)

— اخلاق (مج) τὰ ἡθη (Rhet. 1389^a 3)

— الكلام الخلقى (مج) ἡθικόν τὸν λόγον

(Rhet.)

— اخلاقيات (نظيف) τὰ ἡθικά

(Metaph. 987^b 1)

— الفضائل الخلقية (فارابي ، سعادة) .

— الخلق هو ملكة ... (س ، شفا) .

— قد يجوز ان تنسب الاخلاق الى القوى البدنية (س ، نجاة) .

E. exclusion. **خلو***

F. exclusion.

— خلو* حقيقة (جامي ، شرح عطار) .

— خلوا* (متي) ἔνευ (Metaph. 1071^b 2)

— ... لامتناع خلو* المبول عن الصورة (س ،

نجاة) (فارابي ، مدينة) .

— الخلو* والجمع (سهر ، حكمة) .

E. the void. **خلاء**

F. le vide.

Phl. *tuhikih* — *vay*.

(non-Qur'anic in form)

— خلاء دو سان نبود ... ملاء وجسم شايد كه ...

بوند (س ، علا) .

— خلاء را جوهری ثابت گفته اند ... خلا ...

اغنى جاى تى — خلا وملا (خسرو ، زاد) .

E. origination, creation.

F. création.

Phl. *dahišn*, *āfritan*.

— دهش — آفرينش (برهان قاطع)

— خلق (مج) ποιεῖν (Rhet. 1393^a 30)

— خلق العالم وقع في الوقت الاصلح (رشد ، تهافت) .

— see احداث

E. creator.

F. créateur.

Phl. *āfritār*, *āfritārih*.

— لم يكن الخالق قادراً ان يبتدئ الخلق ... الا

حين ابتداء ، وهذا ... محال يوجب انتقال الخالق

من العجز الى القدرة (س ، نجاة) .

E. bodily form. **خلقت**

(non-Qur'anic in form)

— الخلقه (اصحق) ἡμορφή (Categ. 10^a 11)

— صورة (دمشقي) ἡμορφή (Top. 113^a 31)

corrected in the margin of the Paris

Ms. into خلقه .

— خلقته ... الصورة والهئية (فارابي ، مدينة) .

— صورة وخلقه (سهر ، حكمة) .

— الجيلة والخلقه (رشد ، ما بعد) .

— صورت

E. character.

F. caractère.

(Qur'anic 68: 4)

— خلق طبع مزاج بود (سهر ، رسالة الطير ابن سينا) .

خلق

essential (Zaehn.). *xvat xvat*,
xvatih i martom (Dēnkart).
 O.P. *huva* — Av. *xva* (Kent).
 — خودی خود ... علم خود ... عقل چیزی را
 بخودیش چنانکه وی هست اندر یابد (س ، علا)
 — خودی مردم (افضل ، مص).
 — بخودیش — بالذات — ایستاده بخود — قائم بالذات
 see ذات

E. happiness.

خوشی

F. le bonheur.

G. ἡ εὐδαιμονία (?)

— خوشی اندریافت اندر خود بود ... خوشی
 وناخوشی (س ، علا).

see سعادت

E. fear.

خوف

— خوف (مج) (Rhet. 1354^a 16) ἡ διαβολή
 — التَخَوُّف (اسحق) φούσεσθαι
 (D. An. 408^b 2)

E. character.

خوی

F. caractère.

G. τὸ ἥθος (?)

— خوی یا طبع (س ، علا) (جوزجانی : حی)
 (لغت فرس).

see طبع — خلق

E. self-knowledge. خویشتن شناسی

Phl. *xvēš*, *axvēš*, *xvēših*, *xvēškārih*,
xvēšēnitān.

— خویشتن شناسان (خسرو ، خوان).

— خویشتن شناسی (ط ، تصورات).

— الخلاء (اسطاث) τὸ κενόν

(Metaph. 1009^a 28)

— الخلاء (اسحق) τὸ κενόν (D. An. 419^b 33)

— الخلاء (Plato) — τὸ κενόν (Democritus)

— فلیس ممکن ... ان یكون للخلاء المطلق وجود
 (کندی ، رس).

— الخلاء محال (فارابی ، مفارقات) (اخوان ، ج ۱ ،
 ۳۵۸).

— لیس خارج العالم خلاء ولا ملاء ... الخلائیة
 (س ، شفا).

— ارباب الخلاء ... الخلاء محال (غز ، مقاصد).

— الحکماء ذاهبون على امتناع الخلاء والمتکلمون
 الى امکانه (جرجانی ، ۱۰۵).

E. will.

خواست

F. volonté.

G. ἡ βούλησις (?)

Phl. *axv*.

— هر فعلی ... یا بطبع آید یا بخواست یا بعرض ...
 هر خواستی یا عقلی بود یا جسمانی حتی (س ،
 علا) (فردوسی)

— ارادت ... اعنی خواست (خسرو ، خوان)
 (سج ، ۵۲) (برهان قاطع).

see اخو — ارادت

E. egoism.

خود دوستی

F. égoïsme.

Phl. *xvat-dōšekih*.

E. self.

خودی

F. soi-même.

G. τὸ αὐτό (?)

Phl. *xvatih* = selfhood, essence — *xvat-*
dōšakih = self-will — *xvatik* =

L. sumum bonum.

(non-Qur'anic)

- خير محض (س ، علا) - خدای خير محض
است (خسرو ، زاد) .

- غایت خوبی (خسرو ، خوان) .

- خير محض ... فیض ذات مقدس (ط ، ناصری) .

- کمال و خير مطلق (جامی ، شرح عطار) .

- الخير المحض (ناعمة ، اثولوجيا) .

- واجب الوجود بذاته خير محض ... طالب الخير

الحقیقی المحض هو العقل (س ، نجاة) .

- فالوجود خير محض (صد ، اسفار) .

E. goodness, the concept
of goodness. خيریت

F. le concept du bien.

Phl. *vēhīh*.

- خيریت (ط ، اساس)

ἀγαθότης (?) in Alexander of Aphro-
disias and Plotinus.

- فالوجود خيرية و کمال الوجود خيرية الوجود ...

عقلية محضة و خيرية محضة (س ، نجاة) .

- الخيرية والشرية (س ، شفا) .

E. choice. اختيار

F. choix.

O.P. *var-* (to choose) — Av. *varēna* =
free choice (Zaehner).

(Qur'anic word)

- اختيار (س ، علا) .

- برگزیدن (خسرو ، زاد) .

E. the good.

خير

F. le bien.

L. bonum.

Phl. *vēh*.

(Qur'anic 2: 51)

- خير اول - خير كلي - نيكي (س ، علا)
(خسرو ، رس) .

- خير از واهب الخير (ط ، تصورات) .

- خير ... مطلق و ... باضافت (ط ، ناصری) .

- صالح (اساط) τὸ ἀγαθόν
(Metaph. 1028^a 15)- خير (اصحق) τὸ ἀγαθόν (D. An. 426^a 25)- خير (اصحق) τὸ ἀγαθόν (Categ. 11^b 35)

- جواد (اساط) ἀγαθός

(Metaph. 994^b 13)- جواد (مج) τὸ ἀγαθόν (Rhet. 1362^a 21)- جواد (اصحق) τὸ ἀγαθόν (D. An. 406^b 9)- محمود (دمشقي) τὸ ἀγαθόν (Top. 107^a 5)

- الخيرات (دمشقي) τὰ ἀγαθὰ

(Top. 117^a 15)

- الخير (اساط) τὸ ἀμεινον

(Metaph. 1008^b 27)

- الخير (متي) τὸ κάλλιστον

(Metaph. 1072^b 32)

- الاخيار وذوى العقل (مققع ، مسكويه ، حكمة) .

- الخير ... ما يتشوقه كل شيء ويتم به وجوده ...

نظام الخير الكلي (س ، نجاة) .

- الخير ... معقول بذاته (رشد ، ما بعد) .

- الخير الاقصى (صد ، اسفار) .

E. the absolute good.

خير محض

F. le souverain bien.

L. imaginatio.

(non-Qur'anic in form)

- خيال (س ، علا) (افضل ، مص) .
 — خيال بستن (قابوسنامه) .
 — خيال خزينه دار صورتها وشكلها است (جوزجاني ، حي) .

φαντασία (خيال (نظيف)
 (Metaph. 990^b 15)

- الخيال ... يرى الصورة المزروعة عن المادة ...
 — الصورة الخيالية ... الادراك الخيالي (س ، نجا) .
 — الخيالية (س ، كيا)
 — الخيال غير معتبر (رشد ، تهافت) .
 — الخيال ... قوة تحفظ ما يدركه الحس المشترك ...
 — (جرجاني ، ١٠٧) .
 — الخيالية (س ، الى الكيا) .
 — كل ما في الكون وهم او خيال (صد ، اسفار) .

E. imagination.

تخيل

(non-Qur'anic in form)

- قوت تخيل ... هر فعلی که از خواست آید
 با وی با دانش بود یا گمان یا تخيل (س ، علا)
 (خسرو ، زاد) .
 — تخيل ... تخيلي ... تخيلات (ط ، اساس) .

τά φαντάσματα (التخيل (اسحق)
 (D. An. 431^a 15)

τά φαντάσματα (تخيلاً من التوهم (اسحق)
 (D. An. 432^a 13)

φαντασία (Themist. D. An.) (تخيل (اسحق)
 τό φανταστικόν (التخيل (اسحق)

(Themist. D. An.)

- بتخييل (ناعمة ، يحيى ، زرة)
 (Soph. 170^a 1)

— الاختيار (اسطاث)
 ἡ προαίρεσις (Metaph. 1013^a 21)

— الاختيار (دمشقي)
 ἡ προαίρεσις (Top. 125^a 36)

— الاختيار (اخلاق)
 ἡ προαίρεσις (N. Eth. IX. 7)

— الاختيار (اسحق)
 προαιρεσεώς (D. An. 406^b 25)

— اختار (اخلاق)
 αἰρέομαι (N. Eth. IX. 8)

— المختارة (دمشقي)
 αἱ αἰρεταί (Top. 125^a 37)

— الاختيار (دمشقي)
 τό ἐκλέγειν (Top. 105^b 3)

— الاختيار (تذاري)
 ἡ ἐκλογή (A. Pr. 44^b 25)

— الاختيار (اسحق)
 ἡ βουλευτική (D. An. 434^a 7)

— المختار (اسطاث)
 τό προαιρετόν (Metaph. 1025^b 24)

— الاختيار ارادة قد تقدمها روية مع تمميز (كندي ، رس) .

— النزوع ... ان كان ... عن روية او عن نطق
 في الجملة سني الاختيار (فارابي ، مدينة) (س ،
 نجا) (رشد ، تهافت) .

— اعنى بالاختيار الارادة الكائنة عن روية (باجة ،
 تدبير) .

— عند المعتزلة ان الاختيار يكون بداع او بسبب
 (صد ، اسفار) — نفسانية اختيارية (بهمنيار ،
 مراتب) .

— الاختيار ... عند المتكلمين والحكماء قد يطلق
 على الارادة وقد يطلق على القدرة ويقابله الانجاب
 (تهانوي ، ج ١ ، ٤١٩) .

see جیدن

E. imagination.

خيال

F. imagination.

- الناس اطوع للتخيّل منهم للتصديق ... (س ، شفا) .
 — ادراك الحسّ وادراك التخيّل (س ، نجاة) .

E. temperament.

F. tempérament.

Phl. *xēm, xēmik* (Dēnkart).

- خيم (لغت فرس) (صحاح القموس) (برهان قاطع)

— على جهة التخيّل (دمشقي) *ἐμπειρώς*
 (Top. 114b 8)

— تخيّل الظلّ (اسطاث) *σκιαγραφία*
 (Metaph. 1024b 23)

— الفنتاسيا وهو التخيّل (كندي ، رس) .

— تخيّل ... الانسان ... تتبع افعاله تخيّلاته اكثر
 ممّا تتبع ظنّه او علمه (فارابي ، احصاء) .

خيم

Phl. *dānastan, dānāk, dānākih, hudānākih, dušdānākih.*

- دانستن دو گونه است ... انتر رسیدن ... دوّم
گرویدن ... قوت داننده (س ، علا) .
— دانسته او جز ذات او نبود (خسرو ، خوان) .
— دانسته ... نادانسته (خسرو ، زاد) .
— داندگان ... دانستگی ... دانسته ها (افضل ،
مص) .
— نفس داننده (افضل ، نفس) - نفس علامه

E. knowledge. دانش
F. savoir.
G. τὸ μάθημα (?)
Phl. *dānišn, dānišnik, dānišnih, dānišnō-
mand, dānišnōmandih.*

- هر دانشی که بترازو محنت نشود یقین نبود ...
دانش فعلی ... انفعالی ... بفعل (س ، علا) .
— مصنوعات بعضی دانشی ... داننده ... دانش
پذیر ... (خسرو ، زاد) دانندگی (فردوسی) .
— دانش ... روشنی و پیدائی وجود چیزها (افضل ،
مص) .

see علم

E. setting in order. للمیر
F. mettre en ordre.
— عالم ... بتدبیر حکیم برپای شده ... مدبّر
حکیم (خسرو ، زاد) .

E. justice, law. داد
F. justice, loi.
G. δικαιοσύνη (?)
O.P. *dāta* — Av. *dāta* (Kent).
Phl. *dāt, dāristānih, dāristān dātvar*
(Dēnkart) — *dāta-var* = law-giver.
— داد (خسرو ، زاد)

see ناموس — عدل

E. Creator. دادار
F. Créateur.
Av. *dātār* — Phl. *dātār, dātārīh.*
— ایزد دادار (خسرو ، دیوان)

see دهش

E. state (categ.). داشت
F. possession (categ.)
G. τὸ ἔχειν (?)
Phl. *dārišn.*

— داشت ... بتازی ملک خوانند (س ، علا)
see ملک

E. to know. دانستن
F. savoir.
G. τὸ γινώσκειν (?)

— درازی را بعد نخستین گویند (خسرو ، زاد) .
see طول

E. pain. درد
F. souffrance.
G. τὸ πᾶθος (?).
— درد اندریافت نا اندرخور بود (س ، علا) .
see ألم

E. correctness. درستی
F. correction.
Phil. *durust, durustih.*

— درست کردیم که ... (خسرو ، زاد) .
— صواب (مع) (Rhet.) ῥητορίας
— صواب (دمشقی) (Top. 111^a 15) ῥητορίας

E. perception, apprehension. ادراك
F. perception.
(non-Qur'anic)

— ادراك حسی — ادراك خیالی (س ، نفس)
(خسرو ، رس) .
— قوت اندریافت (س ، علا) .

— دَرَك (اسطاث) λαθεῖν
(Metaph. 1011^a 14)
— دَرَك (اسطاث) εἰσπρίξ
(Metaph. 995^a 29)

— تفهیم (اسطاث) νοεῖν (Metaph. 994^b 23)
— ادراكها بالذهن (اسحق) νοεῖν
(Metaph. 994^b 23)

— الادراك بالعقل (اسحق) τὸ νοεῖν
(D. An. 403^a 8)

— اگر تدبیر منقطع شود نظام مرتفع گردد (ط ، ناصر) .

— التدبیر (دمشقی) τὸ διατεῖναι
(Top. 110^b 18)

— التدبیر (مقفّع ، منطق) to note:
— المدبّر الاول (ناعمة ، اتولوجیا) .
— المدبّر الاول ... لا يصدر اتفاقاً بل يقتضى
تدبیراً ما (س ، نجاه) (رشد ، تهافت) .
— العقل الفعّال ... مدبّر هذا العالم (صد ، اسفار) .

E. introduction. مدخل
F. introduction.

— مدخل منطق ... ایساغوجی خوانند (ط ، اساس)

Εἰσαγωγή εἰς τὰς Ἀριστοτέλους κατηγορίας

— مدخل فرفوربوس الموسوم ایساغوجی — مدخل
فرفوربوس الصوری — نقل ابو عثمان الدمشقی .

to note :

— تطرّفوا (تظیف) εἰσαγωγή
(Metaph. 987^b 31)

— ... توطئات ومداخل وطرق الیه (فارابی ، احصاء) .
— ایساغوجی (اخوان ، ج ۱ ، ۳۰۹)
— لا تلتفت الى ما يقوله صاحب ایساغوجی ...
(س ، اشارات) .
— ایساغوجی اکثره معلق لا یثبت علی البحث
المستقصى (سهر ، حکمة) .

E. length. درازا
F. longueur.
G. τὸ μῆκος (?).

— درازا (س ، علا) .

- المعقولات علّة ادراك العقل (رشد ، تهافت) .
- الدراكيّة ... الصورة الادراكيّة ... قوماً ظنّوا
- ان نفوسنا ... ادراكها اتحاداً بالعقل الفعّال ...
- وهو باطل (سهر ، حكمة) .
- قسّموا الادراك ... الى اربعة ... الاحساس ...
- التخيل ... التوهم ... التعلّل (تهانوى ، ج ١ ،
- ٣٠٧) (صد ، اسفار) .

This corresponds to the Stoic division into: αἰσθησις, φαντασία, πρόληψις, νόησις. Cf. *Stoic. Vet. Frag.*

see اندريافت

E. perceptive. ملبركه

- F. perceptive.
- احسن القوى الملركة ... الحواس (فارابی ،
- مدينة) (كندی ، المتصم) .
- للنفس الحيوانيّة ... قوتان محرّكة وملركة (س ،
- نجاة) .
- القوى الملركة ... (سهر ، حكمة) .

E. perceived. ملبركه

- مدرّكات ... مركّب يا بسيط (افضل ، مصر) .
- يقال لنا احياء ... اذا كنا ندرك احسن المدرّكات
- باحسن ادراك (فارابی ، مدينة) .
- اتحاد المدرّك والمدرّك (صد ، رس) .

E. duration, time. درنگ

F. durée, temps.

Phl. dirang, dirangih.

- درنگت (خمسرو ، جامع) (صباح القوس) .
- درنگيان (افضل)
- درنگيدن (برهان قاطع) .

- الادراك بالفهم (اسحق) τὸ νοεῖν

(D. An. 427^b 27)

- ادراك (اسحق) τὸ νοεῖν (D. An. 402^b 13)

- الادراك بالعقل (اسحق) ἡ νόησις

(D. An. 407^a 32)

- يدرك (اسحق) νοήσῃ (D. An. 407^a 10)

- ادراك (اسحق) νοῆσαι (D. An. 407^a 17)

- ادراك (اسحق) αἰσθάνεσθαι

(D. An. 425^b 13)

- الادراك (اسحق) ἡ αἰσθησις

(D. An. 425^b 15)

- الادراك بالبصر (اسحق) ὁρασις

(D. An. 428^a 7)

- ادرك (اسحق) ἐπιδιδάλλειν

(Metaph. 993^b 2)

- ما ادرك (اسحق) συνασθροισμένων

(Metaph. 993^b 3)

- انما حركة العقل νόησις κίνησις γὰρ μέν νοῦ

الادراك (اسحق) . (D. An. 407^a 20)

- ممّا لا درك فيه (اسحق) ἀχρηστος

(Categ. 8^b 23)

- ما لا ينقضى لا يدرك (مقفّع ، منطق) to note:

- الادراك (عبد الحميد ، رس) (مقفّع ، الصغير

الكبير) .

- فلا يكون دركهم دركاً (مقفّع ، مسكويه ، حكمة)

- ادراك (ناعمة ، اثولوجيا) (كندی ، المتصم)

(فارابی ، مدينة) (اخوان ، ج ١ ، ٢١٠) .

- الادراك ... تحصيل ما لصورة الشيء وحقيقته

على نحو من جزئيته وكلّيته (س ، مباحثات) .

- الادراك ... للنفس وليس للحاسة ... (س ،

تعليقات) .

- الادراك ... اخذ صورة المدرّك ... على مراتب

(غز ، مقاصد) .

τὸ σύμβολον — الدّالّ (اسحق)
(P. Herm. 16^a 4)
δειχθήσεται — يستدلّ (تذاری)
(A. Pr. 26^b 20)

— دالّة و غیر دالّة (فارابی ، شعر) .
— دلالت مطابقه ... تضمّن ... و ... لزوم (س ، شفا) .
— الالفاظ لها دلالات محدوده (رشد ، ما بعد) .

E. the complete proof. **دلیل**
F. le tékmerion.
— دلیل ... قیاسی بود که کبرای او رأی باشد ...
(ط ، اساس) .

τὸ τεκμήριον (Rhet. 1357^b 4) — دلیل (مع)
— الدلیل ... قیاس اضیاری ... (س ، نجاه) .
— الدلیل ... (رشد ، خطابه) .
— علامت see

E. sign. **دلیل**
F. signe.
L. signum.
— اسم دلیل بود بر معنی (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

σημεῖον — الدلیل (اسطاث)
(Metaph. 1026^b 4)
— الدلیل (اسحق) (Metaph. 993^a 31)
— الدلیل (متی) (A. Post. 74^b 17)
— الدلیل (اسحق) (D. An. 403^a 19)
— دلائل (مع) (Rhet. 1357^a 32)
— دلیل علی شیء (اسحق) (σημαντικός)
(D. An. 420^b 32)

see مدت
sarāy i dirang = House of eternity.

دریافتن

— دریا بنده* علمهای کلّی و بیرون آرنده* پیشها
نفس است (جوزجانی ، حی)
— اندریافت see

E. chorus. **دستبند**
F. chœur.

— الدستبند (متی) (χόρος (Poet. 1449^a 17)

E. heart. **دل**
— دل ... معدن و مرکب روح ... تفکرها آغاز
از دل است ... دل بر مغز عرضه کند (خسرو ، جامع) .

— an Aristotelian concept.
— قلب see

E. signification, connotation. **دلالت**
F. signification.
L. significatio.
(non-Qur'anic in form)

— دلالت مطابقه ... تضمّن ... التزام (ط ، اساس) .

— دلّ (اسحق) (σημαίνειν (Categ. 1^b 25)
— دلّ (یحی ، زرع) (σημαίνειν
(Soph. 165^a 13)

— تدلّ (نظیف) (σημαίνειν
(Metaph. 991^a 1)

— دلائل (مع) (σημεῖα (Rhet. 1357^a 32)
— الدّالّ (متی) (σημαντική (Poet. 1457^a 1)

E. condition. **دمدارى**
— دمدار — دمدارى (س ، علا) (برهان قاطع) .

E. illiberality. **دنائت**
F. l'avarice.
(non-Qur'anic)

— الدناءة (مع) (Rhet. 1366^b 16) ἀνελευθερία
— الدناءة (مقفّع ، مسكويه ، حكمة) .

E. circle, cycle. **دور**
F. circle, cycle.

— بالدور (متى) (A. Post. 72^b 33) ἐν κύκλῳ
— بالدور (متى) (Metaph. 1072^a 8) περίοδοι
— الدور ... ثلاثة ... الكونى ... الحكمى القمهى ..
الحسابى ... (تيمية ، الرد)
— الاكوار والادوار (مجبستانى ، يتابع)

E. circle. **دائرة**
F. cercle.
(Qur'anic 9: 99)

— اصل شكلها دائرة است ودائرة موجود است
(س ، علا) .

— دائرة (اسطاث) ὁ κύκλος
(Metaph. 1033^a 28)

— دائرة (اصحق) ὁ κύκλος (Categ. 7^b 31)

— دائرة (اصحق) ὁ κύκλος (D. An. 406^b 31)

— نصف دائرة (اسطاث) τὸ ἡμικύκλιον
(Metaph. 1035^b 9)

— مدوراً واشدّ تدويراً (مقفّع ، منطق)

— فالدائرة ... مبدأ للمهندسين (س ، نجاة) .

— دليل (يحي ، زرة) τὸ σύμβολον
(Soph. 165^a 8)

— الدليل (مقفّع ، منطق)

E. in the special sense of **استدلال**
recognition.

— استدلال ... (ط ، اساس)

— استدلال (متى) ἀναγνώρισις
(Poet. 1452^a 29)

— الاستدلال (مقفّع ، منطق) to note:

— استدلال (س ، شفا) (رشد ، شعر) .

E. deduction. **استدلال**

F. déduction.
(non-Qur'anic in form)

— استدلال (خسرو ، جامع) .

— الاستدلال بالشاهد على الغائب (فارابى ، قياس)
(س ، شفا) (رشد ، تهافت) .

— الاستدلال تقرير الدليل لاثبات المدلول ...
استدلالاً أنياً ... استدلالاً لمياً (جرجانى ، ١٧) .

E. brain. **دماغ**

F. cerveau.

— محل ومركز نفس ... دماغ است (خسرو ،
زاد) .

— دماغ ... موضع فكر ورويت (ط ، ناصرى) .

— دماغ ... مغز (افضل ، مص) .

— الدماغ (اسطاث) ἐγκεφαλον
(Metaph. 1013^a 6)

— الدماغ ... يخدم القلب (فارابى ، مدينة) .

- دائم (متى) (A. Post. 96^a 8) ἀεί
 — دائم (نظیف) (Metaph. 987^b 16) ἀτδια
 — دائم (تذاری) (A. Pr. 32^b 7) συνεχός
 — دائماً (اصحی) (Metaph. 994^b 15) ἀεί
 — دائمة (متى) (A. Post. 75^b 24) ἀτδιος
 — العقل أنية دائمة فعله دائم ... الديمومة (ناعمة،
 اثولوجيا).
 — الدائم ... معلول وغير معلول (سهر، حكمة).
 — الدائمة المطلقة عند المنطقين ... قضية موجّهة
 بسيطة حكم فيها بدوام ثبوت المحمول للموضوع
 او بدوام سلبه (تهانى، ج ۱، ۵۰۱).
 — الديمومية النوعية ... الشخصيّة (صد، رس).
 — الديمومية (مبستانی، ینابع)

E. eternal duration.

دهر

F. durée éternelle.

Phl. dahr.

(Qur'anic 45: 23)

- ایرانشهری گفته ... زمان و دهر و مدت نامهای
 است ... معنی آن از یک جوهر ... دهر نه زمان
 است بل زندگی زنده دارنده ذات خویش ...
 دهر را آغاز و انجام نیست — دهر الداهرين
 (خسرو، زاد).
 — اهل تأیید... دهر را گفتند ... بقاء سرمندی ...
 علت دهر عقل است ... علت زمان نفس
 (خسرو، رس).
 — دهر ... مقدار و مدت وجود است (افضل،
 مص).

— الدهر (متى) (Metaph. 1075^a 10) αίων
 — منذ دهر (اسطاث) τό πάλαι

(Metaph. 1028^b 3)

- الدوام نوعان ... دهری و ... زمانی
 (L. de Causis)

E. circularity.

استداره

F. circularité.

— گردی (خسرو، زاد).

— الاستداره (اصحی) ἡ περιφορά
 (D. An. 407^a 30)

— مستدیره (اسطاث) τό στρογγύλον
 (Metaph. 1033^a 33)

— مستدیره (متى) κύκλω (Metaph. 1071^b 11)
 — مستدیراً فی شكله (اصحی) τὰ σφαιροειδῶ
 (D. An. 404^a 6)

— حركات مستدیره (اصحی) κυκλοφορία
 (D. An. 407^a 6)

— الاستداره (مفّع، منطق).

— الطبیعة تحرك على الاستداره (س، نجاه).

E. perpetuity.

دوام

F. perpétuité.

(non-Qur'anic in form)

— دوام ... شمول اوقات باشد (ط، اساس).

— دوام (اصحی) ἀεί (D. An. 405^a 32)
 — الدوام ... دهری و ... زمانی (L. de Causis)

— دوام ما یدوم (فارابی، مدینه (س، نجاه).

— الدوام واللادوام (سهر، حكمة).

— الدوام ... ثلاثة ... الازل ... الذاتي ... الوصفی...
 (تهانى، ج ۱، ۵۰۱).

E. permanent.

دائم

F. permanent.

(Qur'anic 13: 35)

— دائمیت (خسرو، خوان).

— دیمومیت یعنی دهر است (خسرو، رس).

Phl. *dahišn*, *dahišnān*, *dahišnih*.

— خداوند نیکی دهش (فردوسی)

E. duration.

دیرند

F. durée.

O.P. *darga* = long — Av. *darega*

(Kent).

Phl. *dēr*, *dēr-pattāy*.

— دیرند دهر باشد (لغت فرس) (صحاح)

— دید و بینداین دیرند (رودکی)

— دیر باز — دیرنده (برهان قاطع)

E. form, similarity in form.

دیس

F. form.

Parth.-Phl. *dys* — Phl. *dēsak* (Dēnkart)

— *dēs*, *dēsakōmandih*.

— دیس ... فش ... مانند ... تن (لغت فرس)

(صحاح)

— دیسه (برهان قاطع)

E. Democrites.

دیمقراطیس

F. Démocrite.

Δημόκριτος

— ذو مقراط (اصحق)

(D. An. 403^b 31)

E. duality.

دوتی

F. dualité.

G. ἡ δυάς (?)

Phl. *dōēh*.

— دوتی (س ، علا)

— دوتی ، سنی ، چهاری ... (خسرو ، جامع)

— دوتی و بینونت (افضل ، مص)

— تحت الدهر (ناعمة ، اتولوجیا) = ἐν αἰώνι

— الدهر (کندی ، المعتصم) (فارابی ، مدینه)
(الجامعة ، ج ۲ ، ۲۹۶).

— الدهر ... المحيط بالزمان (س ، نجا) (س ،
حدود) (غز ، معیار).

— نسبة الثابت الى المتغير دهر ... فی الادعية
النبوية یا دهر یا دیهور یا دیهار ... (صد ،
اسفار).

— افلاطن وشيعته ... اثبتوا ... زماناً مجرداً سموه
الدهر ... (تیمية ، الرد).

— الدهر المطلق (جستایی ، ینایع)

— الدهر هو الآن الدائم الذي هو امتداد الحضرة
الآلفية وهو باطن الزمان وبه يتحد الاول والابد
(جرجانی ، ۱۱۱).

see زمان — سرمد

E. Believer in Infinite Time, **دهری**
world uncreated.

Phl. *dahrik* (Dēnkart).

— دهریان ... گویند عالم قدیم است و مر اورا
صانع نیست (خسرو ، جامع) — مذهب دهری
دهریان گویند اگر خدا ... همیشه توانا بود ...
چرا ... عالم را پیش از آنکه آفرید نیافرید
(خسرو ، زاد).

— الدهرية ... رأوا العالم قديماً ... ولم يثبتوا له
صانعاً (غز ، تهافت).

— ... التي تجوز مرور العلل الى غير نهاية بالذات
فهي الدهرية (رشد ، تهافت).

— الدهرية ... ذهبوا الى قدم الدهر واستناد الحوادث
الى الدهر (تهانوی ، ج ۱ ، ۴۷۹).

E. bounty, creation.

دهش

F. bonté, création.

E. belief, religion. دین

F. croyance, religion.

Av. *daēnā*.Phl. *dēn, hudēn, akdēn, vēhdēnīh, akdēnīh, dušdēn*.

- دوگانگی (سج ، ۶) (قابوسنامه) .

- دوتائی (سعدی) .

see اثنیّت

دیگر گونگی

- دیگرگونگی (خسرو ، زاد)

see غیریت

E. descend. زيروندن
F. descendre.

— بالاگرفتَن ... وباز زيروندن — زيروندن (خسرو .
زاد) .

E. Zeno. زينون
F. Zénon de Citium.

— زينون الاكبر (فارابي ، رس) .
— زينون الاكبر ... من اعظم الفلاسفة الآلهيين
(صدرا ، اسفار) .

E. Venus. زهره
F. Vénus.

— زهره ناهيد (افضل ، مص) .
— الزهرة (متى) 'Αφροδίτη
(Metaph. 1073^b 31)

— الزهرة (اسحق) 'Αφροδίτη (D. An. 406^b 19)

E. element, embryo. زهك
F. élément.

G. στοιχεῖον (?) .

Phl. *zahak* (Dēnkart), *ham-zahak* = of
the same lineage, *huzahak*
(Zachn.) — *ḥahār zahakān*.

س

τό ἐκλεχθένον (دمشقي) —
(Top. 151^b 5)

E. question, problem. **مسئله**
F. question, problème.
(non-Qur'anic in form)

ἡ ἐρώτησις (المسئلة (اسططاث) —
(Metaph. 1036^a 14)

ἡ ἐρώτησις (Rhet.) (المسئلة (مجهول) —

ἡ πρόδλημα (A. Pr. 50^a 8) (المسئلة (تذاري) —

ἡ πρόδλημα (المسئلة (دمشقي) —
(Top. 101^b 19)

ἡ πρόδλημα (المطلوب (تذاري) —
(A. Pr. 42^b 29)

ἡ πρόδλημα (مطالب (متي) —
(A. Post. 88^a 10)

τὰ πρόδληματα (مطلوبات (تذاري) —
(A. Pr. 45^a 35)

ἀπορία (D. An. 417^a 1) (مسئلة (اسحق) —

ἀπορίας (المسائل والمعاياة (اسحق) —
(D. An. 409^b 22)

ὁ ἐρωτῶν (A. Pr. 24^a 27) (السائل (تذاري) —

ἀπορίας (المعااضلات والمسائل (اسحق) —
(D. An. 408^a 24)

ἀπορία (D. An. 432^b 13) (معاياة (اسحق) —

E. harmony. **سازواری**

F. harmonie.

G. ἡ ἁρμονία (?).

— سازواری وناسازواری مر آواز را (س ، علا) .

— سازگاری (س ، علا) .

— ساز وناساز آوازا (س ، علا) .

— سازوار وناسازوار (س ، علا) (خسرو ، خوان)
(قابوسنامه) .

— سازگاری — ناسازگاری (ساوی)

E. limit, order, borderland. **سامان**

F. limite, ordre.

— اندازه ونشانگاه (لغت فرس)

— آرایش وتریت (صحاح الفرس) (برهان قاطع)

Phl. *sahmān* = limit, boundary

(Zaehner), *sahmānōmand* =
limited.

see **سهمان**

E. question. **سؤال**

F. question.

— پرسش — سؤال (س ، علا) .

ἡ ἐρώτησις διαλεκτικῇ **السؤال المنطقي** —
(P. Herm. 20^b 23) (اسحق)

τὸ ἐρώτημα συλλογιστικόν **السؤال القياسي** —
(A. Post. 77^a 35) (متي)

causal:

- ترتيباً سببياً وسببياً (صد، اسفار).
— لا يجوز ان تكون ذات السبب وذات المسبب
واحدًا (فارابی، مسكويه، حكمة).

E. causality.

سببیت

F. causalité.

سببیت (قابوسنامه).

- سببیه (فارابی، ما بعد).
— متقدماً بالسببیه (رشد، تهافت).
— السببیه والمسببیه (صد، اسفار).
— السببیه من الامور الاضافیه (تیمیه، الرد).

E. path.

سبیل

F. la voie.

(Qur'anic 4: 46)

- سبیل (خسرو، زاد، ط، اساس).

— السبیل (اساطط) ἡ ὁδός

(Metaph. 1003^b 7)

— السبیل (تذاری) ἡ ὁδός (A. Pr. 43^a 21)

- السبیل (فارابی، مسكويه، حكمة) (رشد،
ما بعد).

E. the posterior.

سپین

F. le postérieur.

G. τὸ ὕστερον (?).

- پشین ... سپین (س، علا)

see آخر — متأخر

E. firmament, heavenly sphere.

سپهر

F. firmament.

to note:

- مسئله (عبد الحمید، رس) (مقفّع کلیله،
منطق)
— لكل علم مبادئ ومساائل (س، اشارات).
— القياس مبنياً على المسائل ... (س، شفا).
— المسائل ما يبرهن عليها والمبادئ ما يبرهن بها
(غز، معيار).

E. cause.

سبب

F. cause.

(Qur'anic 18: 83)

- سبب وسبب (س، علا) (خسرو، زاد).
— علت وسبب در این موضع دو رسم مترادف
است (ط، اساس) — مسبب الاسباب (نسفی،
انسان کامل).
— سبب ومیانجی (جوزجانی، حی).

— سبب (اسحق) τὸ αἷτιον (Categ. 14^b 29)

— سبب (متی) τὸ αἷτιον (A. Post. 77^a 19)

— سبب (نظیف) τὸ αἷτιον

(Metaph. 987^b 24)

- سبب (کندی، المعتصم).
— السبب الاول ... بتوسط العقل الفعّال (فارابی،
السياسات).

- فسبب الاسباب ... منفرد بذاته وعمّا دونه.
(فارابی، مسكويه، حكمة).

- الموجودات المحدثه لها اربعة اسباب : فاعل ومادّة
وصورة وغاية (رشد، تهافت).

- السبب في اللغة الحبل ... عند الحكماء يسمّى
بالمبدأ ايضاً، وهو ما يحتاج اليه الشيء ... في
ماهيته او في وجوده، وذلك الشيء يسمّى
مسبباً ... وترادفه العلة ... (تهانوي، ج ١،
٦٢٦).

ή ἐλευθερίότης (السَّخَاءُ (مجهول)
(Rhet. 1366^b 2)

E. articulation, speech. سخن

F. énoncé, parole.

Phl. *saxwan*.

— سخن — بی سخن — سخنگوی — سخن ناگوی —
سخنگوی اندیشنده* بازجوینده و یادگیرنده
(خسرو ، زاد).

— سخن برهانی ... خطابی (ط ، اساس)
see قول

E. proposition. سخن جزم

F. proposition.

— آنرا قضیه خوانند و خبر ... سخن جزم (س ، علا)

— القول الجازم (اسحق) ὁ λόγος ἀποφαντικός
(P. Herm. 17^a 7)

see قول جازم

E. rational. سخن گویا

F. raisonnable.

G. λογιστικός (?).

— سخن گویا (س ، علا) .
— نفس سخن گویا (خسرو ، ۶ فصل) .
— سخنگوی ودانش پذیر ... بیسخن ... دانش
ناپذیر (خسرو ، زاد) .

see ناطق

E. rule, leadership. سرداری

F. souveraineté.

G. τό κράτος (?).

Phl. *sardarih*.

Phl. *spihr*.

— سپهر (نظامی)

see سماء

E. panegyric. ستایش

F. éloge.

G. τό ἐγκώμιον (').

Phl. *stāyīšn*, *stāyīšnih*.

— ستایش (س ، علا)

— المديح (مق) (Poet. 1448^b 27) ἐγκώμια
see مديح

E. depth, thickness. ستبر

F. profondeur, épaisseur.

Phl. *stapr*.

— ستبر ... عمق خوانند (س ، علا) .

— عمق (اسطفاث) (Metaph. 1020^a 12) βάθος

E. contention. ستیدن

F. être contentieux.

— ستیدن (س ، علا)

— ستنده ونامتنده (س ، علا) (قابوسنامه) .

see میراء

E. magic. سحر

F. magie.

γοητεία (?)

— سحر (ناعمة ، ائولوجیا) .

E. liberality. سخاء

F. générosité.

(non-Qur'anic)

- العالم الاعلى فى حيز السرد (س ، شرح
اثولوجيا) .
- سرمداً ابدًا (كندی ، رس) .
- تَسَرَّمَدَ عدم المعلول (سهر ، حكمة) .
- البقاء والتَسَرَّمَد (طفيل ، حى) .
- الشوق السردى (ناعمة ، اثولوجيا) .
- وجوداً سرمدياً (س ، تسعة رس) .
- كل سرمدى ... فعل محض (رشد ، ما بعد) .
- السردى ما لا اول له ولا آخر (جرجانى ، ۹۲۳) .
- السردية (فارابى ، تعليقات) .

E. obedience, hearkening. **سروش**
Av. *sraoša* — Phl. *srōš*.

- خجسته سروش (فردوسى)
- سروش جبرئيل وفرشته (لغت فارس) (صحاح
الفارس) (برهان قاطع)

E. plane surface. **سطح**
F. la surface.
(non-Qur'anic in form or sense)

- سطح (س ، علا) .
- سطح اورا درازا وپنا است ... رُوش نيست
(خسرو ، زاد) .

ἐπίπεδον (D. An. 403^b 19) **السطح** (اصح) —
ἐπίπεδον (Categ. 5^a 2) **السطح** (اصح) —
ἐπίπεδον **السطح** (متى) —

(Metaph. 1070^b 20)
ἐπίπεδον **السطح** (نظيف) —
(Metaph. 992^a 12)

- **السطح** ، الخط ، النقطة (فارابى ، زينون) .
- ذو بُعدين وهو **السطح** (خلدون) .
- الخطية والسطحية (سهر ، حكمة) .

- سردارى (خسرو ، زاد) .

see رياست

E. nature, constitution. **سرشت**
F. nature, constituant.
Phl. *srištan*.

- **سرشت** - سرشته (خسرو ، خوان) افضل ،
نفس)
- **سرشت** (جوزجاني . حى) .
- **سرشت** روزگار (قابوسنامه) .
- **علم** سرشتى نيست بل كسب كردنى است
(خسرو ، خوان) .

see طبيعت - غريزت - مزاج

E. absolutely fixed time, **سرمد**
perpetuity.
F. le temps absolument fixe,
perpétuité.

(Qur'anic 28: 71)

- **سرمد** (خسرو ، رس) .
- **جوهر** سرمدى (خسرو ، زاد) .

τὸ ἀτδιον **سرمدياً** (اساط) —
(Metaph. 993^b 22)

τὸ ἀτδιον **سرمدى** (متى) —
(Metaph. 1073^a 25)

ἀτδιος (D. An. 407^a 23) **سرمدية** (اصح) —

ἀτδια (Metaph. 997^b 8) **سرمدية** (اساط) —

τὴν ἀτδιον κίνησις **الحركة السردية** (متى) —
(Metaph. 1073^a 27)

- نسبت الابديات الى الابديات تسمى **السرد**
(س ، تعليقات)

سعادۃ - سلب

- حرکت وسکون (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
- السکون (اسطاث) $\eta \eta \rho \epsilon \mu \iota \alpha$
(Metaph. 1043^a 23)
- السکون (اسطاث) $\acute{\alpha} \chi \iota \nu \eta \sigma \iota \alpha$
(Metaph. 1044^b 19)
- السکون (اسطاث) $\eta \eta \rho \epsilon \mu \eta \sigma \iota \varsigma$
(Metaph. 1013^a 30)
- السکون (اسطاث) $\sigma \tau \acute{\alpha} \varsigma \iota \varsigma$
(Metaph. 1025^b 21)
- سکَن (دمشقی) $\eta \eta \rho \epsilon \mu \epsilon \iota \nu$ (Top. 113^a 27)
- القابل للسکون (متی) $\tau \acute{o} \eta \eta \rho \epsilon \mu \acute{\iota} \zeta \epsilon \sigma \theta \alpha \iota$
(A. Post. 87^b 9)
- الهدوء (دمشقی) $\eta \nu \eta \nu \epsilon \mu \iota \alpha$ (Top. 128^b 1)
- الركود (دمشقی) $\eta \nu \eta \nu \epsilon \mu \iota \alpha$ (Top. 108^a 12)
- همود (اسحق) $\eta \nu \eta \nu \epsilon \mu \iota \alpha$ (D. An. 404^a 20)
- سکون (کندی ، المتعصم) .
- السکون المطلق و ... المعین (س ، نجاه) .
- for the mystical usage of this term see
Tahānawī, Vol. I.

E. negation.

سلب

F. négation.

(non-Qur'anic in form or sense)

- سلب آن بود که این ناسازگاری را نفی کنی (س) .
- علا (خسرو ، زاد) .
- حکم را بثبوت ربط قضیه ایجاب خوانند ، و برقع ربطش سلب (ط ، اساس) .

$\acute{\alpha} \rho \eta \sigma \iota \alpha \gamma \acute{\alpha} \rho \eta \acute{\alpha} \rho \phi \alpha \varsigma \iota \varsigma \acute{\epsilon} \chi \epsilon \iota \nu \acute{o} \upsilon \acute{\epsilon} \sigma \tau \iota \nu$
Metaph. 1004^a 14)

- السالب هو نفی الواحد (اسطاث)
- السلب (یحی ، زرع ، ناعمة) $\acute{\alpha} \rho \phi \alpha \varsigma \iota \varsigma$
(Soph. 172^a 38)

E. happiness.

سعادۃ

F. le bonheur.

- موجبات سعادۃ تکمیل قوای ناقصه است
(ط ، ناصری) .

— السعاده (اسطاث) $\eta \epsilon \upsilon \delta \alpha \iota \mu \omicron \nu \iota \alpha$ (Metaph. 1050^b 2)— السعاده (اسحق) $\eta \epsilon \upsilon \delta \alpha \iota \mu \omicron \nu \iota \alpha$ (Metaph. 994^a 9)— السعاده (مجهول) $\eta \epsilon \upsilon \delta \alpha \iota \mu \omicron \nu \iota \alpha$ (Rhet. 1360^b 6)— صلاح الحال (مجهول) $\eta \epsilon \upsilon \delta \alpha \iota \mu \omicron \nu \iota \alpha$ (Rhet. 1366^b 22)

— السعاده ... يشعر ... بالقوة الناطقة النظرية
لا بشيء آخر (فارابی ، سياسات) .

— السعاده ... تبلغ ... بافعال ما ارادية ، بعضها ...
فكرية وبعضها ... بدنية (فارابی ، مدينة) .

see شادی

E. Socrates.

سقراط

F. Socrate.

G. Σωκράτης.

to note: سقراطیس (مقتع ، منطق)

— سقراط المتخلى المتأله (رازى ، رس) .

— امامنا سقراط (رازى ، رس) .

— سقراط ... حکيم بحكمة انسانية (رشد ، الحس
والمحسوس)

E. rest.

سکون

F. le repos.

L. quies.

(non-Qur'anic in form)

— جنبش و آرامش (س ، علا) .

- ἐφεξῆς (A. Post. 95^b 13) على التتالى (متى)
— السلسلة لازمة فى الذهن الى غير النهاية (سهر ،
حكمة) .
— التسلسل ... فى القبل والبعء فليس وهياً (رشد ،
تهافت) .
— الدور ... يستلزم التسلسل (صد ، اسفار) .

E. treading a path. **سلوك**
F. poursuivre.

- ἡ πορευτική κίνησις (اسحق) حركة السلوك (اسحق)
(Them. D. An.)
— اى الاشياء نسلك ومن اين نبتدى فى السلوك
(فارابى ، احصاء) .
— النفس ... لما اشتاقت الى السلوك (ناعمة ،
اثولوجيا) .

for mystical sense see Tahānawī.

E. path, method. **مسلك**
F. méthode.

- μέθοδος (D. An. 402^a 14) مسلك (اسحق)
— هذا المسلك ... لم يسلكه المتقدمون (رشد ،
تهافت) .

طريق see

E. salvation. **سلامت**
F. salut.

- σωτηρία (A. Post. 95^a 5) السلامة (متى)
— الخلاص (مجهول)
(Rhet. 1361^a 30)
— اسلم (اخلاق) (N. Eth. IX. 1) σωζω

مسلمات

مقدمه see

ἀπόφασις ἐστὶν ἀπόφανσις τίνος ἀπὸ τίνος
(P. Herm. 17^a 25)

- السلب هو الحكم بنفى شىء عن شىء (اسحق) .
— السلب الكلتى (اسحق) ἡ καθόλου ἀπόφασις
(P. Herm. 24^a 5)

— السالبات (تذارى) τὰ ἀποφατικά
(A. Pr. 25^b 4)

— السالبات (تذارى) τὰ στερητικά
(A. Pr. 63^a 9)

— الكلتى السالب τὸ στερητικὸν καθόλου
(تذارى) (A. Pr. 42^b 34)

— الجزئى السالب τὸ στερητικὸν τὸ κατὰ
(تذارى) μέρος (A. Pr. 42^b 38)

— السالبة الجزئية (تذارى) ἐν μέρει στερητικὸν
(A. Pr. 25^a 35)

— مسلوب (تذارى) ἀπαρνούμενος
(A. Pr. 41^a 6)

— سلب ... يُسلب ... السلب ...
— السالبة العامة ... السالبة الخاصة (مفقع ، منطق) .

— الايجاب والسلب (كندى ، رس) .
— السلب ... نفى صفة عن موصوف (اخوان ،

ج ١ ، ٣٢٨) .
— السلب مطلقاً هو رفع النسبة الوجودية بين

شيتين ... (س . نجاة) .
— سلب مقيد ... سلب مطلق (رشد ، ما بعد) .

— السلوب — المسلوب (صد ، اسفار) .

E. succession, sequence. **تسلسل**
F. succession.

(non-Qur'anic in form)

- يكى ... سپس از ديگرى (خسرو ، زاد) .
— متسلسل (ط ، اساس) .

سِمَت - اسم

سطح الصباخ تدرك صورة ما يتأدى اليه بتموج
المواء ... (س ، نجاة) .

- E. sky. سما
F. ciel.
- السماء (نظيف) τὸ οὐρανός (Metaph. 989^b 34)
— سموات (متى) οὐρανοί (Metaph. 1074^a 32)
— الاجسام السماوية تسع جل في تسع مراتب (فارابي ، مدينة) .
— السماء حيوان مطيع لله ... حركة السماء ...
— نفسانية ... للاجسام السماويات تأثير في اجسام
هذا العالم (س ، نجاة) .
— السماء واحدة بالعدد (رشد ، ما بعد) .
— انشأ نفوس السموات عن تجلّي اشراقات صفاته
(صد ، اسفار) .
— السماوية (غز ، تهافت) .

- E. noun, name. اسم
F. le nom.
- بتأزى نام را اسم خوانند ... فرق میان اسم و کلمه ...
اسم دلیل بود بر معنی ودلیل نبود بر کئی آن
معنی . (س ، علا) .
— اسماء متجانسه — متشابهه — مشتركة — منقوله —
متواطيه — مشککه — جامد — سايل — متباينه —
مترادفه (ط ، اساس) .

- الاسم (اسحق) τὸ ὄνομα (Câteg. 1^a 1)
— الاسم الحدّ الموضوع والحرف الحدّ المحمول —
الاسماء المحدودة ... غير المحدودة ... المحدودة ...
غير المحدودة ... المتشابهات ... المتواطيات ...
المشتقات ... المترادفات ... المتزايلات ...
الاسماء المولّفة (مقفّح - منظر) .

- E. sign, symbol, direction. سِمَت
F. signe, symbole, direction.
(non-Qur'anic)
— سمّت (ط ، ناصري) .

- to note: — سمات (عبد الحميد ، رس) .
— سمّت من الارض (كندي ، رس) .
— سمّت البصر (فارابي ، احصاء) .
— الالفاظ اذا ضمنت المعاني صارت سمات وان
السمات اذا ترادفت صارت كلاماً (اخوان ،
ج ١ ، ٣٣١) .
— الحروف الخطية ... سمات ليستدلّ بها على
الحروف اللفظية (اخوان ، ج ١ ، ٣٩٣) .
— زال سمته وكانت مسامته مع شيء آخر (س ،
نجاة) .
— السمّت (رشد ، خطابة) .
— سمات الامكان من جميع الجهات (صد ، اسفار) .
— سمّة الحادوث (تيمية ، الرد) .

- E. convolusion. سماخ
F. spirale.
- السماخات (اسحق) τὰς ἑλικας
(D. An. 420^a 13)

- E. hearing. سمع
F. audition.
- السمع (اسحق) ἡ ἀκοή (D. An. 425^a 4)
— سماعي (متى) ἡ ἀκοή (A. Post. 79^a 2)
— السماع (اسحق) τὸ ἀκούειν (D. An. 419^b 34)
— السماع (متى) τὸ ἀκούειν (A. Post. 76^b 38)
— انصات (اسحق) ἀκουσις (D. An. 426^a 7)
— السمع ... قوّة مرتبة في العصب المفروق في

- المتواطئة اسماءها (اسحق)
τά συνώνυμα (Categ. 1^a 6)
- المواطئ له (متى)
συνώνυμος (Metaph. 1070^a 5)
- اسماً متواطئاً (دمشقي)
τό συνώνυμον (Top. 107^b 5)
- التي هي متفقة بالاسم (اسحق)
τό συνώνυμον (Metaph. 993^b 25)
- المقرون في الاسم (يحيى)
τό συνώνυμον (Soph. 167^a 24)

to note:

- المتواطئة في الاسم (نظيف)
ὁμώνυμα (Metaph. 987^b 10)
- المتواطيات (مقفّع ، منطق) .
- الاسم الذي يقال بتواطؤ ... يعمّ اشياء كثيرة ويدلّ على معنى واحد (فارابي ، قياس) .
- المتواطئة وهي المتفقة في اللفظ والمعنى (اخوان ، ج ١ ، ٣١٨) .

E. named derivatively. **اسماء مشتقة**
F. paronyms.

- اسماء مشتقة (ط ، اساس) .

- المشتقة اسماءها (اسحق)
τά παρώνυμα (Categ. 1^a 13)
- الاسماء المشتقة — المشتقات (مقفّع ، منطق) .

E. indefinite noun. **اسم غير محصل**
F. nom indéfini.

- اسم غير محصل (ط ، اساس) .

- اسماً غير محصل (اسحق)
τό ἀόριστον ὄνομα (P. Herm. 16^b 1)

- اسم محصل ... وغير محصل ... (فارابي ، العبارة (س ، نجاة) .
- القول في الاسم (غز ، محكّ) (تلموس) .
- اسم عين — اسم معنى (جرجاني) .
- الاسم المستقيم ... الاسم المائل ، فهذا كلام ابي نصر ... (ابن ميمون ، منطق) .

E. homonymous, equivocal. **اسماء مشتركة**
F. homonymes, équivoques.
L. aequivocus.

- اسماء مشتركة (ط ، اساس) .

- اشتراك بالاسم (اسطاث)
ὁμωνυμία (Metaph. 1006^b 19)

- بنوع اشتراك الاسم (اسطاث)
ὁμώνυμος (Metaph. 1030^a 34)

- باشتراك الاسم (تذاري)
ὁμώνυμος (A. Pr. 32^a 20)

- المشتركة في الاسم (يحيى)
τά ὁμώνυμα (Soph. 165^b 33)

- اسم مشترك (نظيف)
ὁμώνυμον (Metaph. 990^b 6)

- المتفقة اسمها (دمشقي)
ὁμώνυμος (Top. 107^a 38)

- المتفق الاسماء (مقفّع ، منطق) .
- الاسم المشترك ... يعمّ اشياء كثيرة ولا يدلّ على معنى واحد يعمّها (فارابي ، قياس)
- باشتراك الاسم (رشد ، الحس والمحسوس)

E. named univocally. **اسماء متواطية**
F. univoques.
L. univocus.

- اسماء متواطية (ط ، اساس) .

اسم مترادف - سنخ

- νόμος (Rhet.) — السنة (مجهول)
 νόμος — السنة (يحيى ، زرعة)
 (Soph. 173^a 10)
 νόμος (Soph. 173^a 10) — ناموس (ناعمة)
 νόμος (Top. 151^b 12) — شريعة (دمشقي)
 νομοθεσία — وضع السنن (مجهول)
 (Rhet. 1359^b 23)
 — يستن عليها السنن (مققع ، منطق).
 — السنة (ناعمة ، اثولوجيا).
 — السنن والشرائع (فارابي ، زينون).
 — السنن التي يؤدب بها اهل المدينة (رشد ، خطابة).
 — السنة سياسة يسوسها الملك (خلدون)
 see شريعت

E. manifestations. سنوحات

- F. manifestations.
 — القوة النورية تسنح منها على العقل (ناعمة ،
 اثولوجيا).
 — سوانح نورية (سهر ، اشراق).

E. origin. سنخ

- F. origine.
 ἡ μορφή — سنخ (اسطاث)
 (Metaph. 1052^a 22)
 ἡ μορφή — سنخ (اسطاث)
 (Metaph. 1042^a 29)
 — لا يبطل الشيء الذي هو الجوهر والسنخ ...
 هذا الشيء الذي هو السنخ والاصل (س ،
 نجاه)
 — المادة التي هي السنخ والاصل الاول (غز ،
 نهافت).
 — النفس سمائية السنخ (عامري ، مسكويه ،
 حكمة).

— الاسم ... فنه محصل ... و ... غير محصل (س ،
 نجاه).

E. synonymous. اسم مترادف

F. synonyme.
 — اسماء مترادفه (ط ، اساس).

- المترادفات (مققع ، منطق).
 — اسمين مترادفين (س ، نجاه).
 — المترادف ما كان معناه واحداً ... اخذ من
 الترادف الذي هو ركوب احد خلف آخر
 (جرجاني ، ٢١٠).

to note:

- اختراع الاسم (اسحق)
 (Categ. 7^a 8)
 — ما لا اسم له (اسحق)
 (P. Herm. 19^b 9)
 — الاسماء البسيطة (اسحق)
 (P. Herm. 16^a 24)
 — الاسماء المركبة (اسحق)
 (P. Herm. 16^a 24)
 — الاسماء المضعفة (اسحق)
 (P. Herm. 16^b 32)
 — مسمى (متى)
 (A. Post. 96^b 8)
 — غير مسمى (متى)
 (A. Post. 74^a 9)

E. the law. سنت

- F. la loi.
 (Qur'anic 17: 79)
 — سنت (ط ، اساس).

a non-Aristotelian term. The Greek equivalent to be sought in Stoic logic.

to note:

- السور ... سورى ... سور حاصر ... الاسور
- الاربعة ... العاشر فكلّ واللاواحد ... الخاصان
- فبعض ولا كلّ ... (مقفّع ، منطق) ،
- سور كلّى ... سور جزئى (فارابى ، العبارة)
- (كندى ، رس) . (اخوان ، ج ۱ ، ۳۳۲) .
- سور عام - سور خاصّ (فارابى ، القياس) .
- السور ... اللفظ الذى يدلّ على مقدار الحصر
- (س ، نجاة) .
- اللفظ الحاصر يسمّى سوراً (س ، اشارات) .
- السور الكلّى - السور الجزئى (س ، شفا) .
- البعض السورى (سهر ، حكمة) (تلموس ، ۸۴) .
- (غز ، محكّ) (جرجانى ، ۱۲۹) .
- القضية السورة محصورة (سهر ، حكمة) .
- القضية المشتملة على السور تسمّى مسورة ومحصورة
- وهى إمّا كليّة او جزئية (تهانوى ، ج ۱ ، ۶۵۸) .

E. politics.

سیاست

F. la politique.

- سیاست (س ، علا)

- سیاست آلى (خسرو ، زاد) .

ἡ πολιτική (سياسات (مجهول)

(Rhet. 1356^a 27)

ἡ πολιτική (فوليطيقية (مجهول)

(Rhet. 1356^a 27)

- سياسة العامة - الخاصة - خاصة الخاصة ...

- سياسة العامة كسياسة الامصار (مقفّع ، منطق)

- الملكية ... والسياسة هى فعل هذه المهنة (فارابى ،

احصاء) .

- جوهر النفس من سنخ الملكوت (صد ، رس) .

- المعارف التى مستنخ لنا (صد ، اسفار) .

- السنخ (مجبثانى ، يتابع)

E. direction.

سو

F. direction.

G. ὁ τρόπος (?).

Phil. *sūk*.

- هرگاه جنبش بود ، سو وجهت بود (س ، علا) .

- فرو سو ... برسو (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- زبر سو (س ، علا) (سج ، ۶۶) (افضل ،

مص) .

- سه سو ... اورا مثلث خوانند (س ، علا) =

triangle = τὸ τρίγωνον.

quadrilateral = چهار سو (س ، علا)

- چهار سوئى اندر جسم چهار سوئى (خسرو ،

زاد) .

- سه سوئى - چهار سوئى (ساوى)

see جهت

E. benefit, advantage.

سود

F. bénéfice, avantage.

Phil. *sūt*, *sūtih*, *asūtih*, *sūtārih*, *sūtōmand*.

- سود - سودمند (برهان قاطع)

E. quantification sign.

سور

F. terme qui détermine la quantité.

L. signum quantitatis.

(Qur'anic 57: 13)

- لفظ پيداگر چندی راسور خوانند (س ، علا)

(ساوى)

- سور كلّى سور جزوى (ط ، اساس) .

- سياسة خاصة الخاصة كسياسة الرجل على اخلاقه واعماله... سياسة الخاصة كسياسة الرجل اهل بيته (مقفع ، منطق)
- السياسة الخاصة (فارابي) .
- السياسة الخاصة... معرفة... كيفية تدبير منزله (اخوان ، ج ١ ، ٢٠٩)
- علم تدبير خانه see

سياست كرامت
E. timocracy.
F. timocratie.
- سياست كرامت (ط ، ناصري) .

- الكرامة (مج) (Rhet. 1361^a 28) ἡ τιμή
- ان كانت الكرامة سميت رئاسة الكرامة (فارابي ، احصاء) .

سياست مردم
E. democracy.
F. démocratie.
- سياست مردم (س ، علا) .
- سياست جماعت (ط ، ناصري) .
- سياست اجتماعي (ط ، اساس) .
- سياست عامي (سج ، ٤٨) .

- الرئاسة على الجماعات (اخوان ، ج ١ ، ٢٠٨) .
- السياسة الاجتماعية (س ، شفا) .
- السياسة الحرية والديمقراطية (س ، شفا) .

سياست وحداني
E. monarchy.
F. monarchie.
- سياست وحداني (ط ، اساس) .

- وحدانية السلطان (مج) μοναρχία
(Rhet. 1365^b 37)

- الجسد مسوس والنفس سائس (اخوان ، ج ٣ ، ٤٨) .
- السياسة صفان... الامامة... فالتغلب (عامري ، مسكويه ، حكمة) .
- السياسة المدنية... العقلية... الشرعية والملوكية (خلدون)

سياست اخيار
E. aristocracy.
F. aristocratie.
- سياست اخيار (ط ، اساس) .
- سياست فضلا (ط ، ناصري) .

- جودة التسلط (مج) ἀριστοκρατία
(Rhet. 1365^b 30)
- سياسة الاخيار - سياسة الارسطقراطية (س ، شفا) .

سياست قلت
E. oligarchy.
F. oligarchie.
- سياست قلت (ط ، اساس) .
- سياسة غلبه... وآثرا سياست خساست گویند (ط ، ناصري) .

- الخسة (مج) (Rhet. 1365^b 30) ὀλιγαρχία
- الخساسة (مج) (Rhet. 1365^b 30) ὀλιγαρχία
- رئاسة الخسة (فارابي ، احصاء) .
- سياست القلة (س ، شفا) .
- رئاسة الخسة (رشد ، خطابة) .
رئاست see

سياست خاصي
- سياست خاصي (سج ، ٤٨) .

- المسمى سوفسطائى ... المغالطة فى وضع الجوامع
(كندى ، رس) .
— سوفسطائى — المغالطة — التبيكات المشاغبية
(س ، شفا) .
— يسمى باليونانية سوفسطائيا ومعناه الحكمة الموهمة .
(فارابى ، احصاء) .

E. equivalence. **تساوى**
F. équivalence.

(non-Qur'anic in form)

— تساوى (ط ، اساس) .

- التساوى والتساوى $\text{ισότητα, ανισότητα}$
(متى) (A. Post. 90^a 13)
— الاستواء ... مستوية (مقفع ، منطق)
— تركيب على التساوى (فارابى ، مدينة) (س ،
نخبة) .

E. equivalent, commensurate. **مساوى**
F. équivalent.

(non-Qur'anic in form)

- مساوى (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
— متساوى — هم چند (س ، علا) .

— المساوى (اسطاث) $\tau\acute{o} \text{ ἴσον}$
(Metaph. 1021^a 9)

— متساوية (نظيف) ἴσα (Metaph. 990^b 2)
— الغير مساوى (احقق) $\tau\acute{o} \text{ ἄνισον}$
(Categ. 6^a 26)

— مساوى (يحيى) σύμμετρος (Soph. 170^a 25)
— مساو (اسطاث) σύμμετρον
(Metaph. 1024^b 20)

— لا مساو (اسطاث) $\tau\acute{o} \text{ ἀσύμμετρον}$
(Metaph. 1019^b 26)

- السياسة الوجدانية (س ، شفا) .
— الدولة الشخصية (خلدون)

سوفسطائى

E. sophist.
F. sophiste.
Phl. *sōkfstāk* (Dēnkart).

— سوفسطائى (ط ، اساس) .

— متشبه بيرهاني را سوفسطائى خوانند (ط ، اساس) .

— مغالط (زرعة) — مشاغب $\delta\ \sigma\phi\iota\sigma\tau\acute{\eta}\varsigma$
(Soph.) (ناعمة)

— السوفسطائيون (متى) $\omicron\iota\ \sigma\phi\iota\sigma\tau\alpha\iota$
(A. Post. 74^b 23)

— شهابيون (اخلاق) $\omicron\iota\ \sigma\phi\iota\sigma\tau\alpha\iota$
(N. Eth. IX. 7)

- السوفسطائيين (مقفع ، منطق) (فارابى ، احصاء) .
— الصناعة السوفسطائية (فارابى ، افلاطون) .
— السفسة اسم المهنة التى بها يقدر الانسان على
المغالطة والتمويه والتليس بالقول والايهام (فارابى ،
احصاء) .

سوفسطيقا

E. Sophistics.
F. Sophistiques.

— سوفسطيقا — تبكيك مغالطى — صناعت مغالطه
(ط ، اساس) .

— القياس المراتى والسوفسطائى (يحيى) $\sigma\phi\iota\sigma\tau\iota\chi\acute{o}\varsigma$
(Soph. 171^b 8)

— النحو السوفسطائى $\tau\acute{o} \sigma\phi\iota\sigma\tau\iota\chi\acute{o}\nu\ \tau\rho\acute{o}\pi\omicron\nu$
(متى) (A. Post. 74^a 29)

— عمل سفسة (يحيى) $\sigma\phi\iota\sigma\tau\epsilon\upsilon\epsilon\iota\nu$ (Soph.)
— كتاب السوفسطيقا نقل يحيى بن عدى — عيسى

ابن زرعة — ناعمة .

Biblioth. Nationale, Paris, Mss.

- غير مساواة (اسطاث) ἀνισότης
(Metaph. 1055^b 19)
— بالمساواة (اسطاث) κατ' ἀναλογίαν
(Metaph. 1016^b 32)
— بالمساواة (اخلاق) ἴσου (N. Eth. IX. 9)
— المساواة ... اللامساواة ... المساواة اتحاد في
الكمية (س ، نجاة) .

E. limit, boundary, extent. سهان
F. limite.
Phl. *sahmān*, *sahmānōmandih* (Dēnkart)
= finitude (Menasce).
see سامان

- المتساوى (اسطاث) συμμετρία
(Metaph. 1004^b 11)
— ساوى (اخلاق) ἰσάζω (N. Eth. IX. 1)
— المساوى هو الذى ينطبق على الشيء فلا يفضل
عليه (س ، نجاة) .

E. equivalence. مساوات
F. equivalence.

— همجندى (س ، علا) .

- المساواة (اسطاث) ἡ ἰσότης
(Metaph. 1054^b 3)

ش

— المشية (دمشقي) (Top. 126^a 13) ἡ βούλησις
— المشية (مجهول) προαίρεσις
(Rhet. 1355^b 18)

— المشية (س ، شفا) .
— مشيته في الموجودات (رشد ، تهافت) .
— صدوره بعلم وإرادة ومشيية . (صد ، اسفار) .
— خواست — ارادت see

E. error. **شبهت**
F. erreur.
(non-Qur'anic in form)

— شبهت را گشادن نبودی (س ، علا) .

— الشبهة (اسحق) (P. Herm. 23^b 14) ἡ ἀπάτη
— شبهة (اساطات) ἀμφισβήτησις
(Metaph. 998^b 17)

— الشبهة في الفعل ... في المحل ... شبهة الملك ...
— شبهة العمد ... (جرجاني ، ١٢٩) (تهانوي ،
ج ١ ، ٧٩٠) .

E. similar. **شبيه**
F. semblable.
(non-Qur'anic in form)

— شبيه (ط ، اساس) .

E. happiness. **شادی**
F. le bonheur.
O.P. *šiyāti* = welfare, peace —
Av. *šāti-* (Kent).

Phl. *šātih*.

see سعادت

E. possible. **شاید بود**
F. possible.
G. δυνατόν (?).
Phl. *šāyēt būtan*, *šāyistan*, *šāyēnd*, *šāyēt-nē*
šāyēt (Dēnkart), *nē šāyēt būtan*.

— ممکن بر دو معنی افتد : یکی بر شاید بود ...
و دیگر بر شاید بود و نابود ، و این ممکن حقیقی
است ... شاید بود بودن ... شاید بود هستیا
(س ، علا) .

— ممکن ... شاید بود گویند ، و ناشاید بود ناممکن
باشد (خمسرو ، خوان) .

— نشاید بودن ... این را ممتنع خوانند (س ، علا) .
— امکان — ممکن — ممتنع see

E. will. **مشیت**
F. volonté.

— خواست ایزدی (س ، علا) .
— مشیت (ط ، تصورات) .

- يشبه (دمشقي) (Top. 103^a 21) παραπλήσια
 — التشبيه (مقفع ، منطق)
 — التشابه قد يكون لغرض من الأغراض وقد يكون بالذات . (فارابي ، فضيلة العلوم) .
 — بالتشابه (س ، شفا) .
 — التشابه عند المتكلمين هو الاتحاد في الكيف ويسمى مشابهة (تهانوي ، ج ١ ، ٩٧٢) .

E. anthropomorphism. تشبيه

F. anthropomorphisme.

- تشبيه (خسرو ، جامع) .
 — تنزيه المبدع عن الشرك والتشبيه (س ، نفس) .

E. similarity. تشبيه

F. similarité.

- تشبيه (سج ، ١٤) .
 — اسماء متشابهة (ط ، اساس) .

— تشبيه (يحيى ، زرعة) ἡ ὁμοιότης
 (Soph. 169^a 30)

— تشبيه (نظيف) μέμῃσις (Metaph. 987^b 11)

— متشابهة (نظيف) ὅμοιον (Metaph. 991^a 6)

— متشابهة الاجزاء (نظيف) ὁμοιομεροῦς
 (Metaph. 992^a 7)

— المتشابهة في الصورة (اسطاث) ὁμοειδές
 (Metaph. 1024^b 8)

— المتشابهات (مقفع ، منطق)

— متشابهة (فارابي ، مدينة) .

— يقال في الاجزاء المتشابهة انها التي حدّ الجزء والكلّ منها حدّ واحد (رشد ، ما بعد) .

see محاكات

— تشبيه ، غير شبيه (اسطاث) ὁμοίος، ἀνομοίος
 (Metaph. 995^b 21)

— لا متشابه (اسطاث) ἀνομοιόν
 (Metaph. 1054^a 32)

— الشبيه (اسحق) τό ὁμοιόν (Categ. 6^b 9)

— الشبيه (مجهول) τό ὁμοιόν (Rhet. 1357^b 28)

— الاشباه (دمشقي) τὰ ὁμοιά (Top. 108^b 11)

— الغير شبيه (اسحق) τό ἀνομοιόν
 (Categ. 11^a 15)

to note:

— شبه (ناعمة) — شبهة (زرعة) φαντασία
 (Soph. 165^b 25)

— يشبه (اخلاق) ἔοικε (N. Eth. IX. 7)

— شبيه (اخلاق) οἶον (N. Eth. IX. 4)

— شبيه ... غير شبيه (مقفع ، منطق) to note:
 — شبيه (فارابي ، مدينة) .

for the theological sense cf. Tahānawī, I, 788.

E. similarity. تشابه

F. similarité.

Phl. hangōšitak, hangōšitakih.

(Qur'anic word)

— تشابه (ط ، اساس) .

— التشابه (اسطاث) ὁμοιότης
 (Metaph. 1021^b 8)

— التشابه (دمشقي) ὁμοιότητα (Top. 108^a 7)

— التشابه (تذاري) ὁμοιότητα (A. Pr. 40^b 16)

— مشابهة (دمشقي) ὁμοιότητες

(Top. 103^a 23)

— تشابه (نظيف) μέμῃσις

(Metaph. 987^b 13)

- المشاجرات (س ، شفا) .
— الاقاويل المشاجريّة (رشد ، خطابة) .

E. courage, manliness. **شجاعة**
F. courage.

- شجاعة (دمشقي) (Top. 113^b 30) ἡ ἀδρεία
— شجاعة (مجهول) (Rhet. 1366^b 1) ἀνδρεία
— فحصى عن الشجاعة ... فى كتابه المسمى
— لا اخس ... معناه التمهيد (فاراني ، افلاطن) .

E. individual, particular. **شخص**
F. l'individu, particulier.

(non-Qur'anic in form or sense)

- هرجه ... بيك بخش است و اشارت برو افتد
— شخص است (خسرو ، جامع) (س ، علا) .
— آنكه در زير انواع است ... اشخاص است
(سج ، ٥٥) .

— الاشخاص (اساطات) τὰ άτομα
(Metaph. 994^b 21)

— الاشخاص (اسحق) τὰ άτομα (Categ. 1^b 6)
— الشخص (متى) τὸ καθ' ἑαυτον
(Metaph. 1071^a 20)

- شخص ... اشخاص (مقتع ، منطق) to note:
— من الانواع الى الاشخاص (ناعمة ، اتولوجيا) .
— الاشخاص السماوية (كندی ، رس) .
— اشخاص الانسان (فاراني ، تعليقات) .
— الشخص كل لفظة يشار بها الى موجد مفرد عن
— غيره ... مارك باحدى الحواس (اخوان ، ج ١ ،
٣١٣) .

- الشخص ... يصير شخصاً بان يقتن بطبيعة
— النوع خواصّ عَرَضِيّة لازمة وغير لازمة وتعيّن
— له مادة مشار اليها (س ، شفا) .

E. similarity.

F. similarité.

Phl. humanākih.

(non-Qur'anic in form)

- مشابهت ولا مشابهت (ط ، اساس)
— همانندی
— همانند (فردوسى)

— مشابهة (اساطات) ὁμοιότης
(Metaph. 1055^b 20)

— غير المشابهة (اساطات) ἀνομοιότης
(Metaph. 1055^b 20)

- المشابهة اتحاد فى الكيفية (س ، نجاة) .
— المشابهة ... واللامشابهة (س ، نجاة) .

E. condemnation.

F. désapprouver.

(non-Qur'anic)

- شتم قولى مؤدى بود دالّ برعيب مخاطب (ط ،
اساس) .

to note:

— شتم (دمشقي) ἡ ὄρις (Top. 144^a 6)

E. forensic orations.

F. discours judiciaires.

(non-Qur'anic in form)

- مشاجرات (ط ، اساس) .

— مشاجريّ (مجهول) δικάσικόν

(Rhet. 1358^b 7)

— يشاجرون (نظيف) διαλέγονται

(Metaph. 989^b 33)

مشابهت

شتم

مشاجرات

(Qur'anic 17: 85)

- شرّ در ابداع وجود ندارد و خير و شرّ را دو مبدأ نیست (ط ، تصوّرات) (خسرو ، رس) .

τὸ κακόν (الشرّ) (اساطات)
(Metaph. 1015^a 23)

- الشرّ (اصحى) τὸ κακόν (Categ. 11^b 36)
- الشرّ لا ذات له ، بل هو إمّا عدم جوهر او عدم صلاح حال الجوهر ... الشرّ على وجوه (س ، شفا) .
- الخيرية والشرية (س ، شفا) .
- فالتخير والشرّ طبيعتان موجودتان في العالم (خلدون) .
- الجهل المركّب والالام الحاصل منه وجوديّ وهو شرّ . (سهر ، حكمة) .
- الشرية (مجهتاني ، ينايع) .

E. explanation. شرح
F. explication.

(non-Qur'anic in form or sense)

- شرح مر ... برهان را (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
- باز نمودن جنس (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

ἡ ἀνατομή (التشريح) (متى)
(A. Post. 97^b 11)

to note:

- شرح (دمشقي) (Top. 114^a 37) σωστοιχία
corrected in the margin of the Paris Ms. into حيز
- شرح (ناعمة ، اثولوجيا) .
- الاسم ... مبدأ اول لكل شرح (س ، نجاه) .

- الشخص عند اصحاب المنطق ... ربما سمّوه العين. (خوارزمي ، ١٤١) .
- الشخص ... في عرف العلماء هو الفرد المشخص المميّن ... في اصطلاح المنطقيين عبارة عن الماهية المعروضة للشخصيات (تهانوي ، ج ١ ، ٧٥١) .
- الاشخاص ... في الاعيان والكليات في الازهان. (رشد ، تهافت) - اشخاص الجواهر (رشد ، الحس والمحسوس)
- الاشخاص كلّها متميّزة في علم الله (س ، تعليقات) .
- التميّن الشخصي (سهر ، حكمة) .
- الشخصية (س ، شفا) .

E. individuation. تشخص

F. individualisation.

- التشخص ... ان يكون للمتخصّص معان لا يشارك فيها غيره (فارابي ، تعليقات) .
- ... زمان متخصّص او حال متخصّصة (س ، نجاه) .
- التشخص باعتبار الهوية الواقعة عيناً (سهر ، حكمة) .
- في علّة تشخص الاشخاص (فخر الدين ، المباحث) .
- رسالة التشخص (صد ، رس) .
- التشخص العقلي ... الجسماني ... التشخص متقدّم على الابداد ... مشخصات ... متخصّصاً بتشخصات . (صد ، اسفار) .
- المتشخصية (صد ، رس) .

E. evil. شرّ

F. le mal.

O.P. mitha — Av. mithahya (Kent) —
Phil. duš.

اخرج كل واحد منها عن خبريته الى غير ذلك
ثم قرن بينهما ... الشرط المتصل ... المنفصل
(س ، اشارات) . (خوارزمي ، ١٤٧) .
- الشرط اللزومي ... الشرط الاتفاق (صد ،
اسفار) .

قضيه - مقدمه see

E. law, religious law. **شريعت**
F. loi, loi religieuse.

(Qur'anic 45: 17)

- شريعت (ط ، اساس) - شريعت گفت
انبياست وطريق کرد انبياست وحقيقت ديد
انبياست (نسفی ، انسان کامل) .

- شريعة (دمشقي) (Top 151^b 12) ὁ νόμος
- الشريعة الصحيحة (دمشقي) (Top. 116^a 12) ὁ νόμος ὁ ὀρθος

- الشرع ... قصده الاول تعليم الجمهور ...
صاحب الشرع ... يُعرّف الجمهور من الامور
مقدار ما تحصل لهم به سعادتهم (رشد ، تهافت) .
- الشريعة اقوال والطريقة افعال والحقيقة احوال
(نسفی ، الانسان الكامل) .

سنت see

E. illuminative philosophy. **اشراق**
F. philosophie illuminative.

- العلم هو قاعدة الاشراق ، وهو ان علمه بذاته
هو كونه نوراً لذاته وظاهراً لذاته ... من القواعد
الاشراقية ان الممكن الاخص اذا وجد فيلزم
ان يكون الممكن الاشرف قد وجد . فان نور
الانوار اذا اقتضى الاخص الظلاني بجته الوجدانية
لم يبق جهة اقتضاء الاشرف ...

E. hypothesis, condition. **شرط**
F. hypothèse, condition.
L. suppositio, conditio.

(non-Qur'anic in form or sense)

- اين چهار شرط ... اندر حدّ و رسم (س ، علا) .

- شريعة (نذاري) (A. Pr. 50^a 29) ἡ ὑπόθεσις
- شرط (اخلاق) (N. Eth. IX. 7) διολογία
- حرف الشريعة (فارابي ، ايسا) .
- من اصول المتكلمين ان اقتران الشرط بالمشروط
من باب الجائر (رشد ، تهافت) .
- الشرط في العرف العام هو ما يتوقف عليه وجود
الشيء ... في اصطلاح الحكماء يطلق على قسم
من العلة ... وفي اصطلاح الفقهاء والاصوليين
هو الخارج عن الشيء ... وينقسم الشرط الى
عقلّي وشرعيّ وعاديّ ولغويّ (تهانوي ، ج ١ ،
٧٥٢) .

E. hypothetical, conditional. **شرطي**
F. hypothétique, conditionnel.

- همچنانکه حملي را دو پاره بود ... شرطي
را نیز دو پاره بود (س ، علا) .
- قضيه شرطي ... شرطي متصله ... شرطي
منفصله (ط ، اساس) .
- مشروط مطلق (ط ، اساس) .

- عن شريعة (نذاري) ἐξ ὑποθέσεως
(A. Pr. 50^a 32)

- شرطاً (نذاري) (A. Pr. 40^b 24) ἐξ ὑποθέσεως
- المقدّمات ... إمّا حليّة وإمّا شرطيّة ... الشرطيّة
تتضمّن اتصال ... وإمّا ... انفصال (فارابي ،
قياس) .
- الشرطي ... ما يكون التأليف فيه بين خبرين قد

شرك - نامه شعر ارسطو

- ليس له مقدار مشترك (تداری) ἀσύμμετρος
(A. Pr. 46^b 30)
- بنوع المشاركة (اسطاط) κατὰ μέθεξιν
(Metaph. 1031^b 18)
- على جهة المشاركة (دمشقی) κατὰ μέθεξιν
(Top. 132^b 35)
- الاشتراكات (س ، شفا) (جرجانی ، ٢٢٩) .
- انبازی see

E. poetry.

شعر

F. la poésie.

- صناعة شعري ملكه* باشد که با حصول آن
بر ايقاع تخيلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص
باشد ... بحسب حركات وسكنات عددی ايقاعی
(ط ، اساس) .

- شعر (متی) ἡ ποίησις (Poet.)
- الاقاول الشعرية ... شأنها ان تخيل في الامر
الذي فيه مخاطبة ...
- علم الاشعار ... ثلاثة اجزاء ... احصاء الاوزان ...
النظر في نهايات الايات ... عما يصلح ... في
الاشعار من الالفاظ ... (فارابی ، احصاء) .
- الشعر ليس للاقتناع والتصديق ولكن للتخيّل
(س ، شفا) .
- الشعر ... في اصطلاح المنطقيين قياس مؤلف
من الخيالات والغرض منه افعال النفس (جرجانی ،
١٣٢) .

E. The Poetics.

نامه شعر ارسطو

F. La Poétique.

L. De Arte Poetica.

- در شعر وآثرا بيوطيقا خوانند (ط ، اساس) .

- الاشراقيون لا ينتظم امرهم دون سوانح نورية
(سهر ، اشراق) .
- حكمة الاشراق ... المؤسسة على الاشراق الذي
هو الكشف ... المشاركة ... اهل فارس ...
حكمتهم كشيئية ذوقية ، فنسبت الى الاشراق
الذي هو ظهور الانوار العقلية ولعانها وفيضانها
بالاشراقات على الانفس عند تجرّدها ... (قطب ،
حكمة الاشراق) .
- صاحب الاشراق ... طريقته المبينة على قاعدة
النور والظلمة (صد ، اسفار) .
- الاشراقات الترشيحية تابعة للاتصالات العقلية
(صد ، رس) .

E. association, partnership
with the Deity.

شرك

F. association.

- شرك ... اثبات الوهيت است مر دو چیز را
(خسرو ، جامع) .
- تنزيه المبدع عن الشرك والتشبيه (س ، نفس) .

اشترك

- انبازی (س ، علا) — ماده* مشترك (س ، علا) .
- اشتراك (ط ، اساس) .

- اشتراك (نظيف) (Metaph. 987^b 13) μέθεξις
- شارك (اسحق) (Then. D. An.) κοινωνεῖν
- شارك (دمشقی) (Top. 121^a 37) μετέχω
- شارك (متی) (A. Post. 77^a 26) ἐπικοινωνέω
- المشترك (نظيف) τὸ κοινόν

(Metaph. 992^a 5)

- المشترك (دمشقی) (Top. 105^a 17) κοινός
- له مقدار مشترك (تداری) ἀσύμμετρος
(A. Pr. 46^b 30)

E. derivation.

اشتقاق

F. dérivation.

(non-Qur'anic in form)

— على طريق الاشتقاق (دمشقي) παρώνυμος
(Top. 109^b 4)

— اشتقاق (كندي ، رس) (س ، شفا) .

— الالفاظ المشتقة (فارابي ، احصاء)

see شكافتن

E. doubt.

شك

F. doute.

Phl. gumān — agumān.

— شك تساوى فكرهاست (ط اساس)

— گمان (س ، علا)

— شك (نظيف) ἡ ἀπορία

(Metaph. 993^a 26)— شك (اسحق) ἡ ἀπορία (Categ. 8^a 13)— حيرة (ناعمة) ἡ ἀπορία (Soph. 172^b 32)

— نكول (اسطاط) ἡ ἀπορία

(Metaph. 995^a 30)

— الذين يشكون (دمشقي) οἱ ἀποροῦντες

(Top. 105^a 5)— غموض (اسحق) ἀπορίας (D. An. 402^a 21)— شكوك (متي) διαπορήμα (A. Post. 93^b 19)— شك (متي) ἀπορήσειν (A. Post. 90^a 37)

to note:

— شك — تشكيك (ناعمة) ἀμφιβολία

(Soph. 166^a 6)

— مراء (يحي ، زرة) ἀμφιβολία

(Soph. 166^a 6)

— مشكوك فيه (ناعمة) ἀμφιβολος

(Soph. 175^a 37)

Περὶ Ποιητικῆς

— كتاب ارسطوطاليس في الشعراء نقل ابي بشرمتي .

— المسمى بويطيقى اى الشعرى (كندى ، رس) .

... يسمى باليونانية بويطيقا وهو كتاب الشعر .

(فارابي ، احصاء) .

— الفن التاسع ... في الشعر (س ، شفا) .

E. sensation.

شعور

F. sensation.

— شعور (زرعة) αἰσθάνεσθαι (Soph. 175^a 11)

— احسن (يحي ، ناعمة) αἰσθάνεσθαι

(Soph. 175^a 11)

— الشعورية (س ، شفا)

— مع شعورك بذاتك تشعر انك انما تشعر بنفسك

انك انت الشاعر والمشعور به (صد ، اسفار) .

see احساس

E. membrance of the tympanum. شفاف

— الشفاف (اسحق) ἡ μεμβράνη

(D. An. 420^a 13)

E. even number, pair. شفع

F. paire.

— النقط لا تتركب بتشافعا (س ، نجاة) .

— العدد ينقسم الى الشفع والوتر ويستحيل ان يخرج

عنه . (غز ، تهاقت) .

— تشافع الآثات (صد ، اسفار)

E. pity.

شفقت

F. la pitié.

— شفقت (ط ، اساس) .

— رحمة (مجهول) ἔλεος (Rhet. 1354^a 17)

شكافتن — شكل ثانی

- مشابه في الشكل (تذاری) ὁμοιοσχήμονος
(A. Pr. 27^b 10)
— اشتراك الشكل (یحی) ὁμοιοσχημοσύνη
(Soph. 170^a 15) زرعة)
— اتفاق الشكل (ناعمة) ὁμοιοσχημοσύνη
(Soph. 170^a 15)

to note:

- الاشاكيم (اسحق) σχήματος
(D. An. 414^b 21)
— طبعة (اسحق) σχῆμα (D. An. 412^b 7)
— هيئة الاقتران تسمى شكلاً (س ، نجاة) .
— الهيئة الحاصلة من كيفية وضع الحد الاوسط
عند الحدّين الآخرين يسمى شكلاً وهو اربعة.
(قزوينی ، الشمسية) .

شكل اول
E. first figure.
F. première figure.

- قياس شكل نخستين (س ، علا) .
— الشكل الاول (تذاری) τὸ πρῶτον σχῆμα
(A. Pr. 63^b 5)
— الشكل الاول (تذاری) τὸ πρῶτον σχῆμα
(A. Pr. 44^b 35)
— مقاييس الشكل الاول (فارابی ، قياس) (اخوان ،
ج ١ ، ٣٣٦) .
— الحدّ الاوسط ان كان معمولاً في مقدّمة وموضوعاً
في الاخرى سمي ذلك الاقتران شكلاً اولاً (س ،
نجاة) .

شكل ثانی
E. the second figure.
E. la seconde figure.
— قياس شكل دوم (س ، علا) .

- میرائی (یحی ، زرعة) ἀμφίβολος
(Soph. 175^a 37)
— الشكّ ... الوقوف على حدّ الطرفين من الظنّ
مع تهمة ذلك الظنّ (كندی ، رس) .
— الشكّ مرض النفوس والیقین صحّتها (اخوان ،
ج ٣ ، ٣٣) .
— الشكّ ... التردّد بين التقيضين (جرجانی ١٣٤٠) .
— گمان see

شكافتن
E. derivation.
F. dérivation.
Phl. *škāftan*.

- مشتقّ اعنى شكافته (خسرو ، جامع) .
— گردون كه شكافته ازگشتن است (خسرو ،
جامع) .

شكل
E. figure of a syllogism.
F. figure du syllogisme.
L. figura.
Phl. *yatak*.

(Qur'anic but not in this sense)

- اين صورت سه گونه بود ... شكل نخستين ...
شكل دوم ... شكل سوم (س ، علا) .

under Stoic influence:

- اشكال منطقی چهار است (ط ، اساس)
(ساوی)

- شكل (اسطاث) ἡ σχῆμα
(Metaph. 999^a 9)
— الشكل وهو الاشكيم (اسحق) ἡ σχῆμα
(D. An. 425^a 18)
— شكل (اسحق) ἡ σχῆμα (Categ. 3^b 14)

Galen but by an unknown logician of the six century) is mentioned only by later Islamic philosophers.

cf. Lukasiewicz: *Aristotle's Syllogistic*, pp. 38-42; Qazwīnī: *Al-Shamsiyyah*, p. 21.

E. formality.

F. formalité.

شكليت

— الشكلية ... من المعاني المقومة للمهية (س ، شفا).

— المتشكيلة (صد ، اسفار) .

E. form.

F. forme.

Phil. *kālput*.

شكل

— شكل (سج ، ٣٤) (خسرو ، زاد)

— في شكلي (س ، علا) = amorphousness
— كالبد .

— شكل (اسطاث) η μορφή
(Metaph. 999^b 16)

— الشكل والخلقة (اسحق) η μορφή
(Categ. 10^a 12)

— مشاكل (اسحق) $\delta\mu\omicron\iota\alpha$ (Metaph. 995^a 2)
to note:

— السينخ (اسطاث) $\mu\omicron\rho\phi\eta$
(Metaph. 1042^a 29)

— الشكل (تذاري) $\tau\acute{o}$ διάγραμμα (A. Pr.)
— كل شكل إما طبيعي وإما قسري (س ، نجاة) .
— المشكلة ... واللامشكلة (س ، نجاة) .

see خلق — سينخ

— الشكل الثاني (تذاري) $\tau\acute{o}$ δεύτερον σχῆμα
(A. Pr. 26^b 36)

— الشكل الوسط (تذاري) $\tau\acute{o}$ δεύτερον σχῆμα
(A. Pr. 44^b 35)

— مقاييس الشكل الثاني (فارابي ، قياس) (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٦) .
— الحد الأوسط ... ان كان محمولاً فيها يسمى شكلاً ثانياً (س ، نجاة) .

to note:

— قاعدة الاشراقين في الشكل الثاني (سهر ، اشراق) .

E. the third figure.

F. la troisième figure.

شكل ثالث

— قياس شكل سوم (س ، علا) .

— الشكل الثالث (تذاري) $\tau\acute{o}$ τρίτον σχῆμα
(A. Pr. 28^a 12)

— الشكل الاخير (تذاري) $\tau\acute{o}$ ἔσχατον σχῆμα
(A. Pr. 63^b 5)

— قياس الشكل الثالث (فارابي ، قياس) (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٦) .

— الحد الأوسط ... ان كان موضوعاً فيها يسمى شكلاً ثالثاً (س ، نجاة) . (غز ، معيار) (خوارزمي ، ١٤٨) (تهانوي ، ج ١ ، ٧٨٢) .

to note:

— قاعدة الاشراقين في الشكل الثالث (سهر ، اشراق) .

E. the fourth figure.

F. la quatrième figure.

شكل چهارم

— شكل چهارم (ط ، اساس)

the fourth figure (introduced not by

- الاشتیال (س ، شفا) .
— الادارة (رشد ، شعر) .

The difference in terminology may be an evidence that Avicenna worked on a version of the *Poetics* in Arabic other than that of Matta.

- اشتیال العامّ على الخاصّ (س ، شفا) (س ،
نجاة) .
— الاشتیال والاحاطة (سهر ، حکمة)

in the sense of comprising and comprehending.

- E. cognition, sensibility. شناختگی
F. connaissance, sensibilité.
L. noscere.
Phl. *šnāxtan*, *šnāxtārih*.

- شناختگی ... ناشناخته (س ، علا) .
— دانستنی وشناختنی ... معرفت شناخت باشد.
(خسرو ، خوان) .

see معرفت

- E. recognition. شناسائی
F. reconnaître.
Phl. *šnāsakih* (Dēnkart).

- شناسندگان (خسرو ، زاد) (فردوسی) .
— شناسانیدن — شناسانیده — شناسانید نیست
(ساوی) .

- E. absurd. شنيع
F. absurde.
L. absurdum.
(non-Qur'anic)

شکایت

E. accusation.

F. accusation.

(non-Qur'anic in form and sense)

— شکایت (ط ، اساس)

— شکایة (مجهول) *ḥi katagoría*
(Rhet. 1358^b 7)

— لا تلزمه الشکایة (اخلاق) *ánēgkēlētōs*
(N. Eth. IX. 7)

— شکایة (اخلاق) *ēgkēlēmā*
(N. Eth. IX. 6, 7)

شمّ

E. sense of smell.

F. odorat.

— الشمّ (اسحق) *ḥi ḥsophrhōs* (D. An. 425^a 5)

— الاشتیام (اسحق) *ḥi ḥsophrhōs* (D. An. 421^b 9)

— حسّ الاشتیام (اسحق) *αἰσθησις ὁσμῆς*
(D. An. 419^b 1)

— الاشتیام (اسحق) *τό ὁσμᾶσθαι*
(D. An. 424^b 16)

— الرائحة (اسحق) *ὁσμῆ* (D. An. 419^a 27)

— الشمّ ... قوّة مرتّبة فی زائدتی مقدّم الدماغ ...
یدرک ما یؤدی الیه الهواء (س ، نجاة) .

see حسّ بویائی

اشتغال

E. peripety.

F. péripétie.

(Qur'anic word)

— اشتغال چنانکه چیزی را فرا نماید و چیزی دیگر
خواهند (ط ، اساس) .

— الادارة (متی) *ḥi peripétēia*
(Poet. 1452^a 22)

— مشورَى (مجهول) . συμβουλευτικόν
(Rhet. 1358^b 7)

— القياسات المشورية ... المشوريات (س ، شفا) .
— الامور المشورية (رشد ، خطابة) .

شوق
E. desire, appetite.
F. désir, appétit.
L. desiderium, appetitus.
(non-Qur'anic word)

— قوت شوق وخواستارى (س ، نفس) (خسرو ، زاد) .
— شوق حتى ... فكرى (افضل ، نفس) .

— شوق (اساطث) ὄρεξις
(Metaph. 1048^a 11)

— توقان (دمشقى) ὄρεξις (Top. 146^b 2)
— شوق وهو الارب (اسحق) ὄρεξις
(D. An. 432^b 7)

— الشوق (مجهول) ἐπιθυμία (Rhet. 1369^a 7)
— الشهوة (مجهول) ἐπιθυμία (Rhet. 1369^a 11)
— المتشوق (متى) ἐπιθυμητόν
(Metaph. 1072^a 27)

— الشوق الطبيعى السرمدى (ناعمة ، اولوجيا) .
— التوقان هو الشهوة نفسها (س ، شفا) .
— الشوق الذى يتقدم الادراك هو اشبه ان يكون
ألماً منه ان يكون لذّة (رشد ، ما بعد) .
— الشوق هو الحركة الى تنعيم كمال ما ، عقلى او ظنى
او غيرهما (سهر ، حكمة) .

آرزو see

شوقى
E. appetitive.
F. appétitif.
— شوقى (اسحق) ὁρεκτικός (Themist. D. An.)

— نقيض مشهور شنيع (س ، علا) .

— قبيح (اساطث) (اسحق) ἄτοπος
(Metaph. 995^a 13)

— سمج (نظيف) ἄτοπος (Metaph. 989^a 33)
— شناعة (متى) ἄτοπος (A. Post. 89^a 31)
— شنيع (يحى ، زرعة) ἄτοπος
(Soph. 170^b 37)

— قبيح (زرعة ، ناعمة) ἄτοπος
(Soph. 166^b 4)

— منكر (زرعة) ἄτοπος (Soph. 170^b 14)
— السباجة (اسحق) ἄτοπος (D. An. 411^a 14)
— شناعة (اساطث) δυσκολία
(Metaph. 997^b 5)

— قول شنيع (ناعمة ، اولوجيا) (رشد ، تهافت) .
— مقابل المشهور شنيع (س ، شفا) .

اشارات
E. sign.
F. signe.

— اشارت حتى (ط ، اساس) .

— الاشارة (اسحق) τὸ σημειῶν (Categ. 3^b 10)
— الاشارة (مففع - منفتح)
— الاشارة ... دلالة حسية او عقلية الى شىء بعينه.
(س ، شفا) .

مشورت

— مشورت قوى باشد باعث بر حركتى ارادى كه
غايبتش اكساب خيرى يا اجتناب از شرى بود
(ط ، اساس) .

— المشورة (مجهول) ἡ συμβουλὴ
(Rhet. 1359^a 34)

- الشوق (عجول) (Rhet. 1369^a 7) ἡ ἐπιθυμία
 — الشهوة (عجول) (Rhet. 1369^a 11) ἡ ἐπιθυμία
 — الشهوة (اسحق) ἡ ἐπιθυμία
 (D. An. 413^b 24)
 — الشهوة (دمشقي) (Top. 111^a 1) ἡ ἐπιθυμία
 — الشهوة (اسحق) τὸ ἐπιθυμεῖν
 (D. An. 411^a 28)
 — الشهوات (تذاري) αἱ ἐπιθυμιαί
 (A. Pr. 68^b 8)
 — شهوة (اسحق) ἐπιθυμητικόν
 (D. An. 432^a 25)
 — شهوة (اسحق) δρεξιν (D. An. 413^b 23)
 — شهوة (متي) δρεξιν (Metaph. 1071^a 3)
 — المشتى (متي) τὸ δρεκτόν
 (Metaph. 1072^a 26)
 — اشتى (اخلاق) (N. Eth. IX. 4) δρέγομαι
 — شهوات (مقفع ، منطق)
 — الشهوة ... ارادة نحو المحسوسات (كندی ، رس) .
 — طالب اللذة هو الشهوة (س ، شفا) .
 — الشهوة لا توجد الا في جسم متففس (رشد
 تهافت) .

شهوایی

- الشهوائی (دمشقي) τὸ ἐπιθυμητικόν
 (Top. 113^b 5)
 — شهوائیة (اسطاث) ἐπιθυμητά
 (Metaph. 1047^a 34)
 — شهوائی (اسحق) ἐπιθυμητικός
 (Themist. D. An.)

- E. thing.
 F. chose.
 L. res.

شيء

- الاحساس الشوقی (اسحق) τὸ δρεκτικόν
 (Themist. D. An.)

- القوة الشوقیة تشناق نحو امر ... (س ، نجاه) .
 — الحركة هي القوة الشوقیة (س ، نفس) .

- E. vision, observation. **مشاهدة**
 F. la vision, observation.

- العلماء المشاهدون دون الظاهريين الذين يقلّدون
 الزبر ولا يرتقون الى المشاهدة (سهر ، حكمة) .

- E. observed facts. **مشاهدات**
 F. faits connus par l'observation.

- الاشياء المشاهدة (متي) τὰ φαινόμενα
 (A. Post. 89^a 3)

- الظاهرات (تذاري) τὰ φαινόμενα
 (A. Pr. 46^a 20)

- ... حجج غير المشاهدة (رشد ، تهافت) .

- E. recognised. **مشهور**
 F. reconnu.

- رأى مشهور (يحيى ، زرعة) ἐνδοξος
 (Soph. 165^b 4)

to note:

- مشهور (نظيف) δημοτική
 (Metaph. 989^a 11)

see مقدّمات مشهورات

- E. lust. **شهوت**
 F. la convoitise.
 (Qur'anic 7: 79)

- آن قوت که این خواست در او بود شهوتش
 خوانند (س ، علا) (ط ، اساس) .

الصورة ... وإما كتابة دالة على اللفظ (س)،
نجاة).

— الشيء ... في الاصطلاح هو الموجود المتحقق
في الخارج (جرجاني، ١٣٦).

— الشيء ... المتكلمون فقد اختلفوا فيه . فقال
الاشاعرة الشيء هو الوجود ... خلافاً للمعتزلة
(تهانوي، ج ١، ٧٢٩).

E. thingness.

F. l'idée de chose.

شَيْئَات

- شَيْئَات (افضل، مص).
- الشَيْئَة غير الوجود في الاعيان . فان المعنى له
وجود في الاعيان ووجود في النفس ... فذلك
المشترك هو الشَيْئَة (س، نجاة).
- المشاركات في معنى الشَيْئَة (س، اشارات).
- الشَيْئَة والاشْيَاءَة (سهر، حكمة).
- المتشخص المتشَيء (صد، رس).
- العقل ... شَيْئَة الاشياء (سجستاني، ينبيع).

Phil. dñ.

(Qur'anic 34: 15)

— چیز (س، علا).

— الشيء (اسطاث)
τό πράγμα (Metaph. 1034^b 21)

— الشيء (اسحق)
τό πράγμα (Categ. 7^b 24)

— الشيء (تذاري)
τό πράγμα (A. Pr. 43^b 2)

— هذا الشيء (يحي، زرعة)
τό τοδε τι (Soph. 168^a 26)

— الاشياء (اسحق)
πράγματα (D. An. 431^b 25)

— الاشياء التي ينفع فيها
ἡ πραγματεία (Top. 101^a 26) (دمشقي)

— الاشياء ... جسمانية طبيعية او جرمانية
صناعية او نفسانية روحانية (اخوان، ج ١،
٣٤٤).

— الشيء إما عين موجودة وإما صورة موجودة في
الوهم او العقل ... وإما لفظة تدل على

ص

— صدور (ط ، ناصري) — عقل اول از ذات
او صادر شد (نسفی ، انسان كامل)

ἡ πρόοδος (?)

cf. Proclus: *Elements of Theology*, p. 34.

— صدور جميع الموجودات عنه (فارابی ، مدينة).

— صدور الاشياء عن المدبر الاول (س ، نجا)
(غز ، مقاصد) .

— الموجودات ... صادرة عن ذاته (س ، تعليقات) .

— صدور الحادث عن القديم الاول على مذهب
الفلاسفة (رشد ، تهافت) .

— الصادر الاول ... الواحد المصدري ... اول

الصوادر ... صدور الكثير عن الواحد ...

المصدريّة ... الصدور واللاصدور ... الترتيب

الصدوريّ (صد ، اسفار) (طفيل ، حي) .

— قالوا ... العقول والنفوس صدرت عنه ... العقل

كالذكر والنفس كالانثى ... (تيمية ، الرد) .

E. postulate.

مصادره

F. postulat.

(non-Qur'anic in form or sense)

— مصادره ... همچون اصل موضوع بود ... (س)

علا — مصادرات ... (ساوي) .

τὸ αἴτημα

— المصادرة (متى)

(A. Post. 76^b 32)

E. good health.

صحت

F. santé.

ἡ ὑγίεια (الصحة اسطاث)
(Metaph. 1013^a 34)

ἡ ὑγίεια (البرء اسطاث)
(Metaph. 1003^a 35)

ὑγιαίνη (صحيح اسطاث)
(Metaph. 1013^a 34)

— صورة البرء هي الصناعة الطبيّة (س ، نجا) .

— المصحاحيّة (س ، نجا) to note:

E. the preamble.

صدر

F. le préambule.

(Qur'anic 16: 108)

— اقاويل خطابي را صدري واقتصاصي وخاتمه باشد
(ط ، اساس) .

τὸ προοίμιον (الصدر اسحق)
(Categ. 14^b 2)

τὸ προοίμιον (Rhet.) (الصدر مجهول)

— للاقاويل الخطابيّة صدر واقتصاص وخاتمه (س)
شفا) .

E. emanation, procession.

صدور

F. émanation, processus.

L. processione.

είδος (Rhet. 1357^a 34) صادقة (مجهول) —

E. true. صادق

F. vraie.

(Qur'anic 40: 29)

— راست (س ، علا) .

— صادقات برهانی (ط ، اساس) .

πιστεύειν (A. Post. 72^a 25) صدق (متى) —

πιστή (Top. 100^b 21) صادقاً (دمشقی) —

ἀληθής (Categ. 2^a 6) صادقة (اسحق) —

ἀληθής (D. An. 427^b 10) صادق (اسحق) —

ἀληθές (A. Post. 72^b 8) صادق (متى) —

— الصدق ... ان يواطىء باللسان ... عما في الضمير

(س ، رس)

— الصادق هو ان يعتقد في الشيء انه على الحال

التي هو عليها في الوجود (رشد ، تهافت) .

E. assent. تصديق

F. l'assentiment.

L. assensus.

(Qur'anic word)

— دانستن دو گونه است : ... اندررسیدن که

بتازی ... تصور خوانند ... گرویدن ... تصديق

خوانند (س ، علا)

— تصديق بر آنچه اقتضاء حكمی جازم و ... حكمی

غير جازم و ... تخيل كند اطلاق كنند (ط) .

اساسی) .

— در عرف صوفیة تصديق را علم كويند و تصور

ساذج را معرفت و ادراك بسيط خوانند ... (جامی) .

شرح عطار) .

— تصديق (تذاری) (A. Pr. 68^b 14) πίστις

— تصديق (دمشقی) (Top. 103^b 1) πίστις

τά αἰτηματά (متى) — المصادرات (متى)

(A. Post. 86^a 34)

— مصادرات (اخوان ، ج ۱ ، ۳۵۶) .

— المسلمات على الوجه الثاني تسمى مصادرات

(س ، اشارات) .

— قوم يسمون الاصل الموضوع المصادرة (س ،

شفا) (سهر ، حكمة) .

E. Petition of مصادره بر مطلوب اول

principle.

F. Pétition de principe.

L. Petitio principii.

— چون يك مقدمه قياس مطلوب باشد بعينه ،

آرا مصادره بر مطلوب اول خوانند (ط) ،

اساس) (ساوی)

τό ἐξ ἀρχῆς αἰτεῖσθαι (?)

τό ἐν ἀρχῇ αἰτεῖν (?)

— المصادرة على المطلوب الاول ... داخله في جنس

ما لم يتبرهن ... والمصادرة على مقابل المطلوب

(س ، شفا) .

— المصادرة على المطلوب الاول هو ان يجعل المطلوب

نفسه مقدمة في قياس يراد به انتاجه (س ، نجاة) .

(سهر ، اشراق) (جرجاني ، ۲۳۱) (تهانوی ،

ج ۱ ، ۸۲۸) .

— المصادرة على المطلوب الاول ... من جملة المغالطات

(صد ، اسفار) .

E. probabilities. مصادفات

F. vraisemblances.

(non-Qur'anic in form)

— مصادفات (مجهول) εἰχότες

(Rhet. 1357^a 32)

— على نحو ما يقع به الحق κατά τήν πτώσιν (تذاري)
(A. Pr. 48^b 39)
— التصريف (كندي ، رس) .

صعب
E. difficult.
— صعب (اسحق) χαλεπή (Metaph. 993^a 30)
— صعوبة (اسحق) χαλεπότητες
(Metaph. 993^b 7)
— المستصعبات (اسطاث) τάς δυσχερείας
(Metaph. 995^a 33)

صغر
E. smallness.
— صغر (اسطاث) μικρότης
(Metaph. 1056^a 29)
— تصغير (مجهول) τό μειούν
(Rhet. 1403^a 15)

صفاء
E. clearness
— الصفاء (اسحق) τό διαφονές
(D. An. 418^b 14)

اصطلاح
E. usage, convention.
F. usage, convention.
(non-Qur'anic in form)
— بحسب اصطلاح وتجربه (ط ، اساس) .

— اصطلاح (متى) ἔθος (Poet. 1461^a 27)
— اصطلاح (تذاري) ὁμολογία (A. Pr. 41^a 40)
— بالوضع والاصطلاح (رشد ، تهافت) (س ، شفا) .
— عرفاً او اصطلاحاً (سهر ، حكمة) .
— الاصطلاح اتفاق قوم على تسمية الشيء ...
(جرجاني ، ٢٨) .

— تصديقات (مجهول) πίστεις
(Rhet. 1354^a 13)
— التصديقات العوام (مجهول) αἱ κοιναὶ πίστεις
(Rhet. 1393^a 24)
— التصديقات بصناعة وبغير صناعة (مجهول) αἱ ἐντεχνοὶ αἱ ἄτεχνοὶ πίστεις
(Rhet. 1355^b 35)
— صدق (متى) πιστεύειν (A. Post. 72^a 25)
— اصدق (تذاري) πιστότερος (A. Pr. 64^b 31)
— العلم ينقسم الى تصور مطلق ... والى تصور مع تصديق (فارابي ، عيون) .
— كل معرفة وعلم فاما تصور وإما تصديق ...
(س ، نجات) .
— التصديقات الاقناعية (فارابي ، احصاء) .
— التصديق ان يعلم الشيء باسبابه (س ، تعالقات) .
— الامور التصديقية (س ، مباحثات) .
— التصديقات منها بديهي ومنها نظري (تيمية ، الرد) .
— التصديق عند المتكلمين هو اليقين فقط (تهانوي ، ج ٢ ، ٨٥٣) .
— طرق التصديق ... البرهانية والجدلية والخطائية
(رشد ، فصل) .

تصريف
E. case.
F. cas.
L. casus.
(Qur'anic word)
— تصريف (ط ، اساس) .

— التصريف (اسحق) ἡ πτώσις (Categ. 1^a 14)
— التصريف (دمشقي) ἡ πτώσις
(Top. 106^b 28)

- صنعة (اسطاط) *παράξ*
(Metaph. 1022^b 5)
- صناعي (اسطاط) *ποιητική*
(Metaph. 1025^b 22)
- المصنوع (اسطاط) *τό πρακτόν*
(Metaph. 1025^b 24)
- اوائل الصناعات (اسطاط) *ἀρχιτεκτονικαί*
(Metaph. 1013^a 14)
- صنعة الامور ... الصنعة ضرورية شيء ...
الصنعة ... الصناعات الصحيحة ... صناعات كاذبة
(مقفّع ، منطق) .
- الصنعة (كندى ، رس) .
- الاشياء المعزوة ... تصير صناعات او في صناعات
بان تختصر في قوانين ... على ترتيب معلوم
(فارابي ، احصاء) .
- الصناعة ملكة نفسانية يصدر عنها افعال ارادية
بغير روية (س ، شفا) .
- الصناعات الخمسة عند المنطقين هي البرهان
والجدل والخطابة والشعر والمغالطة (تهانوي ، ج ۱ ،
۸۳۵) .
- cf. *Stoic. Vet. Frag.* I, 73, 21.

E. artificer.

صانع

- صانع حكيم — صانع قديم — صانع عالم (خسرو ،
زاد) .

- الماهر بالمهنة (اسطاط) *τεχνίτης*
(Metaph. 1013^b 32)
- صاحب الصناعة (اسحق) *τεχνίτης*
(D. An. 403^b 13)
- صانع (ناعمة ، اولوجيا) = (?) *δημιουργός*
- اتفقت الفلاسفة سوى الدهرية ... ان الله هو
صانع العالم (غز ، تهافت) .

- الاصطلاح ... العرف الخاص (تهانوي ، ج ۱ ،
۸۲۲) .

E. irrational.

F. irrationnel.

اصم

- الاصم (متى) *τό ἄλογον*
(A. Post. 76^b 10)

- الاصم (مقفّع ، منطق)
- كل مقدار إما منطق وإما اصم (س ، نجاه) .

E. cube.

مصمت

- الخط والبسيط والمصمت (فارابي ، المقولات)

E. art.

F. l'art.

L. ars.

صناعات

(Qur'anic 21: 80)

- صناعات (س ، علا ، سج ، ۲۲) .
- صناعات ملكة نفسانية بود كه با حصول آن
افعال ارادى كه مقصور باشد بحسب آن ملكه
بى رويتى از او صادر شود (ط ، اساس) — بى
صنعى ... صنع مر نفس راست وحكمت مر
عقل را (خسرو ، زاد) .
- صنعت ... نهادن صورت اندر هيولى (خسرو ،
جامع) .

- صناعة (تندارى) *ἡ τέχνη* (A. Pr. 46^a 4)

- الصنعة (متى) *ἡ τέχνη* (Poet. 1447^a 21)

- صناعة (اسحق) *ἡ πραγματεία*
(P. Herm. 16^a 9)

to note:

- المهنة (اسطاط) *τέχνη*
(Metaph. 1023^b 35)

ἡ φωνή (الصوت) (اسطاث) —
(Metaph. 1014^a 28)

ἡ φωνή (D. An. 420^b 5) (الصوت) (اسحق) —

E. idea. **صورت**
F. idée.

— صورت خانه ... اندر علم درودگر (س ، علا).
— صورتهاى عقلى اندر نفس از عقل آمده
(خسرو ، رطل).

— صورت خارجى و... ذهنى (ط ، اساس).
— صورت — صورتگر — صورتگرى — صورت
پذير (خسرو ، زاد).

ἡ ἰδέα (Top. 137^b 7) — صورة (دمشقى)
αἱ ἰδέαι (الصور) (اسطاث) —
(Metaph. 1031^b 16)

αἱ ἰδέαι (Metaph. 987^b 8) (الصور) (نظيف) —
to note:

τάς ἰδέας (الصور يعنى المثل) (اسطاث) —
(Metaph. 1039^a 25)

τάς ἰδέας (المثل) (متى) —
(Metaph. 1073^a 19)

τῶν ὁμοειδῶν (التي تتفق فى الصورة) —
(اسطاث) (Metaph. 1031^b 31)

ἀνθρωποειδεῖς (كصور الناس) (اسطاث) —
(Metaph. 997^b 10)

— الصور التي لا هيول لها ولا فنتاسيا (كندى ، رس)
— الصور المنتزعة (فارابى ، عقل).

— صورة طبيعية وصورة عقلية (س ، شفا).
— الصور الافلاطونية (فارابى ، ما بعد).

— اللفظ الدال على الصورة الوهمية او العقلية وتلك
الصورة دالة على الاعيان الموجودة (س ، نجاة).

— مصنوعات بشرية ... طبيعية ... نفسانية ...
آلية كالعقل الفعال والنفس الكلية والهيول الاولى
والصورة المجردة . (اخوان ، ج ، ٤ ، ٤).

E. species, kind. **صنف**
F. espèce.

(non-Qur'anic)

— صنف (ط ، اساس).

αἱ διαφοραὶ (اصناف) (دمشقى) —
(Top. 100^a 21)

τρόπος (الصنف) (دمشقى) (Top. 101^a 8)
— صنف (فارابى ، مدينة) (س ، اشارات).

E. idol, phantom. **صنم**
F. fantôme.

τὰ δαιμόνια (اصنام) (اسطاث) —
(Metaph. 1017^b 12)

εἰδωλὸν (?) (صنم) (ناعمة ، اولوجيا) —
— الصورة الصنمية (س ، نجاة).

— فاذا صارت فى البدن صنم انساناً آخر ونفسه ...
من صنم الانسان الحق (صد ، اسفار).

E. right. **صواب**
F. correct.

ὀρθῶς (من الصواب) (اسحق) —
(Metaph. 993^b 19)

καλῶς (صواب) (نظيف) (Metaph. 989^b 28)
εὐλογα (صواب) (نظيف)

(Metaph. 991^b 26)

E. the voice. **صوت**
F. la voix.

to note:

— الصورة (اساطث) (Metaph. 994^a 2) εἶδος— النوع (اسحق) (Metaph. 994^a 2) εἶδος

— صور (اساطث) τὰ εἶδη

(Metaph. 994^b 28)— انواع (اسحق) (Metaph. 994^b 28) τὰ εἶδη— الصور (اسحق) (D. An. 11^b 2) τὰ εἶδη

— صورة - الانسان صورة الصور - صورة الصور

ما ليس تحته صورة (مفقع ، منطق)

— الصور الآلية الانيقة (ناعمة ، اتولوجيا) .

— الصورة الشيء الذي به الشيء هو ما هو (كندی ،

رس) .

— الصورة الجسمية ... المتخيلة والمحسوسة والمنوهمة

(فارابي ، مفارقات) .

— الصورة نوعان مقومة وتمتمة (اخوان ، ج ۱ ،

۱۹۷) .

— صورة مادية - مفارقة - معقولة - جسمية (س ،

نخاعة)

= material, separate, intelligible and corporeal forms.

— لا يمكن ان يتوهم ان الصور موجودة مفارقة

للجوهر ... (رشد ، ما بعد)

— الصورة الروحانية الخاصة ... الروحانية العامة

(باجة ، تدبير) .

— الصور الروحانية (طفيل ، حي) .

— الصورة عند المتكلمين عَرَض تابع لوجود المحل

(غز ، مقاصد) .

E. Giver of forms. واهب صور

F. Donateur des formes.

L. Dator formarum.

— نفسى بدو يپوند از واهب صور (س ، نفس) .

— صورتهائى كه از واهب الصور فائض شود

(ط ، ناصرى) .

— حرك افلاطون الى القول بالمثل والصور (رشد ،
ما بعد) .

see مثال

E. form. صورت

F. forme.

L. forma.

Phl. *disak, advēnak, advēnakōmand.*

(Qur'anic 82: 8)

— آن پذيرفته را كه اندر وى بود صورت خوانند...

... پاكي جان بصورت بستن هستي هاست

اندر وى (س ، علا) .

— صورت هر چيزى آنست كه هستي آن چيز

بدانست . (خسرو ، جامع) .

— صورت كننده ... صورت پذير (خسرو ، زاد) .

— صورة وجهه (قابوسنامه) .

— صورت را وجود از ايزد است بيايى فرشتگان

(جوزجاني) .

— صورة (اساطث) ἡ μορφή

(Metaph. 1023^a 32)— صورة (دمشقى) ἡ μορφή (Top. 113^a 31)— الخلقه (اسحق) ἡ μορφή (Categ. 10^a 11)

— مثال (اساطث) ἡ μορφή

(Metaph. 1029^a 31)— صورة (دمشقى) ἡ μορφή (Top. 113^a 31)

— changed in the margin of the Paris

Ms. into خلقة . see شكل

— صورة (اسحق) (D. An. 407^b 24) ἡ μορφή— شبح (اسحق) (D. An. 414^a 9) ἡ μορφή— شبح (اسحق) (D. An. 407^b 23) εἶδος— صورة (منى) (A. Post. 79^a 6) εἶδος— صورة (نظيف) (Metaph. 991^b 1) εἰκὼν

صُورَى - تصوّر

تصوّر ... ودوّم گرویدن ... بتازی تصدیق
(س ، علا) .

— تصوّر مکتب و ... نامکتب ... تصوّر
تام ... غیر تام ... فاسد (ط ، اساس) .
— در عُرّف صوفیه ... تصوّر قابل فکر واستدلال
نیست ... (جامی ، شرح عطار) .

— التصور بالعقل (منی) ἡ νόησις
(Metaph. 1072^a 30)
— تصوّر (منی) ἡ νόησις (A. Post. 88^a 5)
— تصوّر (منی) νόησαι (A. Post. 88^a 16)
— تصوّر (نظیف) νοεῖν (Metaph. 990^b 14)
to note:

— العزم (اسحق) νοήσεως (D. An. 406^b 25)
— فنتاسیا (اسطاس) ἡ φαντασία
(Metaph. 1010^b 3)
— تصوّر (دمشقی) ἡ φαντασία
(Top. 100^b 28)

— التصوّر بالعقل (نظیف) ὑπόληψιν
(Metaph. 990^b 23)

— التصوّر (دمشقی) τό διανοεῖσθαι
(Top. 114^b 32)

— διὰ τό ἐπιστάσθαι διανοεῖσθαι ἐστίν
(Top. 114^b 36)

— ان العالم هو تصوّر ما (دمشقی)
corrected in the margin of the Paris
Ms. into القم .

— العالم ينقسم الى تصوّر مطلق ... والى تصوّر مع
تصديق (فارابی ، عیون) .
— كل معرفة وعلم فإمّا تصوّر وإمّا تصديق .
والتصوّر هو العلم الاول ويكتسب بالحدّ وما
يجرى مجراه (س ، نجات) .

— صورتگر (خسرو ، زاد) .
— دهنده صورتها ... بحقیقت ایزد (جوزجانی) .
— واهب الصور (نسفی ، انسان کامل) .

— واهب الصور (فارابی ، عیون) .
— معطی الصور (فارابی ، زینون) .
— فاذا استعدّ نال الصورة من واهب الصور (س ،
نجات) ، (غز ، مقاصد) .
— الذين قالوا بواهب الصور ... ليس يوجد ذلك
لاحد من القدماء الا لبعض فلاسفة الاسلام
(رشد ، تهافت) .
— واهب الصور ويسمّيه الانبياء بروح القدس
وجبرئيل (سهر ، اشراف) .
— الفيض عن واهب الصور (صد ، اسفار) .

صُورَى
E. formal.
F. formel.

— تركيب قابليّ وصوريّ (سهر ، حكمة) .
— اعراضها وجواهرها الصوريّة (رشد ، ما بعد) .
— العلم الصوريّ (سهر ، حكمة) .

تصوّر
E. representation.
F. représentation.

— صورتگری (خسرو ، زاد) .
— التصوّر (مجهول) γραφική (Rhet. 1371^b 6)

تصوّر
E. concept.
F. concept.
L. conceptio.

(non-Qur'anic in form)
— دانستن دو گونه یکی اندر رسیدن ... بتازی

φαντασία ἐστὶν ἑτεροίωσις ψυχῆς.

(*ibid.* II, 56, 23).

διό καὶ ὀρίζονται τὴν φαντασίαν τύπωσιν
ἐν ψυχῇ καὶ τύπωσιν ἐν ἡγεμονικῷ.

(*ibid.* II, 59, 24).

For the differences between φαντασία,
φανταστόν, φανταστικόν, φάντασμα in
Chrysippus, see *ibid.* II, 54, 21.

E. form.

صيفه

F. forme.

— الصيغة والصورة والخلقة تكاد ان تكون اسماء
مترادفة (فارابي ، احصاء) (س ، نجاة) .

Since this division is probably of Stoic
origin cf. περὶ φαντασίας in *Stoic.*
Vet. Frag. Vol. II.

— طرق التصوّر اثنين إمّا الشيء نفسه وإمّا مثاله
(رشد ، فصل) .

— العلوم التصورية والتصديقية التي للفكر (خلدون) .

— العلم تصوّر المعلوم ...

— التصوّر وجود عقلي (صد ، اسفار) .

— المتصورات (س ، نجاة) — المصورة (سهر ،
حكمة)

cf. φαντασία δὲ ἐστὶ τύπωσις ἐν ψυχῇ.

(*Stoic. Vet. Frag.* II, 55, 22).

τῆς δὲ φαντασίας τὴν μὲν καταληπτικὴν
τὴν δὲ ἀκατάληπτον.

(*ibid.* II, 7, 46).

ض

- الصدبة (اسطاث) ἡ ἐναντίωσις
(Metaph. 1054^b 32)
— الضدبة (اسطاث) ἡ ἐναντιότης
(Metaph. 1055^a 22)
— المضادة (اسحق) ἡ ἐναντιότης
(Categ. 6^a 12)
— متضاد الكلمة (يحيى) ἀντιλογία
(Soph. 171^b 23)
— التضاد (مققع ، منطق)
— ضدبة (فارابي ، زينون) (س ، شفا) (سهر ،
حكمة) .
— الضدبة اختلاف تام (رشد ، ما بعد) .

- متضاد**
E. contrary.
F. contraire.
(non-Qur'anic in form)
— صورتها واستعدادها متضادند ومتخالف (س ،
علا) (خسرو ، زاد) .

- المضادة (اسطاث) ἡ ἐναντιότης
(Metaph. 995^b 21)
— المتضادات (نظيف) τὰ ἐναντία
(Metaph. 989^a 29)
— المتضادات (اسحق) τὰ ἐναντία
(Categ. 4^a 11)

- ضد**
E. contrary.
F. le contraire.
L. contrarium.
Phl. andarg.
(Qur'anic 19: 85)

- ضد مر ضد را نپذيرد (س ، علا) (خسرو ،
زاد) .
— تضاد (خسرو ، زاد) .
— ضد (يحيى ، زرعة ، ناعمة) τὸ ἐναντίον
(Soph. 167^a 9)
— الاضداد (اسطاث) τὰ ἐναντία
(Metaph. 1054^b 32)
— التضاد (اسحق) ἐναντία (D. An. 417^a 32)
— التضاد (مققع ، منطق) .
— الضد غيرية الضد (كندي ، المتصم) .
— التضاد نقص في الوجود (فارابي ، مدينة) (س ،
نجا) ، (رشد ، تهافت) .
— فلولا التضاد ما صح الكون والفساد (سهر ، حكمة)

- ضدیت**
E. contrariety.
F. contrariété.
L. contrarietas.

- تضاد (ساوي)
— ناهمناي

to note:

- ضرب کلام الاربعة ... (مقفع ، منطقی) .
- ضرب من ضرب العلم (مقفع ، الكبير ، الصغير) .
- الفعل ضرب من ضرب الروية (ناعمة ، اثولوجيا) .
- الضرب من القياس (فارابی ، الجمع) (س ، شفا) .
- ضرب الكيفيات المحسوسة (طفيل ، حى) .
- ضرب من الوجود العقلى (صد ، اسفار) .

E. necessity.

ضرورت

F. la nécessité.

L. necessitas.

Phl. *apāyastakih, acārih.*

(non-Qur'anic in form)

- ضرورت (خسرو ، زاد) - بایستگى
- ضرورت وامكان متقابلان باشند (ط ، اساس) .

ἀναγκαῖον (Categ. 8^b 12) (اصحق) ضرورةἀναγκαῖον (اضطرار ، تذارى) (A. Pr. 53^a 34)

- يعقل الاول ضرورة (س ، نجاة) .
- الضرورة البتانة (سهر ، اشراق) .
- الضرورة خمس ... الازلية ... الذاتية ...
- الوصفية ... بحسب الوقت ... الضرورة بشرط
- المحمول (تهانى ، ج ۲ ، ۸۷۷) .

E. necessary.

ضرورى

F. nécessaire.

L. necessarium.

Phl. *apāyastak, acārik.*

- حکم هر قضیه یا هر آينگى واجب باشد ...
- واين را ضرورى خوانند (س ، علا) .
- ضرورى ذاتى و ضرورى مطلق (ط ، اساس) .

τά ἐναντία (تذارى) - المتضادات

(A. Pr. 59^b 8)τό ἐναντίον (Categ. 3^b 24) (اصحق) المضادὑπεναντίον (Top. 100^a 21) (دمشقى) المضاد

ὑπεναντίωμα (شيء مضاد (زرعة)

(Soph. 173^a 28)

ἐναντίως (على طريق التضاد (اصحق)

(P. Herm. 17^b 21)

to note:

- الاشياء المتضادة... المضاد (مقفع ، منطقی) .
- المتضادین (فارابی ، قياس) .
- المتضادان نوعان ذو وسط وغير ذو وسط (اخوان ، ج ۱ ، ۳۲۸) .
- المتضادات (رشد ، الحس والمحسوس)

E. the beat.

ضرب

F. frappeage.

ἡ πληγή (D. An. 420^b 27) (اصحق) الضربةτό τύπτον (D. An. 420^a 20) (اصحق) الضاربτό τυπτόμενον (المضروب (اصحق) (D. An. 420^a 20)

E. the syllogistic mood, mode. ضرب

F. la mode du syllogisme.

(non-Qur'anic in sense)

.... ضرب (ط ، ناصري)

- ضرب اول - دوم - سوم - چهارم (ساوى)

ὁ τρόπος (A. Pr. 32^b 5) (تذارى) ضربὁ τρόπος (A. Post. 93^a 14) (مقى) ضرب

to note:

ὁ τρόπος (نوع (اسطاث) (Metaph. 1022^b 15)

اضطرار - ضلع

E. the double.

ضعف

F. le double.

(Qur'anic 17: 77)

— الضعف (اسطاث) διπλάσιον

(Metaph. 1011^b 9)— الضعف (استحق) διπλάσιον (Categ. 6^a 39)

— للضعف (نظيف) διπλάσιον

(Metaph. 987^a 24)

— الضعف (دمشقي) διπλάσιον

(Top. 125^a 20)

— كثير التضاعيف (اسطاث) παραπλάσιον

(Metaph. 1056^b 7)

— الضعيفة (نظيف) πύθοδιπλασίου

(Metaph. 990^b 32)— مضاعف (مقي) διπτόν (A. Post. 77^b 27)

— الضعف (مقنع ، منطق)

— الضعيفة (رشد ، ما بعد)

E. side.

ضلع

A. côté.

— ضلع — پہلوی (س ، علا) — ضلع (خسرو ، زاد).

— الضلع (اسطاث) ἡ πλευρά

(Metaph. 1053^a 18)

— المتساوی الاضلاع (اسطاث) τὸ ἰσόπλευρον

(Metaph. 1016^a 31)

— المتساوی الاضلاع (استحق) τὸ ἰσόπλευρον

(D. An. 413^a 18)

— المتساوی الاضلاع (مقي) τὸ ἰσόπλευρον

(A. Post. 73^b 1)— ضلع (تذاری) σύμμετρος (A. Pr. 46^b 29)

— الضروری (نظيف) τὸ ἀναγκαῖον

(Metaph. 990^b 28)

کل ما يوجد فوجوده ضروری (س ، نجاة)

الضروریات (س ، نجاة) .

الضروری المطلق ... الضروری المشروط (غز ،

معیار) (رشد ، تهافت) .

— الضروری ... ثلاثة اقسام ... (سهر ، حکمة) .

اضطرار

— اضطرار (قابوسنامه) (ط ، اساس) .

— اضطرار (اسطاث) ἀνάγκη

(Metaph. 1015^b 6)

— اضطرار (یحی ، زرعة) ἀνάγκη

(Soph. 183^a 2)— اضطرار (استحق) ἀναγκάζω (Categ. 3^a 30)— اضطرار (استحق) βίη (D. An. 406^a 23)

— اضطر (اخلاق) ἀναγκάζομαι

(N. Eth. IX. 7)

— اضطرار (کند ، رس) (فارابی ، عیون) .

اضطراری

— اضطراری (ط ، اساس) .

— الاضطراری (تذاری) ἐξ ἀνάγκης

(A. Pr. 38^a 35)

— باضطرار (تذاری) ἐξ ἀνάγκης

(A. Pr. 25^a 32)

— الاضطراری (تذاری) τὸ ἀναγκαῖον

(A. Pr. 25^a 38)

— المضطر (اسطاث) ἀναγκαῖον

(Metaph. 1015^a 20)

— اضطراریات (مجهول) τὰ ἀναγκαῖα

(Rhet. 1357^a 28)

E. relation, correlation. **اضافات**
 F. corrélation.
 L. relatio.

(non-Qur'anic)

— اضافت حال چیزی بود که اورا بدان سبب بود
 و بدان سبب دانسته آید که چیزی دیگر برابر
 وی بود (س ، علا) .
 — اضافت یعنی باز بستن (خسرو ، خوان) .
 — اضافت متکرره ... اضافت غیر متکرره (ط ،
 اساس) .

— الاضافة (اصحی) (Categ. 7^a 6) ἀπόδοσις
 — الاضافة (اصحی) πρόσ τι (Metaph. 993^b 22)
 — مضافة (اسطاط) πρόσ τι (Metaph. 993^b 22)

— الاضافة (مقفع ، منطق) to note:
 — الاضافة نسبة شيئين (كندى ، رس) .
 — الاضافات (فارابی ، مدينة) .
 — الاضافة ... المعنى الذى وجوده بالقياس الى شيء
 آخر (س ، نجاة) .
 — الاضافة العقلية ... الوجودية (س ، شفا) .
 — الاضافة نوعان ... فى جوهر المضافين ... فى
 جوهر الواحد منها (رشد ، ما بعد) .
 — ابو نصر قال ان الاضافة هي نسبة بين شيئين .
 وقد اعترض ابن سينا على ابنى نصر فى حد
 الاضافة (تلموس ، مدخل) .

E. correlative, relative. **اضافي**
 F. corrélatif, relatif.
 — العدم الاضافى ... العدم المطلق (س ، عشق) .

τὸ σύμμετρον (ضلع (مجهول) —
 (Rhet. 1392^a 17)
 — المثلث المتساوى الاضلاع (س ، نجاة) .

E. fallacy. **تضليل**
 F. paralogisme.
 (Qur'anic 105: 2)

— تضليل (يحي ، زرع ، ناعمة) παραλογισμός
 (Soph. 164^a 21)
 — القياس الفاسد (تذارى) παραλογισμός
 (A. Pr. 64^b 12)
 — سوء القياس (يحي ، زرع) παραλογισμός
 (Soph.)
 — محال من القول (ناعمة) παραλογισμός
 (Soph.)
 — ضلالة (متى) ἡ ὑπόληψις
 (A. Post. 79^b 28)
 — التضليلات (س ، شفا) .

E. addition. **ضم**
 F. addition.
 — ضموا (اصحی) (D. An. 407^b 15) συνάπτουσι

E. decay. **ضمور**
 F. décrépitude.
 — الضمور (اصحی) (D. An. 411^a 30) φθίσις

E. implication. **تضمن**
 F. implication.
 — على سبيل الالتزام لا على سبيل التضمن (س ،
 نجاة) .
 — المطابقة لا تستلزم التضمن (قزوينى ، الشمسية) .

- المضاف ما ثبت بشئته آخر (كندى ، رس) .
(فارابی ، الجمع) .
- المضاف نوعان النظر وغير النظر (اخوان، ج ١ ،
٣٢٧) .
- متضايفان علّة ومعلول (س ، نجاة) .
- المضاف منه حقيقى بسيط ومنه مركّب (سهر ،
حكمة) .
- المضاف ... الذى مهيّته معقولة بالقياس الى
غيره (صد ، اسفار) .

E. light. ضوء

F. lumière.

- ضوء (اساطث) (Metaph. 1070^b 21) φῶς
- ضوء (اسحق) (D. An. 418^b 3) φῶς
- ضياء (اسحق) (Metaph. 993^b 10) τὸ φέγγος

E. the correlative. مضاف

F. le corrélatif.

(non-Qur'anic in form and sense)

- مضاف را خاصيت آنست كه هر يكى را بقياس
ديگر دانند (س ، علا) .
- مضاف اعنى باز بسته (خسرو ، جامع) .

πρός τι المضاف (اساطث)

(Metaph. 1020^b 26)

πρός τι المضاف (نظيف)

(Metaph. 990^b 16)

τά προς τι انواع المضاف (اساطث)

(Metaph. 1001^b 30)

τά προς τι (اسحق) (Categ. 7^b 13)

to note: المضاف (مقفع ، منطق) .

ط

σύμφοσις (الملاحمة (اسطاث) —
(Metaph. 1014^b 22)

- في الطبع (ناعمة ، اتولوجيا) .
- الطبع ... كل هيئة يستكمل بها نوع من الانواع
- فعلية كانت او انفعالية وكأنها اعم من الطبيعة
- (س ، حدود) .
- الطبيعية (س ، اتولوجيا) .
- قال في الصراح الطبع سرشت مردم ... (تهانوی ،
- ج ۲ ، ۹۰۸) .

طباع

- طباعيان (خسرو ، زاد) .
- الطباع (اسحق) (D. An. 402^a 7) ἡ φύσις
- طباعية (اسحق) (D. An. 406^a 23) φύσει
- ذكاء الطباع (اسحق) εὐφυσεῖς
- لا ذكاء لطباعه (اسحق) (D. An. 421^a 24) ἀφυσεῖς
- مطبوع (تذاری) (A. Pr. 32^b 6) πεφυκός
- خلق وطباع (مققع ، منطق) .
- الطباع (کندی ، المعتصم) (فارابی ، مدينة) .

انطباع

- E. impression.
- F. impression.
- الصور المنطبعة في الحواس (س ، نجاه) .

E. odd number.
F. l'impair.
G. τό ἄρτιον (?) .

- طاق ... جفت ... طاق ... عدد را نیمه نبود
- (س : علا) .
- فرد — فردیت see

E. nature, element.
F. nature, élément.
(non-Qur'anic in form or sense)

- طبع (س ، علا) .
- چهار طبع آتش باد وآب و خاک ...
- چهار طبع ... صفرا ... سودا ... خون ... بلغم
- (خسرو ، وجه دین) .
- کیانا ... وکیا ... طباع را گویند ... فیلسوفان
- کیا ناکیان خوانند (لغت فرس) .

طبع (اسطاث) ἡ φύσις —
(Metaph. 1054^a 10)

- طبع (نظیف) (Metaph. 992^a 31) ἡ φύσις
- طبع (تذاری) (A. Pr. 70^b 10) ἡ φύσις
- طبع (متی) (Poet. 1451^a 24) ἡ φύσις
- فی الطبع (اسحق) (Categ. 7^b 15) τῇ φύσει
- طبعه (اسحق) (D. An. 412^b 7) σχῆμα
- to note:

طبيعت - مطابقة

- طبيعي (خسرو، زاد) — طباعى (خسرو، زاد).
— طبيعيات (ط، اساس).

φυσικός (طبيعى (اسطاث)
(Metaph. 995^a 16)

— طبيعي (اسحق) (Metaph. 995^a 16) φυσικός
— العلم الطبيعى (اسحق) ή φυσική
(Metaph. 995^a 19)

— طبيعي (اسحق) (D. An. 406^b 30) σύμφυτον
— الطبيعى (كندى، المعتصم) (س، نجات).

E. naturalist philosophers. **طبيعيون**
F. philosophes naturalistes, physiciens.
Phl. gōhrak - dānākān.

— طباعيان (خسرو، زاد)

— اصحاب الكلام الطبيعى (متى) οἱ φυσικοί
(Metaph. 1075^b 27)

— المتكلمون فى الطبيعيات (متى) οἱ φυσικοί
(Metaph. 1071^b 27)

— طبيعيين (نظيف) φυσιολογοί
(Metaph. 990^a 3)

— المتكلمون فى الطبيعيات (نظيف) φυσιολογοί
(Metaph. 989^b 30)

— الطبيعيين (فارابى، مدينة).

— الصورة الجسمية... موضوع لصناعة الطبيعيين
(س، نجات).

— الفلاسفة الطبيعيين (رازى، رس).

— فلسفة الطبيعيين (رشد، ما بعد).

E. apposition, conformity. **مطابقة**
F. conformité, apposition.

— مطابقت... تطبيق وهمى... وجودى (ط).
— اساس).

- انطباع صور المعقولات فى النفس (غز، تهافت).
— بالانطباع الشبحى (سهر، حكمة).
— التصور والتصديق... نوعان من العلم الانطباعي
(صد، اسفار).

E. nature. **طبيعت**
F. la nature.
L. natura.
Phl. ēihr.

— طبيعت... قوتى است از قوتهاى نفس اندر
ازكان چهارگانه* كاركن (خسرو، جامع)
(س، علا).
— اهل طباعى (خسرو، زاد).

— الطبيعة (اسطاث) ή φύσις
(Metaph. 1014^b 16)

— الطبيعة (اسحق) ή φύσις
(Metaph. 995^a 18)

— الطبيعة (دمشقى) ή φύσις (Top. 100^b 30)
to note:

— الطبيعة (مجهول) ή οὐσία (Rhet. 1392^a 20)

— من كل طبيعة سوء غريزة (مفتق، مسكويه،
حكمة).

— الطبيعة... اول قوى النفس (كندى، رس)
(فارابى، مدينة).

— الطبيعة انما هى قوة النفس الكلية الفلكية...
(اخوان، ج ٢، ١١٢).

— الطبيعة... تفعل افعالها بالتسخير والطبع...
(س، نجات).

E. natural, physical. **طبيعى**
F. naturel, physique.
L. naturalis, physicus.
Phl. ēihrik.

— الطرد والعكس فلا معنى له غير تلازم الحكم
والعلة وجوداً وعدمياً (تيمية ، الرد) .
— الطرد علامة عدم القصان والعكس علامة عدم
الزيادة (الحسيني ، اصول) .

E. the extreme (sylog.), **طرف**
extremity.
F. l'extrême (sylog.), extrémité.
(Qur'anic 37: 47)

— طرف (ط ، اساس) (ساوى)

— الاطراف (اسطاث) τὰ ἄκρα
(Metaph. 1031^a 25)
— الاطراف (متى) τὰ ἄκρα (A. Post. 75^b 11)
— الاطراف (استحق) τὰ πέρατα (Categ. 6^a 15)
— الطرف الاول (تذارى) τὸ πρῶτον ἄκρον
(A. Pr. 48^a 40)
— الطرف الاوسط (تذارى) τὸ μέσον ἄκρον
(A. Pr. 48^a 40)
— الطرف الاخير (تذارى) τὸ ἔσχατον ἄκρον
(A. Pr. 48^a 40)
— الطرف الاصغر (تذارى) τὸ ἑλαττον ἄκρον
(A. Pr. 32^b 35)
— الطرف الاكبر (تذارى) τὸ μεῖζον ἄκρον
(A. Pr. 32^b 35)

to note:

— القضية لها حاشيتان ... الحاشية الاولى ...
الواسطة .. الحاشية الآخرة (مقتنع ، منطق) .
— طرف (كندى ، المتعصم) .
— طرفي القياس (فاراني ، قياس) .
— الطرفين والرأسين ... الطرف الاكبر ... الطرف
الاصغر (س ، نجاة) .

— تطابق (ساوى)

— تطابق (متى) ἀρμόττειν (A. Post. 88^a 35)
— المطابقة اتحاد فى الاطراف (س ، نجاة) .
— اتفاق فى الوضع ويسمى مطابقة (سهر ، حكمة) .

E. tragedy. **طراغوديا**
F. tragédie.

— يونانيان را ... نوعي بوده ... مشتمل بر ذكر
خير و احوار وتخلص بمدح ... آتزا طراغوديا
خوانده اند ... (ط ، اساس) .

— مديح (متى) ἡ τραγωδία (Poet. 1447^a 13)
— الطراغوديات (مجهول) ἡ τραγωδία (Rhet.)
in the margin of the Paris Ms. it is
added:
الطراغوديات شبه الراجيز للروم وكذلك القوموديات
(ابن السمع) .
— الاطراغوديا (س ، شفا) .

E. cast aside. **طرح**
F. jeter au loin.
(non-Qur'anic in form)

— الاطراح (دمشقى) ἡ ἀποβολή (Top. 117^b 7)

طرد

— يكى بطريق ... كه آن را عكس و طرد خوانند
(س ، علا) .
— طرد ما توجيه العلة من الحكم من المعلومات
(فاراني ، قياس) .
— طرداً ... وعكساً (س ، شفا)
— الطرد والعكس (غز ، مقاصد) .

- مطلبهای علمی... چهار گونه است (س، علا).
 — مطلب ... اصول وفروع (ط، اساس).

- طلب (اسطاث) ἡ ζήτησις
 (Metaph. 1056^a 4)
 — طلب (تذاری) ζητεῖσθαι (A. Pr. 32^b 21)
 — تلتمس (نظیف) ζητούντες
 (Metaph. 990^b 5)
 — طَلَب (دمشقی) συντείνω (Top. 104^b 1)
 — التمس (دمشقی) ἐπιζητεῖσθαι
 (Top. 100^b 20)
 — طلب (اسحق) δῶξίς (Themist. D. An.)
 — مطلب (اسطاث) ζητεῖν
 (Metaph. 1001^a 7)

- مطالَبَة (اسحق) ζητήμα (D. An. 402^a 12)
 — الاشياء التي تطلب (متى) τὰ ζητούμενά
 (A. Post. 89^b 21)
 — المطالب العلمیّة اربعة (كندی، المتصم).
 — المطالب ... مطلب ما ... وهل ... وای ...
 ولیم. (سهر، اشراق) (غز، محك) (غز،
 معیار).

- E. what is inquired into. **مطلوب**
 F. ce qui est cherché.

(Qur'anic 22: 72)

- صنعت رساننده بود بمطلوب (ط، اساس).
 — المطلوب (اسطاث) ἐπιζητούμενον
 (Metaph. 995^a 24)
 — الشيء المطلوب (تذاری) τὸ ζητούμενον
 (A. Pr. 46^b 24)
 — المطلوب (دمشقی) τὸ ζητούμενον
 (Top. 110^a 7)

- طرفان ومتوسط (رشد، ما بعد).
 see حاشیه

- E. method. **طريق**
 F. méthode.

- طريق (خسرو، زاد) (ط، اساس).

- طريق (دمشقی) μέθοδος (Top. 102^b 35)
 to note:

- صناعة (یحی، زرع، ناعمة) μέθοδος
 (Soph. 184^b 4)

- الطريق ... ما يمكن التوصل بصحيح النظر فيه
 الى المطلوب (جرجاني، ١٤٥).

see روش

- E. casuistry. **طعن**
 F. subtilité.

(Qur'anic 4: 48)

- مطاعن المغالطين (اسحق) ἐνοχλήσις
 (P. Herm. 17^a 36)

to note the inexact translation.

- E. order. **طقس**
 F. ordre.

τάξις (?)

- الاشياء كانت اولاً بلا طقس ... ثم طُقست
 بغير مطقس ... انما انطقست بالبحث والاتفاق
 (ناعمة، اثولوجيا).

- E. subject of inquiry. **مطلب**
 F. sujet de recherche.

(non-Qur'anic in form)

E. absolute, general. مطلق
F. absolu, général.
(non-Qur'anic in form)

— مطلق (س، علا) (خسرو، زاد).
— مطلق ومقيّد (جامي، شرح عطار).
— مطلق عام ومطلق عرفي ومطلق خاص لا ضروري
ومطلق اخص لا دائم (ط، اساس).

— مطلقاً (زرعة) (Soph. 166^a 18) ἀπλῶς
— المطلق (تذاري) (A. Pr. 25^a 37) τὸ μὴ ἀναγκαῖον
— الكون المطلق (متي) (Metaph. 1069^b 10) γένεσις ἢ ἀπλή

— الموجود المطلق (س، نجاة).
— الوجود المطلق ... الوجود المقيّد (صد، اسفار)
— المطلق ما يدلّ على واحد غير معين ... المطلقة
العامة ... المطلقة الاعتبارية (جرجاني، ٢٣٣)
(تهانوي، ج ٢، ٩٢١).

see مرسل

E. ridicule. طنز
F. ridicule.

— خندناكي (س، علا)
— المطانزة (متي) (Poet. 1449^a 36) τὸ γελοῖον
— الفكاهات (مج) (Rhet. 1371^b 35) τὰ γελοῖα

E. pitch, tone. طنين
F. le ton.
— طنين (اصح) (D. An. 420^b 8) ἀπότασιν

— الاشياء التي تطلب (متي) (A. Post. 89^b 21) τὰ ζητούμενα

— مطلوبة (اساط) (Metaph. 1025^b 3) ζητεῖται

— افلاطون ... كتابه في ζητούμενων (Metaph. 988^a 8) περί τῶν ζητούμενων

— المطلوب (تذاري) (A. Pr. 42^b 29) ἡ πρόδημα

— مطلوبات (تذاري) (A. Pr. 45^a 35) τὰ προδλήματα

— المسائل (متي) (A. Post. 97^b 11) τὰ προδλήματα

— ليس على المطلوب (تذاري) (A. Pr. 41^b 9) οὐ πρὸς τὸ κείμενον

— اصناف المطلوبات (فارابي، سعادة) (كندی، المتعصم).

— الموضوعات والمطلوبات والمبادئ (س، نجاة).
— القضية اذا كانت مقصودة بالقياس العلمي سميت
مطلوباً وان كانت مقصودة بالقياس الجدلي سميت
وضعاً (س، شفا).

E. absoluteness. اطلاق
F. absolutement.

— باطلاق (س، علا) (قابوسنامه)

— على الاطلاق (اصح) (Categ. 14^a 17) ἀπλῶς
— على الاطلاق (متي) (Metaph. 1069^a 22) ἀπλῶς

— على الاطلاق (دمشقي) (Top. 115^b 3) ἀπλῶς

— على الاطلاق (فارابي، مدينة) (س، نجاة).

طور - طينة

ἡ κάθαρσις (تنقى وتنظف متى) —
(Poet. 1449^b 28)

to note:

ἡ κάθαρσις (الاستفراغ) اسطاث —
(Metaph. 1013^b 1)

καθαρόν (خالص) تنظيف —
(Metaph. 989^b 16)

— الطهارة والتنظيف (س ، نجاة) .

E. matter. طينة
F. matière.

— طينة (ط ، ناصرى) .

ὥλη (D. An. 403^b 18) طينة (اصح) —

ὥλη (D. An. 412^b 20) طينة (اصح) —

— الطينة (مقفع ، منطق) .

— العنصر طينة كل طينة (كندى ، رس) .

— قد يسمى الجوهر الطينة والمادة والميولى والجزء

والعنصر والاسطقس (بلخي ، البدء) .

— الطينة والخميرة (حزم ، الفصل) .

— من طينة سره وباطنه (صد ، اسفار) .

— هوم وهو الطينة (معودى — تنبيه) .

E. state. طور
F. état.

— طور عقل نظرى ... اطوار سبعة سلوك (جامى ،
شرح عطار) .

— الموجود ... ينتقل من طور الى طور (رشد ،
تفاوت) .

— استحالتها ... من طور الى طور (صد ، اسفار) .

E. length. طول
F. longueur.

μῆκος (الطول) اسطاث —
(Metaph. 1012^b 35)

μῆκος (A. Pr. 50^a 12) الطول (تدارى) —

ἑτερόμηκες (متى) مختلف الطول —
(A. Post. 73^b 1)

— الطولية (س ، شفا) .

E. purification. تطهير
F. purification.

— تطهير (متى) (Poet. 1455^b 15) ἡ κάθαρσις

ظ

- الظنون (اساطات) τὰ δοκοῦντα (Metaph. 1009^a 8)
 — على طريق الظنّ والرأى κατὰ δοξαστόν (A. Post. 81^b 17) المشهور (متى)
 — ظنّ (تداری) ἡ ὑπόληψις (A. Pr. 64^a 10)
 — ظنّ (متى) ἡ ὑπόληψις (Metaph. 1073^a 17)
 — ظنّ (اصحق) ἡ ὑπόληψις (D. An. 427^b 17)
 — ظنّ (متى) ἡ οἰήσις (Poet. 1461^b 3)
 — يقين ... ظنّ (كندی، رس) (فارابی، سعادة).
 — الظنّ الحق ... رأى فى شيء انه كذا ويمكن ان لا يكون كذا (س، نجاة) (رشد، خطابة) (جرجانى، ١٤٩) (صد، اسفار) (نهانوى، ج ٢ - ١٣٩).
 — ظنّية لا علمية (كندی، المعتصم)

مظنون

- اكر علوم ظنّ است معلوم مظنون (ط، اسامس)
 — المظنون (دمشقى) τὸ δοξαστόν (Top. 121^a 21)
 — ἡ ἐπιστήμη ὑπόληψις καὶ τὸ ἐπιστητόν ὑποληπτόν (Top. 114^a 17).
 — ان كان العلم ظناً فالمعلوم مظنون (دمشقى)
 — طالب الخير المظنون هو الظنّ (س، نجاة).
 see مقدمات مظنونات

- E. injustice.
 F. l'injustice.

(Qur'anic 31: 12)

- ظلم (دمشقى) τὸ ἀδικεῖν (Top. 109^b 33)
 — ظلم (دمشقى) ἀδικεῖσθαι (Top. 109^b 32)
 — الظلم يصدر عن قوة طلبة للعلية (س، نجاة).

- E. obscurity.
 F. obscurité.

- ظلمة (اساطات) σκοτός (Metaph. 1070^b 21)

- E. opinion, estimation.
 F. opinion, présumé.
 Phil. *gumān*.

(Qur'anic 2: 230)

- ظنّ بردن (خسرو، زاد) (سج، ٤١).
 — ظنّ جهل بود نه علم (ط، اسامس).

- الظنّ (اصحق) ἡ δόξα (Categ. 4^a 23)
 — الظنّ (اصحق) ἡ δόξα (D. An. 428^a 4)
 — الظنّ (نظيف) ἡ δόξα (Metaph. 990^a 23)
 — ظنّ (اصحق) δοκεῖν (Categ. 3^b 10)
 — الظنّ (اصحق) δοκάζειν (D. An. 427^b 20)
 — صاحب الظنّ (اساطات) ὁ δοξάζων (Metaph. 1008^b 30)

to note:

τά φαινόμενα (الآراء (اسطاث) —
(Metaph. 1009^a 8)

τά φαινόμενα (العيان (اسحق) —
(D. An. 418^b 24)

cf. Tahāwani, Vol. II, p. 929 ff.

E. manifestation. ظهور

F. manifestation.
— للاشياء... من الوجود الظاهر ... وجوداً وظهوراً
آخر (صد ، اسفار)

E. formalists, literalists. ظاهريان

F. formalistes.
— اهل ظاهر ... بحكم ظاهر لفظ كتاب (خسرو ،
زاد).
— ظاهريان رامثل بزبان است اندر تأويل (خسرو ،
جامع).
— اهل ظاهر ... اهل باطن واهل حقيقت (ط ،
تصورات).
— المنطقيون الظاهريون (س ، اشارات).
— اختلف الفقهاء في هذا الجنس فمنهم من نفى
القياس وهم الظاهرية ومنهم من اثبتهم وهم اهل
القياس (رشد ، تهافت).
— الظاهريين الذين يقللون الزبر ولا يرتقون الى
المشاهدة (سهر ، حكمة).
— انكر القياس ... الظاهرية ... مذهب اهل
الظاهر (خلدون).

E. evident, apparent. ظاهر

F. évident, apparent.
(Qur'anic 13: 35)

— ظاهر وباطن (خسرو ، زاد)
— ظاهريّة (جامي ، شرح عطار).

φανερὸν (Categ. 2^a 20) — ظاهر (اسحق)

φανερῶ (Categ. 2^a 20) — ظهر (اسحق)

τά φαινόμενα (دمشقي) —
(Top. 100^b 26)

φαίνεσθαι (اسحق) —
(Themist. D. An.)

— الظاهر (مقفع ، منطق)

E. evident facts. ظاهرات

τά φαινόμενα (مقي) —
(A. Post. 78^b 39)

τά φαινόμενα (مقي) —
(Metaph. 1073^b 36)

τά φαινόμενα (تذاري) —
(A. Pr. 46^a 20)

τά φαινόμενα (اسطاث) —
(Metaph. 1011^a 20)

τά φαινόμενα (اسطاث) —
(Metaph. 1009^b 1)

τά φαινόμενα (اسحق) —
(D. An. 404^a 29)

- الاعتبارات العينية والذهنية ... اوصاف اعتبارية
- الاعتبارات (سهر ، حكمة) .
- اعتبارية الوجود (صد ، اسفار) .
- الامر الاعتباري ... لا وجود له الا في عقل المتبر (جرجاني ، ٣٨) .

E. consternation. **تعجب**
F. surprise.

(Qur'anic 13: 5)

- **التعجب (دمشقي)** $\epsilon\kappa\pi\lambda\eta\xi\varsigma$ (Top. 126^b 23)
- **عجيب (متي)** $\theta\alpha\upsilon\mu\alpha\sigma\tau\acute{o}\varsigma$ (Metaph. 1072^b 25)
- **من العجب (نظيف)** $\theta\alpha\upsilon\mu\alpha\sigma\tau\acute{o}\nu$ (Metaph. 993^a 1)

E. accentuation. **تعجيم**
F. accentuation.

(non-Qur'anic in form)

- **اعراب واعجام (ط ، اساس) .**
- **تعجيم (زرعة ، يحي ، ناعمة)** $\eta\ \pi\rho\omicron\sigma\omega\delta\acute{\iota}\alpha$ (Soph. 165^b 27)
- **تعجيم (زرعة ، ناعمة)** $\eta\ \pi\rho\omicron\sigma\omega\delta\acute{\iota}\alpha$ (Soph. 166^b 1)

E. On Interpretation. **عبارت**
F. De l'Interprétation.
L. De Interpretatione.

- **در عبارت ... غرض ... اقوال جازمه است**
- **وآترا باري ارمينياس خوانند (ط ، اساس) .**

$\pi\epsilon\rho\iota\ \epsilon\rho\mu\eta\nu\epsilon\lambda\alpha\varsigma$
- **كتاب ارسطوطاليس باري ارمينياس اى في العبارة (اصحق) .**

- **باريامانياس ومعناه على التفسير (كندی ، رس) .**
- **بالعربية فالعبارة (فارابي ، احصاء) .**
- **باريرمينياس اى العبارة (س ، شفا) .**
- **العبارة (دمشقي) (Top. 139^b 11) $\eta\ \epsilon\rho\mu\eta\nu\epsilon\lambda\alpha$**
- **العبارة (اصحق) (D. An. 420^b 19) $\eta\ \epsilon\rho\mu\eta\nu\epsilon\lambda\alpha$**

E. induction, distinction. **اعتبار**
F. induction, distinction.
(non-Qur'anic in form)

- **اگر تمثيل بود آترا اعتبار خوانند (ط ، اساس) .**
- **الايضاغوغى وهو الاعتبار (مجهول) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$ (Rhet. 1356^b 1)**
- **معلولة ... وعلّة باعتبار (فارابي ، زينون) .**
- **الاعتبار والقياس (اخوان ، ج ٨٠٤) .**
- **الاعتبار في الخطابة (س ، شفا) (رشد ، خطابة) .**

- μετρεῖται — يعدّ (اخلاق)
(N. Eth. IX. 2, 7)
— العدد ... المنظوم ... المقطوع ... المتصل ...
(مقّص، منطق).
— فليس الواحد اذن عدداً ... الواحد ليس بعدد
بالطبع بل باشتباه الاسم ... الاثنين اول العدد
(كندى، فلسفة اولي).
— العدد ... تاماً او غير تام (فارابي، احصاء).
— اقلّ العدد اثنان (س، نجاة).
— العدد ينقسم الى الشفع والوتر (غز، تهاوت).
— العدد اعتباري (سهر، حكمة).

to note:

- الواحد ليس بعدد وان تألفت منه الاعداد
(جرجاني، ١٥٢).

The notion that one is not a number, repeated by almost all the *Falāsifa*, can be traced back to an erroneous rendering of a passage in the *Metaphysics*. The text reads:

- διό τὸ ἐν ἀριθμοῦ ἀρχὴ ἢ ἀριθμός
(Metaph. 1052^b 23-24)
— لذلك الواحد ابتداء العدد لا انه عدد (اسطاث)
لأنه
the original having been

- العددية (س، شفا).
— المعدودية (سهر، حكمة).

see علم عدد

- E. disposition, aptitude. استعداد
F. disposition, aptitude.
(non-Qur'anic in form)
— استعداد. ا. انتر مادة (س، علا).

- اعراب (يحيى) (Soph. 166^b 1) ἡ προσῳδία
— تعجيم حاد (يحيى) (Soph. 166^b 6) ὀξεῖα
— تعجيم ثقيل (يحيى) (Soph. 178^a 3) βαρεῖα
— عجمة (زرعة، ناعمة) ὁ σολοικισμός
(Soph. 165^b 14)
— عجمية (يحيى) ὁ σολοικισμός
(Soph. 165^b 14)
— الاعجام في المغالطات (س، اشارات)
— العجمة والاعراب (س، شفا).

- E. number. عدد
F. nombre.
Phl. *ḥumār*.

(Qur'anic 18: 10)

- شمار — شمار (س، علا).
— هر شماری یا دو بود یا سه یا چهار ... (س، علا).
— شمار تام (س، علا) =
prime number = عدد تام
see مر

- العدد (اصحى) ὁ ἀριθμός (Categ. 1^b 6)
— العدد فكثره ὁ δ' ἀριθμός πλῆθος μονάδων
احاد (اسطاث) (Metaph. 1053^a 30)
— العدد الكمي (متى) ὁ ἀριθμός ποσός
(A. Post. 78^a 17)
— صاحب العدد (متى) ὁ ἀριθμητικός
(A. Post. 93^b 24)
— صناعة العدد (نظيف) ἀριθμητική
(Metaph. 991^b 28)
— علم العدد (متى) ἀριθμητική
(A. Post. 75^b 3)
— عدد (دمشقي) καταριθμέω
(Top. 102^b 32)

- اعتدال (دمشقي) ἡ συμμετρία
(Top. 125^a 35)
— الجمال يظنّ أنّه اعتدال ما للأعضاء (دمشقي) τὸ δὲ κάλλος τῶν μελῶν τις συμμετρία δοκεῖ εἶναι (Top. 116^b 21)
— توسط واعتدال (اصحقي) μεσότης (D. An. 431^a 19)
— تعديل (اصحقي) μεσότης (D. An. 435^a 21)
— التوسط والاعتدال (اصحقي) μεσότητα (D. An. 424^b 1)
— معتدل (دمشقي) μέτριος (Top. 107^a 10)
— معادل (اصحقي) ἀνάλογον (D. An. 412^a 25)
— اعتدال (كندى، رس) (فارابي، مدينة) (س)،
نَجَاة .

E. modified. **معدل**
F. modifié.

(non-Qur'anic in form and sense)

- چون با حرف سلب مرکب شود ودالّ بود بر رفع آن معانی، آنرا الفاظ معدوله خوانند یعنی عدل بها عن مفهوماتها (ط، اساس).

- تعديل (تذاری) μεταλαθεῖν (A. Pr. 37^b 14)
— الفرق بين العدول والسلب (س، نَجَاة).
— المعدول إمّا ان يدلّ على عدم المقابل للملكة او على غيره (س، اشارات).

E. privation, the non-existent. **عدم**
F. privation, le néant.
L. privatio.
Phl. *nīstih, anahastih.*
(non-Qur'anic)

- الاستعداد هو نفس الجبولى (فارابي، تعليقات).
— ليس الاستعداد الاّ مناسبة كاملة لشيء بعينه هو المستعدّ له (س، نَجَاة).
— الاستعداد ليس سبباً للإيجاد (س، شفا).
— المادة المستعدّة بالاستعداد الاول (خلدون، مقدّمة).
— الحكماء فرقوا بين القوّة والاستعداد بوجوه ثلاثة... (صد، اسفار).

E. justice. **عدل**
F. la justice.

(Qur'anic 5: 96)

- عدالت هیئتى نفسانى است (ط، ناصرى).

- العدل (اصحقي) ἡ δικαιοσύνη (Categ. 8^b 34)
— العدل (متي) ἡ δικαιοσύνη

(A. Post. 88^a 29)

- العدالة (دمشقي) τὸ δικαίον (Top. 106^b 30)
to note:

- البرّ (مجهول) δικαιοσύνη (Rhet. 1366^b 1)
εἰ ἡ δικαιοσύνη ἐπιστήμη, καὶ ἡ ἀδικία ἄγνοια (Top. 114^b 7)
— ان كان العدل علماً فان الجور جهل (دمشقي).
— عدالته فى جوهره (فارابي، مدينة).

see داد

E. symmetry, moderation. **اعتدال**
F. symétrie, modération.

(Qur'anic word)

- راحت ولذّت اندر اعتدال است (خمسرو، خوان).
— اندازه گیری

corrected in the margin of the Paris Ms. into العادم .

الموجود ... المعدوم (مقفع ، منطق) : to note -
وجود المعدوم هو خروج ما بالقوة الى الفعل
(رشد ، تهافت) .

E. torture. عذاب
F. torture.

(Qur'anic 2: 80)

- تعذيبات (ط ، اساس) .

ἡ βάσανος العذاب (مجهول)
(Rhet. 1376^b 31)

E. apology. اعتذار
F. apologic.

ἡ ἀπολογία اعتذار (مجهول)
(Rhet. 1358^b 7)

- كتاب اعتذار سقراط (فارابي ، افلاطون) .

E. bent line, curvature. انعراج

κάμψις انعراج (اسطاث)
(Metaph. 1016^a 16)

κεκαμμένη المنعرج (اسطاث)
(Metaph. 1016^a 12)

καμπυλότης الانعطاف (اسطاث)
(Metaph. 1037^b 2)

عرض

πλάτος عرض (اسطاث)
(Metaph. 1020^a 12)

- طول وعرض وغلظ (مقفع ، منطق)

- عدم ... نام اونیست است (خسرو ، جامع)
(س ، علا) .

- عدم امکانی ... امتناعی (ط ، تصورات) .
نابودگی

- عدمی ... متقابل وجودی (ط ، اساس) .

- عدمیت (جامی ، شرح عطار) .

ἡ στέρησις العدم (اسطاث)
(Metaph. 1022^b 22)

ἡ στέρησις العدم (متى) (A. Post. 73^b 21)

ἡ στέρησις العدم (استحق) (Categ. 12^a 25)

τὸ μὴ εἶναι العدم (استحق)
(Metaph. 449^b 27)

الموجود ... العدم (مقفع ، منطق) : to note -
عدم (مقفع ، كلیلة) .

- الوجود والعدم (كندى ، رس) (فارابی ، مدينة) .
اعدام (فارابی ، مدينة) (س ، شفا)

- العدم فليس هو بذات موجودة ... ولا معدومة ...
بل هو ارتفاع الذات الموجودة بالقوة (س ،
نجاة) .

- قالت المعتزلة ان العدم ذات ما (رشد ، تهافت) .
العدمیات (سهر ، حكمة) .

- ... امر عدمی (تیمیة ، الرد) .

E. non-existent. معلوم

F. inexistant.

(non-Qur'anic)

- موجود ومعلوم (خسرو ، زاد) .

ἐστερημένον معلوم (اسطاث)
(Metaph. 1055^b 21)

τὸ ἐστερημένον المعلوم (دمشقی)
(Top. 148^a 1)

to note:

— العرض نعت كل ممنوع ... الاعراض مفارق
وغير مفارق ... العرض العام ... الخاص (مقفع ،
منطق) .

— العرض (كندی، رس) (فارابی، احصاء) (اخوان،
ج ۱ ، ۳۱۴) .

— كل ذات قوامها في موضوع فهو عَرَضٌ (س ،
نجاة) .

— العرض ... خاصاً ... عاماً (س ، شفا) .
— كل عرض عندهم [الاشعرية] مُحَدَّث (رشد ،
تهافت) .

— الاعراض ... قار الذات ... وغير قار الذات ...
(جرجانی ، ۱۵۴) .

According to the *Falāsifa* the accidents were six in number — three اعراض ذاتية and three اعراض غريبة. For its sense among the *Mutakallemūn* cf. Tahānawī, Vol. II, p. 986 ff.; Ghazālī, *Mi'yār*, p. 171.

The origin of the word and its significance led to much controversy. Its connotations among philosophers and theologians were different.

E. accidental.

F. accidentel.

L. per accidens.

— عرضی نشاید هرگز برخیزد از چیز (س ، علا) .

— بیرونی (س ، علا) .

— عرضی لازم ومفارق (ط ، اساس) — عرضیت
(ط ، ناصری) .

— بالعَرَض (اسحق) κατὰ συμβεθερχός
(Categ. 5^b 1)

E. accident.

F. l'accident.

L. accidens.

Phl. *gatišn*.

(Qur'anic in form not in sense)

— عَرَضٌ آن بود که هستی وی اندر چیزی دیگر
ایستاده بود (س ، علا) (خسرو ، جامع) .
— عرضیات یا خواص ... یا ... عام ... اعراض
کلی ... جزوی (ط ، اساس) — عرض
مفارق ... عام (ساوی)

— العَرَض (اسطاث) τό συμβεθερχός
(Metaph. 1025^a 14)

— العَرَض (دمشقی) τό συμβεθερχός
(Top. 102^b 27)

— عَرَض (تذاری) συμβαίνω (A. Pr. 48^a 10)
— العوارض (نظیف) τά συμβεθερχότα
(Metaph. 989^b 3)

— الاعراض (اسطاث) τά συμβεθερχότα
(Metaph. 997^a 22)

— الاعراض (متی) τά συμβεθερχότα
(A. Post. 73^b 4)

— عَرَضٌ* (دمشقی) τό σύμπτωμα
(Top. 126^b 36)

— عوارض (اسحق) τά σύμπτωμάτα
(Categ. 9^b 19)

— اعراض (اسحق) πάθη (D. An. 402^a 9)

— اعراض (اسحق) παθημάτων
(D. An. 403^a 20)

συμβεθερχός δέ ἐστιν ὃ μηδὲν μὲν τούτων
ἐστί μήτε ὅρος μήτε ἴδιον μήτε γένος.
(Top. 102^b 4)

— العَرَضٌ هو ما لم يوجد واحداً من هذه : لا حدّاً
ولا خاصّة ولا جنساً (دمشقی) .

- عرف (سج ، ٧٦)
 — عرف عام ... خاص (ط ، اساس)
 — عرف (س ، اشارات)
 — العرف ما استقرت النفوس بشهادة العقول وتلقته
 الطبايع بالقبول (جرجاني ، ١٥٤) .
 — العرفيات اللسانية (صد ، اسفار) .
 — عرفاً واصطلاحاً (سهر ، حكمة) .
 — اللغة ... الشرع ... العرف (تيمية ، الرد) .

E. conventional.

عرف

F. conventionnel.

- عرفى مطلق ... ضرورى ... دايماً ... دايماً لا
 ضرورى ... لا ضرورى ... لا دايماً (ط ، اساس) .

- الاطلاقات العرفية (صد ، اسفار) .
 — العرفية العامة ... الخاصة (جرجاني ، ١٥٤) .

E. definition.

تعريف

F. définition.

(non-Qur'anic in form)

- صناعة تعريف ... شنا ساندن (ط ، اساس) .

- التعرف (دمشقى) $\tau\acute{o} \gamma\eta\omega\rho\acute{\iota}\sigma\alpha\iota$
 (Top. 150^b 22)

- عَرَّفَ (تذارى) $\gamma\eta\omega\rho\acute{\iota}\zeta\epsilon\sigma\theta\alpha\iota$
 (A. Pr. 64^b 35)

- تعرّف (دمشقى) $\tau\acute{o} \gamma\eta\omega\rho\acute{\iota}\zeta\epsilon\iota\nu$
 (Top. 108^b 1)

- تعرّف (متى) $\gamma\eta\omega\rho\acute{\iota}\sigma\iota\varsigma$ (A. Post. 71^a 17)

- عَرَّفَ (متى) $\delta\eta\lambda\omicron\upsilon \tau\acute{\iota}$ (A. Post. 91^b 35)

- تعريف (فارابى ، احصاء)

- الاشياء العارضة (استحق) $\delta\sigma\alpha \sigma\upsilon\mu\acute{o}\epsilon\theta\eta\kappa\epsilon$
 (D. An. 402^a 8)

- العرضى ... ممّا ليس بذاتى (س ، نجاة) (كندى ،
 المعتصم) .

- عرضى لازم و ... مفارق (غز ، معيار)
 = separable and inseparable accident.

- العرضية (س ، شفا) (سهر ، حكمة)

E. irony.

تعريض

F. ironic.

(non-Qur'anic in form)

- التعريض (مجهول) $\eta \epsilon\iota\rho\omega\nu\epsilon\iota\alpha$ (Rhet.)

E. affection.

عارض

F. affection.

(Qur'anic 46: 23)

- سبب عارض (س ، علا) .
 — عارض ذاتى و ... غريب (ط ، اساس) .

- عارض (ناعمة) $\pi\acute{\alpha}\theta\omicron\varsigma$ (Soph. 173^b 6)

- عوارض (دمشقى) $\pi\acute{\alpha}\theta\eta$ (Top. 125^b 23)

- الآفات (استحق) $\pi\acute{\alpha}\theta\eta$ (D. An. 409^b 15)

- اعراض (استحق) $\pi\acute{\alpha}\theta\eta$ (D. An. 402^a 9)

- لازمة غير عارضية (مقفح ، منطق) .

- العارض (س ، منطق)

- العوارض الذاتية ... الغريبة ... المكتسبة ...

- الساوية (جرجاني ، ١٦٤) .

- العارضية ... المعروضية (صد ، اسفار) .

E. convention.

عُرف

F. convention.

(Qur'anic 77: 1)

— المعرفة ... الوقوف عند الغاية (ناعمة ، اثولوجيا) .
— الحسّ معرفة والعقل علم (س ، شفا) (فارابي ، عقل) .
— المعرفة التصديقية والتصورية (رشد ، الحس والمحسوس) .

— المعرفة ... عامية ... خاصية ... بالقوة ... بالفعل (س ، شفا) (جرجاني ، ٢٣٦) .

τὸ γὰρ ἐπίστασθαι λέγεται τριχῶς , ἢ ὡς τῇ καθόλου ἢ ὡς τῇ οἰκείᾳ ἢ ὡς τῷ ἐνεργεῖν (A. Pr. 67^b 3-5)

— المعرفة تقال على ثلاثة ضروب : إمّا عامية وإمّا خاصية وإمّا معرفة بالفعل (تذاري) .
متقدمة المعرفة = prognosis

— متقدمة المعرفة (متى) προγινωσκομένον (A. Post. 71^a 7)

— معرفة متقدمة الوجود γνώσις προϋπαρχουσα (متى) (A. Post. 71^a 1)

— مقدمة المعرفة (فارابي) .
— متقدمة الوجود (س ، شفا) .

— المعروف (دمشقي) τὸ γνῶριμον (Top. 151^b 3)

— معرفة (تذاري) γνῶριμος (A. Pr. 62^b 37)

E. axiom. متعارف

F. axiome. (non-Qur'anic in form)

— متعارف (ط ، اساس) .

— اكسيوما اعني المتعارف (متى) ἀξίωμα (A. Post. 72^a 17)

— العلوم المتعارفة (متى) τὰ ἀξιώματα (A. Post. 75^a 41)

— اصناف التعريف ... (س ، منطق) .

— التعريف الحقيقي ... اللفظي (جرجاني ، ٦٤) .

— التعريف ... عند المنطقيين هو الطريق الموصل الى المطلوب التصوري (تهانوي ، ج ٢ ، ١٠٠٣) .

E. cognition, knowledge. معرفت

F. connaissance.

F. cognitio, noscere.

(non-Qur'anic in form)

— معرفت شناخت باشد (خسرو ، خوان) .

— شناختگی see

— معرفت گویند که هستش بدانی وچگونگی اش ندانی (خسرو ، جامع) .

— المعرفة (اساطث) γνῶσις (Metaph. 1022^a 9)

— المعرفة (دمشقي) γνῶσις (Top. 104^b 1)

— المعرفة (اسحق) γνῶσις (D. An. 402^a 5)

— يعرف (اساطث) γνῶσις (Metaph. 1000^b 5)

— معرفة (اساطث) τὸ γνῶρίζειν (Metaph. 1004^a 20)

— معرفة (اسحق) τὸ γινώσκειν (D. An. 404^b 9)

— معرفة (متى) ἡ ἐπιστήμη (A. Post. 72^b 6)

— معرفة (اسحق) ἡ ἐπιστήμη (Metaph. 993^b 20)

— معرفة (تذاري) τὸ μάθησις (A. Pr. 67^a 23)

— معرفة (اسحق) εἶδησις (D. An. 402^a 1)

to note:

— المعرفة (عبد الحميد ، رس) (مفتّح ، الكبير الصغير) .

— المعرفة رأى غير زائل (كندي ، رس) .

ἐρωτική (هيئة العشق (اخلاق) —
(N. Eth. IX. 2)

ἐραστής (عاشق (اخلاق) —
(N. Eth. IX. 2, 3)

ἐρώμενον (المعشوق (اخلاق) —
(N. Eth. IX. 2, 3)

ἐρώμενον (المحجوب (متى) —
(Metaph. 1072^b 3)

— المحبب الاول والمعشوق الاول (فارابي، مدينة).
— المعشوق ... هو الخير عند العاشق ... المعشوقات ..

ليست اجساماً ولا انفس اجسام (س، نجاة).
— في كل واحد من الموجودات عشق غريزي لكمال

(س، رسالة العشق).
— العاشقية ... المعشوقية (صد، اسفار).

E. nerve. **عصب**
νεύρος (Top. 116^b 21) (دمشقي)

E. member. **عضو**
F. membre.

— اندامهای کارکنش (س، علا) = الاعضاء
العامة.

— اعضاء رئيسه (خسرو، زاد).

— اعضاء (اسطاث) τὰ μέρη
(Metaph. 1017^b 12)

— من الاعضاء (اسطاث) τῶν μερῶν
(Metaph. 1016^a 3)

— الاعضاء (اسحق) τὸ σῶμα (D. An. 408^a 17)

E. mercury. **عطار**
F. mercure.

— عطار تير (افضل، مص).

— المتعارف من الكلام ... التعارف العام ...
الخاص ... العلم المتعارف (س، شفا).

E. gnosis. **عرفان**
F. gnose mystique.

E. gnostic. **عارف**
F. gnostique.

— عارف (س، اشارات).

E. metaphor. **استعارت**
F. métaphore.

(non-Qur'anic)
— تشبيه واستعارت (ط، اساس).

— استعارة (اسطاث) ἡ μεταφορά
(Metaph. 1024^a 8)

— الاستعارة (متى) ἡ μεταφορά
(A. Post. 97^b 37)

— تأدي (اسطاث) ἡ μεταφορά
(Poet. 1457^b 6)

— الاستعارة (دمشقي) ἡ μεταφορά
(Top. 139^b 32)

— الاستعارة (فارابي، مدينة) (س، نجاة).

E. love. **عشق**
F. amour.

L. amor.

(non-Qur'anic)
— اندريافت سبب عشق آن بزرگي بود (س، علا).

— العشق (دمشقي) ὁ ἔρωξ (Top. 146^a 8)

E. temperance. عَفَت
F. la tempérance.

— عَفَت ... آن بود که هر چیزی را حدی و حقّی ..
— نگاه دارند (ط ، ناصری) .

— η σωφροσύνη (Categ. 8^b 34) العَفّة (اسحق)
— η σωφροσύνη (دمشقی) العَفّة (دمشقی)
(Top. 117^a 32)

— σωφρονός (Top. 107^a 7) عَفِيف (دمشقی)
— μεγαλοψυχία (مجهول) العَفّة (مجهول)
(Rhet. 1366^b 2)

— Qur'ān: 2: 274 — التَّعَفُّفُ
— العَفَاف — متَعَفِّفًا (مَقْفَع ، كَلِيلَة) .
— العَفّة ملكة يصدر عنها الامتناع عن الفواحش
(س ، شفا) . (فارابی ، افلاطون) .
— العَفَاف (رشد ، خطابة) .

E. retribution. عَقَاب
F. châtement.

(Qur'anic 41: 43)

— آنچه نفس بیابد سپس آنکه از جسم جدا شده
— باشد (خسرو ، رس) .

— η κόλασις (مجهول) العقوبة (مجهول)
(Rhet. 1369^b 12)

— η κόλασις (Top. 105^a 3) العقوبة (دمشقی)
— ثواب ... عَقَاب (مَقْفَع ، منطق)
— العَقَاب (س ، نَجَاة)

E. crux. عَقْدَه
to note: — العقدة (مَقْفَع ، منطق)

Ερμῆς عَطَارِد (متی)
(Metaph. 1073^b 32)

عَطَف

— τὸ νεύειν (A. Post. 76^b 10) — المنعطف (متی)
— ἀνάκλασις (متی) — الانعطاف والانكسار (متی)
(A. Post. 98^a 29)

عَطِيَت

— δόσις (N. Eth. IX. 8) — عطية (اخلاق)
— διδόναι (Themist. D. An.) — عطا (اسحق)

عَظَم

E. magnitude.
F. magnitude.
L. magnitudo.

(Qur'anic 6: 147)

— عَظَم (خسرو ، زاد) .

— τὸ μέγεθος (Rhet.) — العَظَم (مجهول)
— τὸ μέγεθος (A. Post. 76^a 36) — العَظَم (متی)
— τὸ μέγεθος (Top. 103^b 34) — العَظَم (دمشقی)
— τὸ μέγεθος (نظيف) — العَظَم (نظيف)
(Metaph. 990^a 12)

— τὸ μέγεθος (اسحق) — العَظَم (اسحق)
(D. An. 425^a 17)

— τὸ μέγεθος (D. An. 407^b 10) — جَسم (اسحق)
— δῆχος (Top. 106^b 15) — العَظَم (دمشقی)
— العَظَم (مَقْفَع ، منطق)
— الاعداد والاعظام (فارابی ، سعادة) (اخوان ،
ج ٢ ، ٤٢) .

— ليس عَظَم لامتناه (رشد ، ما بعد) .
— الاعظميّة (صد ، اسفار) .

- التعمّل يكون لشيء مجرد (س ، تعليقات) .
 — واجب الوجود ... اذا عقل ذاته وعقل انه مبدأ
 كل موجود عقل اوائل الموجودات عنه (س ، نجات) .
 — يعقل فعله الذى هو التعمّل (رشد ، ما بعد) .
 — التعمّل ... حضور الشيء للذات المجردة عن
 المادة (سهر ، حكمة) .
 — عقلنا الماهية لما هي هي (تيمية ، الرد) .

E. intellect, intelligence. **عقل**
 F. l'intellect, l'intelligence.
 L. intellectus (Gundisalvo),
 ratio (Gerard of Cremona).
 O.P. *man* = to think — Av. *man-yete*
 — *manah* = thinking power, power
 of will — Av. *manah* (Kent).
 Phl. *xrat*.
 (non-Qur'anic in form)

- خرد (س ، علا) .
 — عقل غريزي ... بهارسي خرد (قابوسنامه) .
 — وير (فردوسي)
 — عقل آترا خوانديم كه جز آنچه اوراست چيزي
 نپذيرد وبدهد ، ونفس بپذيرد از عقل وبدهد ،
 وجسم بپذيرد وندهد (س ، علا) .
 — عظيم تر عطائي اين عقل شريف است ... عقل
 صورتگر است ... عقل جوهر است وعلت
 نفس ... عقل ازلي است (خسرو ، زاد) .
 — عقل هم علت است وهم معلول (خسرو ، ٦
 فصل) .
 — عقل ... هست نخست است (خسرو ، خوان) .
 — بهشت بحقيقت عقل است (خسرو ، وجه دين) .
 — عقل خليفه خداي است (نسفي ، انسان كامل) .
 خرد - منش - مينو - وير see

E. belief, concept. **اعتقاد**
 F. croyance, pensée.

(non-Qur'anic in form)

- چراي اعتقاد (س ، علا)
 — اعتقاد كلتي ... خاص (ط ، اساس) .
 — اعتقاد (يحي ، زرع) *ἡ διάνοια*
 (Soph. 170^b 14)
 — اعتقاد (متي) *ὁπλόψις* (A. Post. 88^b 37)
 — يعقد (نظيف) *ὁπλόψις*
 (Metaph. 989^a 12)
 — اعتقاد (اصحق) *δόξα* (P. Herm. 23^a 34)
 — اعتقاد (يحي ، زرع) *γνώμη*
 (Soph. 176^b 18)

to note:

- اعتقاد (مققع ، الكبير الصغير) (كندی ، رس)
 (فارابي ، احصاء) .
 — اعتقادى او خلقى (س ، نجات) (تهانوي ، ج ٢ ،
 ٩٥٤) .

E. intellection, cogitation. **عقل**
 F. intellection, cogitation.
 L. intelligere.

- عقل (اصحق) *θεωρέω* (Categ. 5^b 28)
 — التعمّل (متي) *ἡ διάνοια*
 (Metaph. 1074^b 36)
 — التعمّل (متي) *νόησις* (Metaph. 1074^b 20)
 — عقل في اللسان ... عقل في الذهن (فارابي ،
 فلسفة ارسطو) .
 — صار معقولاً بعد ان عقله العقل (فارابي ،
 مدينة) .
 — يعقل الشيء اولاً ... التعمّل عند ارسطو هو
 الجيّد الروية (فارابي ، عقل) .

- الفاعل الاول ، أوّل فعل فعله هو العقل (ناعمة ،
اثولوجيا) .
- العقل يحارى الدهر لانه ممتدّ معه
(L. de Causis, 63)
- فتى كان الشيء في وجوده غير محتاج الى مادّة ،
كان ذلك الشيء بجوهره عقلاً بالفعل (فارابي ،
مدينة) .

to note:

- العقل الانساني فليس هو شيئاً سوى النفس
الانسانية التي صارت علامة بالفعل بعد ما
كانت علامة بالقوّة . (اخوان ، ج ١ ، ٣٥٠) .
- العقل اعتقاد بان الشيء كذا ... (س ، نجاه) .
- العقل ليس هو شيئاً اكثر من ادراك نظام الاشياء
الموجودة وترتيبها (رشد ، تهافت) .
- العقل ليس ينسب الى عضو مخصوص من
الانسان ... انه يلزم عنه الا يكون محله جسماً
من الاجسام ... العقل ليس شيئاً غير ادراك
صور الموجودات من حيث هي في غير هيولى
(رشد ، تهافت) .
- النفس الناطقة اذا اقبلت الى العلوم سبى فعلها
عقلاً (س ، نفس) .

For this Aristotelian concept:

- سليفة العقل مكونة في مغزها من القلب (مقفع ،
الكبير) .
- عقلاً ومحله إما دماغك وإما قلبك (غز ، محك) .
- العقل جوهر مجرد عن المادة ... قيل محله الرأس
وقيل محله القلب (جرجاني ، ١٥٧) — امر بعقله
القلب (تيمية ، الرد) .

to note:

- العقل عند ارسطوطاليس على ثلاثة اضرب ...
(اسكندر ، ١٨١) .
- رأ ارسطاطاليس ... ان العقل على انواع اربعة
(كندی ، رس) .

- عقل (اسطاث) (Metaph. 1049^a 5)
- العقل (اسطاث) $\eta \phi\rho\acute{o}\nu\eta\sigma\iota\varsigma$
(Metaph. 1009^b 13)
- العقل (تذارى) $\eta \phi\rho\acute{o}\nu\eta\sigma\iota\varsigma$
(A. Pr. 54^b 14)
- تغيرت عقولهم (اسطاث) $\pi\alpha\rho\alpha\phi\rho\acute{o}\nu\epsilon\iota\nu$
(Metaph. 1009^b 6)
- عقل (اصحق) $\acute{o} \nu\omicron\upsilon\varsigma$ (Metaph. 993^b 11)
- عقل (متى) $\acute{o} \nu\omicron\upsilon\varsigma$ (A. Post. 85^a 1)
- عقل (دمشقي) $\acute{o} \nu\omicron\upsilon\varsigma$ (Top. 104^a 6)
- $\lambda\acute{\epsilon}\gamma\omega \gamma\acute{\alpha\rho} \nu\omicron\upsilon\nu \acute{\alpha}\rho\chi\eta\nu \acute{\epsilon}\pi\iota\sigma\tau\eta\mu\eta\varsigma$
(A. Post. 88^b 36)
- واعنى بالعقل مبدأ العلم (متى)
- ان العقل هو فعل (متى) $\acute{o} \gamma\acute{\alpha\rho} \nu\omicron\upsilon\varsigma \acute{\epsilon}\nu\acute{\epsilon}\rho\gamma\epsilon\iota\alpha$
(Metaph. 1072^a 5)
- لان فعل العقل الحياة $\eta \gamma\acute{\alpha\rho} \nu\omicron\upsilon \acute{\epsilon}\nu\acute{\epsilon}\rho\gamma\epsilon\iota\alpha \zeta\omega\eta$
(Metaph. 1072^b 27) (متى)
- العقل صورة الصور $\acute{o} \nu\omicron\upsilon\varsigma \epsilon\iota\delta\omicron\varsigma \epsilon\iota\delta\omega\nu$
(D. An. 432^a 2) (اصحق)
- $\acute{o} \delta\acute{\epsilon} \nu\omicron\upsilon\varsigma \epsilon\iota\varsigma \kappa\alpha\iota \sigma\upsilon\nu\epsilon\chi\eta\varsigma \acute{\omega}\sigma\pi\epsilon\rho \kappa\alpha\iota \eta$
 $\nu\acute{o}\eta\sigma\iota\varsigma$ (D. An. 407^a 7)
- فامّا العقل فحركته حركة مفردة متصلة كمثل
الفهم (اصحق) .

For the Stoic $\tau\acute{o} \eta\gamma\epsilon\mu\omicron\nu\omicron\iota\kappa\acute{o}\nu$ cf. *Stoic.*
Vet. Frag. II, 56, 23.

- تحضره عقلك — تهجين عقولهم — مادّة من عقلك
وروية من فكرك — عقول ذى ميّزة — اعقل
الرجلين — عقل العقل عن سوى امره (عبد الحميد
رس) .
- ذكاء العقول — علم لتذكية العقل (مقفع ، الكبير ،
الصغير) .
- العقر جوهر بسيط مدرك للاشياء بحقائقها (كندی
رس) .

عقل آلهي - عقل انساني

— العقل ميزان صحيح فاحكامه يقينية ... غير انك لا تطمع ان تزن به امور التوحيد والآخرة وحقيقة النبوة ... فان ذلك طمع في محال ... (خلدون، مقدمة).

— الحديث الذي يروى «اول ما خلق الله العقل ... حديث موضوع باتفاق اهل المعرفة بالحديث...» (تيمية، الرد).

— كتاب مائتة العقل ومعناه واختلاف الناس فيه. cf. (الحاسبي — MS. Carullah. No. 1101 in Istanbul.

For definition of 'aql cf. Ach'arī, *Maqalāt*. Vol. II, pp. 480-481.

— العقل ... شيئية الاشياء ... سمى عقلاً لانه عقل ذاته ... (حجستاني، يتابع).

E. divine intelligence. عقل آلهي
F. intelligence divine.

— العقل الآلهي الذي يسميه ارسطوطاليس العقل الذّاتي بالقوة (اسكندر، ١٩٦).

— العقل الآلهي وهو ابدًا فاعل وهو بالفعل (اسكندر، ١٩٧).

— يجب ان تسمى هذه الحالة من العقل الهيلاني عقلاً قدسياً وهو من جنس العقل بالملكة الا انه رفيع جداً (س، نجا).

— العقل الروحاني (خلدون، مقدمة).

E. human intellect. عقل انساني
F. intellect humain.

— العقل الانساني ... هيئة ما في مادة معدة لان تقبل رسوم المعقولات (فارابي، مدينة).

— العقل الانساني (اخوان، ج ١، ٣٥٠).

— العقل اسم مشترك لمعاني عدة ... عند الحكماء فهي ثمانية ... العقل النظري والعقل العملي ... العقل الهيلاني ... العقل بالملكة ... العقل بالفعل ... العقل المستفاد ... العقل الفعال ... (س، حدود).

— ارسطاطاليس ... في كتاب النفس ... قسمه الى ثلاثة اقسام الى العقل الهيلاني والعقل الفعال والعقل المستفاد وفسره الاسكندر (بلخي، البدء).

With reference to the Deity:

— هو عقل وعاقل ومعقول (فارابي، زنون).

— واجب الوجود بذاته عقل وعاقل ومعقول (س، نجا).

With reference to the angelical system:

— عقلاً مجرداً ولسان الشرع ملكاً مقرباً (غز، مقاصد).

— العقول وهيئاتها النورانية اللاهوتية (سهر، حكمة).

— العقول انوار محضة متفقة في حقيقة التورية البسيطة متفاوتة بحسب الشدة والضعف ... على طريقة حكماء الفرس والاشراقيين (صد، اسفار).

On the origin of the term in Arabic:

— قيل سمى عقلاً لانه عقل للمرء من التخطي الى ما خطر عليه ... (بلخي، البدء).

— فالعقل في لغة الرسول واصحابه وامته عَرَض من الاعراض يكون مصدر عَقَلَ يعقل عقلاً ... والعقل في لغة فلاسفة اليونان جوهر قائم بنفسه فاين هذا من هذا ...

— ما يثبت المتفلسفة من العقل باطل عند المسلمين بل هو من اعظم الكفر ... كان السلف ... يقولون العقل غريزة. واما نفاة الطبايع فليس العقل عندهم الا مجرد العلم كما هو قول ... الاشعري ... (تيمية، الرد).

E. separate intelligence. **عقل مفارق**
F. intelligence séparée.

— عقول مفارق (ط ، تصورات)

— العقل المفارق (فارابی ، مدينة) (س ، نجات) .
— العقل المفارق لا يعقل الا ذاته وانه بعقل ذاته
يعقل جميع الموجودات (رشد ، تهافت) .

E. active intelligence, **عقل فعال**
intellect agent.
F. intelligence active, intellect agent.
L. intellectus agens.

— خرد توانا (س ، علا) .
— جوهری ... که وی را عقل فعال خوانند (س ،
نفس) .
— فرشته دانا... عقل فعال ... بزبان شریعت
جبرئیل ... خوانند (جوزجانی ، حی) .
— عقل فعال ... نخستین مبدعی است که خدای
اورا ابداع کرده است و آن جوهری است بسیط
ونورانی که صورت همه چیزها اندر دست (خسرو
جامع) .

to note:

— العقل الفعّال (اصحی) τοῦ πρακτικοῦ νοῦ (D. An. 433^a 16)

— العقل الفعّال (اصحی) ὁ νοῦς (D. An. 430^a 17)

— العقل الفعّال للجميع ποιεῖν παντὰ (D. An. 430^a 15) (اصحی)
الثالث ... هو العقل الفعّال (اسکندر ، 1٨٤)

— الثالث ... هو العقل الفعّال (اسکندر ، 1٨٤)
in text of Alexander: νοῦς ποιητικός

— العقل الفعّال فائض عن وجود السبب الاول...
ذاته واحدة ... هو الذي ينبغي ان يقال انه الروح
الامين وروح القدس (فارابی ، السياسات) .

E. the primal intelligence. **عقل اول**
F. l'intelligence première.

— عقل نخستین (خسرو ، ٦ فصل) .
— کز امر باری عقل اول پدید آمد ... عقل اول...
بدو نوع است ، یکی عقل غریزی ... دیگر
عقل مکتسب (خسرو ، جامع) .
— عقل اول ... اول موجودی است که از امر
باری تعالی در وجود آمد و وجود بی توسط یافت
(ط ، تصورات) .
— عقل اول ... قلم خداست (نسفی ، انسان
کامل) .

— العقل الاول ... فعل محض (ناعمة ، التولوجيا) .
— العقل الاول والموجود الاول والواحد الاول والحق
الاول (فارابی ، عقل) .
— كل عقل هو اعلى في المرتبة ... بما يعقل الاول
يجب عنه وجود عقل آخر (س ، نجات) .
— العقل الاول ... فعل محض وعلّة (رشد ،
تهافت) .
— العقل الاول يجب ان يكون بسيطاً واحداً باطلاق
(رشد ، ما بعد) .
— يسمّى بالقلم الاعلى والعقل الاول (صد ، رس) .

E. the practical intelligence. **عقل عملي**
F. intelligence pratique.
L. intellectus practicus.

— قوت عامله ... عقل عملي خوانند (س ، نفس)
(ط ، ناصری) .
— عقل عملي ... ای ... خرد کارکن (جوزجانی ،
حی) .

— العقل العملي يخدم جميع هذه ... لاجل تكميل
العقل النظري وتركيته ... العقل العملي يخدمه الوهم
(س ، نجات) .

عقل بفعل - عقل بقوت

الفعال) عقلاً منفعلاً أو يسمّى الخيال بالقياس
اليه عقلاً منفعلاً آخر (س ، نجاة) (صد ،
شواهد) .

E. acquired intelligence. **عقل مستفاد**
F. intelligence acquise.
L. intellectus acquisitus.
Phl. gōk - asrūt xrat (?)

— عقل مستفاد (س ، نفس) (ط ، تصورات) .
— عقل مستفاد ... كمال عقل است (نفسى ،
انسان كامل) .

— العقل المستفاد (اسكندر ، ١٨٦)

in text of Alexander: θύραθεν .

— فهذه الصورة التي لا هيولى لها ولا فنتاسيا هي
العقل المستفاد للنفس من العقل الاول (كندى ،
رس) .

— يكون العقل المستفاد شبيهاً بالصورة للعقل الذى
بالفعل (فارابى ، عقل) .

— عند العقل المستفاد يتم الجنس الحيوانى والنوع
الانسانى منه (س ، نجاة) (غز ، مقاصد) .

— العقل المكتسب (مجتبى ، يتابع)

E. intellect in potentia. **عقل بقوت**
F. intelligence potentielle.
L. intellectus in potentia.

— عقل بقوت (س ، علا) .

— العقل الهولانى الذى هو العقل بالقوة (اسكندر ،
١٨٤) (كندى ، رس) .

— فالعقل الذى هو بالقوة ... نفس ما او جزء
نفس او قوة من قوى النفس (فارابى ، عقل) .

— اول شخص اخترعه واولده — جوهراً شريفاً
بسيطاً روحانياً — يسمّى العقل الفعال (اخوان ،
ج ٤ ، ٤) .

— هذا العقل الفعال يفيض منه قوة تسيح الى
الاشياء المتخيّلة التي هي بالقوة معقولة لتجعلها
معقولة بالفعل (س ، نجاة) .

— العقل الفعال ... كالصورة فى العقل الهولانى
(رشد ، ما بعد) .

— العقل الفاعل ... عند ... عطاء القوس يسمّى
روان بخش ... (صد ، اسفار)

E. intelligence in act. **عقل بفعل**
F. intelligence en acte.
L. intellectus in actu.

— عقل بفعل (س ، علا) .
— عقل بفعل قوى است كه قبول صورتهى مجردة ...
بفعل حاصل آيد (ط ، تصورات) .

voûs évepyeîa (?)

— عقل بالفعل (اسكندر ، ١٨٤) .
— العقل الذى بالفعل ايداً (كندى ، رس) .
— العقل الذى بالفعل شبه موضوع ومادة للعقل
المستفاد (فارابى ، عقل) .

— العقل بالفعل ليس الأ صور المعقولات اذا اعدت
فى ذات العقل بالقوة وبه اخرجته الى الفعل
(س ، نفس) (غز ، مقاصد) .
— عقل بالفعل (رشد ، الحس والمحسوس) .

E. the passive intelligence. **عقل منفعل**
F. Pintelligence passive.

— يسمّى العقل الهولانى العقل المنفعل (فارابى ،
مدينة) .
— يسمّى العقل الهولانى بالقياس اليه (العقل

- العقل العمليّ يخدم جميع هذه ... لاجل تكميل العقل النظريّ وتركيبته (س ، نجاة) .
— العقل النظريّ ... ما يكون للنفس بحسب اصل القطرة ... نخلوها عن كل صورة (صد ، شواهد) .

E. material intelligence. **عقل هيولاني**
F. intelligence matérielle.
L. intellectus materialis.

- عقل هيولاني (س ، نفس) .
— عقل هيولاني ... قبول صورتها يمكنه مجرد از مواد (ط ، تصوّرات) .

voûς ὁλικος (?)
found in Alexander and in Arabic
Fragments of Porphyry.

- العقل عند ارسطوطاليس على ثلاثة اضرب احدها العقل الهيولاني (اسكندر ، ١٨١) .
— العقل الهيولانيّ الذي هو بالقوّة (فاراني ، مدينة) .
— هذه القوّة هي المسماة بالنفس النطقية وقد جرت العادة بتسميتها العقل الهيولانيّ اى العقل بالقوّة تشبيهاً لها بالهيولي (س ، نفس) .
— عقلاً هيولانياً وعقلاً بالقوّة (غز ، مقاصد) .
— العقل الهيولانيّ كائن فاسد (رشد ، ما بعد) (صد ، شواهد) .

E. intelligent. **عاقل**
F. intelligent.

- العاقل (اسطاث) ὁ πρόνιμος (Metaph. 1025^a 8)
— العاقل (اصحى) τοῦ νοῦ (D. An. 402^b 16)
— العاقل (مفصّل ، كليله) .

E. universal intelligence. **عقل كلّ**
F. intelligence universelle.

- عقل كلّ نخست پديد آورده* باري است وتمام است بفعل وقوت (خسرو ، خوان) .

- النفس بعد الموت تبقى دائماً غير مابنة متعلّقة بهذا الجوهر الشريف وهو المسمّى بالعقل الكلّي (س ، نفس) .
— الملك الآفي الموسوم بالعقل الكلّي (صد ، رس) .

E. intelligence in habitus. **عقل ملكي**
F. intelligence habitus.
L. intellectus in habitu.

- عقل ملكه (س ، نفس) .
— عقل ملكي (ط ، تصوّرات) .

- voûς ἐν ἐξῆσι (?)
— العقل الذي بالملكة (اسكندر ، ١٨٧) .
— العقل بالملكة (فاراني ، مفارقات) .
— عقلاً بالملكة (س ، نجاة) (غز ، مقاصد) .
— العقل بالملكة يستفاد بالبدن لا محالة (بهمنيار ، مراتب) .

E. speculative intelligence. **عقل نظري**
F. intelligence spéculative.
L. intellectus speculativus.

- قوت عالمه ... عقل نظري خوانند (س ، نفس) (ط ، ناصري) .

- عقل نظري ... اى ... خرد دانا (جوزجاني ، حى) .

- الروح كرامة وهذا العقل النظري كصقالتها (س ، فصوص) .

عقليّت

- العقلية تعقل الملائم (س ، نجاة) ، (غز ،
تهافت) ، (صد ، اسفار) .

E. intellection, cerebration. انعقال

F. intellection.

— الانعقال (معى) $\tau\acute{o}$ νοεῖσθαι
(Metaph. 1074^b 37)

E. intelligibles. معقولات

F. intelligibles.

L. intelligibilia.

(non-Qur'anic in sense and form)

- محل معقولات نفس انساني است (س ، نفس) .
— چیزی معقولات بعقل است (خسرو ، خوان) .
— موجودات محسوسات بود يا معقولات (ط ، اساس)

— المعقول (نظيف) $\tau\acute{o}$ νόημα
(Metaph. 990^b 25)

— المعقول (اسحق) $\tau\acute{o}$ νόημα
(P. Herm. 16^a 10)

— المعقول (اساطث) $\nu\omicron\eta\tau\acute{o}\nu$ (Metaph. 999^b 2)

— المعقول (نظيف) $\nu\omicron\eta\tau\acute{o}\nu$ (Metaph. 990^a 32)

— المعقول (معى) $\nu\omicron\eta\tau\acute{o}\nu$ (Metaph. 1072^a 26)

— المعقول (اسحق) $\nu\omicron\eta\tau\acute{o}\nu$ (D. An. 402^b 16)

— الحيوان المعقول (دمشقي) $\tau\acute{o}$ ζῷον νοητόν
(Top. 136^b 6)

— معقولات (دمشقي) $\tau\acute{\alpha}$ νοητά
(Top. 125^a 31)

— المعقول (اساطث) $\tau\acute{o}$ διανοητόν
(Metaph. 1021^a 30)

— المعقول (اساطث) $\tau\acute{o}$ νοούμενον
(Metaph. 1074^b 30)

— العاقل ... المتعقل ... قولنا ... عاقلة ليس هو
شيء غير ان المعقولات صارت صوراً لها ،
(فارابي ، عقل) .

— العاقل هو الذى له ماهية مجردة لشيء (س ،
نجاة) .

— العاقلية والمعقولة (س ، انصاف) (سهر ،
حكمة) .

— العقل ... العاقل ... المعقول (رشد ، ما بعد) .

E. intellectual. عقلي

F. intellectuel.

L. intellectualis.

Phl. *xratik*.

- علم عقلي (س ، علا) .
— مواد عقلاني — نطفة عقلاني — عقليات
علميات — عقلانيات (ط ، تصورات) .

$\nu\omicron\eta\tau\iota\kappa\acute{o}\varsigma$ (?)

- العالم العقلي (ناعمة ، اثولوجيا) .
— وجود عقلي (كندي ، المعتصم) .
— علم عقلي (فارابي ، مدينة) .
— صورة عقلية ... العقليات (س ، شفا) .
— جوهر عقلي (سهر ، حكمة) .
— القوى العقلية (رشد ، ما بعد) .
— جوهر عقلاني (صد ، اسفار) .

E. rationalists. عقلين

F. rationalistes.

— خرد كيشان

- اهل العقل (عبد الحميد) .
— اهل العقل (مفتي ، الكبير ، الصغير) .
— العقلين ... العقليات المحضة (تيمية ، الرد) .

- العلم المنطقی ... موضوعه المعانی المعقولة الثانية التي تستند الى المعانی المعقولة الاولى (س ، شفا) .
- الشیئة ... من المعقولات الثانی (سهر ، حکمة) .
- المعقولات الثانية ما لا يكون بازائه شيء فيه كالنوع والجنس والفصل (جرجانی ، ۲۳۷) .
- المعقولات الثانية والثالثة موضوعة لعلم المنطق (صد ، اسفار) .

E. inconclusive syllogism.

عقیم

F. syllogisme non-concluant.

(Qur'anic 22: 54)

- ضرب منتج وعقیم (ط ، اساس) .

— غير مقترن (یحی ، ناعمة) ἀσυλλόγιστος
(Soph. 167^b 34)

— غير مؤلف (یحی) ἀσυλλογιστικός
(Soph. 167^b 34)

Stoic: ἄγονος — συμπεραστικός — the Arabic term may have come from a rendering of the Stoic terms.

- الانتاج والعقم (س ، شفا) (رشد ، ما بعد) .

E. conversion, converse.

عکس

F. conversion, converse.

(non-Qur'anic)

- عکس آن بود که موضوع محمول کنی ومحمول موضوع ... (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
- عکس دو گونه بود ... عکس مستوی ... عکس نقیض ... (ط ، اساس) — باز گردانیدن ... عکس (ساوی)
- بازگردش ... را عکس خوانند (ترجمان) .

- المعقولات ثلاثة ... مبدع العقل ... العقل ... الصورة الحسية الحيوانية ... كل معقول وعقل في حيز الدهر لا في حيز الزمان (ناعمة ، اثولوجيا)
- العقل في النفس هو المعقول (كندي ، رس) .
- الصور المنزعة عن مورها الصائرة صوراً في هذه الذات هي المعقولات ... معقولات بالفعل ... معقولات بالقوة (فارابی ، عقل) .
- فمقولية الشيء بعينها هي وجوده المجرد عن المادة. (فارابی ، تعليقات) .

- معقولات الاشياء هي حقائق الاشياء (رشد ، تهافت) .
- المعقول من كل شيء هو مجرد ماهيته المنسوبة اليه مع سائر لوازمه (س ، تعليقات) .

E. primary intelligibles. معقولات اولیه

F. intelligibles primaires.

L. prima intelligibilia.

- المعقولات الاولى التي هي مشتركة لجميع الناس (فارابی ، مدينة) .
- اعني بالمعقولات الاولى المقدمات التي يقع بها التصديق لا باكتساب ولا بان يشعر المصدق بها (س ، نحاة) .
- المعقولات الاولى (رشد ، الحس والمحسوس) .
- المعقولات الاولى ما يكون بازائه موجود في الخارج (جرجانی ، ۲۳۷) .

E. secondary intelligibles. معقولات ثانیه

F. intelligibles secondaires.

- موضوع علم منطقی ... از آن معقولات ثانیه است (ط ، اساس) .
- مقید ... باعتبارات که آن را معقولات ثانیه میگویند (جامی ، شرح عطار) .

- شوند — شوه (دساتير)
 — علت دو گونه است ... اندر ذات معلول ...
 بيرون از ذات معلول (س ، علا) .
 — علت صوري ... غائی ... فاعلی ... عنصري
 (س ، علا) .
 — علت دور ... نزديك — عال ... سازنده علت
 — مردم علت چرائی عالم است (خسرو ، زاد) .

- علت (اساطات) αἷτιον
 (Metaph. 1013^a 24)
 — علت (اسمى) αἷτιον (Metaph. 993^b 24)
 — علت (تذاری) αἷτιον (A. Pr. 25^a 35)
 — سبب (یحی ، زرع ، ناعمة) αἷτιον
 (Soph. 165^a 4)
 — الكلمة (مئی) αἷτιον (A. Post. 95^b 19)
 αἷτια δέ τέτταρες, μία μὲν τὸ τί ἦν εἶναι,
 μία δέ τὸ τίνων ὄντων ἀνάγκη τοῦτ' εἶναι,
 ἑτέρα δέ ἡ τι πρῶτον ἐκίνησε, τετάρτη
 δέ τὸ τίνος ἕνεκα (A. Post. 94^a 20).
 — كانت الـعلل اربعاً، احدهما ما معنى الوجود للشيء
 في نفسه ، والاخرى عندما يكون : اى الاشياء
 يلزم ان يكون هذا الشيء ، والثالثة العلة التي
 يقال فيها ما الاول الذي حرك ، والرابعة هي التي
 يقال فيها نحو ماذا (مئی) .
 — علت (مقفّع ، منطق) to note
 — لكل سبب علت ولكل علت مجرى (مقفّع ، كلبية) .
 — العلل الطبيعية ... عنصرية ... صورية ...
 فاعلة ... تمامية (كندی ، رس) =
 — causa materialis, formalis, efficiens,
 finalis.
 — material, formal, efficient and final
 causes.

- العكس بالتساوي (مئی) τὸ ἀντιστρέφειν
 (A. Post. 95^b 41)
 — عكس (تذاری) τὸ ἀντιστρέφειν
 (A. Pr. 37^a 35)
 — ارنجیع (تذاری) τὸ ἀντιστρέφειν
 (A. Pr. 64^a 38)
 — قلب (ناعمة) τὸ ἀντιστρέφειν
 (Soph. 167^b 1)
 — العكس (دمشقی) τὸ ἀνάπαλιν
 (Top. 113^b 18)
 — العكس (مئی) τὸ ἀνάπαλιν
 (A. Post. 94^b 24)
 — تنعكس (اساطات) ἀνακάμπτω (Metaph.)
 — انعكس (اسمى) ἀντιστρέφω
 (P. Herm. 22^a 16)
 — انعكاس (تذاری) ἡ ἀντιστροφή
 (A. Pr. 25^a 39)
 — الانعكاس (تذاری) τὸ ἀντιστρέφειν
 (A. Pr. 61^a 16)
 — الانعكاس (تذاری) τὸ μετατιθέντα
 (A. Pr. 59^b 1)
 — طريق العكس ... عكس العام ... عكسها
 الخاص (فارابی ، قیاس) .
 — عكس القضية (اخوان ، ج ١ ، ٣٥٥) .
 — العكس ... تصوير الموضوع محمولاً والمحمول
 موضوعاً مع بقاء السلب والايجاب بحاله والصدق
 والكذب بحاله (س ، نجاة ، غز ، معيار) .

علت

E. cause.

F. cause.

L. causa.

Phl. *vahān*, *tim*.

(non-Qur'anic word)

— العلل اربعاً وربّما تفصّل فتكون خمسة (سهر ،
حکمة) . (خوارزمی ، ١٥٠) .

E. causality, causation. **علّیت**

F. causalité.

L. causalitas.

Phl. *vahānkārih*.

— عال ... سازنده علّت ودهنده علّتی مرعلّت
را ... مبدع حق است (خسرو ، زاد) .

— معلولیت بعّلیّت ازعّال (سج ، ٧) .

— علّیت (س ، علا) (ط ، اساس) .

— العلّیّة والمعلولیّة (فارابی ، تعلیقات) .

— الصورة قبل المادّة بالعلّیّة (س ، نّجاة) .

— الوجود الواجبی والعلّی ... اذ لا معلول لا علّیّة...

العلّیّة اعتباریّة (سهر ، حکمة) .

— العلّیّة امر اضافی (تیمیّة ، الرّد) .

E. effect, caused. **معلول**

F. effet, causé.

L. causatum.

Phl. *vahānik*.

(non-Qur'anic)

— معلول — معلولی — نا معلول (س ، علا) .

— معلولات بر سه بهر است ... (خسرو ،
جامع) .

— معلولات (متی) (A. Post. 76^a 21) αἰτιατά

— المعلول (اسحق) ἐν τοῖς ἀτελέσιν

(D. An. 432^b 23)

— علّة ، ومعلول (کندی ، المعتصم) .

— المعلولات مفتقرة فی ثبات وجودها الى العلّة...

المعلول الاول عقل محض ... (س ، نّجاة)
(غز ، تهافت) .

— العلّة الفاعلة البعيدة... القريبة (کندی، رس) =
distant and proximate efficient causes.

— يقال علّة للفاعل ... للمادّة للصورة
للعایة ... وكل واحد ... قریبة ... و ... بعيدة...
بالقوّة و... بالفعل ... خاصّة ... و... عامّة ..
بالذات ... و ... بالعرّض (س ، نّجاة) (رشد،
تهافت) .

— العلّة لیس من شأنها ان تتقدّم المعلول بالزمان
بل فی الوجود (س ، تعلیقات) .

— كون ذاته علّة فاعلة لصفاته ، فهذا باطل قطعاً
(تیمیّة ، الرّد) .

E. Primal Cause. **علّت اولی**

F. Cause Première.

— علّت اول کلمه ... ومعلول او ... عقل (خسرو ،
٦ فصل) .

— العلّة الاولى (متی) τὸ πρῶτον αἰτιον
(A. Post. 98^a 25)

— علّة الوجود (متی) τὸ αἰτιον τοῦ εἶναι
(A. Post. 90^a 9)

— العلل القصوى (اسطاث) ἀκροτάτας αἰτίας
(Metaph. 1003^a 26)

— العلل القريبة (اسطاث) τὰ ἐγγύτατα αἰτια
(Metaph. 1044^b 1)

— العلّة الاولى یبدع الاشياء ... دفعة واحدة ...
العلّة الثانية فعل والعلّة الاولى قدرة (ناعمة ،
اولوجیا) .

— العلّة الاولى مبدعة فاعلة متمّعة الكلّ غیر
متحرّكة (کندی ، رس) .

— للعلّة على المعلول تقدّم عقلی لا زمانيّ (سهر ،
اشراق) .

- لا يمكن ان يكون عالم آخر غير هذا (س ، نجاة) .
 - العوالم عند الحكماء ثلثة : عالم العقول وهو عالم الجبروت ، وعالم النفوس وهو عالم الملكوت ، وعالم الملك وهو عالم الاجرام (سهر ، حكمة) .

E. knowledge, science.
 F. savoir, science.
 L. scientia.
 Phl. *dānīšn*.

علم

(Qur'anic 16: 29)

- هر علمی برهانی را سه چیز بود ... موضوع ... آثار ذاتی ... مبادی (س ، علا) .
 - علم خدای نفس است ... علم تصوّر نفس است مر چیز را چنانکه هست (خسرو ، زاد) .
 - علم ... تصوّر است یا تصدیق (ط ، اساس) .
 see دانش

- العلم (اسحق) (Categ. 6^b 2) ἡ ἐπιστήμη
 - العلم (دمشقی) ἡ ἐπιστήμη
 (Top. 108^a 10)
 - العلماء (متی) οἱ ἐπιστάμενοι
 (A. Post. 71^b 15)
 - العلوم (نظیف) ἐπιστήμαι
 (Metaph. 990^b 26)
 - عِلْم (تذاری) θεωρεῖν (A. Pr. 43^a 21)
 - العلم (اسطاث) τὸ γινώσκειν (اسحق)
 (Metaph. 994^b 29)
 - حلماً وعلماً (اسطاث) φρόνιμον
 (Metaph. 1000^b 4)
 - العلم علان ... للمنافع و ... لتزكية النفس (مفقت ، مسكويه ، حكمة) .

- الوجود المملوئی (سهر ، حكمة) .
 - المملول الاول وهو العقل القَعَال (س ، تعليقات) .
 - المملولیة (س ، نجاة) (سهر ، حكمة) .

عالم

E. universe.
 F. l'univers.
 L. mundus.
 Phl. *gēhān*.

(Qur'anic 6: 73)

- عالم علوی ... سفلی ... عالم پیدای ...
 پنهانی (خسرو ، رس) - عالم خرد - عالم بزرگ (microcosm, macrocosm)
 - مردم ... عالم کهن - (خسرو ، زاد)
 - عالم وجود خیالی دارد ... و نمایشی است ...
 بعضی میگویند ... عالم اول و آخر دارد ...
 علما ... بعضی میگویند ... اول دارد و آخر ندارد ... حکما ... بعضی میگویند ... اول و آخر ندارد ... اهل وحدت ... (نسفی ، انسان کامل) .

- العالم (نظیف) ὁ κόσμος
 (Metaph. 990^a 22)
 - العالم (اسحق) ὁ κόσμος (Categ. 6^a 15)
 - عالم ازلی (دمشقی) ὁ κόσμος ἀίδιος
 (Top. 104^b 8)
 - العالم مُحَدَث مُبَدَع مُخْتَرَع کائن بعد ان لم یکن (اخوان ، ج ٢ ، ٧٦) .
 - الاختلاف ... فی کون العالم ازیلاً او غیر ازلی ... له فاعل او لا ... قول المتکلمین ومن یقول بحدوث العالم طرف ، وقول الدهریة طرف آخر ، وقول الفلاسفة متوسط بینهما (رشد ، تهافت) .

- آلهیات (ط ، اساس) .
- خدا شناسی (جامع التواریخ) .
- ایزد شناسی (نظامی) .

Θεολογία (?)

- العلم الآلهی - علم الربوبیة (کندی ، رس) .
- العلم الآلهی ينقسم الى ثلاثة اجزاء (فارابی ، احصاء) .
- العلوم الآلهی ... باحثاً عن امر الوجود المطلق ولواحقه ... (س ، نجاه) (تملوس ، مدخل) (خلدون ، مقدمه) .
- علم الامور الآلهیة ويسمى باليونانية ثاولوجيا (خوارزمی ، ۱۳۲) .
- الاقسام الاصلیة للعلم الآلهی ... خمسة (س ، رس) .
- العلم الآلهی ... يسمى ايضاً بالعلم الاعلى وبالفلسفة الاولى وبالعلم الكلتي وبما بعد الطبيعة وبما قبل الطبيعة . (هانونی ، ج ۱ ، ۴۲) .
- العلوم الآلهیة (رشد ، الحس والحسوس)

E. science of man.

علم انسانی

F. science de l'homme.

- العلم الانسانی (کندی ، رس) (رشد ، تهافت) .
- المبادئ العقلیة و ... الافعال والملکات التي بها يسمى الانسان ... فيحصل من ذلك العلم الانسانی والعلم المدني (فارابی ، سعادة) .
- الفلسفة الانسانیة (فارابی ، توطئة) .

E. speculative science.

علم انگارش

F. science spéculative.

- علم انگارش - علم نظری (س ، علا) .
- نگرش - نظر (س ، علا) = θεωρέω (?)

- العلم وجدان الشيء بمخافتها (کندی ، رس) .
- علم الشيء بالقوة الناطقة ... بالمتخیلة وقد يكون بالاحساس (فارابی ، مدينة) .
- العلم ... صورة المعلوم في نفس العالم (اخوان ، ج ۱ ، ۱۹۸) .
- الحس معرفة والعقل علم (س ، شفا) .
- كل معرفة وعلم فأمّا تصوّر وإمّا تصديق (س ، نجاه) .
- العلم ... حصول صور المعلولات في النفس ... علم الباری بالاشياء الجزئية هو ان يعرف الاشياء من ذاته وذاته مبدأ لها ... علم الباری بذاته لا بعلّة (س ، تعليقات) .
- العلم ينقسم الى العلم بذوات الاشياء ... ويسمى ... تصوّراً ... والى العلم بنسبة هذه الذوات المتصورة ... ويسمى هذا تصديقاً (غز ، معيار) .
- العلوم ازلية وغير كائنة ولا فاسدة الا بالعرض . (رشد ، تهافت) .
- العلم ضرب من الوجود بل عينه (صد ، اسفار) .
- العلم الصوري ... العلم الاشرافي الحضوري (سهر ، حکمة) .
- العلم الحسولي والعلم الحادث (صد ، اسفار) .
- العلم الحضوري ... حصول العلم بالشيء بدون حصول صورته في الذهن (جرجاني ، ۶۷) .
- to note:
- قولم العلم ينقسم الى تصوّر وتصديق ... كلام باطل ... (تيمية ، الرد) .

E. theology, science of the divine.

علم آلهی

F. théologie, science divine.

L. scientia divina.

- علم آلهی ... وعلم ربو بیت گويند (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

E. stereometry. علم مجسمات
F. stéréométrie.

— علم مجسمات (ط ، اساس) .

— علم المجسمات (متى) ἡ στερεομετρία
(A. Post. 78^b 37)

— العلم ... الذى ينظر فى المجسمات ينقسم على
حسب انواع المجسمات ... (فارابى ، احصاء)
(س ، شفا) .

E. science of tradition. علم حديث
F. science de tradition.

— باسناد السنة الى صاحبها والكلام فى الرواة
الناقلين لها ... هذه هى علوم الحديث (خلدون ،
مقدمة) .

علم حضورى

— العلم الحضورى الشهودى (سهر ، تلويحات) .
— العلم الحضورى ... حصول العلم بالشيء بدون
حصول صورته فى الذهن (جرجانى ، ٦٧) .

E. science of mechanical appliances. علم حيل
F. science de mécanique.

— علم حيل (س ، علا) .

— علم الحيل (متى) τὰ μηχανικά
(A. Post. 78^b 37)

— علم الحيل ... العددية ... الهندسية ...
(فارابى ، احصاء) (س ، شفا) .
— صناعة الحيل يسمى باليونانية ميخا نيكون
(خوارزمى ، ٢٤٧) .

ἡ θεωρητικὴ ἐπιστήμη (?)

see علم نظرى

(E. the higher science — علم برين
metaphysics.

F. la science supérieure —
métaphysique.

— علم نظرى سه كونه ... علم برين ...
وعلم پيشين وعلم آنچه سپس طبيعت است ...
علم برين موضوع وى ... هستى مطلق است ...
(س ، علا) .

— هست مطلق مر علم برين را (ساوى)
see علم اعلى

E. science of the scales — علم ترازو
logic.

F. science de pesage — logique.

— علم منطق يا علم ترازو (س ، علا) .

— علم النظم الميزاني ... صناعة الميزان ... الميزانيين
(صد ، اسفار) .

see علم منطق

E. science of weights. علم ائقال

F. science des poids.

— علم ائقال (س ، علا) .

— علم الاثقال (فارابى ، احصاء) .

E. science of pulleys. علم جرّ ائقال

F. science des poulies.

— علم تتبين منه كيفية ايجاد الآلات الثقيلة
(هانوى ، ج ١ ، ٤٧) .

- E. administration of the شهر علم تدبير
city.
F. l'administration de ville.

— علم تدبير شهر (س ، علا) .

to note:

- الديمقراطية وهو تدبير المدينة η δημοκρατία (مجهول) (Rhet. 1560^a 25)
— تعرف بتدبير المدينة وتسمى علم السياسة (س ، شفا) .

علم تدبير عام مردم

— علم تدبير عام مردم (س ، علا) .

- السياسة العامة التى هى الرئاسة على الجماعات (اخوان ، ج ١ ، ٢٠٨) .
— تدبير العامة وهو سياسة المدينة (خوارزمى ، ١٣١) .

- E. mathematical science. علم رياضى
F. science mathématique.
L. scientia mathematica.

- موضوع وى چون بجملة گيرى چندى است
وچون بتفصيل گيرى اندازة و شمار (س ، علا) .
— علوم رياضى (خسرو ، زاد) .

- الاشياء الرياضيات $\tau\omega\nu$ μαθηματικῶν (اسطاث) (Metaph. 1025^b 5)

- العلوم الرياضية (كندى ، المعتمد)
— فالرياضيات اربعة انواع (اخوان ، ج ١ ، ٢٠٣) .
— الاقسام الاصلية للحكمة الرياضية . علم

- E. Ethics, moral science. علم اخلاق
F. l'Éthique, science morale.
L. scientia moralis.

— علم تدبير خود — علم خود (س ، علا)
— تهذيب اخلاق — حكمت خلقى (ط ، ناصرى) .

— علم الاخلاق (مبنى) η ἠθική (A. Post. 89^b 9)

- علم سياسة النفس بالاخلاق المحمودة (كندى ، رس) .
— السياسة الذاتية ... معرفة كل انسان نفسه
واخلاقه (اخوان ، ج ١ ، ٢٠٩) .
— يختص علم الاخلاق بالنظر فى النفس الناطقة
وقواها العملية ... الخلقيات ... (س ، شفا) .
— تدبير الانسان ... ويشتمل عليه كتاب
استطائلىس فى الاخلاق (س ، رس) .
— السياسة الخلقية (رشد ، خطابة) .
— حكمة خلقية (سهر ، حكمة) .

- E. economics. علم تدبير خانه
F. science économique.

— علم تدبير خانه (س ، علا) .
— صناعت تدبير منزل ... حكمت منزلى (ط ، ناصرى) .

η οἰκονομική (?)

- علم ... العمل والتدبير والسياسة (مفتح ، منطق) .
— السياسة الخاصة ... معرفة ... تدبير منزله ...
(اخوان ، ج ١ ، ٢٠٩) .
— علم تدبير المنزل ... ويشتمل عليه كتاب
ارونس فى تدبير المنزل (س ، رس) .
— حكمة خلقية ومنزلية ومدنية (سهر ، حكمة) .

علم زيرين - علم طب

- E. science of profit and loss. علم سود وزيان
F. science de profit et de perte.
- علم سود وزيان (س ، علا) .

- E. magic. علم سيميا
F. la magie.
- علم امرار الحروف ... المسمى ... بالسيميا...
وفيه تأليف البوني وابن العربي (خلدون ، مقدمة) .

- E. science of Laws. علم چگونگی شرائع
F. science des Lois.
- علم چگونگی شرائع (س ، علا) .

- انواع العلوم الشرعية ... ستة ... (اخوان ، ج ١ ، ٢٠٢) .
- ما كان... يتعلق بالنبوة والشرعية فيشتمل عليه كتابان هما في التواميس (س ، رس) .

- E. Sufism. علم تصوف
F. Soufisme.
- علم التصوف ... من العلوم الشرعية الحادثة في الملة (خلدون ، مقدمة) .

- E. medicine. علم طب
F. la médecine.
- طب دو جزو است... آنچه مقتضى محافظت
صحت... آنچه مقتضى ازاله علت (ط ، ناصري) .

- طب (اسطاف) ἡ ἰατρική
(Metaph. 997^b 28)

- العدد ، وعلم الهندسة ، وعلم الهيئة ، وعلم الموسيقى (س ، رس) .
علم تعليمي see

- E. lower science — natural science. علم زيرين
F. science inférieure — science naturelle.
- علم طبيعى وعلم زيرين خوانند (س . علا) .

- العلم الاسفل (مفقع ، منطق) to note:
- العلم الاسفل ويسمى العلم الطبيعى (س ، رس) .

- E. politics. علم چگونگی سياسات
F. la politique.
- علم چگونگی سياسات (س . علا) .

- ἡ πολιτική (?)
- علم ... السياسة (مفقع ، منطق) to note:
- علم السياسة ... خمسة انواع ... النبوة ...
الملوكية ... العامة ... الخاصة ... الذاتية
(فارابی ، احصاء) .

- اصناف السياسات والرتاسات والاجتماعات
المدنية ... فيشتمل عليه كتاب افلاطون وارسطو
في السياسة ... (حدود) .

- السياسة الوحدانية ... التغيير ... الكرامة ...
الاجتماعية ... الاختيار ... القلة ... الحرية
والديمقراطية ... الارسطقراطية (س ، شفا) .
سياسات see

- علم آنچه بیرون از طبیعت است ... علم آنچه
سپس طبیعت است (س ، علا) .

τῶν μετὰ τὰ φυσικά (?)

- علم ما فوق الطبیعیات (کندی ، المعتصم) .
- علم الطبيعة وما بعدها (س ، شفا) .

E. arithmetic. علم عدد

F. arithmétique.

- شمار مر علم حساب را (س ، علا) (خسرو ،
زاد) .

ἡ ἀριθμητικὴ (علم العدد (متی)
(A. Post. 78^b 38)

ἡ ἀριθμητικὴ (صناعة العدد (نظیف)
(Metaph. 991^b 28)

- علم الحساب (مقفّع ، منطق) .
- علم العدد (کندی ، رس) .
- علم الحساب فی العدد (فارابی ، ما بعد) .
- علم العدد العملى ... النظرى (فارابی ، احصاء) .
- الارثماطيقى وهو معرفة ماهية العدد (اخوان ،
ج ۱ ، ۲۰۳) .
- علم الحساب (س ، اشارات) .
- من فروع علم العدد صناعة الحساب (خلدون ،
مقدمة) .

E. prosody. علم عروض

F. la prosodie.

- علم عروض (ط ، اساس) .

- نسبة علم المنطق الى المعقولات كنسبة العروض
الى اوزان الشعر (فارابی ، احصاء) .

ὁ ἰατρός (الطبيب (اسطاث)
(Metaph. 1013^b 32)

- علم الاجساد (مقفّع ، منطق) to note:
- الطبّ الجسدانى ... والطبّ الروحانى وهو الاقناع
بالحجج والبراهين ... (رازى ، رس) .
- الطبّ الروحانى (خلدون ، مقدمة) .

E. science of nature. علم طبیعی

F. science de la nature.

L. scientia naturalis.

Phl. *ḥihr* - *ḥnāsīh*.

- علم طبیعیات ... علم چیزهائی است که
بمحسّس تعلق دارد واندر جنبش وگردش اند
(س ، علا) .
- طبیعیات (ط ، اساس) - علم طبیعی (ساوی)
- چهار شناسی

ἡ φυσικὴ ἐπιστήμη (العلم الطبيعي (اسطاث)
(Metaph. 1025^b 19)

ἡ φυσικὴ (العلم الطبيعي (متی)
(A. Post. 79^a 12)

- علم طبیعیات هو علم کل متحرّک (کندی ،
المعتصم) .
- ينقسم العلم الطبيعي ثمانية اجزاء (فارابی ،
احصاء) .
- العلوم الطبيعية ... سبعة (اخوان ، ج ۱ ،
۲۰۵) .
- العلم الطبيعي ... موضوعه الاجسام ... فی
التغير (س ، نجات) .

E. metaphysics. علم آنچه بیرون از طبیعت

F. métaphysique. است

علم متعارف - علم فراست

— عملتی (دمشقی) ἡ πρακτικὴ
(Top. 145^a 15)

— العلوم العملية (فساربي ، احصاء) (س ، منطق) .
— الحكمة العملية وينقسم ... خلقية ومنزلية ومدنية (سهر ، حكمة) .

E. mathematics. علم تعليمي
F. mathématiques.

— علم تعليمي (س ، علا) .

— العلوم التعليمية αἱ μαθηματικαὶ ἐπιστῆμαι
(A. Post. 71^a 2) (متى)

— التعاليم τὸ μάθημα
(A. Post. 79^a 13)

— اصحاب التعاليم μαθηματικοὶ (متى)
(A. Post. 79^a 3)

— علم التعاليم ... ينقسم الى سبعة اجزاء (فارابي ، احصاء) .

— صناعة التعاليمين (س ، نجاة) .

see علم رياضي

E. physiognomy. علم فراست
F. physiognomonic.

— علم فراست (ط ، اساس) .

— تيز ديداري (جوزجاني ، حى) to note:

— الفراسة τὸ φυσιογνωμονεῖν (تندارى)
(A. Pr. 70^b 6)

— لم تحط فراستى (مقق ، كلية) to note:
— علم الفراسة والغرض فيه الاستدلال من الخلق على الاخلاق (س ، رس) (رشد ، نهايت)
(فخر الدين الرازى) .

E. axioms. علم متعارف
F. les axiomes.

— مقدمات اولى وجز اولى ... اين را علم متعارف وعلم جامع خوانند (س ، علا) — علم متعارف (ساوى)

— اكسيوما الشئ المتعارف τὸ ἀξιῶμα (متى)
(A. Post. 72^a 16)

— العلوم المتعارفة τὰ ἀξιῶματα (متى)
(A. Post. 75^a 42)

— علم الآراء ἀξιωμάτων (اسطاث)
(Metaph. 1005^a 20)

— الآراء العامية τὰ ἀξιῶματα (اسطاث)
(Metaph. 997^a 13)

— هذه تسمى العلوم المشهورة والاولى المتعارفة (فارابي ، سعادة) .

— المقدمة التى هى مبدأ برهان الاواسط له البتة ... تسمى العلم المتعارف (س ، شفا) .

E. the higher science — علم اعلى
metaphysics.

F. la science supérieure —
métaphysique.

— العلم الاعلى (مقق ، منطق) .

— العلم الاعلى ويسمى العلم الآلى (س ، رس) .

— العلم الاعلى وموضوعه اعم الاشياء وهو الوجود المطلق ... فمته العلم الكلى ... ومنه الآلى (سهر ، حكمة) .

see علم برين

E. practical science. علم على
F. science pratique.

— علمهاى حكمت دو گونه بوند ... عملی ... نظری (س ، علا) .

E. science of spheres. علم اكر
F. science des sphères.

— علم الاكر (س ، اشارات)
based on the *Sphairica* of Theodosius.

E. science of moving spheres. علم اكر متحرك
F. science des sphères mobiles.
— علم اكر متحرك (س ، علا).

— علم الاكر المتحركة (فارابي ، سعادة) (س ،
نجاه).

based on the books of Antolycus: περί
κινούμενης σφαίρας and περί ἐπιτολῶν
καὶ δύσεων.

E. speculative theology. علم كلام
F. théologie spéculative.

— علم الكلام وصناعة الكلام ملكة يقتدر بها
الانسان على نصره الآراء والافعال المحدودة
التي صرح بها واضع المللة ... تنقسم ... في
الآراء ... في الافعال (فارابي ، احصاء).

— علم يتضمن الحجاج عن العقائد اليمانية
بالادلة العقلية (خلدون ، مقدمة).

علم توحيد
see

E. universal science. علم كلتي
F. science universelle.

— علم كلتي (ناعمة ، اثولوجيا).
— العلم الكلتي ... ينظر في الشيء العام بجميع
الموجودات ... وينبغي ان يكون ... علماً

— الفراسة ... في اصطلاح اهل الحقيقة هي
مكاشفة اليقين ومعاينة الغيب (جرجاني ، ١٧٢).

علم فرائض

— علم الفرائض نوعان : احكام وحساب (تيمية ،
الرد).

علم فريهنك

E. mathematics.
F. mathématiques.

— علم ميانگين و ... فريهنك ورياضت ...
وتعليمي خوانند (س ، علا) (افضل ، مص).
علم تعليمي
see

علم تفسير

E. exegesis.
F. exégèse.

— مأخوذة من الكتاب والسنة بالنص أو بالاجماع
أو بالالحاق (خلدون ، مقدمة).

علم فقه

E. Muslim jurisprudence.
F. jurisprudence musulmane.

— علم فقه (ساوي)

— علم الفقه وصناعة الفقه ... يستنبط تقدير شيء
شيء مما لم يصرح واضع الشريعة ... جزء
في الآراء وجزء في الافعال (فارابي ، احصاء).

علم قراءات

— باسناد نقله وروايته الى النبي ... واختلاف
روايات القراء ... هذا هو علم القراءات
(خلدون ، مقدمة).

علم ميائنگين - علم كيميا

- حكمت مدنى (ط ، ناصرى) .

to note:

- الديمقراطية وهو تدبير المدينة η δημοκρατία (مجهول) (Rhet. 1560* 25)

- المسمى بوليپيقى اى المدنى (كندى، رس).

- العلم المدنى ... علم الاشياء التى بها اهل المدن ... ينال السعادة ...

- الفلسفة المدنية صنفان ... الصناعة الخلقية ... الفلسفة السياسية (فارابى ، سعادة) .

- العلم المدنى ... فى كتاب بوليپيقى وهو كتاب السياسة لارسطوطاليس و ... فى كتاب السياسة لافلاطون (فارابى ، احصاء) .

- يعرف به اصناف السياسات والرئاسة والاجتماعات المدنية ... (س ، رس) .

E. music.

علم موسيقى

F. la musique.

- علم موسيقى وبازنمودن سبب ساز وناساز آوازا ونهاد الحانها (س ، علا) .

- الموسيقى (اسحق) η μουσική (Categ. 11* 32)

- صناعة اللحن (تذارى) η μουσική (A. Pr. 70b 7)

- علم الموسيقى العملية ... النظرية (فارابى ، احصاء) .

- الموسيقى ... من عوارض العلم الطبيعى (س ، نجاة) .

E. the intermediary science — mathematics.

علم ميائنگين

F. science intermédiaire — mathématique.

واحدًا ... العلم الآلهى داخلا فى هذا العلم (فارابى ، ما بعد) .

- العلم الكلى وهو العلم الآلهى والعلم الناظر فيما بعد الطبيعة وموضوعه الموجود المطلق (س ، نجاة) .

E. alchemy.

علم كيميا

F. alchimie.

- علم الكيمياء ... ينظر فى المادة التى يتم بها كون الذهب والفضة بالصناعة ... امام المدونين فيها جابر بن حيان ... (خلدون ، مقدمة) .

E. science of language.

علم لسان

E. science de langage.

- علم لغت (ط ، اساس) .

- علم اللسان ... حفظ الالفاظ الدالة ... علم قوانين تلك الالفاظ (فارابى ، احصاء) .

- العلوم اللسانية ... فمنها ... اللغة ... النحو ... البيان ... الادب (خلدون ، مقدمة) .

E. harmony.

علم تأليف

F. harmonic, science des accords.

- در آوازا بكار دارند (ط ، ناصرى) .

- علم تأليف اللحن (متى) $\tau\acute{\alpha}$ ἁρμονικά (A. Post. 78b 38)

- علم تأليف اللحن (مققع ، منطق) .

- علم تأليف اللحن (س ، شفا) .

E. civics, political science.

علم مدنى

F. science politique.

- علم تدبير شهر (س ، علا) .

- علم منطق (س ، علا) — منطق ... راه
اندوختن نا دانسته بدانسته ... (ساوی)
— منطقیان (خسرو ، جامع) .
— علم منطق ... بمنزله آلات وادوات است
(ط ، ناصری) .
- علم المنطق (اسطاث) ἡ διαλεκτική
(Metaph. 1004^b 25)
— المنطقیّین (اسطاث) οἱ διαλεκτικοί
(Metaph. 1004^b 17)
— المناطق (اسطاث) τὸ διαλέγεσθαι
(Metaph. 1006^b 8)
— المسائل المنطقية (اسطاث) τὰς λογικὰς
(Metaph. 1005^b 22)
— قولاً منطقیّاً (اسطاث) λογικῶς
(Metaph. 1029^b 13)
— على طريق المنطق (متی) λογικῶς
(A. Post. 84^a 7)
— على طريق المنطق (متی) λέγεται
(A. Post. 83^b 32)
— قياس منطقی (متی) ὁ λογικὸς συλλογισμὸς
(A. Post. 93^a 15)
— منطق الطیر (قرآن)
— صناعة المنطق (مقفّع ، منطق)
— جلّ الادب بالمنطق وكل المنطق بالتعلم (مقفّع ،
الكبير ، الصغير) .
- Term perhaps first used by Ibn al-Muqaffa' for *logic* after the Pahlawi *gōvākīh*.
Cf. *Al-Fihrist* of al-Nadim, also Qiftī, *Tarikh*...
- Fārābī says:
المنطق واسمها مشتق من النطق ... النطق
الداخل ... النطق الخارج (التوطئة ...) .

- علم میانگین ... و ... فرهنگ ریاضت ...
وعلم تعلیمی (س ، علا) .
- العلم الاوسط (مقفّع ، منطق) to note:
— العلم الاوسط ويسمى علم الرياضی (س ،
رس) .
— الحكمة الوسطی (سهر ، حکمة) .
- E. astrology, astronomy. علم نجوم
F. astrologie, astronomie.
Phl. *stār - gōbīšnīh*.
— اختر شجاری (خوارزمی ، ٢٠٢) .
- علم النجوم (اسطاث) ἀστρολογία
(Metaph. 997^b 16)
— علم النجوم ἡ ἀστρολογική ἐπιστήμη
(تداری) (A. Pr. 46^a 19)
— علم النجوم ἡ ἀστρολογία μαθηματική
التعالیمی (متی) (A. Post. 78^b 40)
— تنجیم (نظیف) ἀστρολογία
(Metaph. 989^b 34)
— علم النجوم (مقفّع ، منطق)
— علم التنجیم (کندی ، رس) .
— علم النجوم ... علان ... احکام النجوم ...
النجوم التعلیمی (فارابی ، احصاء) .
— علم النجوم ... ثلاثة ... علم الهيئة ...
الزینجات ... علم الاحکام (اخوان ، ج ١ ،
٧٣) .
- E. Logic. علم منطق
F. la logique.
L. Logyca.
Phl. *gōbākīh, gōvākīh*.

علم نظري - علم نفساني

- E. speculative science. علم نظري
 F. science spéculative.
 - علمهاى حكمت ... على ... نظري (س) ،
 (علا)

ή θεωρητική επιστήμη (?)

- العلوم النظرية ... الطبيعية والرياضية و
 الآلهية (فارابي ، ما بعد) .
 - فغاية النظرى هو الحق وغاية العلمى هو الخير
 (س ، حدود) .
 - اقسام العلم النظرى ... طبيعياً ... رياضياً ...
 آلهياً ... كلياً (س ، منطق) .

- E. Optics. علم مناظر
 F. l'Optique.

- علم مناظر (س ، علا)
 - علوم المناظر (منى) τὰ δπτικά
 (A. Post. 78^b 37)
 - للمعانى المناظرية (منى) τὰ δπτικά
 (A. Post. 75^b 16)
 - فعلم المناظر ... اولها ... بالشعاعات المستقيمة ،
 والثانى ... بالشعاعات غير المستقيمة وهو
 المخصوص بعلم المرايا (فارابي ، احصاء) (س ،
 نجاة) (خلدون ، مقدمة) .

- E. psychological science. علم نفساني
 F. science psychologique.
 - اندر ما دو گونه علم است ... علم نفساني ...
 علم عقلى (س ، علا) .
 - العلوم النفسانية (اخوان ، ج ١ ، ٩٨) .

Only after the Stoics does the term
 λογική acquire its modern connota-
 tion of logic. Cf. *Stoic. Vet. Frag.* II,
 232, 76.

περί τῆς κατὰ χρυσίππου λογικῆς θεωρίας.
 Lalande, *Vocabulaire... de la Philosophie*
 gives still another reference from the
 Stoics.

For further cf. Soheil Afnan, *Philosophical Terminology in Arabic and Persian*,
 pp. 15-17.

- المنطقيات ثمانية (كندی ، رس) .
 - ... صناعة المنطق الى العقل والمقولات كنسبة ...
 النحو الى اللسان والالفاظ ... فالمنطق ...
 يشارك النحو بعض المشاركة ... (فارابي ،
 احصاء) .
 - المنطق ميزان الفلسفة و ... قبل انه اداة
 الفيلسوف ... المنطق اللغوى ... المنطق الفلسفى ...
 المنطق الحكيمى ... (اخوان ، رس) .
 - فالمنطق يتعلم منه ضروب الانتقالات من
 امور حاصلة ... الى امور مستحصلة (س ،
 اشارات) .
 - المنطق آلة فى العلوم الحكيمية ... مال فاضل
 المتأخرين فى نصرة من رأى ان المنطق آلة
 وليس بجزء (س ، شفا) .
 - صناعة المنطق (رشد ، ما بعد) (تملوس ،
 مدخل) .
 - اول من خلط منطقهم باصول المسلمين ...
 الفزائى ... ابى حامد ... غير عباراتها الى
 امثلة اخذها من كلام المسلمين (تيمية ،
 الرد) .
 - هذا العلم يسمى باليونانية لوجيا وبالسرانية
 مليونا (خوارزمي ، ١٤١) .
 - يتمنطق على مثل الشيخ الرئيس (صد ، اسفار) .

- علم الهندسة ... عملية ... نظرية (فارابی ، احصاء).
- الهندسة العقلية ... الحسية (اخوان ، ج ۱ ، ۶۳).
- الهندسة المحضة - النجومية - اللحنية - المناظرية (س ، نفس).
- الهندسة فكلمة فارسية معربة وفي الفارسية اندازه (خوارزمي ، ۲۰۲).

- علم هیئات**
- E. science of celestial spheres.
- F. science des sphères célestes.
- علم هیئات ونهاد عالم و حال صورت جنبش آسمانها وستارگان (س ، علا).
 - هیئت شناسی (نظامی)

- علم هیئة الکلتی (کندی ، رس).
- علم هیئة ما يعرف به حال الحركات والاجرام والأبعاد والمدارات والأطوال والعروض (س ، نجاة).
- يشتمل على كتاب المجسطی (س ، رس).

- علمی**
- E. epistemological, scientific.
- F. épistémologique, scientifique.

- مطلبهای علمی ... چهار ... است ... هکل
- وآن از هستی ونیستی پرسد ... ما وآن از چه چیزی پرسد ... ای وآن از کدامی پرسد ... لیم وآن از سبب پرسد (س ، علا).

to note:

- المؤلف اليقيني (متی) $\epsilon\pi\iota\sigma\tau\eta\mu\omicron\nu\iota\kappa\acute{o}\varsigma$ (A. Post. 71^b 18)

corrected in the margin of the Paris Ms. into علمی .

- علم النفس وهي من أهم ما يجب به العلم (سهر ، حكمة).

علم نقلی

- العلوم النقلية الوضعية ... مسندة الى الخبر عن الواضع الشرعي ولا مجال فيها للعقل الا في الحاق الفروع (خلدون ، مقدمة).

علم توحيد

- علم التوحيد (س ، حدود).
- علم التوحيد ... ينظر في ذات الله ... وصفاته القديمة و ... الفعلية و ... الذاتية ... لقبهم المتكلمون ... (غز ، اللدنية).

علم هندسة

- E. geometry.
- F. géométrie.
- Phl. zamik - patmānih.
- علم هندسه (س ، علا).

- علم الهندسة (متی) $\eta\gamma\epsilon\omega\mu\epsilon\tau\rho\iota\alpha$ (A. Post. 75^b 3)
- صناعة الهندسة (دمشقي) $\eta\gamma\epsilon\omega\mu\epsilon\tau\rho\iota\alpha$ (Top. 104^a 35)
- علم المساحة (اسطاث) $\eta\gamma\epsilon\omega\mu\epsilon\tau\rho\iota\alpha$ (Metaph. 1026^a 26)
- مسائل هندسية $\gamma\epsilon\omega\mu\epsilon\tau\rho\iota\kappa\acute{\alpha}\ \epsilon\rho\omega\tau\eta\mu\alpha\tau\alpha$ (متی) (A. Post. 77^b 15)
- الهندسي (تذاري) $\delta\gamma\epsilon\omega\mu\epsilon\tau\rho\eta\varsigma$ (A. Pr. 49^b 35)
- المهندس (متی) $\delta\gamma\epsilon\omega\mu\epsilon\tau\rho\eta\varsigma$ (A. Post. 76^b 38)
- الهندسة (مفقع ، منطق)
- علم المساحة المسمى هندسة (كندی ، رس).

— التعليم ... ايجاد الفضائل النظرية ... والتعلم هو بقول فقط (فارابي ، سعادة) (س ، شفا).

E. mathematics.

تعليم

F. mathématiques.

— τά μαθήματα (التعليم (اساط) —
(Metaph. 1026^a 9)

— τά μαθήματα (التعليم (نظيف) —
(Metaph. 992^a 32)

— μαθηματική (التعليم (اساط) —
(Metaph. 1026^a 12)

— μαθηματική (تعليم (نظيف) —
(Metaph. 987^b 15)

— μαθηματικῶς (سبيل التعليم (اسحق) —
(Metaph. 995^a 6)

— τά μαθηματικά (الامور التعليمية (نظيف) —
(Metaph. 989^b 32)

— αἱ μαθηματικαὶ ἐπιστημαὶ (العلوم التعليمية (متى) —
(A. Post. 71^a 2)

— ὁ μαθηματικός (صاحب علم التعليم (اساط) —
(Metaph. 1004^a 7)

— الجسم ... موضوع لصناعة التعليم (س ،
نجاة).

— التعليم (رشد ، ما بعد) .

— طريق التعليم اربعة ... الحدود ... البرهان ...
التحليل ... التقسيم (اخوان ، ج ١ ، ٣٢٦).

علم فرهنگ see

E. known, knowable.

معلوم

F. connu, connaissable.

(Qur'anic 15: 21)

— معلوم (س ، علا)

— ὁ μαθηματικός (اسحق) الرجل العلمي —
(D. An. 403^b 15)

— ζητοῦμεν δὲ τέτταρα, τὸ ὅτι, τὸ διότι, εἰ
ἔστι, τί ἐστιν (A. Post. 89^b 23-25)

— الاشياء التي نطلبها هي اربعة : احدها انه
يوجد ، والآخر لماذا ، ان كان موجوداً ،
وما هو (متى) .

E. learning, discipline.

تعليم

F. étude.

(non-Qur'anic in form)

— تعليم وتعلم باشد ... فكري ... حسي ...
تفهيم ... تنبيه (ط ، اساس) .

— ἡ διδασκαλία (تعليم (متى) (A. Post. 71^a 1)

— διδασκω (N. Eth. IX. 5) علم (اخلاق) —
— διδασκαλικός (يحي ، ناعمة) (Soph. 165^a 39)

— διδασκαλικός (برهاني (زرعة) —
(Soph. 165^a 39)

— ἡ μάθησις (تعليم (اساط) —
(Metaph. 1013^a 2)

— ἡ μάθησις (تعليم (نظيف) —
(Metaph. 992^b 30)

— ἡ μάθησις (متى) (A. Post. 71^a 1)

— τὸ μαθηθάνειν (تعليم (مجهول) —
(Rhet. 1371^a 31)

— τὸ μάθημα (التعليم (تذاري) —
(A. Pr. 46^a 5)

— تعليم (مقنع ، الكبير ، الصغير) : to note —
— الفحص التعليمي (كندي ، المعتصم) .

- علامات (مجهول) $\tau\acute{\alpha}$ τεκμήρια (Rhet. 1403^a 9)
 — تَقْمِرْيُون ... وهو أحد العلامات τεκμήριον (A. Pr. 70^b 4) (تذاري)
 — القياس بعلامات لا يكون برهاناً (فارابي ، الجمع)
 — العلامة ... قياس اضماري (س ، نجاة) .
 — الدلائل ... في الشكل الثالث والثاني تخص
 باسم العلامة (رشد ، خطابة) .

E. symbol, sign. **علامت**
 F. symbole, signe.

- علامة (اساطث) στιγμή (Metaph. 1016^b 26)
 — علامة (ناعمة) σύμβολον (Soph. 165^a 8)
 — علامة (اساطث) σημεῖον (Metaph. 1045^a 27)
 — علامة (تذاري) σημεῖον (A. Pr. 48^b 32)
 — علامة (يحي ، زرعة ، ناعمة) σημεῖον (Soph. 182^b 22)
 — الشهادة (اسحق) σημεῖον (D. An. 419^a 11)
 — العلامات (مجهول) τὰ σημεῖα (Rhet. 1366^b 28)
 — علامات (مقفّع ، منطق)
 — تَمَيِّز ... بفصول وعلامات (فارابي ، سعادة) .
 — حدّاً و ... مثلاً و ... علامة و ... اسماً
 (س ، شفا) .

E. habit, intention. **عمَد**
 F. habitude, intention.
 (non-Qur'anic in sense)

- يعمَد (تذاري) εἰσὼθέ (A. Pr. 32^b 21)

- معلومت - معلومات (جامي ، شرح عطار) .

- معلوم (يحي ، زرعة) γνωστός (Soph. 171^a 37)

- غير معلوم (يحي ، زرعة) ἄγνωστος (Soph. 171^a 38)

- مجهول (تذاري) ἄγνωστος (A. Pr.)
 — المعلوم (اساطث) τὸ ἐπιστητόν (Metaph. 1056^a 36)

- المعلوم (دمشقي) τὸ ἐπιστητόν (Top. 121^a 21)

- المعلوم (اسحق) τὸ ἐπιστητόν (Categ. 6^b 35)

- المعلومات (متي) τὰ ἐπιστητά (A. Post. 73^b 17)

- الاشياء المعلومية (اسحق) τὰ μαθηματικά (D. An. 431^b 15)

- عالم (اساطث) ὁ ἐπιστήμων (Metaph. 1046^b 19)

- المعلوم (كندي ، المعتصم) .
 — المعلومات الاول (فارابي ، سعادة) .
 — لكل معلوم ... مادة ... وصورة تخصّه (س ، نجاة) .

- المعلوم ... له عند المتكلمين تقسيات اربعة ...
 (تهانوي ، ج ٢ ، ١٠٦٦) .

E. tekmerion, certain proof. **علامت**
 F. le tekmérion.

(Qur'anic 16: 16)

- قياس علامت ضميري بود ... (ط ، اساس) .

- دلالة (مجهول) τεκμήριον (Rhet. 1357^b 4)

- عمل — کارکرد (خسرو ، زاد) .
- عمل (اسطاث) (Metaph. 1029^b 6) $\pi\rho\alpha\tilde{\xi}\iota\varsigma$ —
 — صنعة (اسطاث) (Metaph. 1022^b 5) $\pi\rho\alpha\tilde{\xi}\iota\varsigma$ —
 — عمل (اسطاث) (Metaph. 1029^b 3) $\epsilon\rho\gamma\omicron\nu$ —
 — فعل (اسطاث) (Metaph. 1029^b 5) $\epsilon\rho\gamma\omicron\nu$ —
 — حذق (مجهول) (Rhet. 1354^a 10) $\epsilon\rho\gamma\omicron\nu$ —
 — عمل (تذاری) (A. Pr. 43^a 22) $\pi\omicron\iota\epsilon\tilde{\iota}\nu$ —
 — الاعمال (دمشقی) (Top. 118^a 35) $\tau\acute{\alpha} \epsilon\rho\gamma\alpha$ —
 — الاعمال (اسحق) $\tau\acute{\alpha} \epsilon\rho\gamma\alpha$ —
 (D. An. 402^b 14)
- الاعمال (اسحق) $\alpha\iota \epsilon\nu\epsilon\rho\gamma\epsilon\iota\alpha\iota$ —
 (D. An. 415^a 19)
- $\tau\acute{\alpha} \epsilon\rho\gamma\alpha$ σημεῖα τῆς ἔξεως ἐστὶν
 (Rhet. 1367^b 32)
- الاعمال فهي دلائل على الفعال (مجهول)
- المعرفة العملية (اسحق) $\pi\rho\alpha\kappa\tau\iota\kappa\eta$ —
 (Metaph. 993^b 21)
- المعمول (اسحق) $\tau\omicron \pi\rho\alpha\kappa\tau\omicron\nu$ —
 (D. An. 433^a 29)
- العمل -- العامل (مقتفع ، منطلق)
- العمل فعل بفكر (كندی ، رس) .
- E. usage. استعمال
 F. usage.
 (non-Qur'anic in form)
- استعمال (ط ، اساس) .
- الاستعمال (اسطاث) $\eta \chi\rho\eta\sigma\iota\varsigma$ —
 (Metaph. 1050^a 24)
- الاستعمال (اسطاث) $\tau\omicron \chi\rho\eta\sigma\theta\alpha\iota$ —
 (Metaph. 1017^b 4)

- E. impulse. اعتقاد
 F. tendance.
- اعتقاد (اسطاث) (Metaph. 1023^a 9) $\delta\rho\mu\eta$ —
 — النهوض (اسطاث) $\delta\rho\mu\eta$ —
 (Metaph. 1015^a 23)
- E. substance of rhetorical عمود
 peroration.
- F. corps de la preuve.
 (non-Qur'anic in sense)
- خطابات مشتمل بود بر دو چیز ... عمود و ...
 اعوان (ط ، اساس) .
- عمود التصديق . نهول (σωματῆς πίστewς)
 (Rhet. 1354^a 15)
- الاقاويل الخطابية ... العمود والحيلة والنصرة
 (س ، شفا) .
- التصديق وعموده (رشد ، خطابة) .
- E. inhabited region. معمورة
 F. région habitée.
- $\omicron\iota\chi\omicron\upsilon\mu\acute{\epsilon}\nu\eta$ (?)
- امة في جزء من المعمورة (فارابی ، مدينة)
 (خلدون ، مقدمة) .
- اهل المعمورة (سهر ، حكمة) .
- E. depth. عمق
 F. profondeur.
- عمق (اسحق) (D. An. 423^a 22) $\beta\acute{\alpha}\theta\omicron\varsigma$ —
- E. work, action. عمل
 F. travail, action.
 L. opus, operatio.

- العناد التام وغير التام (س ، شفا) (فارابی ، قياس)
 — العنادية ... القضية التي يكون الحكم فيها بالتناقض ... (جرجاني ، ١٦٤) (تهانوي ، ج ٢ ، ٩٥٧)

E. contrary proposition. معاندت
 F. proposition opposée.
 (non-Qur'anic in form and sense)
 — معاندت وامتحان ومغالطة (ط ، اساس) .

- η ἐνστασις (A. Post. 77^b 34) (متي) — المعاندة (متي)
 — η ἐνστασις (A. Pr. 69^b 1) — الانطاسيس (تذاري)
 — η ἐνστασις (Top. 110^a 10) — المقاومة (دمشقي)
 — η ἐνστασις (Soph. 170^b 5) — منازعة (ناعمة)
 — αἱ ἀντικειμένα φάσεις (P. Herm. 22^a 12) — الاحكام المتعاندة (اصحق)
 — المقابلات والمعانادات (فارابی ، فضيلة العلوم) (س ، شفا)
 — المتعانادات (فارابی ، قياس) .
 — المعاندة ... صنف بحسب الامر في نفسه وصنف بحسب قول المعاند (رشد ، تهافت) .

E. element. عنصر
 F. élément.
 L. elementum.
 Phl. zahak, rastak, gohrak.

(non-Qur'anic)

- عنصر (س ، علا) (خسرو ، زاد) (سج ، ٣١)

- استعمالات (دمشقي) χρήσεις (Top. 124^a 31)
 — استعمل (تذاري) προσχράομαι (A. Pr. 49^b 35)
 — استعملت (نظيف) πραγματεύεσθαι (Metaph. 992^b 1)
 — معاملة (اخلاق) κοινωνία (N. Eth. IX. 4)
 — الاستعمال علته الارادة (كندی ، رس) .
 — المستعملات في العلوم (س ، نجاة) .

E. common. عام
 F. commun. (non-Qur'anic)

- عام (اصحق) κοινός (Categ. 1^a 1)
 — عام (يحيى) κοινός (Soph. 170^a 36)
 — عام (نظيف) κοινός (Metaph. 987^b 14)
 — عام (متي) τό κοινόν (A. Post. 75^b 20)
 — شايع (اصحق) τό κοινόν (D. An. 418^a 10)
 — عامية خاصية καθόλου, καθ' ἑκάστον (A. Pr. 67^a 20) (تذاري)
 — عام ... عامية (مقفّع ، منطقي) to note:
 — العاميات (س ، نجاة) .

E. opposition. عناد
 F. opposition.
 — عناد يا تام بود يا ناقص (ط ، اساس) .

- عناد (دمشقي) η ἐνστασις (Top. 109^b 27)
 — العناد (اصحق) ἀντίκεινται (P. Herm. 21^a 38)
 — عاند (متي) ἐνστῆναι (A. Post. 76^b 26)

E. meaning, intention.

F. sens, intention.

L. intentio.

(non-Qur'anic)

- معنى (س ، علا) (سج ، ٧٥) .

- معنى قول را روح است (خسرو ، زاد) .

- معنى (استحق) (P. Herm. 16^a 16) νόημα

- المعانى (استحق) τὰ νοήματα

(D. An. 432^a 12)

- تركيب المعانى (استحق) συμπλοκή νοημάτων

(D. An. 432^a 11)- معنى (استحق) (D. An. 426^a 28) λόγος

- معنى (اسطاث) σημαίνει

(Metaph. 1054^a 13)- معنى (دمشقى) (Top. 104^b 1) θεώρημα- معنى (دمشقى) (Top. 108^a 21) πράγμα

- المعانى (استحق) τὰ πράγματα

(P. Herm. 17^a 39)

to note:

- معنى (عبد الحميد الكاتب) (مقفّع ، الكبير ، الصغير)

- معنى ... المعانى (مقفّع ، منطق) .

- المعانى (كندى ، رس) (فارابى ، شعر) .

- المعنى ... الشيء الذى تدركه النفس من المحسوس من غير ان يدركه الحس الظاهر اولاً ... له وجود فى الاعدان ووجود فى النفس (س ، نجاة) .

- المعانى الكلية ... الجزئية (رشد ، الحس والمحسوس) .

- المعانى هى الصور الذهنية ... وضع بازائها الالفاظ (جرجانى ، ٢٣٥) (تهانوى ، ج ٢ ، ١٠٨٤) .

معنى

- عناصر اربعة (ط ، ناصرى) .

- العنصر (اسطاث) (Metaph. 1019^a 9) ὕλη- العنصر الاول (اسطاث) πρώτη ὕλη (Metaph. 1049^a 25)- العناصر (استحق) τὰ στοιχεῖα (D. An. 423^b 29)

- عنصر العناصر ومعنصرها (رسالة الجامعة) .

- العنصر طينة كل طينة (كندى ، رس) (اخوان ، ج ١ ، ١٩٧) .

- العناصر الاربعة (س ، نجاة) .

- العنصر اسم للاصل الاول فى الموضوعات (غز ، معيار) .

- العقل المسمى بالعنصر الاعلى (سهر ، حكمة) .

- العنصر ... يسمى ايضاً بالامتهات والاسطقسات والمواد والاركان ... عُرِفَ العنصر بانّه جسم بسيط فيه مبدأ ميل مستقيم (تهانوى ، ج ٢ ، ٩٦١) .

- فى لسان الفلسفة بالعنصر الاول وفى لسان الشريعة بالقلم الاعلى الآلى (صد ، رس) .

E. elemental, material.

عنصرى

F. élémentaire, matériel.

- ذرات عنصرى (جامى ، شرح عطار) .

material substance =

- جوهر عنصرى (اسطاث) οὐσία ὑλίκη (Metaph. 1049^a 36)

- العنصريّات (س ، نجاة) (سهر ، حكمة) .

- العالم العنصرى (سهر ، حكمة) .

- الجواهر العنصرية (رشد ، ما بعد) .

- العنصريّات ... الكائنات العنصرية (خلدون ، مقدمة) .

- العناية الكلية (فاراني ، الجمع) .
 -- عناية ... تعقل الاول المصلحة والصواب (س) ،
 شرح انولوجيا) .
 -- فالعناية ... احاطة علم الاول بالكل وبالواجب
 ان يكون عليه الكل ... (س ، اشارات) .
 -- العناية ... انكرها ... الاشرافيين واثبتها ...
 المشائين كالشيخ الرئيس (صد ، اسفار) .

E. Resurrection. **معاد**
 F. Résurrection.

- معاد بازگشتن نفس جزوى است بسوى نفس
 كل (خسرو ، رس) .

- امور المعاد (فاراني ، زينون) .
 -- المعاد منه مقبول من الشرع ... ومنه ما هو
 مدرك بالعقل والقياس البرهاني (س ، نجات) .
 -- اتفق ... الفلاسفة والمليين في حقيقة المعاد...
 لكنهم اختلفوا في كيفية . فذهب جمهور
 الاسلاميين ... الى انه جسماني فقط ... و ...
 الفلاسفة ... الى انه روحاني اى عقلي فقط
 (صد ، اسفار) .
 -- الفلاسفة لا يقرّون بمعاد الابدان (تيمية ،
 الرد) .

E. habit, practice. **عادت**
 F. l'habitude.
 Phl. varzishn, hōk.

(non-Qur'anic)

- عادت (س ، علا) (ط ، اساس) .
 -- العادة (متى) (Poet. 1447^b 20) συνήθεια
 -- ما لم نعتده (اصحق) ἀσυνήθεια
 (Metaph. 995^a 2)
 -- العادة (مجهول) ἔθος (Rhet. 1369^a 6)

cf. Horten, Z.D.M.G., 1910, pp. 391-396.

E. first intentions. **معاني اولى**
 F. les premières intentions.
 L. prima intentio.

-- المعاني الاولى (س ، شفا)

E. second intentions. **معاني ثانية**
 F. les secondes intentions.
 L. secunda intentio.

-- العلم المنطقي ... موضوعه المعاني المعقولة الثانية
 (س ، شفا) .

معنوى

-- معنوى بعكس لفظى (ط ، اساس)
 -- معنويّت (ط ، ناصرى) .

-- الوجهة اللفظية والمعنوية (س ، شفا) .
 -- المعنوى ... الذى لا يكون للسان فيه حظّ
 (جرجاني ، ٢٣٦) .
 -- صفات معنوية (رشد ، كشف) .

E. Providence. **عنایت**
 F. la Providence.
 (non-Qur'anic word)

-- عنایت (س ، علا) .
 -- عنایتهاى نفس كلّي (خسرو ، زاد) .

to note:
 εὐεργεσία -- العناية (مجهول)
 (Rhet. 1361^a 30)

E. criterion. معيار

F. critère.

(non-Qur'anic in form)

κρίτηριον (Metaph. 1063^a 3)

Arabic translation dropped out.

- المعيار (فارابی . سعادة) (س . شفا) (سهر .
حكمة) .

- سبروها بمعيار المنطق (خلدون . مقدمة) .

Cf. περί κριτηρίου

Stoic. Vet. Frag. II, 105, 33.

E. individual, entity, essence. عين

F. individu, entité, essence.

(non-Qur'anic in sense)

- شخص عینی است مشار الیه (خسرو ،
جامع) .- هیول ... عینی فعل پذیر است ... هست
نامی است افتاده بر جوهری وعینی ... موجود
عینی قائم بذات است (خسرو ، زاد) .(the two terms synonymously after
Ibn al-Muqaffā')

- از اعیان بمعانی (ط ، اساس) .

- حقایق ممکنات ... صوفیة ... اعیان ثابتة
خوانند و متکلمان معلوم معدوم و معتزلة شیئ
ثابت و حکما ماهیت (جامی ، شرح عطار) .- عين (اسحق) (Categ. 1^a 6) ὁ αὐτός- اعیان (اسحق) (Categ. 1^b 21) τὰ αὐτά

- الاعیان (دمشقی) τὰ πράγματα

(Top. 110^a 16)

- إمّا ... باعیانها وإمّا τὰ εἶδη ἢ αὐτά ἢ

بصورها (اسحق) (D. An. 431^b 28)- بالعادة (اسطاث) (Metaph. 1047^b 34) ἐθελ

- بحسب العادة (اسحق) τὰ ἐθῆ

(Metaph. 994^b 31)- الاعتياد (مجهول) (Rhet. 1354^a 9) συνήθειαν- دأب وعادة (مققع . كليلة) - عن اعتياد
(فارابی ، المقولات)- العادة توأم الطبيعة وقيل طبيعة منتزعة (اخوان .
ج ٣ ، ٣٩٥) (س . شفا)

- العادة طبيعة مكتسبة (اخلاق جالينوس)

- الاعتياد (رشد ، خطابة) (خلدون ، مقدمة) .

اعتیاض

- اعتیاض (اسحق) (D. An. 402^a 11) πίστις

- الاعتیاض (اسحق) δυσχερείας

(D. An. 410^a 27)

E. problems.

معايات

F. problèmes.

- المسائل والمعاياة (اسحق) ἀπορίας

(D. An. 409^b 22)

- المعاضلات والمسائل (اسحق) ἀπορίας

(D. An. 408^a 24)

see مسائل

E. convention.

عهد

F. convention.

- عهود (ط ، اساس) .

- العقود (مجهول) αἱ συνθήκαι

(Rhet. 1376^b 5)

- العهود (س ، شفا) .

- بعينه (س ، علا) (ط ، اساس) .
 — بعينه (نظيف) (Metaph. 987^a 24) ταυτόν
 — بعينه (تذارى) (A. Pr. 27^a 13) ὁ αὐτός
 — هو هو بعينه (متى) (A. Post. 93^a 6) τὸ αὐτό
 — باعيانها (نظيف) (Metaph. 989^a 22) ταῦτά
 — ليس ... شرطاً في وجوب الوجود ... لا بعينه
 ولا لا بعينه (س ، نجاة) .
 — بعينه (ناعمة ، اثولوجيا) (فارابى ، مدينة) .

E. specification, individuation. **عينين**
 F. spécification, individualisation.

- هرچه هست از مخلوقات و تعینات و صفات ...
 اعظم و اوسع و اجمع جميع تعینات تعین اول
 است ... (جامى ، شرح عطار) .
 — تعین الطرفين موجبة (س ، نجاة) .
 — التعین يدخل على الاعراض والجواهر جميعاً
 (غز ، معيار) .
 — لا يتصور التعین والاثنيبة (سهر ، اشراق) .
 — التعین الذهني ... متعیناً بتعینات صور
 الامكانية (صد ، اسفار) .
 — التعین ما به امتياز الشيء عن غيره (جرجاني ،
 ٦٥) .
 — التعین هو التشخص ... والتعین الاول عند
 الصوفية هو مرتبة الوحدة والتعین الثانى عندهم
 هو مرتبة الواحدية (تهانوى ، ج ٢ ، ١٠٧٥) .

عينيت

- باعتبار عينيت (جامى ، شرح عطار) .
 — هوية الشيء وعينيته و وحدته وتشخصه

— جميع الامور في اسمين ... العين ... العرّص ...
 فالعين اسم كل جوهر مسمى ... قسمان
 عام وخاص ... الاعيان ... عين الشيء ...
 اصله (مفتق ، منطق)

cf. the categories given by Ibn al-Muqaffa'.

- تنقل الشيء عن عينه الى عين اخرى (كندى ،
 رس) .
 — العين هو الذى لا يمكن ان يقع به تشابه بين
 اثنين اصلاً (فارابى ، القياس الصغير) .
 — الاشياء ... باجمها صور واعيان غيريات
 (اخوان ، ج ١ ، ٣١٦) .
 — الشيء إما عين موجودة وإما صورة موجودة
 في الوهم والعقل (س ، نجاة) (سهر ، حكمة)
 (جرجاني ، ٣٠) .
 — العين ... ما قام بنفسه جوهرًا كان او جسمًا
 ويقابله المعنى ... العالم إما عين او عرّص ...
 فالوجود المعنى بمعنى الوجود الخارجى ... (تهانوى ،
 ج ٢ ، ١٠٧٣) .
 — المسماة بالمهيئات عند الحكماء وبالايعان الثابتة
 عند ارباب الكشف (صد ، اسفار) .
 see جوهر

عنى

- وجود عنى ... وجود كونى (جامى ، شرح
 عطار) .
 — ذاتاً عينياً (سهر ، حكمة) .
 — الاعتبار العينية والذهنية (سهر ، حكمة) .
 — وجود عنى ... ذهني ... (صد ، اسفار) .

E. exactly itself. **بعينه**
 F. absolument même.

(non-Qur'anic in form or sense)	وخصوصيته وجوده المنفرد كل واحد (فارابي ،
— دائرة معين رايلك مركز معين بود (س ،	تعليقات) .
علا) .	— عينية صفاته (صد ، اسفار) .
— معين ونامعين (ط ، اساس) .	
— السكون المعين مقابل الحركة المعينة ... مبادى	E. specific.
او معينات للطبيعة الخاصة (س ، نجا) .	F. spécifique.

معين

غ

- الغريزة طبيعة حالة في القلب ... (كندى ، رس) .
— الغريزة البشرية (س ، نجاة) .

غريزي

- عقل ... غريزي ومكتسب (خسرو ، رس) .
— عقل غريزي ... استعداد است (نسفي ، انسان كامل) .

— غريزي (دمشقي) σύμψυτος
(Top. 148^a 27)

— طبيعي (اسحق) σύμψυτος
(D. An. 406^b 30)

- عقل ... غريزي ومكتسب (اخوان ، ج ٤ ، هـ) .
— الروح الغريزي (فارابي ، مدينة) .
— الحرارة الغريزية (س ، مباحثات) .

E. subject of inquiry. غرض
F. sujet de recherche.
(non-Qur'anic)

— غرض اندر پديد آوردن ... (خسرو ، زاد) (س ، علا) .

— الغرض (تذاري) ἡ σχεψίς (A. Pr. 24^a 10)

E. food. غذا
F. l'aliment.

— الغذاء (اسحق) τροφή (D. An. 415^a 22)
— الغذاء (اسحق) ἀκμή (D. An. 411^a 30)
— الغذاء (اسحق) τό γεννητικόν
(D. An. 432^b 10)

— الغاذي (اسحق) τό τρέφον
(D. An. 416^b 21)

— الغاذي (اسحق) θρεπτικός (Them. D. An.)
— المغتذى (اسحق) τό τρεφόμενον
(D. An. 416^b 20)

— الذي يغتذى (اسحق) τό τρέφεται
(D. An. 416^b 13)

E. innate quality. غريزت
F. qualité innée.
(non-Qur'anic)

— غريزت عقل (سج ، ٣٢) .
— غريزت نفس — عقل غريزي (خسرو ، زاد) .

— في غريزتنا (نظيف) σύμψυτος
(Metaph. 993^a 1)

— غريزة (اسحق) ἔξις (D. An. 430^a 15)
— غريزة (عبد الحميد ، رس) to note:
— فالعقل غريزة مكونة (مقفّ ، كليله) .

E. error. **غلط**
F. erreur.

غلط (اصحى) (D. An. 402^a 21) πλάνας

E. Sophistical Refutations. **مغالطة**
F. Réfutations Sophistiques.
G. περί σοφιστικῶν ἐλεγχῶν.

— مغالطة ... سوفسطيقا خوانند ... تبكىت
مغالطى ... صناعت مغالطة (ط ، اساس).

— كتاب السوفسطيقا نقل يحيى بن عدى ونقل
عيسى بن زرة ونقل قديم منسوب الى الناعمى.
Mss. Bibliothèque Nationale, Paris.

— سوفسطيقى! ... المغالطة (كندى ، رس).
— سوفسطيقا ... المغالطة ... فى التبكيات المشاغية
(س ، شفا).

E. fallacy. **مغالطة**
F. paralogisme.

(non-Qur'anic)

— مغالطة (ط ، اساس).

— مغالطة (مضى) δ παραλογισμός
(A. Post. 77^b 20)

— المغالطات (دمشى) οἱ παραλογισμοί
(Top. 101^a 5)

— مغالط (اصحى) σοφιστική
(P. Herm. 17^a 36)

— مغالط (زرعة) σοφιστής (Soph.)

— مشاغب (ناعمة) σοφιστής (Soph.)

— المغالط . المشاغب (مقفع ، منطق).

— مغالطة ... المغالطين ... (فارابى ، افلاطن)
(س ، نجاة).

— الغايات والاغراض (فارابى ، احصاء) (كندى ،
رس).
— الغرض هو الغاية التى توجب الفعل (س ،
تعليقات) (اخوان ، ج ٤ ، ٩).

غزالي

— اول من خلط منطقهم باصول المسلمين ابو حامد
الغزالي ... امرضه الشفاء ... شيخنا ابو حامد
دخل فى بطن الفلاسفة ثم اراد ان يخرج منهم
فما قدر ... (تيمية ، الرد).

E. anger. **غضب**
F. colère.

— اين قوت ... غضبش خوانند (س ، علا).

— الغضب (مجهول) ἡ ὀργή (Rhet. 1354^a 17)

— الغضب (مجهول) ὁ θυμός (Rhet. 1369^a 7)

— الغضب (اصحى) τὸ θυμικόν

(D. An. 432^a 25)

— الغضب (اصحى) ὀργίζεσθαι

(D. An. 408^b 3)

— غضبى (اصحى) θυμικός (Themist. D. An.)

— لذّة الغضب الظفر (س ، نجاة).

E. victory. **غلبة**

F. victoire.

Phl. *vanišn, vanih* (Dēnkart).

(Qur'anic 30: 30)

— الغلبة (مجهول) τὸ νικᾶν (Rhet. 1371^a 2)

— الغلبة (اسطاث) τὸ νείχος

(Metaph. 1000^a 27)

— طالب الغلبة هو الغضب (س ، نجاة).

E. alteration. تغییر
F. altération.
Phl. *vartišn, vartišnik, nē vartišnik*
(Dēnkart).

— دیگرگونه شدن ... تغییر (خسرو ، زاد) .

— التّغیّر (اساطث) ἡ μεταβολή
(Metaph. 1012^b 28)

— التّغیّر (اساطث) τό μεταβάλλειν
(Metaph. 1010^a 23)

— التّغیّر (متی) τό μεταβάλλειν
(A. Post. 87^b 8)

— التّغیّرات (اساطث) αἱ μεταβολαί
(Metaph. 1055^a 16)

— غیّر (اسحق) μεταβάλλω (Categ. 4^a 29)

— سهله التّغیّر (اسحق) εὐμετάβαλλον
(Categ. 8^b 35)

— المغيّر (اساطث) τό μεταβλητικόν
(Metaph. 1013^a 32)

— للمتغيّر (اساطث) τοῦ μεταβάλλοντος
(Metaph. 1013^a 32)

— متغيّر (متی) μεταβλητή
(Metaph. 1069^b 3)

— التّغیّر (کندی ، رس) (س ، نجاه)
— التّغیّر الدّافعی ... یسمی کوناً وفساداً ...
والتّغیّر التّدریجی ... یخصّ بامم الاستحالة
(نهانوی ، ج ۲ ، ۱۰۹۲) .

E. alteration. تغییر
F. altération.
L. mutatio.
(non-Qur'anic in form)

— تغییر وگردش (سج ، ۱۱) (س ، علا)

E. obscure. غامض
— الغامض (اسحق) τῶν ἀσαφῶν
(D. An. 413^a 11)

to note the error:

— غامض (اساطث) προὔργου
(Metaph. 995^a 28)

E. other, different. غیر

F. autre, autrui.

L. diversum.

Phl. *yutar*.

— غیر (نظیف) ἕτερος (Metaph. 990^a 30)

— الغير (اساطث) τό ἕτερον
(Metaph. 1054^a 32)

— الغیرات (اساطث) ἕτερα
(Metaph. 1054^b 12)

— الغير ... یقابل الموهو (رشد ، ما بعد) .

E. otherness, diversity. غیریّت

F. altérité, diversité.

L. diversitas.

Phl. *yutarīh*.

(non-Qur'anic in form)

— جدائی وجزاؤی ... بتازی غیریّت (س ، علا)
(خسرو ، زاد) .

— غیریّة (اساطث) ἡ ἑτερότης
(Metaph. 1054^b 23)

— الغیریّة (کندی ، رس) (فارابی ، عبارة)
(س ، نجاه) (رشد ، تهافت) .

— اعیان غیریّات (اخوان ، ج ۱ ، ۴۰۱) .

E. the end.

F. la fin.

غايـت

(non-Qur'anic)

— غايـت (س ، علا) (خسرو ، زاد) — علّت
 — غائى (س ، علا)

— الغايـة (مجهول) (Rhet. 1358^b 1) τό τέλος

— الغايـة (دمشقى) (Top. 110^b 18) τό τέλος

— الغايـة (اسحق) τό τέλος
 (Metaph. 993^b 21)

— الغايـة (اسحق) τό εσχάτον
 (D. An. 431^a 19)

— غايـات ونهاية (اسحق) πεπερασμένοι
 (D. An. 407^a 31)

— الغايـة (عبد الحميد ، رس) (مقفّع ، منطق)
 (كندى ، رس) (فارابى ، مدينة) .

— الغايـة هو الذى لاجله توجد ... الفاعل الاول
 والمحرّك الاول ... هو الغايـة (س ، نجاة) .

— العلّة الغايّة (س ، شفا)

— سبباً غائياً (رشد ، تهافت) .

— تغيرـيـر ... جز غيريـتـ وديگر شدن ...
 (افضل ، مص) .

— التغيرـيـر (اسطاث) μεταβολή
 (Metaph. 1013^a 8)

— التغيرـيـر (اسحق) μεταβολή (Categ. 4^a 35)

— التغيرـيـر (دمشقى) (Top. 122^b 31) μεταβολή
 — دائمة التغيرـيـر (نظيف) ἀεὶ μεταβαλλόντων
 (Metaph. 987^b 7)

— التغيرـيـر (اسطاث) ἀλλοίωσις
 (Metaph. 1042^a 36)

— استحالة وتغيرـيـر (اسحق) ἀλλοίωσις
 (D. An. 408^b 11)

— لا يتغيرـيـر (منى) ἀναλλοίωτον
 (Metaph. 1073^a 11)

— تغيرـيـر (اسطاث) ἀλλοιοῦσθαι
 (Metaph. 1022^b 16)

— تغيرـيـر (اسحق) πάθη (D. An. 403^a 16)

— بالتغيرـيـر (اسطاث) τροπή
 (Metaph. 1042^b 14)

— التغيرـيـر (س ، نجاة) (رشد ، ما بعد) .

— التغيرـيـر ... انتقال الشيء من حالة الى حالة
 اخرى (جرجانى ، ٦٥) .

ف

- الفحص (نظيف) ἡ σκέψις (Metaph. 987^b 32)
 — الفحص (تذاری) ἡ σκέψις (A. Pr. 32^b 20)
 — الفحص (نظيف) ζητεῖν (Metaph. 987^b 14)
 — الفحص (اسطاط) τό διαπορῆσαι (Metaph. 995^a 27)
 — الذين فحصوا (استحق) ζητοῦντες (D. An. 402^b 4)
 — الفحص والتثبت (مققع ، كليله) to note
 — فحص واستنباط (فارابی ، سعادة) (ناعمة ،
 اثولوجيا) .

E. royal fortune, welfare. فره
 F. gloire royale, élan.
 O.P. *farnah* — Av. *xvarenah* — Phl.
xvarr.

— فرّ (فردوسی) (لفت فرس)
 cf. H.W. Bailey: *Farrah. Zoroastrian Problems...*

فراز آوردن

- دو چیز را بهم فراز آوردن ... فراز آمدگی
 فراز آوردها (خسرو ، زاد) .
 see تألیف — مقارنه

فارابی

— حکیم ثانی ... (ط ، ناصری) .

- افهم فلاسفة الاسلام واذكرهم للعلوم القديمة
 (ابن سبعين) .
 — فیلسوف المسلمین غیر مدافع ... (قفطی ،
 تاریخ) .
 — اعظم الفلاسفة ... فی المنطق وتفاريه ...
 الصائبة ... قدم الفارابی حرّان ... واخذ عنهم
 ما اخذ من المتفلسفة (تیمیة ، الرد) .
 — لم يكن فيهم من بلغ رتبته ... (ابن خلكان) .

E. incontinence.

فجور

F. dérèglement.

(Qur'anic 91: 8)

— الفجور (مجهول) ἡ ἀκροσία
 (Rhet. 1366^b 14)

E. examination.

فحص

F. examen.

(non-Qur'anic)

— بازجستن — تفحص (خسرو ، زاد) .

see پژوهش

— الفحص (اسطاط) ἡ σκέψις
 (Metaph. 1031^a 17)

κεχωρισμένον (على انفراد (اسحق)
(P. Herm. 16^a 21)

— منفرد (اسحق) (Themist. D. An.)
χωριστός — الانفراد (عبد الحميد ، رس)
to note: — لتفرده بذاته (فارابي ، مسكويه ، حكمة).

E. singular. مفرد
F. singulier.
(non-Qur'anic in form)

— مفرد ومؤلف (ط ، اساس) — مفرد كلي
وجزئي (ساوي)

— المفرد (اساطث)
τὸ καθ' ἑκαστον (Metaph. 995^b 31)

— المفرد (اساطث)
τὸ καθ' ἑκαστον (Metaph. 1052^a 32)

— مفردات (اساطث)
τὸ καθ' ἑκαστα (Metaph. 996^a 10)

— مفردة بذاتها (اساطث)
καθ' αὐτήν (Metaph. 1003^a 28)

— مفرد (اسحق)
καθ' ἐκάστην (D. An. 402^b 6)

— مفرد (اسحق)
καθ' αὐτό (Categ. 2^a 4)

— مفردة (نظيف) (Metaph. 990^b 29)
μόνον — المفردات (اسحق) (D. An. 404^a 2)

— منفرد (متي)
ἀφωρισμένος (A. Post. 100^a 10)

— المفرد قبل المؤلف (س ، نجاة) (فارابي ، احصاء).

E. wise, a cultivated man. فرزان
F. sage, un homme cultivé.
Phl. frazānak, frazānah.

E. end. فرجام
F. fin, fin du monde.
Phl. fražām, fražāmišn (Dēnkart).

E. joy. فرح
F. joie.

— الفرع (اسحق) (D. An. 408^b 2)
χαίρειν — شادي
see

E. odd number, single. فرد
F. l'impair.
Phl. ēvtāk, ēvtākih.

(Qur'anic 19: 83)

— زوج — فرد — زوجيت وفرديت (ط ، اساس)
— فردانيت (خسرو ، زاد).

— الفرد (اسحق)
ἀριθμός ἄρτιος (Categ. 12^a 5)

— فرد (نظيف) (Metaph. 990^a 9)
ἀρτίος

— فرد (اسحق) (D. An. 404^b 22)
τὸ ἕν

— فرد (اساطث)
ἀρτιότης (Metaph. 1004^b 11)

— الفرد ... حقيقياً وقد يكون اعتبارياً (جرجاني ، ٣٤١).

— الفردية (س ، شفا).

— فردانية (صد ، اسفار).

E. separateness. انفرد
F. état d'être séparé.

(non-Qur'anic in form)

— انفرد ... تنائي (خسرو ، زاد).

— فرَضَ (تذاری) (A. Pr. 30^a 12) ἐκ-τῆθιμι
 — الطريق ... تسمی الافتراض (فاری، قیاس).
 — کل افتراض ... یتِمّ بقیاسین (س، نجاه).
 — الافتراض ... من طرق بیان عکوس القضاء...
 فرضاً انتزاعیاً ... اختراعیاً (تهانوی، ج ۲، ۱۱۲۴).
 — فرض (کندی، رس) — وجودیّه او فرضیّه
 (س، شفا).

E. hyperbole.

افراط

F. hyperbole.

(Qur'anic word)

— افراط و غلو (ط، اساس).

— الافراط (دمشقی) ἡ ὑπερβολή
 (Top. 126^b 16)
 — الافراط (اخلاق) ἡ ὑπερβολή
 (N. Eth. IX. 6)
 — مفرط (استحق) ὑπερβάλλον
 (D. An. 426^a 30)
 — الافراط والتفريط (س، نجاه).

E. Porphyry.

فرفوریوس

F. Porphyre.

— ... لا تشتغل بما يقوله فرفوریوس ... کما فعل
 فرفوریوس ... ولم یدر ما فی ذلك من الغلط
 (س، نجاه).

E. distinction.

فرق

F. distinction.

(Qur'anic 77: 4)

— فرق (س، علا) (خسرو، زاد).

— فرزانه — فرزانه — فرزانه (لغت فرس)
 (صحاح الفرس) (برهان قاطع).

E. physiognomy.

فراست

F. physiognomonie.

— الفراسة ... الاستدلال بالخلق الظاهر على الخلق
 الباطن (صد، اسفار).

— الفراسة (تذاری) τὸ φυσιογνωμονεῖν
 (A. Pr. 70^b 6)

E. angel.

فرشته

F. ange.

O.P. *fra - aiš* = send forth —

Av. *frāēš* - (Kent).

— فرشته جسم نیست ... روح است ... فرشتگی
 (خسرو، زاد).

— فرشته دانا ... عقل فعال ... فرشتگان.
 آسمانی را نفسها خوانند ... فرشتگان کرویّان ...
 عقلها گویند ... فرشتگان روحانیان ... فرشتگان
 زمینی (جوزجانی، حی).

E. supposition, ecthesis.

افتراض

F. supposition, ecthèse.

L. suppositio.

(non-Qur'anic in form)

— افتراض ... و ... خُلف ... فرض (س،
 علا) (ط، اساس).

— بما نضع (تذاری) τὸ ἐκθέσθαι
 (A. Pr. 28^a 22)

corrected in the margin of the Paris
 Ms. into افتراض.

- χωριστός — مفترق (اسطاث)
(Metaph. 1052^b 17)
- κεχωρισμένη — مفترق (اسطاث)
(Metaph. 1001^a 25)
- ἀχώριστα — ليست بمفارقة (اسحق)
(D. An. 403^b 17)
- μὴ χωριστά — غير مفارقة (متى)
(A. Post. 81^b 4)
- τό χωρίς — المتقادم (اسطاث)
(Metaph. 1027^b 24)
- وجودها مفارق لموادها (فارابی، عقل)
مقارنة ... مفارقة (س، نجات).

E. separate substances. **مفارقات**
F. substances séparées.
L. materia separata.

- مفارقات ... مبادئ اول وجود اند (ط، اساس)
- جواهر مفارقة (اسطاث) οὐσίαι χωριστά
(Metaph. 1053^b 22)
- الاشياء المفارقة ... في جواهرها عقول ومعقولات
(فارابی، مدينة).
- الجوهر المفارق ... مفارقة كالعقل والنفس (س، نجات).
- صور مفارقة (رشد، ما بعد).
- المفارقات اربع مراتب ... (بهمنيار، مراتب).

E. state of being lower. **فردی**
F. état d'être bas.
Phil. fröt, frötih.

- فردی وزیری ... فروسو ویرسو ... بچیهای
فرودمان نگرش (س، علا).

- تفرق (دمشقی) ἡ διάστασις (Top. 145^b 2)
- فرق (اسحق) διασπᾶν (Themist. D. An.)
- المفرق (اسطاث) τό διακριτικόν
(Metaph. 1057^b 10)
- الافتراق (نظیف) διακρίσις
(Metaph. 988^b 33)
- يفارق (اخلاق) διαλύομαι (N. Eth. IX. 9)
- سریع التفرق (اسحق) τό εὐθυρον
(D. An. 420^a 8)
- تفاوت (اسحق) διάστασις
(Themist. D. An.)
- فرق (س، نجات).
- اتفاق وافتراق (س، شفا).
- الجمع والتفريق (س، نفس).
- الاجتماع والافتراق (طيفيل، حى).

E. separate, separable. **مفارق**
F. séparée, separable.
(non-Qur'anic in sense or form)

- جوهری مفارق ... عقلی مفارق (س، علا).
- مفارقت ومقارنت (ط، اساس).
- فَرَق (دمشقی) χωρίζω (Top. 103^a 25)
- فَارَقَ (اسطاث) χωρίζεσθαι
(Metaph. 1028^a 23)
- مفارقة (اسطاث) χωριστόν
(Metaph. 1026^a 8)
- مفارقة (متى) χωριστά
(Metaph. 1070^b 36)
- مفارقة (نظیف) χωρισμός
(Metaph. 989^b 4)
- مفارق (اسحق) χωριστός
(D. An. 430^a 17)

- ἡ φθορά (Categ.) فساد (اسحق)
 φθίσις (Metaph. 1069^b 17) فساد (متی)
 φθίσις (D. An. 413^a 25) اضمحلال (اسحق)
 ἄφθαρτοι لا فساد (اسطاث)
 (Metaph. 1040^b 31)
 φθείρεσθαι (Top. 111^b 6) فساد (دمشقی)
 συμφείρομαι فساد (دمشقی)
 (Top. 150^a 34)
 φθαρήναι (A. Post. 74^b 37) فساد (متی)
 to note:
 φθίσις (D. An. 411^a 30) الضمور (اسحق)
 φθίσις (D. An. 412^a 15) نقص (اسحق)
 الفساد تغییراً من شيء الى شيء (فارابی ، قیاس).

E. corruptible. فاسد
 F. corruptible.
 (non-Qur'anic in form)

- τὸ φθάρτον (A. Pr. 68^a 11) فاسد (تذاری)
 τὸ φθάρτον فاسد (تظیف)
 (Metaph. 990^b 14)
 φθαρτική (Top. 124^a 25) مفسدة (دمشقی)
 τὸ ἀφθαρτόν غیر فاسد (تذاری)
 (A. Pr. 68^a 10)
 τὰ ἀφθαρτά الی لا فساد (اسطاث)
 (Metaph. 1050^b 28)
 فاسد (فارابی ، مدینه).
 الفاسدات (س ، نجاه).

E. exegesis, commentary. تفسیر
 F. exégèse, commentaire.
 L. commentum.

- فرود - فروتر - فرودینان - فرودین ...
 برین - فرود آینده و برشونده (خسرو ، زاد).

E. culture, dictionary. فرهنگ
 F. culture, dictionnaire.
 Phl. *frahang, frahangihā* (Dēnkart).

- هر قوتی که بجزد یافته شود ادب و فرهنگ
 خوانند (افضل ، مص) - فرهنگ جوی -
 فرهنگیان (فردوسی) - خود را بفرهنگ و هنر
 آموختن (قابوسنامه).
 - فرهنگیده.

lexicography = فرهنگ نویسی
 see ادب

E. annul. فسخ
 F. annuler.
 (non-Qur'anic)

- ἀνελεῖν (Top. 112^a 20) فسخ (دمشقی)
 - فسخ ... الرأی (س ، نجاه).

E. corruption. فساد
 F. corruption.
 L. corruptio.
 Phl. *višōpišn i tanān*.
 (Qur'anic 8: 74)

- فساد ... تباه شدن (سج ، ۲۹).
 - فساد باز شدن ... از وجود سوی عدم (خسرو ،
 جامع).
 - ناجیز شدن و فساد (خسرو ، زاد).
 - فساد و تباهی (افضل ، نفس).

ἡ φθορά فساد (اسطاث)
 (Metaph. 1026^b 23)

— الفصلية (س ، شفا)
= διαφοράτης (?) — a non-Aristotelian term.

E. disjunction. **انفصال**
F. disjonction.
(non-Qur'anic in form)
— پیوستگی ... گسستگی (س ، علا)

διάζευξις (?)
Cf. συμπλοκαί καί διαζευξεις
Stoic. Vet. Frag.
— الانفصال (کندی ، رس) (س ، نجا).

E. disjunctive. **منفصل**
F. disjonctive.
L. disjunctiva (Sch. L.)
— گسته ... منفصل خوانند (س ، علا).
— منفصل (اساطات) χωριστόν
(Metaph. 1017^b 25)
— διαωρισμένος (?)
— المنفصل ... المتصل (س ، نجا).
— المنفصلية (سهر ، حکمة).

E. virtue. **فضیلت**
F. la vertu.
(non-Qur'anic in form)
— فضیلت (س ، علا) (خسرو ، زاد).
— الفضيلة (اساطات) ή ἀρετή
(Metaph. 1055^b 20)

Phl. *uzvārtan, uzvārišn.*

(Qur'anic 25: 35)

to note:

— التفسير (مجهول) δημηγορία (Rhet.)
— التفسير (مجهول) τό δημηγορεῖν (Rhet.)
Cf. ἐξηγήσεις. *Stoic. Vet. Frag.* II, 192.
— التفسير الذي هو الحد (مقفع ، منطق).

E. differentia. **فصل**
F. différence.
L. differentia.
(Qur'anic 37: 21)

— ... کلتی ذاتی ... وجواب ای شیء ... فصل خوانند (س ، علا).

— التفصيل (اساطات) ή διαφορά
(Metaph. 1048^b 4)
— فصل (اسحق) ή διαφορά (Categ. 1^b 17)
— فصل (نظیف) ή διαφορά
(Metaph. 992^b 3)
— فصل (متی) ή διαφορά (Poet. 1448^a 16)
— الفیصل (اسحق) ή διαφορά (D. An. 418^a 1)
— فصول (اساطات) αἱ διαφοραί
(Metaph. 998^b 31)
— فصول (تذاری) αἱ διαφοραί (A. Pr. 50^a 40)
— تفصیل (اساطات) ή διαίρεσις
(Metaph. 1027^b 19)
— تفصیل (اسحق) διορίσαι (D. An. 402^b 11)
— فصل (متی) διορίζω (A. Post. 73^a 24)
— الفصل (مقفع ، منطق) (کندی ، المعتصم).
— الفصل العام ... الخاص ... الخاص الخاص (س ، شفا).

- الفطرة الاولى (س ، حدود) (رشد ، تهافت)
(خلدون مقدمة) .
— فالفطريات هي المبادئ الأول (سهر ، حكمة)
الخلق والتفطير (سجستاني ، ينابيع) .
— الفطرة الثانية ... الفطرة الهيولانية (صد ، رس) .
— الامور الفطرية ... مبنى العقل على صحة
الفطرة . ومبنى السمع على تصديق الانبياء
(تيمية ، الرد) .

فطنة

- فطنة (دمشقي) συναρῶν δυναμέως
(Top. 100^b 30)
— ذكىّ الفطنة ... الفطن (مقنع ، منطق) .

فعل

E. act, actuality.
F. acte, actualité.
L. actus.
Phl. kunišn.

- كنش ... فعل (س ، علا) (خسرو ، جامع) .
— الفعل (اسحق) ἡ πράξις (Categ. 4^a 15)
— افاعيل (اسطاث) αἱ πράξεις
(Metaph. 996^a 32)
— الفعل (اسحق) ἔργον (Metaph. 993^b 21)
— افعال (اسطاث) τὰ ἔργα
(Metaph. 1013^b 3)
— افعال (مجهول) τὰ ἔργα (Rhet. 1366^b 27)
— فعل (اسطاث) ἡ ἐνέργεια
(Metaph. 1046^a 2)
— فعل (اسحق) ἡ ἐνέργεια (D. An. 418^b 9)
— فعل (دمشقي) ἡ ἐνέργεια (Top. 125^b 15)
— فعل (اسطاث) πράττειν (اسحق)
(Metaph. 994^b 14)

- الفضيلة (اسحق) ἡ ἀρετή (Categ. 6^b 15)
— الفضيلة (مجهول) ἡ ἀρετή
(Rhet. 1360^b 14)
— فاضل (تذاري) σπουδαῖος
(A. Pr. 41^b 10)
— فاضل (دمشقي) σπουδαῖος
(Top. 115^b 16)
— الفاضل (متى) τό ἄριστον
(Metaph. 1075^a 2)
— الفضائل النظرية ... الفكرية ... الخلقية
(فارابي ، سعادة) .
— نعى بالفضائل ... الهيئات النفسانية التي تصدر
عنها الافعال المحمودة (س ، شفا) .

افضل

- برترى وفروترى (خسرو ، زاد) .

- افضل ، احسن τὸ βέλτιον ، τὸ χεῖρον
(اسطاث) (Metaph. 996^a 31)
— افضل ، احسن τὸ βέλτιον ، τὸ χεῖρον
(دمشقي) (Top. 127^b 10)
— الافضل والاحسن (فارابي ، مدينة) (س ،
نجاه) .
— الفضلية (س ، اثولوجيا)

فطرت

- E. innate disposition.
F. disposition naturelle.
(Qur'anic 30: 29)

- فطرت — فطرى وحسمى (ط ، اساس) .
— ... مفطورون ... بفطر متفاضلة (فارابي ،
مدينة) .

- ازقوت بفعل آید (خسرو ، زاد) (س ، علا).
 — بالفعل (اسطاث) ἐν ἐνεργείᾳ (Metaph. 996^a 11)
 — بالفعل (متى) ἐν ἐνεργείᾳ (Metaph. 1069^b 16)
 — بالفعل (اسحق) ἐν ἐνεργείᾳ (D. An. 417^a 13)
 — بالفعل (اسطاث) ἐντελέχεια (Metaph. 1039^a 4)
 — بالفعل (اسطاث) κατ' ἐντελέχειαν (Metaph. 1019^a 7)
 — بالفعل (كندی ، رس) (فارابی ، شعر) (س) ،
 نجاهة .

E. action. **ان يفعل**
 F. l'action.
 see مقولات

E. affection. **ان يتفعل**
 F. passion.
 see مقولات

E. the agent. **فاعل**
 F. l'agent.

- فاعل كنده (افضل ، مص) .
 — سازنده (قابوسنامه) .

- الفاعل (اسطاث) τὸ ποιοῦν (Metaph. 1013^a 31)
 — الفاعل (اسحق) τὸ ποιοῦν (D. An. 430^a 19)
 — الفاعل (يحيى ، زرع) ὁ ποιῶν (Soph. 166^a 2)

- فعل (نظيف) ποιεῖν (Metaph. 992^b 21)
 — فعل (اسحق) ποιεῖν (D. An. 417^a 1)
 — اصحاب الفعل (اسحق) οἱ πρακτικοί (Metaph. 993^b 23)
 — الفعل (اسحق) ἡ ποίησις (D. An. 426^a 2)
 — افاعيل (اسطاث) αἱ ποιήσεις (Metaph. 1032^a 27)
 — افعال (اسطاث) ποιήματα (Metaph. 1029^a 13)
 — الفعل (اسطاث) ἡ ἐντελέχεια (Metaph. 1039^a 7)
 — الانطلاسيا وهو الفعل التام (اسحق) ἡ ἐντελέχεια (D. An. 417^b 7)
 — فعل (اخلاق) ἐπιτέλεω (N. Eth. IX. 2, 6)
 — فعل (اخلاق) ὑπουργία (N. Eth. IX. 7)
 — لا فعل (اسحق) ἀργίας (D. An. 416^b 2)
 — الفعل ... المفعول (مقفّع ، منطق) .
 — الفعل ... من ضروب الرويّة (ناعمة ، اثولوجيا) .
 — الفعل ... الاول تأييس الايسات ... الثانى ...
 اثر المؤثر فى المؤثر فيه (كندی ، رس) .
 — مقال ورأى وفعال (مقفّع ، مسكويه ، حكمة) .

E. actual. **فعلى**
 F. actuel.
 — فعلى (دمشقى) ποιητική (Top. 145^a 15)
 — فعلى (اسطاث) πρακτική (Metaph. 1025^b 21)

E. actual opp. potential. **يفعل**
 F. en acte.
 L. in actu.

- انفعال (اسحق) (D. An. 426^a 10) πάθησις
 - انفعال (متى) (Poet. 1449^b 28) τό πάθημα
 - لا يفعل (متى) ἀπαθές
 (Metaph. 1073^a 11)
 - انفعالات (اسحق) πάθη (Categ. 9^a 29)
 - انفعالات (فارابی، احصاء) (س، نجاة)
 (رشد، تهافت)
 - كیفیات انفعالية ... الانفعالية (سهر،
 حكمة).
 - الكيفية الانفعالية (فارابی، المقولات).

متفعل

- منفعل ... كار يذير (خسرو، زاد).
 - منفعل وكردگی (افضل، مص).
 - المتفعل (اسطاط) τό παθητικόν
 (Metaph. 1048^a 6)
 - المتفعل الاول (اسطاط) τό πρώτον πάσχον
 (Metaph. 1044^b 16)
 = proximate affection.
 - غير منفعة (نظيف) ἀπαθεῖς
 (Metaph. 991^b 26)
 - المتفعل ... المتأثر من تأثير المؤثر (كندي،
 رس).
 - في المتفعل ... القوة الانفعالية (س، نجاة).

فقط

- فقط (نظيف) μόνον (Metaph. 990^b 23)
 - فقط (اسحق) μόνον (Metaph. 993^b 11)

- E. reflection, cogitation. **فكر**
 F. réflexion.
 (non-Qur'anic in form)

- الفاعل (متى) τό ποιητικόν
 (Metaph. 1071^b 12)
 - الفاعل (دمشقي) τό ποιητικόν
 (Top. 116^b 30)
 - الفاعلة والمنفعة ποιητικά καί παθητικά
 (اسطاط) (Metaph. 1021^a 15)
 - الاشياء الفاعلة (دمشقي) τά ποιητικά
 (Top. 150^b 9)
 - في الفاعل ... القوة الفعلية ... علة فاعلية
 (س، نجاة).
 - الفاعل ... بارادة ... بطبيعة (رشد، تهافت).

- E. the prime agent. **فاعل اول**
 F. le premier agent.

- فاعل اول (خسرو، زاد).

- الفاعل الاول ... فعل محض (ناعمة، اثنولوجيا).
 - شرط الفاعل الاول ألا يكون قابلاً لصفة (رشد،
 تهافت).

- E. affection. **انفعال**
 F. affection.
 (non-Qur'anic in form)

- انفعال يذير فتن حركت (خسرو، زاد).
 - انفعالات كیفیات غير راسخ (ط، اساس).

- انفعال (اسطاط) πάθος
 (Metaph. 1022^b 15)

- انفعال (يحيى، زرع) πάθος (Soph. 173^b 6)
 - انفعال (اسحق) πάσχειν (D. An. 417^a 1)
 - انفعال (نظيف) πάσχειν
 (Metaph. 997^b 21)

E. ratiocinative.

فكرى

τό διανοητόν (فكرى (اسطاث)

(Metaph. 1012^a 2)

ἐπιστήμη διανοητική (اسطاث) علم فكرى

(Metaph. 1025^b 6)λογιστική (D. An. 433^b 29) فكرى (اسحق)

λογιστικός (Them. D. An.) فكرى (اسحق)

θεωρητική (A. Pr. 54^b 14) فكرى (تذارى)

القضية الفكرية (فارابى ، سعادة).

تفكير

διάνοια (D. An. 427^b 15) التفكير (اسحق)

τό διανοητικόν (التفكير (اسحق)

(D. An. 414^b 18)

τό θεωρεῖν (التفكير (اسحق)

(D. An. 412^a 11)νόησις (D. An. 427^b 17) التفكير (اسحق)

التفكير (مفقع ، مسكويه ، حكمة).

التفكير استفادة النفس من النفس الكلى

(غز ، اللدنية).

E. enthymeme.

تفكير

F. enthymème.

(non-Qur'anic in form)

- تثبيت اگر قياس بود ... ضمير وتفكير خوانند

(ط ، اساس).

ή ἐνθύμημα (تفكيرات (مجهول)

(Rhet. 1354^a 14)

ή ἐνθύμημα (انثوما (تذارى)

(A. Pr. 70^a 10)

αἱ ἐνθυμηματικαί (مفكریات (مجهول)

(Rhet. 1356^b 22)

- فكرت ... ازقوتهاى نفس ناطقه (خسرو ، جامع).

ή διάνοια (الفكرة (اسطاث)

(Metaph. 1009^a 16)- فكر (منى) (Metaph. 1073^b 12)- فكر (دمشقى) (Top. 114^b 32)

- ضمير ، فكر ، فهم (ناعمة)

(Soph. 170^b 10-14)

- الفكر العملى (اسحق)

(D. An. 433^a 18)- الفكر (منى) (A. Post. 100^b 8)- الفكر (اسحق) (D. An. 433^a 25)- الفكر (اسحق) (D. An. 432^a 25)

- الفكر (اسطاث)

(Metaph. 1015^a 33)

- الفكر (مجهول)

(Rhet. 1369^a 7)

- فكر - تفكير (يعنى ، زرعة)

(Soph. 169^a 39)

- فكرة (اسطاث)

(Metaph. 1036^a 6)- الفكر (اسحق) (D. An. 408^b 24)

- يظن بالفكرة (اسطاث)

(Metaph. 1052^b 1)

- فكر (عبد الحميد ، رس).

- الفكرة والنظر (مفقع ، منطق).

- الفكر (ناعمة ، اثولوجيا) (كندى ، المعتصم)

(فارابى ، مدينة).

- الفكر حركة ذهن الانسان (س ، شفا).

Cf. Jurjānī, p. 176; Tahānawī, II,

p. 1120; Jilī, chapt. 56.

E. celestial sphere.

فلك

F. sphère céleste.

(Qur'anic word)

- فلك چرخ (افضل ، مص) (خسرو ، زاد).
— نه فلك محرك ... (ط ، تصورات) .

— حركات الفلك (اسحق) τοῦ οὐρανοῦ πορὰς
(D. An. 407^a 2)

— الفلك المائل (اسطاط) ὁ λόξος κύκλος
(Metaph. 1071^a 16)

- لكل فلك نفس ... و .. عقل مفارق (س) ،
نحاة)
— للافلاك نفوساً ناطقة ذوات ارادات جزئية
(سهر ، حكمة) .

E. Plotinus.

فلوطين

F. Plotin.

- فلوطين (نديم ، فهر) .
— فلوطين (قفطى)
— الشيخ اليونانى (فارابى ، زينون) (شهرستانى ،
الملل) (مسكويه ، حكمة) (صد ، اسفار) .

E. annihilation.

فناء

F. annihilation.

Phl. anahastih.

- برخاستن وفناى ... برخيزنده وفانى (خسرو ،
زاد) .

— فناء (اسطاط) ἀνοξενία

Metaph. 1047^a 2

— انشاء واهدم مترادفان (رشد ، يوسف)

عدم see

καλῶ δ' ἐνθύμημα μέν ῥητορικόν

συλλογισμός (Rhct. 1356^b 4-6)

- اعنى بالتفكير السلوجسموس الريطورى (مجهول)
— التفكير (مقفع ، الصغير) .
— تفكيراً او ضميراً ... التفكيرات (س ، شفا)

E. philosophy.

فلسفه

F. philosophie.

Phl. xrat - dōšakih, filsōfāyih.

- گندا فيلسوف ... بود (لغت فارس) .

— الفلسفة (تدارى) ἡ φιλοσοφία (A. Pr. 46^a 4)

— الفيلسوف (اسطاط) ὁ φιλόσοφος
(Metaph. 1004^a 6)

— التفلسف (دمشقى) τὸ φιλοσοφεῖν
(Top. 115^a 10)

— جماعة الفلاسفة (دمشقى) σοφοί
(Top. 100^b 22)

— فلسفة (نظيف) σοφία (Metaph. 992^a 24)

— الفلسفة الاولى ἡ πρώτη φιλοσοφία
(Metaph. 1026^a 24)

- الفيلسوفيون ... الفلسفيين
— الفلسفة ... فيلسوف ... الفلاسفة ... اللافيلسوف
(مقفع ، منطق) .

— الفلسفة ... علم الاشياء بحقائقها بقدر طاقة
الانسان (كندى ، المعتصم) .

— انفسه شرف الصنائع ... بعد النبوة (اخوان،
٣٤٢ ، ٢٠٠)

- انفسه فلاسفة سبع من شرك الماهلية ...
— خمسة فلاسفة لاسلام بن مقفع . اعنى
خمسة من لاسلام . لا خمس فلاسفة
من سبعين فهو بعض غير تخصص .
— سيد من فلاسفة لاسلام . فقال ليس
للاسلام فلاسفة ... (تيمية ، ارد) .

مفاوضات - فيض

- الفهم تصوّر المعنى (جرجاني ، ١٧٦) .
— المفهومية (صد ، اسفار) .

E. Pythagoreans. فيثاغوريان
F. Pythagoriens.

- الفيثاغوريون (نظيف) οἱ Πυθαγόρειοι
(Metaph. 987^a 13)
— اصحاب فوثاغورس (فارابي ، رس) .
— آل فيثاغورس (رشد ، ما بعد) .
— شيعة فيثاغورث (مسعودي ، تنبيه) .
— فيثاغورس ... يسمّون اصحابه اصحاب العدد
(تيمية ، الرد) .

E. emanation. فيض
F. émanation.
L. emanatio.

- زهش (؟)
— افاضت نفس كلي... افاضات آلهي (خسرو ، زاد) .
— فيض — فيوضات (ط ، تصورات) (جامي ،
شرح عطار) .
— عقل اول ازباري تعالى ... فيض قبول ميکند
(نسفي ، انسان كامل) .

- (؟) (Plat. 5. 2. 1.) ὑπερρῶτην
— العقل ... افاض نوره وقوته ... الى ان بلغ
النفس (ناعمة ، اثولوجيا) .
— وجود غيره فائض عن وجوده هو (فارابي ، مدينة) .
— واجب الوجود مبدأ كل فيض (س ، فصوص) .
— فيض العقل القيّاض (سهر ، حكمة) .
— الفيض الاول ... المفيض والمفاض عليه ...
فاضت وترشحت (صد ، رس) .
— فيضان الصور الروحانية (طفيل ، حى) .
— من كلام امام ... على ... لا جبر ولا تفويض
بل امر بين امرين (صد ، اسفار) .

E. consideration. مفاوضات
F. considération.

(non-Qur'anic in form)

- مفاوضات خطابي (ط ، اساس) .
— مفاوضة (زرعة) ἡ σκέψις (Soph. 169^a 39)
— مفاوضة (بحي ، زرعة) ἡ διατριβή
(Soph. 175^a 2)
— محاوره (مجهول) ἡ διατριβή (Rhet.)
— المفاوضات الخطابية ... مشاورية ومساخرية
ومشاجرية (س ، شفا) .

E. understanding. فهم
F. compréhension.

(non-Qur'anic in form)

- فهم (خسرو ، زاد) .
— فهم (اساطث) νόησις (Metaph. 1052^a 30)
— فهم (اساطث) νοεῖν (Metaph. 1027^b 23)
— فهم (اسحق) νοέω (P. Herm. 16^b 25)
— الفهم (اسحق) φρόνησις (D. An. 427^b 10)
— الفهم (متي) φρόνησις (A. Post. 89^b 9)
— الحلم (دمشقي) φρόνησις (Top. 108^a 1)
— الفهم (اساطث) ἡ διάνοια (Metaph. 995^a 30)
— الفهم (اسحق) τό θεωρεῖν (D. An. 408^b 24)
— الفهم هو المعنى ἡ δέ νόησις τὰ νοήματα
(اسحق) (D. An. 407^a 7)
— الشيء المفهوم (اساطث) νοοῦντα
(Metaph. 1006^b 10)
to note:
— سامعاً فهماً (مففع ، مسكويه ، حكمة) .
— الفهم (كندي ، رس) (فارابي ، رس) (س ، نجا) .
— الفهم ... قوة تبصر الاتفاق والاختلاف (اخلاق
جالينوس) .

ق

- القابل (فارابي ، مدينة) (س ، نجاة)
(رشد ، تهافت) .
— القابلية (س ، شفا) (رشد ، تهافت) (سهر ، حكمة) .
— مبدأ قابلي ... فاعلي ... قابلية ومقبولية
(صد ، اسفار) .
— بسمون القابل علة قابلة ... (تيمية ، الرد) .

E. contrariety.

تقابل

F. contrariété.

(non-Qur'anic in form)

— تقابل هست ونيست (س ، علا) .

- تقابل الوضع (يحي ، زرة) ἀντίθεσις
(Soph. 181^a 26)
— التقابل (متى) ἀντίφασις (A. Post. 72^a 13)
— التقابل (اسحق) ἀντικείσθαι (Categ. 11^b 15)
— الرجوع على طريق التقابل ἀντιπεριστᾶσις
(A. Post. 98^a 25) (متى)

- التقابل (س ، نجاة) (كلوس ، مدخل) .
— التقابلية (سهر ، حكمة) .

E. contrary.

مقابل

F. contraire.

(Qur'anic 15: 47)

— فعل ونافاعل متقابلا نند (خسرو ، زاد) .

- المقابل — المقابل (يحي) ἀντικείμενον
(Soph. 180^a 20)

E. participation.

اقتباس

F. participation.

- الاقتباس (اساط) μεθεξίς
(Metaph. 1045^a 18)
— الاقتباس (اساط) τό μετέχειν
(Metaph. 1045^b 9)
— تقتبس (اساط) μετέχει
(Metaph. 1075^b 20)

E. before.

قبل

F. avant.

- قبل وبعد (اساط) πρότερα καὶ ὕστερα
(Metaph. 1018^b 9)
— القبل ... بالطبع ... في الزمان ... في المرتبة ...
— بالاتفاق ... بالاحرى ... في الكمال ... بالعلية
(س ، نجاة) .
— القبلية (ناعمة ، اتولوجيا) (س ، نجاة) (رشد ، تهافت) .

E. susceptible.

قابل

F. susceptible.

L. susceptibilis, susceptivus.

(Qur'anic 40: 2)

— پذيرا — پذيرنده (س ، علا) .

- قابل (اسحق) δεκτικός (Categ. 4^a 11)
— المقابل (دمشقي) τό δεκτικόν (Top. 113^a 31)
— المقابل (متى) τό δεκτικόν
(Metaph. 1072^b 22)

مقابلة - قدر

- E. measure. **قدر**
 F. mesure.
 τό μέτρον (اسطاث) — قدر
 (Metaph. 1020^b 31)
 μέγεθος (Metaph. 993^b 3) — قدر (اسطاث)
 τό μετρητόν (اسطاث) — مقدّر
 (Metaph. 1020^b 31)
 καταμετρέω (Categ. 4^b 34) — قَدَّرَ (اسحق)

مقدار

- مقدار ... كم متصل راگويند (ط ، اساس)
 (س ، علا)
 — المقدار (اسحق) (Categ. 15^b 20)
 — المقدار (اسحق) (Themist. D. An.)
 — المقدار (اخلاق) (N. Eth. IX. 2)
 — مقدار مشترك (تذاري) (A. Pr. 46^b 30)
 — ليس له مقدار مشترك (تذاري) (A. Pr. 46^b 30)
 — مقدار — المقاديريات (فارابي ، فضيلة العلوم)
 (جرجاني ، ٢٤٣)
 — مقادير (اخوان ، ج ٢ ، ٤٢) (س ، نجاه)
 — المقدارية (س ، شفا) (سهر ، حكمة) (صد)
 — اسفار (فارابي ، تعليقات)
 — الجزء المقداري ... التجسم والتقدير (صد)
 — اسفار

- E. power. **قدرت**
 F. pouvoir.

(non-Qur'anic in form)

- قدرت ... قادر ... مقدورات (حسرو ، زاد)
 — قدرة (تذاري) (A. Pr. 47^a 2)

- ضد — مضاد (زرعة) **ἀντικείμενον**
 (Soph. 180^a 20)
 — متقابلة بالوضع (اسطاث) **ἀντικείμενον**
 (Metaph. 1057^a 30)
 — المتقابلات (اسحق) **τά ἀντικείμενά**
 (Categ. 11^b 15)
 — المتقابلات (تذاري) **τά ἀντικείμενά**
 (A. Pr. 63^b 25)
 — تتقابل (تذاري) (A. Pr. 63^b 27) **ἀντικείμεναι**
 — مقابلات (تذاري) **αἱ ἀντιθέσεις**
 (A. Pr. 64^a 36)
 — المتقابلات (دمشقي) **αἱ ἀντιθέσεις**
 (Top. 113^b 15)
 — متقابلين الا يجتمعان معاً (فارابي ، قياس الصغير)
 — المتقابلات (س ، نجاه) (سهر ، حكمة)
 (جرجاني ، ٢٠٩)
 — الموجودات ... متقابلات ... متناسبات (رشد)
 — تهاافت)
 — القضايا المتقابلة ... (تملوس ، مدخل)

مقابله

- E. opposition.
 F. opposition.
 — المقابلة بالوضع (اسطاث) **ἀντίθεσις**
 (Metaph. 1054^a 23)
 — بنوع المقابلة بالوضع (اسطاث) **ἀντικειμένως**
 (Metaph. 1054^b 15)
 — المضاد بالوضع (اسطاث) **ἡ ἀντικειμένη**
 (Metaph. 1008^a 18)
 — المقابلة (متى) (A. Post. 72^a 12) **ἀντίφασις**
 — مقابلات (تذاري) **αἱ ἀντιθέσεις**
 (A. Pr. 64^a 36)
 — المقابلات والمعادنات (فارابي ، فضيلة العلوم)
 (س ، نجاه)
 — مقدمة see

لا علة له (رشد، تهافت) (غز، معيار)
(خوارزمي، ٢٣) (جرجاني، ١٧٩).

ابدى see

E. the five eternal. **قدماء خمسة**

- محمد بن زكريا پنج قديم ثابت كرده ...
هيولى ... زمان ... مكان ... نفس ... بارى
(خسرو، زاد).

- القدماء الخمسة ... البارى ... النفس ...
الهيولى ... المكان ... الزمان ... (رازى، رس).

E. priority, posteriority. **تقدم، تأخر**

F. antériorité, postériorité.

- متقدمى ومتأخرى... پيشى وپسى (س، علا).

- متقدم، متأخر (مجهول) $\pi\rho\acute{o}t\epsilon\rho\nu$, $\psi\sigma\tau\epsilon\rho\nu$ (Rhet. 1392^a 19)

- متقدم متأخر (اسحق) $\pi\rho\acute{o}t\epsilon\rho\nu$, $\psi\sigma\tau\epsilon\rho\nu$ (Categ. 14^b 24)

- متقدم، متأخر (اسحق) $\pi\rho\acute{o}t\epsilon\rho\nu$, $\xi\sigma\chi\alpha\tau\omicron\nu$ (Metaph.)

- المتقدم (اسطاط، اسحق) $\acute{o}\ \xi\mu\pi\rho\sigma\theta\epsilon\nu$ (Metaph. 994^b 18)

- متقدمات (اسحق) $\pi\rho\acute{o}\tau\alpha$ (D. An. 410^b 15)

- التقديم والتأخير (مقفّع، منطق).

- التقدم والتأخر (فارابی، ما بعد).

- المتقدم والمتأخر (س، نجاة).

- المتقدمة (سهر، حكمة).

- التقدم ... زمانى ... ذاتى (صد، اسفار).

E. antecedent. **مقدم**

F. antécédent.

- متصل را دو پاره بود ... مقدم ... تالى ...
(س، علا) (ساوى)

- يقدر (اسطاط) (اسحق) $\delta\upsilon\nu\alpha\sigma\theta\alpha\iota$ (Metaph. 993^a 31)

- القدرة (مقفّع، مسكويه، حكمة):

- القدرة...امكان ايجاد الفعل (اخوان، ج ٣، ٣٦٠).

- القدرة ... فعل بمشيئة (س، تعليقات).

- القدرة تعريفين ... صحة الفعل ... و ... كون

الفاعل ... الاول للمتكلّمين والثانى للفلاسفة...

القادرية ... (صد، اسفار).

E. the doctrine of Free Will. **القادرية**

F. le libre arbitre.

- حديث نبوى: القادرية محبوس هذه الامة.

اقدام

- الاقدام (اسحق) $\theta\alpha\rho\rho\epsilon\iota\nu$ (D. An. 408^b 2)

E. ancient, eternal. **قديم**

F. ancien, éternel.

(Qur'anic 12: 95)

- قديم وعدهت ... قديم ... هستى اورا اول

نباشد ... زمان او نا منتهى ... عالم قديم

نست (خسرو، زاد).

- ديرينه (جوزجاني).

- قدم ذاتى ... زمانى (جامى، شرح عطار).

to note:

- قديم (منى) $\pi\rho\acute{o}t\epsilon\rho\omicron\varsigma$ (A. Post. 71^b 30)

- القدماء (اسطاط) $o\acute{i}\ \pi\rho\acute{o}t\epsilon\rho\omicron\iota$

(Metaph. 1002^a 8)

- قديم ... بحسب الذات ... بحسب الزمان

(س، نجاة) (صد، اسفار).

- التقديم ليس وجوده زمانياً (سهر، حكمة).

- عسر على اهل الاسلام ان يسمى العالم

قديماً ... وهم لا يفهمون من القديم الا ما

E. major premiss.

مقدمة كهن

F. prémisses majeure.

— مقدمة كهن (س ، علا) .

— مقدمة كبرى (ط ، اساس) .

— المقدمة الكبرى (تذاري) (A. Pr. 67^b 24)

— المقدمة الكبرى و ... الصغرى (فارابى ، قياس) .

— المقدمة التى فيها الطرف الاكبر تسمى الكبرى (س ، نجاة) .

E. minor premiss.

مقدمة كهن

F. prémisses mineure.

— مقدمة كهن (س ، علا) .

— مقدمة صغرى (ط ، اساس) .

— المقدمة الصغرى (تذاري) (A. Pr. 47^a 14 of Arabic text.)

— المقدمة ... التى فيها الطرف الاصغر تسمى الصغرى (س ، نجاة) .

— المقدمة الابوديكτική (A. Pr. 24^a 22)

— المقدمة الافوديقية وهى البرهانية (تذاري)

— المقدمة διαλεκτική (A. Pr. 24^a 23)

— المقدمة الديالكتيكية وهى الجدلية (تذاري)

— المقدمة συλλογιστική (A. Pr. 24^b 13)— المقدمة الواجبة (تذاري) (A. Pr. 30^b 18)— المقدمة اضطرارية (A. Pr. 29^b 29)— المقدمة الممكنة (تذاري) (A. Pr. 29^b 29)Cf. Stoic τό ἡγούμενον — τό λήγον —
τό ἐπεσθαι — τό ἐπόμενον.

Stoic. Vet. Frag. II, 71, 88.

non-Aristotelian terms.

— فالشرطية تركب عن جزئين ... مقدم و ...
تالى (فارابى ، قياس) .— الجزء الاول من كل شرطى ... يسمى مقدماً
والثانى ... تالياً (س ، نجاة) (رشد ، تهافت)
(غز ، مقاصد) .

E. proposition, premiss.

مقدمة

F. proposition, prémisses.

— مقدمة ... نتيجته (س ، علا) (خسرو ،
زاد) (ساوى) .— المقدمة (تذاري) (A. Pr. 24^a 16)— المقدمة (دمشقى) (Top. 101^b 19)

— المقدمات (اسطاث)

(Metaph. 996^b 31)

— المقدمات (اسطاث)

(Metaph. 1013^a 16)— المقدمات (دمشقى) (Top. 101^a 14)

— مقدمة (اسطاث)

(Metaph. 998^a 27)— مقدماتها (اسحق) (D. An. 407^a 27)

— المقدمة الاولى ... الثانية ... مقدمات ...

— مقدمة يقين ... مقدمة متابعة ... المقدمة ...

— عاماً وخاصاً ومهماً ومخصوصاً (مفقع ، منطق) .

— المقدمات الاولى (كندى ، رس) (فارابى -

قياس) .

— المقدمة قضية صارت جزء قياس او حجة

(س ، اشارات) (رشد ، خطابة) (غز ، معيار) .

E. primary premiss. اوليات
E. premières prémisses.

— مقدمات اوليات (س ، علا ، ساوى)

— الاوائل (تذارى) (A. Pr. 44^a 39) τὰ πρῶτά
— الاوليات ... (س ، اشارات)
— وتسمى بالبدييات ايضاً (تهانوى ، ج ٢ ، ١٥١٢).

E. sense - data. محسوسات
F. prémisses sensibles.

— محسوسات (س ، علا) — مشاهدات (ساوى)

— المحسوسات (تذارى) τὰ αἰσθητά
(A. Pr. 43^a 30)
— المحسوسات ... (س ، نجاة).

E. empirical premisses. مجربات
F. prémisses empiriques.

— مجربات ... (س ، علا) (ساوى)

— المجربات ... (س ، اشارات).

E. traditional premisses, متواترات
testimoniary.

F. prémisses traditionnelles.
— متواترات ... (س ، علا) (ساوى)

— المتواترات (س ، نجاة)

— القضايا التواترية (س ، اشارات)

— انكار المتواترات ... من اصول الاتحاد والكفر
(تبعية ، الرد).

— المقدمة المطلقة (تذارى) τὸ ὑπάρχειν
(A. Pr. 29^b 29)

— المقدمات الموجبة (تذارى) καταφατικοῖς
(A. Pr. 25^a 39)

— مقدمات ... موجبات (متى) αἰ κατηγορικαί
(A. Post. 86^b 27)

— المقدمة السالبة ἡ στερητική πρότασις
(تذارى) (A. Pr. 30^b 8)

— المقدمات العدمية (تذارى) αἰ στερήσεις
(A. Pr. 52^a 15)

— المقدمات المبسوطة (تذارى) τὰς κατηγορίας
(A. Pr. 52^a 15)

— المقابلات (تذارى) ἀντικειμένους προτάσεις
(A. Pr. 63^b 24)

— المقدمات ... متناقضة (تذارى) ἀντικείμεναι προτάσεις
(A. Pr. 64^a 32)

— المقدمات متضادة (تذارى) ἐναντία
(A. Pr. 64^a 31)

— الأيقوس (تذارى) τὸ εἰκὸς (A. Pr. 70^a 3)

— من مقدمات محمودة (تذارى) ἐξ εἰκότων
(A. Pr. 70^a 10)

— المقدمات الجزئية (تذارى) αἰ ἐν μέρει
(A. Pr. 25^a 10)

— المقدمة استقرائية ἡ πρότασις ἐπακτική
(متى) (A. Post. 77^b 34)

— المقدمة الكلية (متى) ἡ καθόλου πρότασις
(A. Pr. 86^b 31)

— مقدمات خلقية (دمشقي) ἡ ἠθικαί προτάσεις
(Top. 105^b 20)

— مقدمات طبيعية (دمشقي) αἰ φυσικαί προτάσεις
(Top. 105^b 20)

— مقدمات منطقية (دمشقي) αἰ λογικαί προτάσεις
(Top. 105^b 20)

- E. premises that only appear true. **مُشَبَّهَات**
 F. prémisses vraies seulement en apparence.

— مُشَبَّهَات (س ، علا) (ساوى)

— المُشَبَّهَات (س ، اشارات) .

- E. premises supposedly true. **مُظَنَّنَات**
 F. prémisses supposées.

— مُظَنَّنَات ... بقلبه گمان پذيرفته آيد (س ، علا) (ساوى)

— المُظَنَّنَات (دمشقى) τὸ δοξαζόν (Top. 121^a 21)

— المُظَنَّنَات ... (س ، اشارات) (جرجانى ، ٢٣٤)

- E. imaginative premises. **مُخَيَّلَات**
 F. prémisses imaginatives.

— مُخَيَّلَات (س ، علا) — مُتَخَيَّلَات (ساوى)

— المُخَيَّلَات ما يكون تأثيره بالحاكاة (س ، اشارات) .

Cf. classifications of Tūsī: *Asās el-Iqtibās*; Ghazālī: *Mi'yār al-'Ilm*; Khawārizmī: *Mafātih al-'Ulūm*; Tahānawī: *Kashf Istīlāhāt al-Funūn*.

- E. induction. **استقراء**
 F. induction.
 L. inductio.
 (non-Qur'anic in form)

- E. imagined premises. **وهيئات**
 F. prémisses imaginées.

— وهيئات ... (س ، علا) — حدسيات (ساوى)

— الوهميات ... (س ، نجاة) .

- E. generally accepted premises. **مشهورات**
 F. prémisses généralement acceptées.

— مشهورات (س ، علا) (ساوى)

— اين صنف را ذابعات نیز خوانند (ط ، اساس) .

— المُقَدَّمَات الذائعة (دمشقى) τὰ ἐνδοξαζόν (Top. 100^b 22)

— الذائعات (س ، نجاة)

— المشهورة (س ، اشارات) .

- E. accepted premises. **مقبولات**
 F. prémisses reçues.

— مقبولات (س ، علا) (ساوى)

— المُقْبُولَات (س ، نجاة) (جرجانى ، ٢٤٣)

— المُقْبُولَات عند المتكلمين والمنطقيين قسم من المُقَدَّمَات الغير اليقينية (تهانوى ، ج ٢ ، ١٢٠٤) .

- E. admitted premises. **مسلّمات**
 F. prémisses admises.

— مُسَلِّمَات (س ، علا) (ساوى)

— مُسَلِّمَات (س ، اشارات) .

to note:

— النقاط (تذاري) (A. Pr. 42^a 3) $\epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 — الایضاغوغه وهو الاعتبار (مجهول) $\epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Rhet. 1356^b 1)

— الاستقراء (تذاري) $\alpha\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (A. Pr. 69^a 21)

— الاستقراء ... تام و ... غير تام (فارابی ،
 قياس) .

— الاستقراء ... الحكم على كلتی بما وجد فی
 جزئیاته ... الاستقراء غير موجب للعلم الصحيح
 (س ، اشارات) (غز ، محك) .

E. inductive. استقرائي

F. inductif.

— مقدمة استقرائية $\eta\ \pi\rho\acute{o}\tau\alpha\sigma\iota\varsigma\ \epsilon\pi\alpha\kappa\tau\iota\kappa\eta$
 (A. Post. 77^b 34) (متی)

— اقابيل الاستقراء (دمشقي) $\epsilon\pi\alpha\kappa\tau\iota\kappa\omicron\iota\ \lambda\omicron\gamma\omicron\iota$
 (Top. 108^b 6)

E. admission. اقرار

F. admission.

— الاقرار (اسطاف) $\tau\acute{o}\ \acute{\alpha}\xi\iota\omicron\upsilon\nu$
 (Metaph. 1006^a 19)

— يقرّون (اسطاف) $\omicron\mu\omicron\lambda\omicron\gamma\omicron\upsilon\sigma\iota\nu$
 (Metaph. 1004^b 30)

— اقرّ (اخلاق) (N. Eth. IX. 6) $\omicron\mu\omicron\lambda\omicron\gamma\epsilon\omega$
 — الاقرار (اصحق) $\acute{o}\ \acute{\alpha}\phi\omicron\rho\iota\sigma\mu\acute{o}\varsigma$
 (Categ. 3^b 21)

— اقرار (تذاري) (A. Pr. 50^a 34) $\sigma\upsilon\mu\phi\eta\sigma\iota\nu$
 — قررّ (اصحق) (Categ. 3^b 20) $\acute{\alpha}\phi\omicron\rho\iota\zeta\omega$

E. sound. قرع

F. son.

— القرع (اصحق) (D. An. 419^b 3) $\acute{o}\ \psi\acute{o}\phi\omicron\varsigma$

— استقراء ... حكمی ... بر موضوعی کلیّ از
 آن قبل که ... اندر جزئیّات ... یا بند
 (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
 — استقرای نام ... (ساوی)

— ممّا يتلو هذا (اسطاف) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Metaph. 1025^b 14)

— الكلام الذى يتلوا (اسطاف) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Metaph. 1048^a 36)

— ما يتلوا من الكلام (اسطاف) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Metaph. 1055^b 17)

— الاستقراء (اصحق) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Categ. 13^b 36)

— الاستقراء (تذاري) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (A. Pr. 68^b 16)

— الاستقراء (نظيف) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Metaph. 992^b 33)

— استقرأ (دمشقي) (Top. 108^b 11) $\epsilon\pi\acute{\alpha}\gamma\epsilon\iota\nu$
 — الذى يستقرى (متی) $\acute{o}\ \epsilon\pi\acute{\alpha}\gamma\omega\nu$
 (A. Post. 91^b 13)

— استقراء النظائر (دمشقي) $\eta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta$
 (Top. 105^a 11)

— يحصل باستقراء النظائر $\epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta\ \lambda\eta\pi\tau\epsilon\omicron\nu$
 (دمشقي) (Top. 115^a 4)

— $\epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta\ \delta\epsilon\ \eta\ \acute{\alpha}\pi\acute{o}\ \tau\acute{\omega}\nu\ \kappa\alpha\theta'\ \epsilon\kappa\alpha\sigma\tau\omicron\nu\ \epsilon\pi\acute{\iota}$
 $\tau\acute{\alpha}\ \kappa\alpha\theta\acute{o}\lambda\omicron\upsilon\ \epsilon\phi\omicron\delta\omicron\varsigma$ (Top. 105^a 12)

— الاستقراء فهو الطريق من الامور الجزئية الى
 الامر الكلي (دمشقي)

— $\epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta\ \mu\acute{\epsilon}\nu\ \omicron\upsilon\nu\ \epsilon\sigma\tau\acute{\iota}\ \kappa\alpha\acute{\iota}\ \acute{o}\ \epsilon\zeta\ \epsilon\pi\alpha\gamma\omega\gamma\eta\varsigma$
 $\sigma\upsilon\lambda\lambda\omicron\gamma\iota\sigma\mu\acute{o}\varsigma\ \tau\acute{o}\ \delta\iota\acute{\alpha}\ \tau\omicron\upsilon\ \epsilon\tau\acute{\epsilon}\rho\omicron\upsilon\ \theta\acute{\alpha}\tau\epsilon\rho\omicron\nu$
 $\acute{\alpha}\chi\rho\omicron\nu\ \tau\acute{\omega}\ \mu\acute{\epsilon}\sigma\omega\ \sigma\upsilon\lambda\lambda\omicron\gamma\iota\sigma\alpha\sigma\theta\alpha\iota$
 (A. Pr. 68^b 16)

— الاستقراء هو ان يبرهن باحد الطرفين ان الطرف
 الآخر في الوسطة موجود (تذاري)

- تأليف صغرى وكبرى يسمّى قرينة (س ، نجاة) .
For συζυγία as a technical term of the
Stoics cf. *Stoic. Vet. Frag.* II, 166, 48.

- ضروب القرائن ... مقرون ... القوان ...
حروف يقرن الاشياء بالاشياء ... القضيّتان
المقترنان ... (مقفّع ، منطق) .

E. conjunction of the terms. اقتران
F. conjonction des termes.
L. conjunctio.

(non-Qur'anic in form)

- گرد آمدن ... دو مقدمه را اقتران خوانند
(س ، علا ، ساوی)

- قرن اقتراناً (یحی) συλλογίζεσθαι
(Soph. 169^b 29)

- قرن (اصحی) συγκεῖσθαι
(P. Herm. 19^b 25)

- مقرون (اصحی) συγκεῖσθαι
(P. Herm. 19^b 21)

- غیر مقرون (یحی ، ناعمة) ἀσυλλόγιστος
(Soph. 167^b 34)

- یقترن ... اقران ... القضيّتان المقترنان ...
ضروب القرائن (مقفّع ، منطق) .

- اقتران (فارابی ، رس) (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٧)
(س ، نجاة) .

- تأليف الصغرى والكبرى يسمّى اقتراناً (تهانوی ،
ج ٢ ، ١٢٢٨) .

قياس اقترانی see

E. combination. مقارنه
F. combinaison.

- مفارقت ومقارنت (ط ، اساس) .

- القرع (اصحی) (D. An. 426^a 7) ψόφῃσις
- فعّال للقرع (اصحی) ψόφῃτικόν
(D. An. 420^a 3)

E. established. قار الذّات
F. établi.

- قار الذّات ... آن بود که اجزائی که او را
فرض کنند با هم موجود توان یافت (ط ،
اساس) .

- الکیم المتّصل ... قار الذّات ... إمّا ... ذاته
غیر قارّة (س ، شفا) .

- قارّة ذاتیّة (غز ، معیار) .

- الاعراض ... قارّ الذّات وهو ان يجتمع اجزاؤه
في الوجود ... غیر قارّ الذّات ... كالحركة
والسكون (جرجانی ، ١٥٤) .

- الموجود ينقسم الى قارّ الذّات وغیر قارّ الذّات
(سهر ، حکمة) .

E. age. قرن
F. époque.

- وقت من القرن (اسطاث) ἡ λυχία
(Metaph. 1055^b 22)

E. coupling, inference. قرينه
F. combinaison des termes, inférence.

(non-Qur'anic in form or sense)

- هر تأليف ... اقتران خوانند ومؤلّف را قرينه
(ط ، اساس) .

- تأليف صغرى وكبرى را قرينه گویند (ساوی)

ἡ συζυγία (?)

to note:

- ازدواج (دمشقی) (Top. 113^a 12) συζυγία

- قسمة (مثنى) (A. Post. 96^b 25) *ἡ διαίρεσις*
 — التقسيم (اسحق) (Categ. 14^b 35) *ἡ διαίρεσις*
 — التفصيل (اسحق) *ἡ διαίρεσις*
 (P. Herm. 16^a 12)
 — قسمة (اسحق) (Categ. 10^a 19) *προαίρεσις*
 — انقسام (تذاری) *τό διαιρουμένον*
 (A. Pr. 24^b 17)
 — قَسَمَ (مثنى) (A. Post. 96^b 15) *διελεῖν*
 — فالقسمة بها يكون تحصيل الاشياء (مقفع ، منطلق)

- E. divisible. **قسمت پذير**
 F. divisible.
 — قسمت پذير (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- متجزء (مثنى) (A. Post. 95^b 8) *διαιρετός*
 — ما ينقسم (مثنى) *τό διαιρετόν*
 (A. Post. 72^a 23)
 — غير متجزء (مثنى) *ἀδιαιρετός*
 (A. Post. 95^b 7)
 — غير منقسم (اسطاث) *ἀδιαιρετόν*
 (Metaph. 1001^b 7)

- E. narration. **اقتصاص**
 F. narration.
 (non-Qur'anic in form)
 — اقتصاص ... ايراد قصه (ط ، اساس) .

- الاقتصاص (مجهول) (Rhet.) *ἡ διήγησις*
 — الاقتصاص (اسحق) *ἡ διήγησις*
 (Categ. 14^b 2)
 — الاقتصاص (مجهول) (Rhet.) *ἡ ἀπαγγελία*
 — الاقاويل الخطابية صدر واقتصاص وخاتمة
 (س ، شفا) (رشد ، خطابة) .

- مرابطة ومقارنة (اسحق) *τό συμπεπλῆχθαι*
 (D. An. 406^b 28)
 — مقارنة (مقفع ، الكبير ، الصغير) .
 — علة غير مقارنة بل مفارقة (س ، نجاه) .

- E. constraint. **قَسْر**
 F. contrainte.
 . طبع ... قسر است (خسرو ، زاد) .

- قسر (اسطاث) (Metaph. 1052^a 23) *βία*
 — قسر (اسحق) (Themist. D. An.) *βία*
 — كل قسر ينتهي الى ارادة او طبيعة (س ، نجاه) (فاراني ، مدينة) .
 — الميل القسرى (س ، اشارات) .

- E. part. **قسم**
 F. partie.
 — اقسام (اسطاث) (Metaph. 1004^a 3) *μέρη*
 — قسم (اسطاث) (Metaph. 994^b 25) *ἡ τομή*
 — ذات اقسام (اسحق) (D. An. 402^b 1) *μεριστή*
 — لا اقسام لها (اسحق) (D. An. 402^b 1) *ἀμερής*
 — قسم (مقفع ، منطلق)

- E. division. **قسمت**
 F. division.
 Phl. *bazīšn*.
 (Qur'anic 4: 9)

... تقسيم بخش کردن (ترجمان)

- قسمة (اسطاث) *ἡ διαίρεσις*
 (Metaph. 994^b 23)
 — قسمة (تذاری) *ἡ διαίρεσις*
 (A. Pr. 46^a 32)

- κατ' ἀκρίθειαν (استقصاء النظر (اسحق) -
(D. An. 402^a 2)
ἀκριβολογία (استقصاء الكلام (اسحق) -
(Metaph. 995^a 15)
ἀκριβολογία (فحص (اسطاث) -
(Metaph. 995^a 15)
τὸ ἐλλεῖπον (استقصاء (دمشقي) -
(Top. 151^b 22)
- استقصاء (فارابي ، قياس) (س ، نجاه) (رشد) .
خطابة) .

- E. curtailing. **القتضاب**
F. trancher.
(non-Qur'anic in form)

- λαμβάνειν (القتضاب (متي) -
(A. Post. 96^b 28)
τὰ λαμβανόμενα (الاشياء المقتضبة (متي) -
(A. Post. 96^b 3)

- E. divine decree. **قضاء**
- في ماهية القضاء والقدر (اخوان ، ج ٤ ،
١٣٣) .
- القضاء من الله ... هو الوضع الاول البسيط
والتقدير هو ما يتوجه اليه القضاء (س ، نجاه) .
- القضاء الازلي (صد ، اسفار) .
- القضاء والقدر ... من اعوص المسائل الشرعية
(رشد ، كشف) .

- E. justice, judgment. **قضاء**
F. justice, jugement.
- القضاء (اسحق) (D. An. 426^b 17) κρίνειν
- القاضي (اسحق) (D. An. 426^b 17) τὸ κρίνον
- قضاء (اخلاق) (N. Eth. IX. 9) δίκη

- E. intention. **قصد**
F. intention.
Phl. āhang.

- (Qur'anic 16: 9)
- آمهنگ وقصد (س . علا) (خسرو ، زاد) .
- قصد (دمشقي) (Top. 100^a 18) ἡ πρόθεσις
- المقصود (اسحق) ἡ προσήγορία
(Categ. 3^b 14)
- المقصود (متي) (A. Post. 73^b 7) τὸδε τι
- المقصودية (سهر ، حكمة) .

- E. research. **استقصا**
F. recherche.
(non-Qur'anic in form)

- باستقصاى عقلى (خسرو ، زاد) (س ، علا)
- آمار بتازى استقصا بود (لفت الفرس) .
- جستجو (ساوى)
see آمار

- ἐπισκοπεῖν (استقصاء (متي) -
(A. Post. 99^b 34)
ἐπισκοπεῖν (استقصا (تذارى) -
(A. Pr. 67^b 25)
- الاستقصاء (مجهول) (Rhet. 1357^b 5) ζητεῖν
- يستقصى (تذارى) (A. Pr. 64^a 34) κατανοεῖν
- الاستقصاء (اسحق) τὸ ἀκριβές
(Metaph. 995^a 10)
- الكلام المستقصى (اسطاث) τὸ ἀκριβές
(Metaph. 995^a 9)
- على الاستقصاء (اسطاث) ἀκριβῶς
(Metaph. 995^a 9)
- القول المستقصى (دمشقي) ὁ ἀκριβὴς λόγος
(Top. 101^a 21)

ἐπὶ τοῦ κατηγοριοῦ συλλογισμοῦ

(A. Pr. 68^a 3)

- .. في القياس الموجب (تذاری)
- كل قضية ... إما حلیة وإما شریبة
- (فارابی ، ایسا).
- .. قضية حلیة ... اجزائها ... موضوع و ...
- محمول و ... نسبة بينهما (س ، نجاة).
- the theological term:
- قياس تداخل وهو الحملی (تیمة ، الرد).

E. individual proposition. قضية شخصية

F. proposition individuelle.

- .. مخصوصه ... وشخصية (س ، علا ، ط).
- اساس (ساوی).
- القضية الموجبة العامة والخاصة ... (مقفع ، منطق).
- ان يكون الموضوع امراً شخصياً واحداً بالعدد
- (س ، منطق).
- .. مخصوصة وشخصية (قزوینی) (سهر ، اشراق)
- (غز ، مقاصد).

E. indefinite proposition. قضية مهمله

F. proposition indéfinie.

- موجبه مهمله ... ساليه مهمله (س ، علا)
- (ساوی)
- المهمله (تذاری) (A. Pr. 24^a 17) ἀδιόριστος
- القضية المهمله لا يكون لها نتيجة (مقفع ، منطق)
- (فارابی ، العبارة) (س ، نجاة).
- فالمهمل ما لم يسور بسور (غز ، مقاصد)
- (خوارزمی ، ١٤٦) (تملوس ، ٨٩).

E. requirement.

اقضاء

- ἀπαιτέω (N. Eth. IX. 4) (اخلاق)
- الاقتضاء (س ، نجاة) (رشد ، ما بعد).
- الاقتضاء والاقتضاء ... لا فرق بين العلية
- والاقتضاء الا في العبارة (صد ، اسفار).

E. proposition, premiss.

قضية

F. proposition, prémisses.

Phl. *sahmān* (?).

(non-Qur'anic in form or sense)

- هر قول ... بر چیزی با ثبات یا بنی ... قضیه
- خوانند (ط ، اساس) (س ، علا) (خسرو ، خوان)
- قضیگی (ساوی).

η πρότασις (قضية مجهول)

(Rhet. 1358^a 35)

— مقدمات (دمشقی) (λῆμμα (Top. 101^a 14)

corrected in the margin of the Paris Ms. into قضایا

- to note:
- القضایا الموجبة ... السالبة (مقفع ، منطق).
- المقدمة والقضية قول حکم فيه شيء على شيء (فارابی ، قياس) (کندی ، رس) (س ، نجاة) (غز ، معیار).
- القضية البتانة - (سهر ، اشراق).

E. categorical proposition. قضية حلی

F. proposition catégorique.

- قضية حلی ... حکم کرده ... که چیزی است یا چیزی چیزی نیست (س ، علا)
- (ساوی)

قضیة محصورة - قضیة معدولة

E. existential proposition. قضیة وجودیة
F. proposition existentielle.

- قضیة وجودیة (س ، شفا) .
— سمیت وجودیة لانها تدل على الوجود غیر مشتركة فيه لا ضرورة ولا امكان (تملوس ، ١٠٠) .
— القضیة الوجودیة ... على معان ثلثة مختلفة... (ساوی ، رس) .

E. privative proposition. قضیة عدمیة
F. proposition privative.

- ... لفظی محصل بازاء معدول بنهد ... وأترا عدمی خوانند وقضیة را ... عدمیة (ط ، اساس) .

- القضیة العدمیة ... محمولا دالّ على عدم (فارابی ، العبارة) . (س ، نجا) .

E. modified proposition. قضیة معدولة
F. proposition modifiée.

- موجبة معدولة ... سالبه معدولة (س ، علا) .
— حملي كه جزوی از او لفظ معدول باشد معدولة خوانند ... گاه ... موضوع ... معدول بود وگاه ... محمول ... (ط ، اساس) (ساوی) .

Alexander in his commentary on the *Analytica Priora* quotes Theophrastus on *πρότασις κατά μετάθεσιν*.

- القضايا التي محمولاتها غير محصلة تسمى المعدولات ... (فارابی ، العبارة) .
— ... تسمى معدولة ومتغيرة وغير محصلة ... (س ، اشارات) .
— ... المعدول هو الذي حرف السلب جزء من محموله (س ، شفا) .

E. determinate proposition. قضیة محصورة
— with quantified predicate.

F. proposition déterminée, quantifiée.

- محصوره چهار گونه ... کلیّ موجب ... سالب ... جزوی موجب ... سالب (س ، علا) .
— اگر کیت مذکور بود قضیة را محصوره خوانند (ط ، اساس) . (ساوی) .

- المحصورة ... موضوعها کلیّ والحکم علیہ مبین انه فی کلّه او فی بعضه (س ، نجا) .
— القضیة المحصورة هي التي لها سور (خوارزمی ، ١٤٦) (غز ، مقاصد) .
— القضیة المسورة محصورة ... سميتها القضیة المحیطة (سهر ، اشراق) .

E. modal proposition. قضیة موجبة
F. proposition modale.

- قضیة ... موجبة ... مطلقة (ط ، اساس) .
— قضیة ... جهت دار (ساوی) .
— القضايا ذوات الجهات (فارابی ، العبارة) .
— القضیة الموجهة (قزوينی ، الشمسية) .

E. absolute proposition. قضیة مطلقة
F. proposition absolue.

- قضیة مطلقة ... در او هیچ جهت مذکور نبود ... (ط ، اساس) (ساوی) .
— تخصّص باسم المطلقة وقد تخصّص باسم الوجودیة (س ، اشارات) .
— القضیة ... التي تعرف بالوجودیة وبالمطلقة (تملوس ، ٩٩) .

ἐπὶ δὲ τῆς κατὰ συνέχειαν ὑποθετικῆς
προτάσεως ἦν οἱ περὶ τὸν χρύσιππον
ὀνομάζουσι συννημένον ἀξίωμα.

Stoic. Vet. Frag. II, 246, 83.

— المتصلة من الشرطية فهي التي توجب او
تسلب لزوم قضية لآخرى (س ، نجاة) (سهر ،
اشراق) (تملوس ، ٨٣) .

E. universal proposition. **قضيه كلييه**

— القضايا الكلية التي تسميها المتكلمون احوالا
مرة ووجوهاً اخرى وتسميها الفلاسفة الكليات
المجردة (غز ، نهايت) .

E. disjunctive **قضيه شرطي منفصل**
conditional proposition.

F. proposition conditionnelle
disjonctive.

— اندر منفصل باشد كه يك مقدم را يك تالي
بود وياشد كه تاليا بسيار بود (س ، علا)
(ساوي) .

cf. τὸ διεξευγμένον *Stoic. Vet. Frag.*

διαιρετικός (?) — the Peripatetic term.

— الشرطية المنفصلة ... ما توجب او تسلب
عناد قضية لآخرى ... (س ، نجاة) (سهر ،
اشراق) .

— المتكلمون يسمونه السبر والتقسيم والمنطقيون ...
الشرطي المنفصل ونحن سميناه التعاند (غز ، محك) .

E. pole. **قطب**

F. pôle.

— قطب (متي) (Metaph. 1073^b 28) ὁ πόλος
for sense among Sūfīs cf. Tahānawī.

— قضية معدولة اي هو ايجاب في التحقيق عدل
به الى صيغة السلب (غز ، مقاصد) (سهر ،
اشراق) (تملوس ، ٩١) (جرجاني ، ٢٣٦)
(تهانوي ، ج ٢ ، ١٠١٧) .

E. dyadic, triadic **قضيه ثنائي - ثلاثي**
proposition.

— قضيه ثنائي - ثلاثي (ط ، اساس) .

— ثنائية ، ثلاثية ، خماسية δύας, τρίας, πέντας
(متي) (A. Post. 96^a 27)

— قضية ثنائية ... ثلاثية ... رباعية (اخوان ،
ج ١ ، ٣٣٤) (س ، نجاة) (تملوس ، ٨٩) .

E. determinate or atomic **قضيه بسيطه**
proposition.

F. proposition déterminée
ou simple.

— حملي راكه ... در او هيچ لفظ معدول نبود
محصله خوانند يا بسيطه (ط ، اساس) .

— الحكم البسيط (اصحق) ἡ ἀπλῆ ἀπόφανσις
(P. Herm. 17^a 22)

— القضايا ... التي محمولاتها محصله تسمى ...
البسيطة (فارابي ، العبارة) .

— البسيطة هي التي موضوعها اسم محصل ومحمولها
اسم محصل (س ، نجاة) .

E. conjunctive **قضيه شرطي متصل**
conditional proposition.

F. proposition conditionnelle
conjonctive.

— شرطي متصل (س ، علا) (ط ، اساس)
(ساوي) .

قَطَر - قَلْب

E. basis. **قاعدة**
F. base.
(non-Qur'anic)

— نا استواری بنیاد ... وستی قاعده (خسرو ، زاد) .

— القاعدة (اسطاث) ἡ βάσις
(Metaph. 1051^a 28)

— القاعدة (تذاری) ἡ βάσις (A. Pr. 41^b 16)
— قاعدة (س ، شفا) .

E. heart. **قَلْب**
F. cœur.

— القلب (اسطاث) καρδία
(Metaph. 1013^a 5)

— القواد (اسطاث) καρδία
(Metaph. 1044^b 17)

— سلیقة العقل مکتوبة فی مغزها من القلب
(مقفّع ، الکبیر) .

— القلب ... العضو الرئيسی ... ویلیه الدماغ
(فارابی ، مدینه) .

— القلب معدن الادراك ... وليس الدماغ كما
زعم جالینوس . (ابن العبری) .

— للقلب ... العلم والحكمة والتفکّر (صد ، اسفار) .

E. conversion, inversion. **قَلْب**
F. conversion, inversion.

— قلب (ط ، اساس) .

— قلب (تذاری) ἀντιστρέφω
(A. Pr. 28^b 35)

— علی القلب (اسحق) ἀντιστραμμένως
(P. Herm. 22^a 35)

E. diameter, dimension. **قَطَر**
F. diamètre, dimension.
(non-Qur'anic in sense)

— قطر (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

— القطر (اسطاث) ἡ διάμετρος
(Metaph. 1017^a 35)

— القطر (مجهول) ἡ διάμετρος
(Rhet. 1392^a 17)

— القطر (تذاری) ἡ διάμετρος (A. Pr. 46^b 29)
— القطر (اسحق) τὸ διάμετρον
(P. Herm. 19^b 37)

— الجسم ذا اقطار ثلاثة (س ، نجاة) .

E. intersection. **قَطَع**
F. intersection.

— القَطع (متی) ἡ τομή (A. Post. 95^b 30)
— القاطع (اسطاث) τὸ τέμνον
(Metaph. 1021^a 18)

— قطع السطح خط وقطع الخط نقطة ... تقاطع ...
(س ، نجاة) .

E. syllable. **مَقْطَع**
F. syllabe.

— السِّلَابی (اسطاث) συλλαβή
(Metaph. 1043^b 5)

— النغمة (اسطاث) συλλαβή
(Metaph. 1023^a 36)

— مقطع (اسحق) συλλαβή (Categ. 4^b 34)
— مقطع (نظیف) συλλαβή (Metaph. 993^a 5)

— المقطع منه ممدود ومنه مقصور (فارابی ، المقولات)
— المقاطع الصغرى ... الوسطی والکبرى (فارابی ، احصاء) .

— مقطعاً مقصوراً ... ممدوداً (س ، شفا) .

ὁ καὶ ὡν (?)

— كل آلة عملت لامتحان ما ... قوانين ، ويسمّون
ايضاً جوامع الحساب وجداول النجوم قوانين ،
والكعب المختصرة ... قوانين ... (فارابي ،
احصاء) (س ، نجاة) .

E. disposition, state.

قنيت

F. disposition permanente.

L. habitus.

(non-Qur'anic word)

— قنيت (ط ، اساس) .

ἡ ἐξίς (Metaph. 1055^a 33) القنية (اسطاط)ἡ ἐξίς (Rhet. 1354^a 7) القنية (مجهول)ἡ ἐξίς (A. Pr. 26^a 33) القنية (تذاري)ἡ ἐξίς (Metaph. 1022^b 4) الهيئة (اسطاط)

ἐξίς (وجودات) (اسطاط)

(Metaph. 1020^a 19)ἐξίς (Rhet. 1369^a 17) المحم (مجهول)

τῆς ἐξίς (على الفعال) (مجهول)

(Rhet. 1367^b 32)

τό ἐχειν (اقتناء) (اسطاط)

(Metaph. 1003^b 2)ἐξίς (D. An. 417^a 32) جده (اسحق)ἐξίς (D. An. 417^b 16) الغريزة (اسحق)

— العقل ... الثالث قنية للنفس (كندي ، رس) .

— الاقتناء (مفّّع ، منطق) .

— ملكات وقيانات (فارابي ، نواميس) .

E. analogy, inference.

قياس

F. analogie, référence.

L. analogia.

(non-Qur'anic)

— قلب ...

— قلب المقدّمات ... الانقلاب العام ... الخاص

(مفّّع ، منطق) .

— قلب القضية (س ، شفا) .

قلت

ὀλιγότης (القلة) (اسطاط)

(Metaph. 1056^a 30)

— الكثرة والقلّة (مفّّع ، منطق) .

— الاقلية والاكثرية (سهر ، حكمة) .

E. persuasion.

القناع

F. persuasion.

(Qur'anic word)

— اقناع يعني پسندكارى (سج ، ٨٨) (خسرو ،

زاد) .

πεισθεῖν (اقناع) (اسطاط)

(Metaph. 1011^a 14)τό πείθειν (Rhet. 1355^a 30) اقناع (مجهول)

— يعلم الاقناع (دمشقي)

(Top. 149^b 26)

τό πιθανόν (المقنع) (مجهول)

(Rhet. 1386^b 28)τό πιθανόν (Top. 104^b 15) المقنع (دمشقي)

— القنوع (اسحق)

(D. An. 428^a 23)

— الاقتاعات (كندي ، المعتصم) .

— الاقتاع وايقاع التصديق (فارابي ، احصاء) .

— القياس الاقتاعى (س ، نجاة) .

E. cannon, rule.

قانون

F. canon.

— قانون (ط ، اساس) .

- كتاب انولوجيكا (مقفّح ، منطق) .
 - انولوجيقي ومعناه العكس من الرأس (كندی ، رس) .
 - انالوطيكا وبالعربية التحليل بالعكس (فارابي ،
 ارسطوطاليس) .
 - ... بالعربية فالقياس وباللوانية انولوجيكا
 الاولى (فارابي ، احصاء) .
 - ... بانولوجيكا اي التحليل بالقياس ... كتاب
 القياس (س ، شفا) .

قياس

- E. syllogism.
 F. syllogisme.
 L. syllogismus.
 G. Stoiç λόγος.
 - قياس (س ، علا) (خسرو ، زاد) (ط ،
 اساس) .

- الجامعة (اساطث) δ συλλογισμός
 (Metaph. 1015^b 9)
 - عن اوائل القياس $\tau\omega\upsilon\upsilon$ συλλογιστικῶν ἀρχῶν
 (اساطث) (Metaph. 1005^b 7)
 - السلوجسموس وهو القياس (اصحى)
 δ συλλογισμός (D. An. 407^a 34)
 - السلوجسموس (تذاري) δ συλλογισμός
 (A. Pr. 24^a 13)
 - قياس (نظيف) δ συλλογισμός
 (Metaph. 990^b 10)
 - قياس (يحي ، ناعمة) δ συλλογισμός
 (Soph. 164^a 23)
 - مقاييس (تذاري) οἱ συλλογισμοί
 (A. Pr. 39^a 3)
 - قَاسَ (تذاري) συλλογισσασθαι
 (A. Pr. 41^a 26)
 - القياس الفاسد (تذاري) παραλογισμός
 (A. Pr. 64^b 12)

- علم واجب الوجود ... برقياس علم ما (س ،
 علا) .
 - رأى وقياس (خسرو ، زاد) .

- القياس (اصحى) η ἀναφορά (Categ. 5^b 20)
 - بقياس الى (اصحى) ἀναφέρεσθαι
 (Categ. 5^b 17)
 - مقايسة (دمشقي) ἀναλογία (Top. 116^b 27)
 - مساواة المقايسة (متى) ἀναλογία
 (Metaph. 1070^b 26)
 - تساوى المقايسة (متى) ἀνάλογον
 (Metaph. 1070^b 17)
 - ما يلاوم (اساطث) ἀνάλογον
 (Metaph. 1043^a 5)
 - بنوع الملاومة (اساطث) ἀνάλογον
 (Metaph. 1048^b 7)
 - ملاومة (اخلاق) (N. Eth. IX. 1) ἀνάλογον
 - مقايسة (دمشقي) η συγκρίσις
 (Top. 119^a 1)
 - مقايسة (يحي ، زرعة) παραβολή
 (Soph. 176^a 33)
 - بالمقايسة (دمشقي) ἐν παραβολή
 (Top. 104^a 27)
 - القياس (كندی ، رس) (س ، اشارات) .
 - القياس يستدلّ به في العقليّات كما ... في
 الشرعيّات ... القياس ... تقدير الشيء المعين
 بنظيره المعين (تيميّة ، الردّ) .

قياس

- E. Prior Analytics.
 F. Les Premiers Analytiques.
 - علم قياس ... انولوجيكاى اول (ط ، اساس) .
 - $\text{Ἀναλυτικῶν Προτερῶν}$
 - انولوجيكا الاولى نقل تذاري .

Cf. τῶν δ' οὐχ ἀπλῶν ἀξιωματῶν συννη-
μένον μέν... συμπεπλεγμένον δέ... διεξε-
υγμένον δέ... *Stoic. Vet. Frag.* II, 297, 68.

- القياس على ما حققناه نحن على قسمين اقتراني
واستثنائي ... (س ، اشارات) .
- الاقترانية من المتصلات ... من المنفصلات
(س ، نجاة) .
- الاقتراني ... يجمع بين قضيتين بينهما اشتراك
في حد واحد (غز ، مقاصد) .

E. exclusive syllogism, **قياس استثنائي**
disjunctive (?).
F. syllogisme exclusif,
disjonctif

- ... استثنائي از متصلات ... منفصلات
(س ، علا) .
- استثنائي ... نتيجة يا نقيض بالفعل ...
مذكور بود (ط ، اساس) .
- قياس استثنائي از دو بيرون نبود ... متصله ...
منفصله ... (ساوي) .

- الضروري ... قرن بها حرف الاستثناء ...
تسمي المستثناة (فارابي ، قياس) .
- الاستثنائي ... من مقدمتين ... شرطية والاخرى
وضع او رفع لاحد جزئيهما (س ، نجاة) .
- ... احد طرفي المطلوب يكون موجوداً في القياس
الاستثنائي بالفعل ولا يكون ... في ... الاقتراني
الا بالقرينة (س ، شفا) .

E. hypothetical syllogism. **قياس شرطي**
F. syllogisme hypothétique.

- شرطي اقتراني واستثنائي (ط ، اساس) .
- المقاييس οἱ ἐξ ὑποθέσεως συλλογισμοί
الشرطية (تذاري) (A. Pr. 45^b 16, 20)

- تأليف (زرعة ، ناعمة) συλλογίζεσθαι
(Soph. 165^b 2)
- المسجلين (مجهول) οἱ συλλογίζονται
(Rhet.)
- ليست مسجلة (مجهول) τό ἀσυλλόγιστον
(Rhet. 1403^a 10)
- مقاييس (مقفع ، منطق)
- المقاييس المنطقية (كندي ، رس) .
- القياس (فارابي ، القياس) (س ، نجاة) (غز ،
مقاصد) .
- سلوجسموس يعني القياس المنتج (اخوان ،
ج ١ ، ٣٣٦) .
- تأليف — جامعه see

E. syllogistic, inferential. **قياسي**
F. syllogistique.

- مقدمات قياسي (خسرو ، زاد) .
- قول قياسي (تذاري) συλλογιστικός
(A. Pr. 42^a 36)
- قول قياسي (يحي ، زرعة) συλλογιστικός
(Soph. 164^a 23)
- الصناعة القياسية (يحي ، زرعة) ὁ συλλογιστικὴ
(Soph. 165^b 4)
- الصنائع القياسية (فارابي ، احصاء) .

E. conjunctive syllogism. **قياس اقتراني**
F. syllogisme conjonctif.

- قياس دو گونه است ... اقتراني ... و ...
استثنائي ... (س ، علا) .
- قياسات اقتراني نه نوع بود (ط ، اساس) .
- قياس اقتراني ... پنج قسم بود ... (ساوي)

قياس جدلي - قياس مشكك

- E. sophistic syllogism. قياس سوفسطائي
F. syllogisme sophistique.

— قياس سوفسطائي (س ، علا) .

— بالتبكيك والقياس السوفسطائي (زرعة) .

(Soph. 169^b 19)

— القياس المراتي السوفسطائي (بحي ، زرعة) .

(Soph. 171^b 8)

— الجامعة السوفسطائية (كندی ، رس) .

— القياس ... الذي يسمى مغالطياً وسوفسطائياً
(س ، نجاة) .

- E. sophism. قياس مغالطي
F. sophisme.

— قياس ... مغالطي (س ، علا) (ساوي) .

— المغالط (الكاتب) η σόφισμα
(Top. 162^a 16)

Cf. περί σοφισμάτων λύσεως

Stoic. Vet. Frag. II, 272, 90.

— القياسات المغالطية (س ، اشارات) .

- E. contentious. قياس مرائي
F. éristique.

— قياس مرائي (الكاتب) ϵ ριστικός
(Top. 162^a 16)

— القياس المارئي δ ϵ ριστικός συλλογισμός (دمشقي)
(Top. 100^b 24)

see مرائي

- E. aporeme. قياس مشكك
F. aporème.

— المشكك (الكاتب) α πόρημα
(Top. 162^a 17)

— قياسات σ υλλογισμοί ϵ ξ υ ποθέσεως
(دمشقي) (Top. 108^b 6)

— الشرطي المتصل ... المنفصل (فارابي ، قياس)
(غز ، معيار) .

— القضايا الشرطية ... (س ، نجاة) .

Cf. τήν υ ποθετικὴν πρότασιν ἣν οἱ περὶ
τόν χρῶσιππον $\acute{\alpha}$ ξιωμα συννημένον δ νομά-
ζουσιν. Stoic. Vet. Frag. II, 212, 69.

— الشرطي المنفصل ... يسميه الاصوليون السير
والقسيم و ... الجدليون التقسيم والترديد (تبعية ،
الرد) .

- E. dialectical syllogism. قياس جدلي
F. syllogisme dialectique.

— قياس جدلي (س ، علا) (ساوي) .

— القياس الجدلي δ διαλεκτικός συλλογισμός
(دمشقي) (Top. 100^a 22)

— المقاييس الجدلية σ υλλογισμοί δ ιαλεκτικοί
(تنداري) (A. Pr. 68^b 10)

— الجامعة الجدلية (كندی ، رس) .

— القياس الجدلي ... بسيط ... مركب (س ،
شفا) (فارابي ، قياس) .

- E. philosopheme. قياس فلسفي
F. philosophème.

— الفلسفي (الكاتب) φιλοσόφημα
(Top. 162^a 15)

— المقاييس الفقهية ... في آخر كتابه ...
باناوطيقي الاولى ... (فارابي ، قياس) .

- E. epicheirema. قياس احتجاجي
F. epichérème.

— الاحتجاجي (الكاتب) ϵ πιχειρήμα
(Top. 162^a 16)

E. syllogism per impossible. قياس خلف

F. syllogisme par l'absurde.

- قياس خلف (س ، علا) .
- برهان خلف (خسرو ، زاد) (ساوي)

ὁ συλλογισμός διὰ τοῦ ἀδυνάτου

(A. Pr. 61^a 19)

- القياس الذي يكون بالخلف (تذاري)

ὁ δεικτικοί εἰς τὸ ἀδυνάτον

(A. Pr. 41^a 22)

- المقاييس التي برفع الكلام الى المحال (تذاري)

- قياس الخلف ... يردّ الكلام الى المحال (س ، شفا) (فارابي ، قياس) (غز ، معيار) (تيمية ، الرد) .

E. demonstration in circle. قياس دور

F. démonstration en cercle.

- قياس دور (ط ، اساس) (ساوي)

ἡ κύκλω ἀπόδειξις (متى) البرهان بالدور
(A. Post. 72^b 33)

- التبيين الذي يكون τὸ κύκλω δείκνυσθαι
(A. Pr. 57^b 18) بالدور (تذاري)

- قياس الدور (س ، نجاة) (غز ، معيار) .

قياس شعول

- قياس الشعول ... انتقال الذهن من المعين الى المعنى العام المشترك الكلّي ... لا فرق بين القياس الشعولي والتعميلي ... الذي يسمونه البرهاني ... (تيمية ، الرد) .

E. demonstrative syllogism. قياس برهاني

F. syllogisme démonstratif.

- قياس برهاني دو گونه ... برهاني حقيقي ... برهان چرایی ... وبتازی لم خوانند وديگر ... برهان هستی ... بتازی برهان آن ... (س ، علا) (ساوي) .

- قياس برهاني ἀποδεικτικός

(A. Pr. 32^b 18)

(تذاري)

- القياس البرهاني συλλογισμός

(A. Post. 74^b 9)

(متى)

- الجامعة البرهانية (كندی ، رس) (اخوان ، ج ١ ، ٣٥٥) .

- القياسات البرهانية (س ، اشارات) .

E. rhetorical syllogism. قياس خطابي

F. syllogisme rhétorique.

- قياس خطابي (س ، علا) (ساوي)

- المقاييس الخطابية οἱ ῥητορικοί συλλογισμοί

(A. Pr. 68^b 10)

(تذاري)

- الخطابية مؤلفة من المظنون والمقبولات ...

(س ، اشارات) .

- القياس الخطابي (رشد ، خطابة) .

E. composite syllogism. قياس مركب

F. syllogisme composé.

- قياسهاى مركب (س ، علا) (ساوي)

- قياس مركب συλλογισμός σύγκειται

(A. Pr. 68^a 11)

(تذاري)

- القياسات المركبة (س ، نجاة) .

- القياس الغير كامل συλλογισμός ἀτελής (تذاری) (A. Pr. 24^b 24)
 — القياس المرسل συλλογισμός ἀπλῶς (تذاری) (A. Pr. 41^a 2)
 — القياسات الكلية οἱ καθόλου συλλογισμοί (تذاری) (A. Pr. 29^b 1)
 — المقاييس الكاذبة οἱ συλλογισμοί ψευδεῖς (متی) (A. Post. 88^a 26)
 — قياس منطقی (متی) قياس منطقی οἱ λογικὸς συλλογισμός (A. Post. 93^a 15)
 — قياس موجب συλλογισμός κατηγορικός (متی) (A. Post. 79^a 26)
 — القياس الموثلف اليقيني οἱ συλλογισμοὶ ἐπιστημονικὸς الموثلف اليقيني (متی) (A. Post. 71^b 17)
 corrected in the margin of the Paris Ms. into: علمی .

- E. speech, term, vocable. قول
 F. énoncé, parole.
 L. oratio.
 Phil. *gobišn*.
 — قول نامها است ترتیب کرده کاندز زیر او
 معنی است ... قول ... زنده* روحانی ...
 کتابت ... مرده* جسمانی (خسرو ، زاد) .

- قول (اسحق) λόγος (Metaph. 994^b 18)
 — نطق (اسحق) λόγος (D. An. 428^a 23)
 — كلام (تذاری) λόγος (A. Pr. 48^a 30)
 — الخبر (تذاری) λόγος (A. Pr. 49^b 5)
 — الاقاول (دمشقی) οἱ λόγοι (Top. 104^a 1)
 — الاقاول (اسطاث) ἀπόφθεγμα (Metaph. 1009^b 26)
 — اقاول من نازعهم λόγους ἐριστικούς (Metaph. 1012^a 19) (اسطاث)

- E. enunymeme. قياس ضمير
 F. enthymème.

— ضمير وتفكير (ط ، اساس) .

- انثوميا (تذاری) ἐνθύμημα (A. Pr. 70^a 10)
 — تفكيرات (مجهول) ἐνθύμημα (Rhet. 1354^a 14)
 — الضمير هو قياس ... قياس اضماري ... (س ،
 نجاه) .
 — القياس ... يسمي انثوميا (س ، شفا) .
 — فالضمير هو القياس الخطي (رشد ، خطابة) .
 — فان اكتفى فيه بمقدمة واحدة ... سموه
 قياس الضمير (تيمية ، الرد) .
 — القياس الجزئي κατά μέρος συλλογισμός (تذاری) (A. Pr. 27^a 30)
 — القياس الجزمي (تذاری) οἱ δεικτικὸς (A. Pr. 45^b 9)
 — الممتحنی (يحيى) πειραστική (Soph. 165^a 39)
 — قياس الخدعة τῆς ἀπάτης οἱ συλλογισμοί (متی) (A. Post. 81^a 15)
 — قياس الخدعة οἱ συλλογισμοὶ ἀπατητικὸς (متی) (A. Post. 80^b 15)
 — المقاييس الصادقة οἱ συλλογισμοὶ ἀληθεῖς (متی) (A. Post. 88^a 32)
 — قياسات متضادة οἱ ἐναντίοι συλλογισμοί (دمشقی) (Top. 104^b 12)
 — القياس المتعكس (تذاری) ἡ ἀντιστροφή (A. Pr. 61^a 21)
 — المقاييس المتقابلة οἱ ἀντικείμενοι συλλογισμοί (تذاری) (A. Pr. 69^b 31)
 — القياس الكامل οἱ τέλει συλλογισμοί (تذاری) (A. Pr. 24^b 23)

cf. τὸ ἐκθετικὸν λόγος, ὁ προφορικὸς λόγος
Stoic. Vet. Frag. II, 137, 43; II,
188, 62.

— يسمى الشيء الموصل الى التصور المطلوب
قولاً شارحاً (س، اشارات) (غز، معيار).

E. predication, predicated. **مقول**

F. donné comme prédicat.

κατηγορέω (مقول عليه (تذاري)
(A. Pr. 41^a 6)

τὸ κατηγορούμενον (المقول (تذاري)
(A. Pr. 24^b 17)

— مقولاً على شيء أو غير مقول (تذاري)
(A. Pr. 24^a 27)

— مقولية (صد، اسفار).

E. the Categories. **مقولات**

F. les Catégories.

L. Praedicamentia.

— ده مقوله (س، علا).

— مقولات عشرة (ط، اساس).

αἱ κατηγορίαι

— كتاب ارسطوطاليس المسمى قاطيغوريا اي
المقولات (اسحق)

κατηγορίαι (المقولات (اسطاط)
(Metaph. 1045^b 28)

— المقولات (كندی، رس) (فارابی، احصاء)
(س، شفا).

to note:

— المقولات فليست مأخوذة عن المعلم الاول بل
عن شخص فيثاغوري يقال له ارخوطس (سهر،
حكمة).

— لفلقل (اسحق) (D. An. 418^a 7)
— القول (تذاري) (A. Pr. 62^a 12)
cf. τῶν δὲ λεκτῶν τὰ μὲν λέγουσιν εἶναι
αὐτοτελῆ οἱ Στωικοί, τὰ δὲ ἐλλιπῆ
Stoic. Vet. Frag. II, 181, 58.

— اجزاء القول في اليونانية اسم وكلمة واداة (فارابی،
احصاء) (كندی، رس).
— الاقاول نوعان ... (اخوان، ج ١، ٣٣٢).
— القول كل لفظ مركب (س، نجاة).

E. proposition. **قول جازم**

F. proposition.

— قول جازم مشتمل بود بر اخبار امری باثبات
یا بنفی (ط، اساس).

— القول الجازم (اسحق) (P. Herm. 17^a 17)
— القول الجازم ويسمونه القضية و ... الحكم
(فارابی، التوطئة).

— القول الجازم يحكم فيه بنسبة معنى الى معنى
إمّا بإيجاب وإمّا بسلب (س، شفا) (تعلوس،
٨١) (خوارزمي، ١٤٦).

cf. καλοῦσι δὲ οἱ Στωικοί τὸν μὴν ἀπο-
φαντικὸν λόγον ἄξιωμα
(Stoic. Vet. Frag. II, 188, 61).

see سخن جزم

E. expository proposition, **قول شارح**
definition.

F. discours explicatif, définition.

— قول شارح ... يعني گفت روشن کننده (ساوی)
— اقوال شارحه (ط، اساس).

- جوهر - كم - كيف - اضافة - اين - متى - موضوع - ان يكون له - يفعل - ينفعل (اصحى Categ.) .
 - ما هو الشيء - الكم - كيف - المضاف - اين - متى - النصفة - له - يفعل - ينفعل (دمشقى 103^b 20 Top.) .
 - الجوهر - كمية - كيفية - اضافة - اين - متى - فاعل - منفعل - له - وضع ، اى - نصفة الشيء (كندى ، رس) .
 - الجوهر - الكم - كيف - المضاف - الأين - متى - النصفة (الوضع) - الملكة - يفعل - ينفعل (اخوان ، ج ١ ، ٣٢٣) .
 - الجوهر - الكم - كيف - الاضافة - الأين - متى - الوضع - الملك - الفعل - الانفعال (س ، نجاة) .

E. subsisting, standing.

قائم

F. subsistent.

- قائم بنفس ... استاده بخود (س ، علا) .
 - بخود پاينده (افضل ، نفس) .

قائم بذاته (اساطث)
 τό αὐτό (Metaph. 1001^b 2)

القائمة (اساطث)
 ἡ ὁρμή (Metaph. 1036^a 14)

القائمة (متى)
 ὁρθός (A. Post. 71^a 19)

القائم (اساطث)
 τό ἐστῆχος (Metaph. 1047^a 15)

قوم (يحيى ، زرع)
 διορθοῦν (Soph. 166^b 4)

القائمتان (متى)
 δύο ὁρθαί (A. Post. 90^a 32)

- كل انسان ذو قائمتين (مقفّع ، منطق) .
 - الجوهر قائم بذاته (س ، حدود) .

- حصرتنا المقولات ... فى خمسة ... لصاحب البصائر ... حصرتها فى اربعة ... (سهر ، حكمة) .

- under Stoic influence.

- ... جعلها بعضهم خمسة وبعضهم ثلاثة (تيمية ، الرد) .

مقولات

Aristotle: οὐσία - ποσόν - ποιόν - πρός
 τι - ποῦ - ποτέ - κεῖσθαι -
 ἔχειν - ποιεῖν - πάσχειν.

Edgehill: substance - quantity - quality - relation - place - time - position - state - action - affection.

Tricot: substance - quantité - qualité - relation - lieu - temps - position - possession - action - passion.

Latin: substantia - quantum - quale - ad aliquid - ubi - quando - poni - habere - facere - pati.

- جوهر - چندی - چگونگی - اضافت - کجائی - کثی - نهاد - داشت - کنش - بکنیدن (س ، علا) .

Arabic versions:

- عين الشيء - عدد - صنعة - اضافة - مكان - وقت - جدة - فعل ، ما يفعل به and again

- العين - عدد - الصنعة - المضاف - الاين - متى - النصفة - الجدة - الفعل - المفعول (مقفّع ، منطق) .

E. constitution. **تقويم**

F. constitution.

- لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم (قرآن).

- تقويم (بحى ، زرع) ἡ διόρθωσις
(Soph. 166^b 4)- تقويم القياس ἡ διόρθωσις ἐρωτημάτων
(Soph. 176^b 34) (بحى)- التقويم (مجهول) εὐποιητικόν
(Rhet. 1371^b 3)

- تقويم اللسان ... تقويم العقل (فارابى ، احصاء)

- تقويم المحمولات الذاتية (س ، نجاه).

- تقويم الوجود لا تقويم الماهية (سهر ، حكمة).

E. constituents. **مقومات**

F. constituents.

(non-Qur'anic in form or sense)

- فراز آرنده (خسرو ، زاد).

- مقوم عام ... مساوى (ط ، اساس).

- فالمقوم هو الشيء الذى يدخل فى ماهيته

- فتلتزم ماهيته منه ومن غيره (س ، منطق)

- (كندى ، المعتصم) (فارابى ، شعر).

- الصورة نوعان مقومة ومنممة (اخوان ، ج ١ ،

٣٢٣).

- المقومات للشيء (سهر ، اشراق).

E. comedy. **قوموديا**

- هجاء (ط ، اساس)

- قومودية (مجهول) κωμωδία (Rhet.)

- هجاء (متى) κωμωδία (Poet. 1447^a 14)

- معلم هجاء الناس τῷ κωμωδοδιδασκάλῳ

(D. An. 406^b 17) (اسحق)

- قوموديا (س ، شفا).

E. straightness. **استقامات**

F. état d'être droit.

(Qur'anic word)

- استقامات وانحاء (ط ، اساس).

- استقامة (اسطاث) εὐθύτης
(Metaph. 1018^b 38)- استقامة (متى) τό εὐθύ (A. Post. 73^a 40)

- استقامة (اسحق) εὐθυωπία

(Metaph. 994^a 2)- مستقيم (اسحق) ὁρθός (D. An. 433^a 26)

- الاستقامة (مقتع ، منطق) (فارابى ، احصاء)

(س ، نجاه).

E. constitution, composition. **قوام**

F. constitution, composition.

(non-Qur'anic in sense)

- اعراض را قوام باجسام است (س ، علا).

- قوام (اسحق) τό συνίστασθαι (Categ. 8^a 10)- قوام (اسحق) ὑπαρχίν (Categ. 1^a 25)

- قوام (نظيف) συνέστηκεν

(Metaph. 990^a 22)

- مقومة (نظيف) συνισταμένον

(Metaph. 990^a 26)

- قومت (نظيف) συνέστηκε

(Metaph. 1002^a 1)

- قوم (بحى ، زرع) διορθοῦν

(Soph. 166^b 4)

- قوام (مقتع ، منطق)

- قوام الجسم بالمادة (فارابى ، زينون) (كندى ،

المعتصم).

- المعانى الذاتية التى بها يتقوم الشيء (س ، نجاه).

قوت - قوت حافظه

E. force of assimilation, قوت جاذبه
attraction.

F. force d'assimilation, attraction.

Phl. *zōr - i - āhanjāk*.

— زور آهنجیدن (خسرو ، زاد).

— القوى الطبيعية ... الجاذبة (س ، نجات).

E. locomotive faculty. قوت محرکه

F. faculté locomotrice.

— قوت جنبانده ... قوت جنبانی (س ، علا).

— المحركة (اسحق) (D. An. 414^a 31) κινητικόν

— الحركة ... قسمين ... باعثة ... فاعلة (س ، نجات).

E. faculty of sensation. قوت حسّي

F. faculté sensitive.

— قوت حسّي (س ، نفس).

— القوة ... الحساسة (اسحق) τὸ αἰσθητικόν (D. An. 414^a 31)

— قوة حاسية (اسحق) τὸ αἰσθητικόν (D. An. 433^b 3)

— القوة الحاسة ... هي في القلب (فارابي ، مدينة) (س ، نجات).

— القوى الحساسة (اخوان ، ج ٣ ، ٣٥).

see احساس

E. retentive faculty. قوت حافظه

F. faculté rétentive.

L. memoria.

Phl. *ayād, dranjenitan*.

— یاد داشت که حافظه وذاکره خوانند (س ، علا).

— حافظه ... یادگرفنی (خسرو ، زاد).

E. faculty, potentiality, force. قوت

F. faculté, potentialité, force.

L. potentia.

Phl. *zōr, nēruk, tuwān*.

(Qur'anic 28: 76)

— قوتها شان یا ... کار کردشان (افضل ، مص).

— القوة (اسطاط) ἡ δύναμις (Metaph. 1019^a 15)

— القوة (متی) ἡ δύναμις (Metaph. 1074^b 20)

— القوة (اسحق) ἡ δύναμις (Categ. 9^a 15)

— القوة (متی) ἡ ὁρμή (A. Post. 95^a 1)

— لا قوة (اسطاط) ἀδυναμία (Metaph. 1046^a 29)

— بقدر طاقتها (اسحق) δύνανται (D. An. 415^b 1)

— قوة ... ملكة نفسانية يصدر عنها افعال ارادية (س ، شفا).

— في معاني القوة ... (س ، نجات) (فارابي ، سياسات).

E. potential. بقوت

F. en puissance.

L. in potentia.

Phl. *pat nērōk*.

— بقوت ... بفعل (س ، علا).

— بالقوة (اسطاط) ἐν δύνامي (Metaph. 996^a 11)

— بالقوة (متی) ἐν δύνامي (A. Post. 86^a 29)

— بالقوة (كندی ، رس) (فارابي ، شعر) (س ، نجات).

E. faculty of ejection. **قوت دافعه**

F. force d'éjection.

G. ἀποκριτική (?).

Phl. *zōr - i - spōzāk* (?).

- قوت دور کنندۀ (افضل ، مص).

- قوت افکنندنی (خسرو ، زاد).

- قوت دافعه (س ، نفس).

ωθούμενον (مدفوع (اسحق)

(D. An. 434^b 33)

- القوى الطبيعية ... الدافعة (س ، نجات).

E. recollective faculty. **قوت ذاكرة**

F. faculté de remémoration.

L. reminiscencia.

- قوت ذاكرة ... یاد کردنی (خسرو ، زاد).

ἡ ἀνάμνησις (التذكر (اسحق)

(D. An. 408^b 17)

ἡ μνήμη (Top. 125^b 7) (الذكر (دمشقي)

- القوة المتذكّرة (س ، نفس) (رشد ، الحس
والحسوس).

E. force of desire. **قوت شهواني**

F. force de désir.

- قوت شهواني ... قوت آرزو کنندۀ ...

(خسرو ، زاد) (س ، علا).

τὸ ἐπιθυμητικόν (الشهوة (اسحق)

(D. An. 433^b 4)

τὸ ἐπιθυμητικόν (الشهواني (دمشقي)

(Top. 113^b 5)

ὁρετικόν (قوة مشتبهة (اسحق)

(D. An. 433^b 3)

ἡ μνήμη (A. Post. 100^a 4) (مَنَى) -

- القوة الحافظة (اخوان ، ج ٢ ، ٣٢٨) (س ،
نجات).

- ان كان ادراكها متصلًا ... حافظة وان كان
منفصلًا ... ذاكرة (رشد ، الحس والحسوس).

E. animal faculty. **قوت حيواني**

F. faculté animale.

- قوت بهيمي (س ، نفس).

- القوى الحيوانية (س ، نجات).

E. faculty of imagination. **قوت متخيّلة**

F. faculté imaginative.

- قوت متخيّلة (س ، علا) (خسرو ، زاد).

τὸ φανταστικόν (?)

- القوة المتخيّلة (فارابي ، مدينة) (س ، نجات).

- المتخيّلة ومسكنها مقدّم الدماغ (اخوان ، ج ٢ ،
٣٢٨) (رشد ، الحس والحسوس).

E. intellective faculty. **قوت ملوكة**

F. faculté noétique.

- قوت ملوكة ... دريافتن از بيرون ... از

اندرون (س ، نفس).

- قوت ادراك بالفهم (اسحق)

(D. An. 433^b 3)

- الملوك ... ظاهرة كالحواس الخمس وإمّا
باطنة كالمتصورّة والمتخيّلة والمتوهّمة والمتذكّرة
(س ، نفس).

قوت شوقى - قوت قلمى

E. nutritive faculty. **قوت غذايه**
F. faculté nutritive.

— قوت غذاده ... غذايه خوانند (س ، علا) .
— قوت ... گرسنه شونده (خسرو ، زاد) .

— القوت الغذايه (اسحق) **τό θρεπτικόν**
(D. An. 413^b 5)

— الغذاء (اسطاث) **ἡ τροφή**
(Metaph. 1015^a 21)

— القوت الغذايه (فارابى ، مدينة) (س ، نجاه) .

E. faculty of passion. **قوت غضبى**
F. faculté impulsive.

— قوت غضبى (س ، علا) .
— قوت خشم گيرنده (خسرو ، خوان) .

— الغضب (اسحق) **θυμικόν** (D. An. 433^b 4)
— قوت غضبى (س ، نجاه) .

E. faculty of thought. **قوت مفكره**
F. faculté dianoétique.

— قوت مفكره يعنى انديشنده (س ، علا) .

— المفكره (اسحق) **διανοητικόν**
(D. An. 414^a 31)

— القوت الفكرية (فارابى ، مدينة)
— القوت المفكره (اخوان ، ج ٢ ، ٣٢٨) (س ، نفس) .

see فكر

E. divine power. **قوت قلمى**
F. puissance divine.

— اعلى قوى النبوة ... قوت قلمية وهى اعلى
مراتب القوى الانسانية (س ، نجاه) .

— القوت المشهية (اسحق) **τό δρεπτικόν**
(D. An. 408^a 13)

— قوت شهوانية (س ، نجاه) .
see شهوت

E. faculty of appetite. **قوت شوقى**
F. faculté appetitive.

— قوت شوق وخواستارى (س ، نفس) .

— شوق (اسطاث) **δρεξις** (Metaph. 1048^a 11)
— الشوق (مجهول) **ἐπιθυμία** (Rhet. 1369^a 7)
— القوت الشوقية ... لها شعبتان ... شهوانية ...
غضبى (س ، نجاه) .

see شوق

E. faculty of representation. **قوت مصورة**
F. faculté de représentation.

— قوت مصورة ... هرچه بحسّ مشترك رسد
وى بخود پذيرد ونگاه دارد (س ، علا) .
— قوت صورت كننده (خسرو ، زاد) .

— قوت ... المصورة ... الفنتاسيا (كندى ، رس) .
— الخيال والمصورة ... يحفظ ما قبله الحسّ
المشترك ... (س ، نجاه) .

see تصوّر

E. natural force. **قوت طبيعى**
F. force naturelle.

— القوى الطبيعية الاربع ... فالهاضمة ... الماسكة ...
الجاذبة ... الدافعة ... (س ، نجاه) .

see طبيعت

E. faculty of theorising. **قوت نظري**
 F. faculté théorique.
 — القوة النظرية ... من شأنها ان تنطبع بالصور
 الكلية المجردة ... (س ، نجاة) .
 see نظر

E. force of growth. **قوت ناميه**
 — قوت بالش ده كه منميه خوانند (س ، علا) .
 — قوت ... ناميه (خسرو ، زاد) .
 αὐξητικόν (?)
 — القوة النامية (ناعمة ، اثولوجيا) .
 — القوة المنمية (س ، نجاة) .
 see نمو

E. force of digestion. **قوت هاضمه**
 F. force de digestion.
 Phl. *zōr - i - gubārāk*.
 — قوت هاضمه (س ، نفس) .
 — زور گوارش .
 — القوى الطبيعية ... فالهاضمة (س ، نجاة) .

E. force of reproduction. **قوت مولده**
 F. faculté de l'accroissement.
 — قوت زایش ده ... مولده خوانند (س ، علا) .
 — قوت زایا ننده ... زاینده (افضل ، مص) .
 γεννητική (افضل) — قوة مولدة (افضل)
 (D. An. 416* 19)
 — القوة ... المولدة (س ، نجاة) .

E. force of retention. **قوت ماسكه**
 F. force de rétention.
 Phl. *zōr - i - girāk*.
 — قوت ماسكه (س ، نفس) .
 — قوت ستاننده (افضل ، مص) .
 — القوى الطبيعية ... الماسكة (س ، نجاة) .

E. vegetative force. **قوت نباتي**
 F. force végétative.
 φυτικόν (?)
 — القوى النباتية ثلاث ... المغذية ... المنمية ...
 المولدة (س ، نفس) .

E. deliberative faculty. **قوت نزوعي**
 F. faculté délibérative.
 — قوت واجوبنده (خسرو ، جامع) .
 βουλευτικόν (افضل) — قوة مروية (افضل)
 (D. An. 433^b 3)
 — القوة النزوعية ... يطلب الشيء او يهرب منه
 (فارابي ، سياسات) (س ، نجاة) .
 — القوى النزوعية ... في القلب ... بها تكون
 الارادة (فارابي ، مدينة) .

E. rational faculty. **قوت ناطقه**
 F. faculté rationnelle.
 — قوت ناطقه (س ، نفس) (خسرو ، زاد) .
 — القوة الناطقة ... بها ... يعقل المعقولات
 (فارابي ، مدينة) (س ، نجاة) .
 — النطقية (صد ، اسفار) .
 see نطق

قوت وهم - قهر

E. force.

قهر

F. force.

— القهر (اسطاث) ἡ βία
(Metaph. 1015^a 26)

— قهراً (اسطاث) βία (Metaph. 1022^b 31)

— القاهر (اسطاث) τὸ βίαιον
(Metaph. 1015^a 26)

E. estimative faculty.

قوت وهم

F. faculté estimative.

— قوت وهم ... (س ، علا) .
— قوت واهمه (خسرو ، جامع) (ط ، تصورات) .

— وهم (يحي) ἡ φαντασία (Soph. 165^b 25)

— التوهم هو الفئطاسيا (كندی ، رس) .

— القوة الوهمية (س ، نجاه) .

— القوة المسماة بالمتوهمة والظانة (س ، نفس) .

— وهم see

ك

E. form, mold, body. **کالبد**
 F. forme, moule, corps.
 Phl. *kālput, karp*.
 کالبد مردم فرمانبردار نفس است (جوزجانی، حی).
 - کالبد کلتی ... جزوی (خسرو، زاد).
 σωμα (?)
 شکل - جسم see

E. wish, will. **کام**
 F. désir, volonté.
 O.P. *kāma* — Av. *kāma* (Kent).
 Phl. *kām, kāmak, kāmīšn, kāmkā, kāmkārih, hamkāmih*.
 - کام ... دهان ... مقصود و مراد (صحاح
 الفرس) - خویش کام (معمری، مقدمه
 شاهنامه)
 - کامگار ... کامه (برهان قاطع).

E. diminution. **کاهش**
 F. diminution.
 - افزایش و کاهش (س، علا) (خسرو، زاد).
 - ناکاسته (نظامی).

E. amplification. **تکبیر**
 F. aggrandissement.
 - تکبیر (مجهول) (Rhet. 1403^a 15) αὐξεν

E. work, action. **کارکرد**
 F. œuvre, action.
 O.P. *kar* — Av. *kar* - (Kent) = do, make.
 Phl. *kār, kartān, kārik* = actual (Zaehn.)
 - عالم کارکرد نفس کل است (خسرو، خوان).
 ἔργον (?)
 - کارگر - کارگری - کردگی (افضل، نفس)
 = agent, agency.
 - کارساز (نظامی)
 - کارکرد (فردوسی)

kārikēnitār = inspires action.
 عمل - فعل see
 خویش کاری = *xwēškārih*.

E. agent, active. **کارکن**
 F. agent, actif.
 O.P. *kara* = doer, maker (Kent).
 Phl. *kārtār*.
 - کارکن و کارپذیر (خسرو، خوان).
 - کارپذیری - کارپذیر - کرده (افضل، نفس).
 - کاربندنده - کارکننده - کرده شده -
 کرده - کاربست (خسرو، زاد).
 فاعل - منفعل see

— التکاثف ... التخلخل (فارابی ، المقولات)
— التکاثف ... التکثیف (س ، نجات) .

کجائی
E. place.
F. lieu.
Phl. *kūih*.
— کجائی ... بتازی این (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
— کرائی کجائی کی (ساوی) .

این see

کدامی
E. which.
F. lequel.
— کدامی ... بتازی ای شیء (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
— ای شیء هو (دمشقی) *ποιός* (Top. 144^a 18)
ای see

کذب
E. false.
F. faux.
L. falsum.
— الکذب (اسطاط) *τό ψευδος* (Metaph. 1024^b 17)
— کاذبه (اسحق) *ψευδής* (Categ. 2^a 7)

کرانگین
E. extreme.
F. extrême.
— میانگین و دو کرانگین (س ، علا) .
— کرانه (س ، علا) (خسرو ، خوان) .
τό άκρον (?)
طرف see

کثرت
E. plurality.
F. pluralité.
L. pluralitas.

(Qur'anic 5: 100)

— کثرت (س ، علا) (ط ، ناصری) .
— تکثر ... متکثر ... اعنی بسیار شونده (خسرو ، زاد) .

— کثرة (اسطاط) *πληθος*
(Metaph. 1020^a 10)
— کثرة (نظیف) *πληθος*
(Metaph. 990^a 26)

— الکثیر والقلیل *τό πολυ και τό λίγον* (اسطاط) (Metaph. 1020^a 20)
— الاكثر والاقل *τό μάλλον και ήττον* (اسطاط) (Metaph. 1008^b 32)
— الاكثر والاقل *τό μάλλον και ήττον* (اسحق) (Categ. 6^a 25)

— الكثرة ... كثرة ووحدة معاً (كندی ، المتصم) .
— ليست الكثرة ... عن الاول ... بل له من الاول وجوب وجوده (س ، نجات) (رشد ، نهايت) .
— من لواحق الكثرة التباير والتقابل (سهر ، حكمة) .
— النظام الابدی والاكثرى (س ، نجات) .
— الكثرة ... والوحدة (طفيل ، حى) .

Cf. Proclus: *Elements of Theology*.

Prop. I.

تكاثف
E. condensation.
F. condensation.
— تكاثف جنبش بود سوى نقصان بی انكه چیزی بیالاید (س ، علا) .

- τὸ ὅλον (Metaph. 993^b 6) بأسره (اسحق)
 — τὸ ὅλον (A. Post. 91^b 4) الكل (متي)
 — ὅλος (Categ. 3^a 30) كلية (اسحق)
 — τὸ σύνολον بأسره (اسطاث)
 (Metaph. 995^b 35)
 — ἀπλῶς (D. An. 426^a 26) الكلية (اسحق)
 — τὸ παντί (A. Pr. 26^b 31) الكل (تذاري)
 — τὸ πᾶν, τὸ ἅπαν (Soph. 167^b 14, 18) الكل (يحيى، زرع، ناعمة)
 — الكل (مفنع، منطق).
 — الكل... موجوداً في الاشياء وأما الكلتي...
 فليس موجوداً إلا في التصور (س، شفا).
 — الكل هو الذي ليس يوجد جزء من اجزائه
 خارج عنه. (رشد، ما بعد).

E. the universal.

F. l'universel.

L. universale.

Phl. *amarakān, amarakānik.*

(non-Qur'anic in form)

- كتي... موجود نيست الا اندر اندیشه...
 — كتي ذاتي... كتي عرَضِي (س، علا).
 — كتي عقلي... طبيعي... منطقي (ط،
 اساس).

— καθόλου (اسطاث)

(Metaph. 1023^b 30)

— τὸ καθόλου (اسحق)

(P. Herm. 17^a 39)

- الكلتي... يشمل جزئيات الشيء بأسرها وفي
 زمان ايضاً (فارابي، نواميس) (كتدي، رس).
 — كل كتي فاماً ذاتي وإمّا عرَضِي (س،
 نجا).

E. sufficient.

كافي

— بسنده (س، علا).

— ἱκανόν (A. Post. 77^a 24) كاف (متي)— ἱκανόν (Top. 106^a 2) كاف (دمشقي)

E. recompense.

مكافات

— ἀμοιβή (N. Eth. IX. 7, 9) مكافاة (اخلاق)

— ἀνταπόδοσις (N. Eth. IX, 8) مكافاة (اخلاق)

— ἀποδιδωμι (N. Eth. IX, 4) كافي (اخلاق)

E. correlation.

تكافي

F. corrélation.

(non-Qur'anic in form)

- جزوهای متکافی... بتکا في اجزاء (خسرو،
 زاد).

— ἡ ἀντιστροφῇ (Categ. 6^b 36) التکافؤ (اسحق)— ἀντιστροφός (Categ. 6^b 36) متکافی (اسحق)

— πρὸς ἀντιστρέφοντα (اسحق) بالتکافؤ

(Categ. 7^a 24)

— to note: الاكتفاء (مفنع، منطق)

— التکافؤ والتساوي (س، نفس).

— انعکاس الطرفین بالتکافؤ (سهر، حکمة).

E. the whole.

کل

F. le tout.

L. totum.

— کل وجزو — همگی — وپارگی (س، علا).

— τὸ ὅλον (اسطاث) الكل

(Metaph. 1023^b 26)

E. dull. **كَل**
F. émuussé.

(non-Qur'anic in form)

— الكال (دمشقي) (Top. 106^a 15) τὸ ἀμβλῶν

E. the Cynics. **كَلِيَّون**
F. les Cyniques.
G. οἱ κυνικοί.

— ففرقة اصحاب ديوجانس ويعرفون بالكلاب
(فارابي ، رس) .

E. the word, the verb. **كَلِمَة**
F. le mot, le verbe.

— كنش را نحويان فعل خوانند ومنطقيان كلمه...
كلمه دليل بود بر معنى وكبي آن معنى (س) .
علا .

— كلمة (اساطث) ὁ λόγος
(Metaph. 1013^a 27)

— لا كلمة لها (اساطث) ἄλογοι
(Metaph. 1046^b 2)

— الكلمة (اسحق) τὸ σκότος (D. An. 418^b 18)

— الكلمة (اسحق) ἡ ῥῆμα (P. Herm. 16^a 1)

— الكلمة (مني) τὸ αἴτιον (A. Post. 95^b 19)

— كلمة (مقفع ، منطق) to note:
— اسماء و... كلم و... ادوات (فارابي ، احصاء) .
— الكلمة ... يسميها اصحاب النظر في لغة العرب
فعلاً (س ، شفا) .

For the copula:

— الكلم الوجودية ... مثل كان ووجد ... وصار ...
كلمة وجودية ربطت الخبر بالخبر عنه (فارابي ،
توطئة) .

E. the universals. **كَلِمَات**
F. les universels.

— كَلِمَات خمسة : جنس ونوع وفصل وخاصه
وعرّض عام (ط ، اساس) .

— كَلِمَات (اساطث) τὰ καθόλου
(Metaph. 1014^b 10)

— كَلِمَات (تذاري) τὰ καθόλου
(A. Pr. 43^a 2)

— كَلِمَة (دمشقي) τὰ καθόλου (Top. 109^a 6)

— كَلِمَات (اسحق) τὰ δλα (Categ. 8^a 16)

— الكَلِمَات موجودة في الإذهان لا في الاعيان
(رشد ، تهافت) .

— الكَلِمَات ... خمسة ... الجنس والنوع والفصل
والخاصة والعرّض (تملوس ، مدخل) .

note the division into six:

— الالفاظ الستة : الجنس والنوع والشخص والفصل
والخاصة والعرّض (مجر ، الجامعة) .

E. totality. **كَلِيَّت**
F. totalité.

— كَلِيَّت (خسرو ، زاد) (ساوي)

— كَلِمَة (اساطث) ὁλότης
(Metaph. 1023^b 36)

— كَلِمَة (اساطث) τὸ δλον
(Metaph. 1045^a 10)

— كَلِمَة (اساطث) τὸ σύνολον
(Metaph. 1029^a 5)

— الكَلِمَة والجزئية (سهر ، حكمية) (صد ،
اسفار) .

كلام - كَيْت

E. quantity.
F. quantité.
L. quantum.

كم

— اقسام كم پنج باشد : خط و سطح و جسم
و زمان و عدد (ط ، اساس) .

— الكم (اسحق) (Categ. 4^b 20) τό ποσόν
— كم (مقفع ، منطق)
— الكم ... نوعين : متصل ومنفصل ، فالمتصل
خمس ... الخط والسطح والجسم والمكان والزمان ،
والمنفصل نوعان العدد والحركة (اخوان ، ج ١ ،
٣٢٦) .
— ... ما يتكلم ... (س ، نجا) .

E. quantity.
F. quantité.
L. quantitas.
Phl. *čandih*.

كَيْت

(non-Qur'anic in form)

— ... چندی ... بتازی كَيْت (س ، علا)
(خسرو ، خوان) .

— كَيْت (اسطاث) ποσότης
(Metaph. 1028^a 19)
— كَيْت (اسطاث) ποσοί
(Metaph. 1020^b 5)
— الكَيْت (اسطاث) τό ποσόν
(Metaph. 1014^b 26)

— الكَيْت ما احتمل المساواة وغير المساواة (كندی ،
رس) .
— الكم ... الشيء الذي يقبل لذاته المساواة
واللامساواة والتجزئ (س ، نجا) (فارابی ، مدينة) .
— التكلم كله اعتبار (سهر ، اشراق) .

— الكلمة ... عند اهل التصوف عين من الاعيان
الثابتة في العلم الأعلى الداخلة تحت الابداد في
الانسان الكامل ... (تهانوي ، ج ٢ ، ١٢٦٧) .

E. discourse.
F. discours.

كلام

— كلام (اسطاث) ὁ λόγος (Metaph. 996^a 2)
— كلام (مجهول) ὁ λόγος (Rhet. 1358^a 38)
— الكلم (اسطاث) οἱ λόγοι
(Metaph. 1043^b 35)
— تقديم الكلام (مجهول) ὁ πρόλογος (Rhet.)
— جوامع الكلام (اسحق) καθόλου λόγοις
(D. An. 416^b 36)
— باب الكلام (اسطاث) τό κεφάλαιον
(Metaph. 1042^a 4)
— الكلام (اسحق) διάλεκτον (D. An. 420^b 18)
— القطاعة (اسحق) παράλογον
(D. An. 411^a 14)

— اقسام الكلام ثمانية ... الكلام ثلاثة ...
واجب ... ممكن ... ممنوع ... (مقفع ، منطق) .
— اقسام الكلام في العربية اسم وفعل وحرف
(فارابی ، احصاء) .
— الكلام كله ثلاثة انواع ... (اخوان ، ج ١ ،
٣٣١) .
— الفصل بين الكلام والقول (جنی ، خصائص) .
— المتكلمية (صد ، اسفار) .
— قول — سخن see

E. speculative theologians. متكلمين
— المعتزلة فقالوا ... المتكلم من اوجد الكلام
والاشاعة ... من قام به الكلام (صد ، اسفار) .

— آنچه از قوت فعل آید بکمال خویش رسد...
کمال ... آراستگی — کمال اول — کمال دوم
(خسرو ، زاد) .

— الفعل (اسطاث) ἐντελεχεία
(Metaph. 1039^a 7)

— في الكمال (متى) ἐντελεχεία
(Metaph. 1071^a 36)

— الانطلاسيا وهو الفعل التام ἐντελέχειαν
(اصحق) (D. An. 417^b 7)

— کمال (متى) τό τέλος (A. Post. 95^a 7)

— کمال (مقفّع ، منطق) .

— تمام الشيء وكاله هي التي سماها الفيلسوف ...
انطلاشيا (دمشقي ، مقالة الاسكندر) (كندی ،
رس) .

— الكمال الاقصى (فارابي ، سعادة) .

— الكالات الاولى ... الثانية (س ، نجاة) .

— الكمال ... بذاته ... بصفات افادته (رشد ،
تهافت) .

— العلة ... الكالاية (توحيدى ، هوامل) .

— الكمال ... بهذه الحال متى استكمالاً (باجة ،
نفس) .

— الكمال خروج الشيء من القوة الى الفعل

(تهانوى ، ج ۲ ، ۱۲۶۴) ..

— الكالاية (سهر ، حكمة) .

see آراستگی

E. perfect, complete.

F. parfait, complet.

L. perfectum.

Phl. bavandak, spūrik.

— آراسته (خسرو ، زاد) .

کامل

E. continuous quantity. کَيْت متصل

F. quantité continue.

— کَيْت ... يکى پیوسته که بتازیش متصل
خوانند ، ويکى گسسته که بتازى منفصل
خوانند (س ، علا) (ط ، اساس) .

— الكم المتصل (اصحق) τό ποσόν συνεχές
(Categ. 4^b 20)

— يكون متصلاً اذ يوجد لاجزائه بالقوة حدّ
مشترك ... المتصل ... ذا وضع و ... عديم
الوضع (س ، نجاة) .

— المتصل ... قارّ الذات مجتمعة الاجزاء في
الوجود ... او غير قارّ الذات وهو الزمان
(جرجاني ، ۱۹۶) .

E. discrete quantity. کَيْت منفصل

F. quantité discrète.

— شمار کَيْت منفصل است ... (س ، علا) .

— الكم المنفصل (اصحق) τό ποσόν διωρισμένον
(Categ. 4^b 20)

— الكم المنفصل (اصحق) τό ἀφωρισμένον ποσόν
(Categ. 3^b 31)

— ... منفصلاً لا يوجد لاجزائه ذلك بالقوة
ولا بالفعل كالعدد (س ، نجاة) .

E. entelechy, perfection. کمال

F. entéléchie, perfection.

L. entelechia, perfectio.

Phl. bavandakih.

(non-Qur'anic in form)

— حکیمان مر آفرینش فريضه را کمال اول خوانند
وآفرینش زیادت را کمال ثانى (س ، علا) .

E. the verb, action, activity. کنش
F. le verbe, action, activité.
G. ἡ ρῆμα (?), πράξις (?).
Phl. *kunišn*, *kunāk*, *akunišnih*, *hūkunišnih*.
- کنش را نحویان فعل خوانند و منطقیان کلمه...
- کنش که بتازی ان یفعل گویند... قوت
مر کتائی را (مس، علا) - کنش (فردوسی).
- فعل و کنش (افضل، مص).

فعل - مقولات see

E. action, activity. کنندگی
F. action, activité.
G. ἡ ποίησις (?).
Phl. *kunišnih*.

- کنندگی (مس، علا) (افضل، مص).
see فاعلیت

E. the agent. کننده
F. l'agent.
G. ὁ ποίων, τό ποιητικόν (?).
Phl. *kunišnkār*, *kunišnik*.

- فاعل اعنی کننده (خسرو، خوان).
- کننده... آن بود که از وی هستی حاصل
بود جدا از ذات وی، که اگر اندر ذات
وی بودی وی پذیرا بودی نه کتا (مس، علا).
- کننده... بخود وکننده نه بخود... کنندگان
(افضل، مص).

فاعل see

E. substance, itself. کنه
F. substance, eux-mêmes.
- بالکنه (اساط) (Metaph. 1003* 30) ἡ οὐ

- کامل (تذاری) (A. Pr. 24* 14) τέλειος
- کَمَل (تذاری) (A. Pr. 29* 15) τελευτάω
- غیر کامل (تذاری) ἀτελής
(A. Pr. 24* 14)
- الکامل (اساط) ἐπιτελούμενον
(Metaph. 999* 26)

کمون

- الـکمون فلیس له معنی البتة (مس، نجاهة).
- مذهب اهل الـکمون فهم القائلون ان کل شیء
فی کل شیء وان الـکون انما هو خروج
الاشیاء بعضها من بعض... (رشد، ما بعد).

E. extreme, limit. کنار
F. extrême, limite.
G. τό ἄκρον (?).
Phl. *knār*, *knārak*, *kanārakōmand* = finite
kanārōmandih - *akanārāk* = in-
finite. *akanārakih* = infinitude
kanārakōmandih (Dēnkart) =
finitude.

- کنار - کناره و میانه - میانگین و دو کرانگین...
باکناره (مس، علا) (خسرو، زاد).
- کناره* فزونی... کناره کمی (جوزجانی،
حی).

طرف see

کندی

- کان یعقوب بن اسحق الـکندی فیلسوف الاسلام
فی وقته - اعنی الفیلسوف الذی فی الاسلام
والأ فلیس الفلاسفة من المسلمین... (تیمیة،
الرد).

- τὸ γινόμενον (الكون (نظيف) —
(Metaph. 999^b 7)
- τὸ γίνεσθαι (الكون (نظيف) —
(Metaph. 991^b 4)
- γενητόν (ذوات الكون (اصح) —
(D. An. 434^b 4)
- ἀγένητον (الذي لا كون لها (اصح) —
(D. An. 434^b 5)
- ὁμογονόν (متساوياً في الكون (متى) —
(A. Post. 95^a 37)
- ἡ γένεσις ἀγωγή εἰς οὐσίαν (الكون هو المصير الى الجوهر (دمشقي) —
(Top. 139^b 20)
- οἱ γεγενημένοι (الاشياء التي مزعة بالكون —
(A. Post. 95^a 10) (متى)
- الكون تغيّراً من لا شيء الى شيء (فارابي ،
قياس) .
- يمكن الكون هو بعينه ممكن اللاكون (س) ،
نجاة) .
- موجود بكون حقيقي (رشد ، ما بعد) .

- E. generated body. كون
- اكوان ... مراتب كوني (جامي ، شرح عطار)
(ط ، اساس) .

- τῶν ὄντων (الاكوان (اساط) —
(Metaph. 994^a 2)
- τῶν ὄντων (الاشياء الموجودة (اصح) —
(Metaph. 994^a 2)
- الاكوان الزمانية (ناعمة ، اثولوجيا) .
- نظام الاكوان (س) ، نجاة) .

- ἡ δὲ (على كنهها (اساط) —
(Metaph. 1003^a 31)

to note:

- يعلم كنه الذي يقدر عليه (مقتع ، كلبلة) .
- الامور على كنهها (رشد ، خطابة) .

- E. cosmological cycle. كور
- F. cycle cosmologique.

- الاكوار (اخوان) (الجامعة) .
- الاكوار والادوار (صد ، اسفار) (سجستاني ،
نبايع) .

Chiefly among Shi'ite authors; perhaps originally an infiltration from Hermetic astrology.

- E. genesis, generation. كون
- F. genèse, génération.
- L. generatio.
- Phl. *bavišn*.

(non-Qur'anic in form)

- كون وفساد (س . علا) .
- كون يرون شدن چیزی ... از عدم سوی
وجود (خسرو ، جامع) .
- كون پدید آمدن چیزی ... از طبایع بصورت
بودش (خسرو ، زاد) .

- ἡ γένεσις (كون (اساط) —
(Metaph. 1044^b 21)

- كون (مجهول) (Rhet. 1392^a 20)
- كون (تذاري) (A. Pr. 43^a 22)
- اكوان (اساط) (Metaph. 1055^b 11)

- تكون (اصح) ἡ γένεσις
(Metaph. 994^b 7)
- تكون (دمشقي) τό γίνεσθαι (Top. 111^b 6)
- تكون (يحيى ، زرع) τό γίνεσθαι
(Soph. 167^a 15)
- تكون (اسطاث) τό γενέσθαι
(Metaph. 999^b 12)
- تكون (اسطاث) γίγνεσθαι
(Metaph. 1034^a 12)
- الذى تكون (اسطاث) τό γεγονός
(Metaph. 999^b 12)
- لم تتكون (اسطاث) τό ἀγένητος
(Metaph. 999^b 13)
- التكون (اسطاث) τό γιγνόμενον
(Metaph. 994^a 28)
- ما هو متكون (اصح) τό γιγνόμενον
(Metaph. 994^a 28)
- ان كان المكون مُحدثاً ، فالتكون احداث
والكون حدث (دمشقي)
- تكون الاسطقسات (س ، نجاه) .
- التكون ... انقلاب الشيء وتغييره مما بالقوة
الى الفعل (رشد ، تهافت) .

E. genesis. تكون
F. genèse.

(non-Qur'anic in form)

- تكوين يعنى با شيلنى (خسرو ، خوان) .
- جوهر تكوينى (خسرو ، زاد) .
- التكوين (اصح) ἡ γένεσις (Categ. 9^b 35)

E. being. كائن
F. être.

— كايين ... فاسد ... هست شونده ... ونيست
شونده (خسرو ، خوان) .

- الكائن (اصح) τό γένεσις
(Metaph. 994^b 1)
- غير كائنة (متى) μή γενετά
(Metaph. 1069^b 25)
- الاشياء التى قد كانت (اسطاث) τό γεγονός
(Metaph. 1027^b 8)
- الاشياء التى قد كانت (متى) τά γενόμενα
(A. Post. 95^b 6)
- الاشياء التى كانت (متى) τά γεγονότα
(A. Post. 95^a 29)
- الاشياء التى هي مزعة بان تكون (متى) τά ἐσόμενα
(A. Post. 95^a 37)
- الاشياء التى تكون (متى) τά γινόμενα
(A. Post. 95^b 38)
- كل كائن بعد ما لم يكن فله علة ... اول
الكائنات ... عقلاً ثم نفساً ثم جرمًا (س ،
نجاه) (رشد ، ما بعد) .
- الكوائن الفلكية (سجستاني ، يثايع) .

E. generation. تكون
F. génération.
L. generatio.

(non-Qur'anic in form)

- تكون با جوهر خود شدن است (ط ، اساس) .
- تكون (اسطاث) ἡ γένεσις
(Metaph. 1024^a 31)

- τὸ γιγνόμενον (اساطث) — المكوّن (اساطث)
 (Metaph. 1032^a 23)
 τὸ γιγνόμενον (اصحق) — ما هو متكوّن (اصحق)
 (Metaph. 994^a 28)
 αἱ γενέσεις (اساطث) — المتكوّنات (اساطث)
 (Metaph. 1032^a 16)
 — كل مكوّن فاسد (س ، شفا) .
 — الاجسام المتكوّنة (س ، نجاة) .
 see باشنده

E. essence, being. كينونت
 F. essence, être.

- τὸ τί ἦν εἶναι (اساطث) — كينونة (اساطث)
 (Metaph. 1013^a 27)
 τὸ τί ἦν εἶναι (اساطث) — كينونة الشيء (اساطث)
 (Metaph. 1013^b 22)
 τὸ εἶναι (اساطث) — كينونة (اساطث)
 (Metaph. 998^b 23)
 τὸ γενέσθαι (اساطث) — كينونة (اساطث)
 (Metaph. 993^b 19)
 τί ἦν εἶναι (اساطث) — ما كينونة الشيء (اساطث)
 (Metaph. 994^a 11)
 — كينونة عقلية (صد ، اسفار) .

E. place. مكان
 F. lieu.
 L. locus.
 Phl. *giyāk, giyākōmand, giyākōmandih.*

- مكان جای ... جایگاه (س ، علا) .
 — مكان ... نهایت جسم است (خسرو ، جامع)
 — مكان مطلق — مكان جزوی ... کلتی ...
 مكان گير ... متمکن (خسرو ، زاد) .

- αἱ γενέσεις (اساطث) — التكوينات (اساطث)
 (Metaph. 1033^b 4)
 τὸ γίγνεσθαι (اساطث) — تكوين (اساطث)
 (Metaph. 1043^b 16)
 — تكوين (فارابی ، مدينة) .
 — الابداع ... غير التكوين المنسوب الى المادة
 والاحداث المنسوب الى وقت (سهر ، حكمة) .
 — التكوين إيجاد شيء مسبوق بالمادة (جرجاني ،
 ٦٨) .
 — الامر التكوينيّ (صد ، اسفار) .
 — التكوين ... لا بد للعناية من وجودها ...
 الكينونية (صد ، رس) .

E. agent of generation, مُكوّن
 generable.
 F. agent de génération, générateur.
 L. generabilibus.
 — باشاننده (خسرو ، زاد) .

- τὸ γεννητικόν (دمشقي) — المكوّن (دمشقي)
 (Top. 124^a 30)
 γενητάς (اساطث) — المكوّنة (اساطث)
 (Metaph. 1044^b 3)

E. engendered. مُكوّن
 F. engendré.
 (non-Qur'anic in form)

- مكوّنات يعنى بودنها (سج ، ٣٤) — مكوّنات
 — چیز باشنده ... متكوّن ... چیزهای بودنی
 (خسرو ، زاد) .

- τὸ γενόμενον (تذاری) — مُكوّن (تذاری)
 (A. Pr. 68^a 11)

مكانى - كيف

E. sagacity, ingenuity. **كياست**
F. sagesse.

— كياست (ط ، ناصرى) .

to note:

— كَيْسَة واكيس منها (مقفّع ، كلبلة) :
— قوّة فطنة وكيس (خلدون ، مقدّمة) .
— الكياسة ... تمكّن النفس استنباط ما هو
انفع ... (صد ، اسفار) .

E. doctrine. **كيش**

F. doctrine.

Ab. *ikaēsha* (Zachn.).

Phl. *kēš, kēšdār*.

— كيش مردمي = النزعة الانسانية = humanism
(our suggestion)

— مردكيش (فردوسى)

E. manner, quality. **كيف**

F. manière, qualité.

— الكيف (اسحق) (Categ.) τό ποιόν

— كيف (اساط) τό πῶς

(Metaph. 1028^b 30)

— كيف (بى ، ناعمة) τό πῶς

(Soph. 169^b 12)

— كيف (مقفّع ، منطق) .

— الكيف ... جسمانى وروحانى (اخوان ، ج ١ ،
٣٢٧) .

— الكيف ... كل هيئة قارة في جسم لا يوجب
اعتبار وجودها فيه نسبة للجسم ... (س ،
نجاه) (تهانوى ، ج ٢ ، ١٢٥٥) .

see مقولات - چگونہ

— مكان سطح باطن جسم حاوى ... كه بر
محوى مشتمل بود (ط ، اساس) .

— المكان (اساط) ὁ τόπος

(Metaph. 1016^b 2)

— المكان (اسحق) ὁ τόπος (Categ. 5^a 6)

— الاماكن (نظيف) τοῖς τόποις

(Metaph. 990^a 27)

— التى في المكان (مى) κατὰ τόπον

(Metaph. 1071^b 11)

— المكان ... كل شيء يقع عليه اين (مقفّع ،
منطق) .

— المكان نهايت الجسم (كندى ، رس) .

— المكان ... السطح من الجسم الحاوى المماس

للسطح الظاهر للجسم المحوى (س ، حدود) .

— التمكن (س ، نجاه) .

— مكان مطلق ومكان مضاف (رازى ، رس) .

— عند المتكلمين هو الفراغ المتوهم الذى يشغله

الجسم (جرجانى ، ٣٤٤) .

— اللامكان (سهر ، حكمة) .

مكانى

— مكانى (خسرو ، زاد) .

— مكانى (اساط) τοπιχή

(Metaph. 1042^b 6)

— الشيء المكانى (س ، نجاه) .

— المكانية (س ، شفا) .

— الاوضاع المكانية (صد ، اسفار) .

E. provenance, where-ness. **كوئى**

F. provenance.

Phl. *kuih*.

— كوئى

see اين

E. measure.	کیل
F. mesure.	
τό μέτρον	— الکیل (اسطاث)
(Metaph. 1056 ^b 21)	
τό μέτρον	— المکیال (اسطاث)
(Metaph. 1052 ^b 20)	
μετρέω	— کیل (اسطاث)
(Metaph. 1053 ^a 33)	
τό μετρητόν	— المکول (اسطاث)
(Metaph. 1056 ^b 22)	
τό μετρητόν	— المکیل (اسطاث)
(Metaph. 1057 ^a 6)	

E. juices, humours.	کیموس
F. humeur.	
	— کیموسات (ط ، ناصری) .
ὁ χυμός	— الکیموس (اصحق)
(D. An. 422 ^a 17)	
οἱ χυμοί	— الاشیاء السائلة (اسطاث)
(Metaph. 1016 ^a 22)	
	— الکیموس (اخوان ، رس) (صد ، اسفار) .

E. universe.	کیهان
F. univers.	
	— کیهان (فردوسی)

E. time.	کیفی
F. temps.	
	— کیفی که بتازی متی خوانند (س ، علا) .
see	متی

E. quality, modality, state.	کیفیت
F. qualité, état.	
Phil. <i>cegōnih</i> .	

(non-Qur'anic in form)

— چگونگی ... بتازی کیفیت (س ، علا)	
(خسرو ، رس) .	
— کیفیات محسوسه ... نفسانی ... (ط ، اساس) .	
— الکیفیه (اسطاث)	
ἡ ποιότης (Metaph. 1020 ^b 2)	
— الکیفیه (اصحق) (Categ. 8 ^b 27)	
ἡ ποιότης (متی)	
(A. Post. 83 ^a 36)	
— کیفیات (دمشقی) (Top. 106 ^a 6)	
οἱ ποιότητες (اسطاث)	
(Metaph. 1024 ^b 6)	
οἱ ποιότητες (متی)	
(Metaph. 1069 ^a 23)	
— کیفیات انفعالیة	
παθητικαὶ ποιότητες (اصحق) (Categ. 9 ^a 29)	
— الکیفیه (اسطاث)	
τό ποιόν (Metaph. 1020 ^a 33)	
— الکیفیه (نظیف)	
τό ποιόν (Metaph. 989 ^b 11)	
— الکیفیه ... شبیه و غیر شبیه (کندی ، رس) .	
— مکیفه بکیفیات (فارابی ، عقل) (س ، نجاه) .	
— الکیفیه الروحانیة (اخوان ، ج ١ ، ٣٢٧) .	
— الکیفیات الاربع ... (رشد ، ما بعد) (جرجانی ، ١٩٨) .	

E. change. **گردانیدن**
 F. changer.
 G. μεταβάλλειν (?).
 — از حالی بحالی ... گردانیدن (س ، علا) .
 see تغییر

E. composition. **گرد آوردن**
 F. composition.
 — گرد آوردن (س ، علا) .
 — گرد آور (سج ، ۳۱) .
 see تألیف

E. alteration. **گردش**
 F. altération.
 G. ἀλλοίωσις (?).
 Phl. *gartišn*.
 — جسم محسوس ... انحر جنبش ... و ...
 گردش (س ، علا) .
 — گشتن از حالی بحالی (خسرو ، خوان) .
 — گردنده ... ناگردنده ... آنچه حال او گردنده
 است محدث است (خسرو ، زاد) .
 — گردش واستحالت (سج ، ۳۱) (افضل ،
 مص) .
 — گردنده ... گردندگی ... گرداننده (نظامی) .

E. time, place. **گاه**
 F. temps, place.
 O.P. *gāthu* — Av. *gātho* = place
 Phl. *gās*. (Kent).
 — از گاهی بگاهی (خسرو ، زاد) .
 — گاه وهو الزمان (حزم ، فصل) .
 — جایگاه — پایگاه — زیرگاه (فردوسی) .
 see زمان

E. distinguish, interpret, **گذارن**
 establish.
 F. distinguer, établir.
 — بگذارن وهم به اندریافتن ... (خسرو ، زاد) .
 see وضع

E. attraction. **گرایستن**
 F. attraction.
 Phl. *grāyīšnih, grāyastakih*.
 — گرایش ... گراینده (س ، علا) .
 — گرائیدن (افضل ، مص) .
 — گرایستن — گرونده — گروندگان — سوی
 = gravity = گرانی — گرائنده —
 Phl. *garānih* (خسرو ، زاد) .

- گشایندگی (نظامی).
see تحلیل
- E. speech. گفتار
F. parole.
G. ὁ λόγος (?).
- گفتار (س، علا).
- گفتار شریفتر و لطیف تر است از نوشته
(خسرو، زاد).
- گویندگی (افضل، مص).
see قول
- E. speech.
F. parole.
Phl. *goftan, govišn, govišnih* (Dēnkart).
drōg - govišnih, rāst - govišnih.
گفت ... بتازی لفظ (ساوی).
- E. doubt, imagination. گمان
F. doute, imagination.
G. φαντασία (?).
Phl. *gumān, gumānik, gumānih, gumānkārih.*
- گمان (س، علا) (خسرو، زاد) (افضل، مص).
- بی گمانم که ... (فردوسی).
see شك - وهم
- E. angle. گوشه
F. angle.
- هم گوشه - هم گوشگی (خسرو، زاد).
- گوشه (نظامی)
see زاویه

- گشتن بی آسایش (خسرو، زاد) =
perpetual motion.
see استحالت

E. assent. گرویدن
F. consentement.
G. πιστεύειν (?).
- ... او را بتازی تصدیق خوانند ... گرویدن را
و تصدیق کردن را راه حجت است (س، علا).
see تصدیق

E. interpretation, comment. گزارش
F. interprétation, commentaire.
- گزارشندگان کتاب (خسرو، زاد).
- گزارنده ... گزارشندگان (نظامی).
- گزارشنامه = commentary
see گذاردن - تفسیر

E. disjunction. گسستگی
F. disjonction.
- گسستگی ... گسته ... بتازی منفصل (س، علا).
- گشادگی و گسستگی (افضل، مص) (ساوی).
- گسلندگی (س، علا).
see انفصال - منفصل

E. solution, disintegration. گشادن
F. dénouement, résolution en parties.
G. λύσις (?).
- شبهت را گشادن (س، علا) - گشادگی -
- گروه گشایی ... گشاده شدن ترکیب اجسام
(خسرو، زاد).

Phl. *gōwišn, gōwišnik, gōwakih, hūgowišnih.*

- گویائی (خسرو ، خوان) (افضل ، مص).
 — ماده* گویائی (ط ، تصورات).
 — گویا — گویائی (ساوی).

see نطق

E. corporal, visible world.

گنی

F. monde corporel, visible.

O.P. *gaitha* — Av. *gaēthā* (Kent).

Phl. *gētēh, zāyišnān i gētēh.*

— گیتی شناسی (نظامی).

— گیتی (فردوسی).

E. space, place.

گیاک

F. espace.

Phl. *zamānōmand u giyākōmand* = time and space, *giyāk*.

E. universe, macrocosm.

گیهان

F. univers.

Phl. *gēhān.*

— گیهان (فردوسی) (لغت فارس) (صباح الفرس).

see جهان

E. genus.

گونه

F. genre.

G. γένος (?).

Phl. *gōn, hamgōnak.*

— گونه ... گوناگون ترکیب (س ، علا)
 (افضل ، مص).

— بگونه* از گونها (خسرو ، زاد) (ساوی).

— چیزها وگونهها (جوزجانی ، حی).

see جنس

E. essence, substance.

گوهر

F. essence, substance.

G. οὐσία (?).

Phl. *gōhr, gōhrik, gōhrih, hamgōhr, hamgōhrih, yutgohrih, hu - gohr, duš - gohr.*

— گوهر (س ، علا) (قابوسنامه) (فردوسی) —

گوهر (رودکی) — هم گوهر (خسرو ، زاد).

— گوهر را مایه خوانند (افضل ، مص).

see جوهر

E. speech, reasoning.

گویائی

F. parole, raisonnement.

O.P. *gaub* - (Kent) = to say.

ل

— لواحق الشيء (س : نجاة) (رشد ، الحس ،
والمحسوس) .
— من لواحق الوحدة الموهو (سهر ، حكمة) .

E. tune. **لحن**
F. ton.

— لحن (اسحق) μέλος (D. An. 420^b 8)
— تأليف اللحن (اسحق) μελοποιῖαν
(Metaph. 993^b 15)
— علم تأليف اللحن (اسطاث) ἀρμονική
(Metaph. 997^b 21)
— قول ... او لحن (فارابي ، احصاء) (اخوان ،
ج ١ . ٣٤٥) .

E. résumé. **ملخص**
F. résumé.
Phl. *hangirt, hangirtih.*
— الملخص (اسحق) διορίζειν
(Themist. D. An.)

E. pleasure. **لذت**
F. plaisir.
L. delectatio.
(Qur'anic 37: 45)

— لذت (س . علا) .
— لذت ... حسنى ... عقلى ... لذت مطلق
(خسرو ، زاد) .

E. wisdom. **لب**
F. sagesse.

(non-Qur'anic in form or sense)

— اللب (مجهول) φρόνησις (Rhet. 1366^b 3)
— ذوى الالباب (عبد الحميد ، رس) to note:
— انفعه بلبك — الالباء — ذوى اللب (مفتع ،
كليلة) .
— اللب فضيلة فى الرأى (س . شفا) (رشد ،
خطابة) .
— ذوى العقل واللب (فارابى ، مسكويه . حكمة) .

E. consequents, concomitants. **لواحق**
F. conséquences, concomitants.
L. consequentia.

(non-Qur'anic in form)

— لواحق (نسفى : رس) .

— اللواحق (تذارى) τὰ ἐποµένα
(A. Pr. 43^b 39)
— الاشياء اللاحقة (تذارى) τὰ ἐποµένα
(A. Pr. 43^b 12)
— لحق (تذارى) ἔπεσθαι (A. Pr. 43^b 12)
— اللاحق (ناعمة) — اللازم τό παρεποµένον
(Soph. 178^b 31) (زرعة)

— اللواحق ... الحقوق (مفتع ، منطق) .
— لواحق (كندى . رس) (فارابى ، مدينة) .

- لزوم — تلازم (يحيى ، زرعة) ἀκολουθήσεις (Soph. 167^b 2)
- اللوازم (اسحق) ἀκολουθήσεις (P. Herm. 22^a 14)
- لازماً (اسطاث) ἀκολουθεῖ (Metaph. 1047^b 3)
- لزَم (دمشقي) ἀκολουθεῖν (Top. 150^b 6)
- الشيءُ اللازم (دمشقي) τὸ ἀκολουθόν (Top. 112^a 20)
- لزَم (دمشقي) συμβαίνειν (Top. 107^a 29)
- الاشياء اللازمة (متى) τὰ συμβαινόντά (A. Post. 96^b 22)
- الاشياء اللازمة (متى) τὰ ἐπομένα (A. Post. 98^a 6)
- يلزم (دمشقي) ἐπεται (Top. 113^b 21)
- اللازم (زرعة) — اللاحق τὰ παρεπομένον (Soph. 178^b 31)
- الانقياد (اسحق) συμβαίνειν (Metaph. 994^b 31)
- to note:
- لازمة غير عارضية (مقفّع ، منطقي) .
- اللوازم (فارابي ، احصاء) .
- الغاية ... في الجدل هي الالتزام (س ، خطابة) (رشد ، تهافت) .
- الالتزام والتضمن ... اللزوم ... اللوازم ... متلازمات ... (س ، نجاة) .
- اللازم ... يوصف الشيء بعد تحقق ذاته ... (س ، منطقي) .
- الملازمة (صد ، اسفار) inseparable =
- المتلازمة (تعلوس ، مدخل)
- اللزومية — اللزوميّات (صد ، اسفار) .
- اللزومية (تهانوي ، ج ٢ ، ١٣٠٤) =
- determinism

- لذت ... فعلی ... انفعالی (ط ، ناصري) .
- لذت حرکت نفس بود (ط ، اساس) .
- اللذة (اسطاث) ἡ ἡδονή (Metaph. 1000^a 16)
- اللذة (تذاري) ἡ ἡδονή (A. Pr. 24^a 21)
- اللذة (اخلاق) ἡ ἡδονή (N. Eth. IX, 3, 4, 8)
- الالتذاذ (متى) ἡ ἡδονή (Poet. 1448^b 18)
- اللذيد (دمشقي) τὸ ἡδύ (Top. 105^a 27)
- القابل للذة (متى) τὸ ἡδεσθαι (A. Post. 87^b 9)
- التلذذ (اسحق) τὸ ἡδεσθαι (D. An. 431^a 10)
- الفرقة المنسوبة الى افقوروس واصحابه وتدعى فرقة اللذة (فارابي ، رس) .
- اللذة ليست بشئ سوى اعادة ما اخرجته المؤذى عن حالته الى حالته تلك التي كان عليها (رازي ، رس) .
- اللذة ليست الا ادراك الملائم ... لذة كل قوة حصول كاملها (س ، نجاة) .
- اللذة ادراك كل قوة لما هو مقتضى طبعها (غز ، مقاصد) .
- اللذة ... من لوازم الادراك (رشد ، ما بعد) .
- اللذة ... ادراك الملائم (خلدون ، مقدمة) .

لزوم

E. concomitance.

F. concomitance.

(non-Qur'anic in form)

- لزوم آن بود که مصاحبت راسببی مقتضی باشد که با وجود آن سبب مصاحبت لازم باشد (ط ، اساس) (س ، علا) (خسرو ، زاد) — متلازم ... متلازمات ... (ساوی) .

E. appellation. لقب
F. titre.

(Qur'anic 49: 11)

προσαγορεύω (لقب (دمشقي) -
(Top. 109* 31)

αἱ προσηγορίαι (اللقاب (دمشقي) -
(Top. 103* 34)

الثناء

συμπίπτειν (A. Pr. 74* 14) التقى (تذاري) -
συμπίπτειν (A. Pr. 66* 15) يلتقي (تذاري) -
- الالتقاء من الفاعل والمنفعل (س ، نجاة) .

E. suitable, worthy. لائق
τὸ πρέπον (Top. 135* 12) اللائق (دمشقي) -

E. the "why"? لِمَ
F. le pourquoi.
(Qur'anic in form 3: 58)

- مطلب لِمَ دو گونه است ... چرا گفتی ...
چرا هست (س ، علا) .
- لِمَ وآن چرا باشد (خسرو ، جامع) .
- لِمَيت اعنى چراى (خسرو ، جامع) .

τὸ διότι (لم هو (اسطاث) -
(Metaph. 1026* 5)

τὸ διότι (A. Post. 93* 16) لِمَ هو (متى) -
τὸ διότι (A. Post. 89* 22) لماذا (متى) -

τὸ διὰ τί (لم (اسطاث) -
(Metaph. 1028* 30)

τὸ διὰ τί (لم الشئى (متى) -
(A. Post. 85* 26)

τὸ διὰ τί (من قبل ماذا (يحيى) -
(Soph. 168* 33)

- اللازم ... بين ... و... غير بين (قرويني ،
شمسية) (جرجاني ، ١٩٩) .

For the Stoic terms cf. *Stoic. Vet. Frag.*
Vol. II, 135, 43.

ἐλλιπὴς ἀκολουθία (Galen)
= incomplete consequence.
τελεία ἀκολουθία
= complete consequence.

E. vocable. لفظ
F. mot énoncé.

(non-Qur'anic in form)

- لفظ ... مفرد ... مركب (س ، علا) -
لفظ ... مفرد ... مؤلف ... (ساوى)
- هر آراى كه مر اورا بتوان نبشتن لفظ است
(خسرو ، جامع) .

οἱ λόγοι (الالفاظ (اسطاث) -
(Metaph. 1001* 30)

ἡ φωνή (P. Herm. 16* 20) لفظة (اصحق) -
φάσις (P. Herm. 16* 28) لفظ (اصحق) -
φωνή σημαντική (اصحق) لفظ دالّ -
(P. Herm. 16* 26)

ἡ λέξις (Top. 109* 27) اللفظ (دمشقي) -

لفظ (عبد الحميد ، رس) to note:
- الالفاظ ... مفرد ومركب (فارابي ، احصاء) .
- الالفاظ ... سمات دالات على المعاني (اخوان ،
ج ١ ، ٣١٦) .

اللفظ المركب ... المفرد الكلّي ... المفرد
الجزئى (س ، نجاة) .

- الالفاظ الكلية ... جنس ونوع وفصل وخاصّة
وعرض عام (س ، نجاة) .

E. possession. له

F. possession.

— يعبر عن الملك بمقولة له (سهر ، حكمة) .
— see مقولات

E. inspiration. الهام

F. inspiration directe.

— الهام ... آغاز تعليم است (خسرو ، زاد) .

— ... قبولاً لاهام العقل الفعال (س ، نجاه) .
— الهام تنبيه النفس الكلية للنفس الجزئية
الانسانية (غز ، اللدنية) .
— فالوحي حلية الانبياء والاهام زينة الاولياء
(غز ، اللدنية) .

E. nonentity, is not. ليس

F. non-être.

— أنه ليس (اساطث) μή εἶναι
(Metaph. 1010^a 17)

— الذى ليس هو (اساطث) μή ὄν
(Metaph. 1027^b 29)

— من جهة انه ليس (تذارى) μή ὄν
(A. Pr. 49^a 24)

— والجواهر ليس (نظيف) καὶ οὐ μή οὐσία
(Metaph. 991^b 1)

— فيكون لكل معلول في ذاته اولاً انه ليس ... و
ثانياً انه ايس ... (س ، نجاه) .

— الایسیة واللیسیة (توحيدى ، امتاع) .
— اللیسیة (س ، شفا) .

— الازلى الذى لم يكن ليس (س ، رس) .
— اشرفت على ميدان الیسیة ... حتى صرت

من ليس في ليس بليس (بسطامى ، مرآج ،
اللمع) .

ἡ δὲ τοῦ διότι ἐπιστήμη κατὰ τὸ πρῶτον
αἴτιον (A. Post. 78^a 25)

— العلم بلم هو انما يكون بالعلّة الاولى (متى)
— ... لم عن علتها التامية (كندى ، المتصم) .
— براهين لم الشئ (فارابى ، سعادة) .
— مطلب لم (س ، نجاه) .
— لمية (فارابى ، عيون) (س ، نجاه) .
— أنية الحكم دون لمية (سهر ، اشراق) (صد ،
اسفار) . (سجستانى ، يتابع) .

E. sense of touch. لمس

F. le toucher.

— اللمس (اساطث) ἡ ἀφή
(Metaph. 1011^a 33)

— اللمس (اسحق) ἡ ἀφή (D. An. 424^b 23)
— قوة اللمس (اسحق) ἡ ἀφή (D. An. 413^b 6)
— ملامسة (اسحق) ἀπτόν (D. An. 422^a 8)
— اللمس ... يشبه ان تكون هذه القوة ... جنساً
لاربعة قوى منبثة معاً في الجلد (س ، نجاه) .
— اللمسية (صد ، اسفار) .

E. Leucippus. لوقيفوس

F. Leucippe.

— لوقيفوس (اسحق) Λεύκιππος
(D. An. 404^a 3)

E. The Lyceum. لولين

F. Le Lycée.

— لولين (اسحق) Λύκειον (Categ. 2^a 1)

E. colour. لون

— الالوان (اسحق) τὰ χρώματα
(D. An. 420^a 28)

- مادة (ناعمة ، اتولوجيا) .
 — المانع للصورة من ان تكون عقلاً... هو المادة التي فيها ... (فارابی ، مدينة) .
 — ان الاجسام الطبيعية مركبة من مادة هي مُحيلٌ وصورة هي حالة فيه (س ، نجاة) .
 — جوهر يسمى مادة في لغتهم هيول (س ، اجرام العلوية) .
 — المادة الاولى (فارابی ، عقل) = primary matter
 — المادة الاولى وان كانت واحدة فانها كثيرة بالقوة والاستعداد (رشد ، ما بعد) .
 — مادة مجردة عن الصور ... هي الهيول الاولى التي غلظهم فيها جمهور العقلاء ... (تيمية ، الرد) .

E. material. **مادى**
 F. matériel.

— جوهر مادى (ط ، اساس) = material substance

to note:

— الجوهر العنصرى (اسطاث) ὁυσία οὐσεία (Metaph. 1044^a 15)

— المادى (س ، نجاة) .

see عنصرى

مادت
 E. matter, the potentially existing.
 F. matière, ce qui existe en puissance.
 L. materia.
 Phl. *māt, māteg, mātagih.*
 (non-Qur'anic)

— هر پذيرائى كه به پذيرفته اى هستى وى تمام شود وبفعل شود ، آن پذيرازا هيولى ... ومادت ...
 وپيارسى مايه خوانند (س ، علا) — مايه ور (فردوسى) .
 — مايه — گران مايه فرومايه (رودكى — لغت فرس) .
 — قوت مايگى (س ، علا) = material, materiality

— ماده — مادّت (خسرو ، زاد) (ساوى)
 for mystical sense note:

— مايه ... سايه (جامى ، شرح عطار) (نسفى ، انسان كامل)

— المادة (منى) 6λη (Metaph. 1069^b 14)

— المادة (منى) 6λη (Metaph. 1069^b 24)

to note:

— مادة (عبد الحميد الكاتب ، رس) .

- مانیدن (س ، علا) .
 — ماننده شد (سج ، کشف) .
 — ماننده کردن — ماننده بودن (خسرو ، زاد)
 (ساوی)

see شیه

- E. similarity, similitude. **مانندی**
 F. similarité, similitude.
 G. ὁμοιότης (?).
 Phl. *mānākih, mānāk, humānāk, humānākih.*

- مانندی — مانندگی (س ، علا) — مانند —
 ماننده بودن — مانندگی ونا مانندگی (خسرو ،
 زاد) (نظامی) (ساوی) .

spurik - mānākih = complete similitude.

see مشابّهت

- E. the question "what is it?" **ما هو**
 F. question portant sur la nature
 d'une chose.
 L. quid est hoc.

- ما هو (س ، علا) — جواب ما هو (ط ، اساس) .
 — گوئی چه بود (س ، علا) — جواب چه چیز
 (خسرو ، زاد) .

- ما هو (اساطات) *τό τί ἐστιν*
 (Metaph. 1026^a 4)

- ما هو (اسحق) *τό τί ἐστιν*
 (P. Herm. 20^b 27)

- ما هو (دمشقی) *τό τί ἐστιν* (Top. 132^a 16)

- ما الشی (دمشقی) *τό τί ἐστιν*
 (Top. 132^a 11)

- E. materiality. **مادّیت**
 F. matérialité.
 L. materialitas.
 Phl. *mātakih.*

— المادّیة (س ، شفا) .

- E. the matter of propositions, **مواد قضایا**
 the modalities of judgment.
 F. matières des propositions,
 modalités des jugements.

— مادّه ... مواد ... مادّهای قیاس (ساوی)

— مواد القضایا ... المادّة الواجبة ... الممتعة ...
 الممكنة (س ، نجاه) .

— المادّة الضرورية — المادّة الممكنة (رشد ،
 خطابة) .

— المادّة — عند المنطقين ... کیفیة النسبة بین
 المحمول والموضوع (تهانوی ، ج ۲ ، ۱۳۲۷) .

- E. example, similar. **مانند**
 F. exemple, semblable.
 G. οἶος (?).
 Phl. *mānāk.*

— مانند باشد بچیزی (خسرو ، زاد) .

— مانندان (خسرو ، جامع) .

— مانند کردن (قابوسنامه) .

- E. similar. **ماننده**
 F. semblable.
 G. ὁμοιος (?).
 Phl. *mānišnik.*

— ماننده وناماننده (س ، علا) .

— ماننده تر (س ، علا) . مانندگی (فردوسی) .

- چیز را بماهيت چيز شناسند (س ، علا) .
 - ماهيت چه چيز او باشد (خسرو ، رس) .
-
- ما الشيء (اسطاط)
 (Metaph. 1017^b 21)
 - ما الشيء الذي هو به ما هو
 (Metaph. 993^a 18) (نظيف)
 - الدالة على ما هي (اسطاط)
 (Metaph. 1016^a 33)
 - الماهية (متى)
 (A. Post. 89^a 32)
 - ماهية الشيء (دمشقي)
 (Top. 132^a 1, 2, 4, 5)
 - الدال على ما هو الشيء
 (Top. 101^b 22) (دمشقي)
 - ما هي والوجود لها (متى)
 (A. Post. 91^b 11)
 - معنى ما هو الشيء والوجود
 (A. Post. 92^a 7) (متى) له في ذاته (متى)
 - هذه هي معنى ما الوجود للشيء بذاته (متى) .
 - εἰ δὴ τὸ τί ἐστι καὶ τὸ τί ἦν εἶναι ἀμφω
 ἔχειν ἐπὶ τοῦ μέσον ἔσται πρότερον τὸ
 τί ἦν εἶναι (A. Post. 91^a 25)
 - اذا كان معنى ما هو ومعنى الوجود له موجوداً
 لكليهما فيكون معنى ما هو والوجود له موجوداً
 أولاً في الوسط (متى) .
 - μή μέντοι τὸ τί ἐστι μηδὲ τὸ τί ἦν εἶναι
 δηλοῦν (A. Post. 91^b 26)
 - الا انها ليست بمعنى ما هو ولا يدل على معنى
 ما الوجود له بذاته (متى) .

- في باب ما هو (متى)
 (Metaph. 1069^b 9)
 - ما هو (اصحى) (D. An. 402^a 13)
 ὁ μὲν οὖν ὁρισμός τί ἐστι δηλοῖ
 (A. Post. 91^a 1)
 - فالحد يعرف ما هو الشيء (متى)
 - ما هي - كيف هي - لم هي (كندی ، رس) .
 - مبادى ماذا وبماذا وكيف (فارابي ، سعادة) .
 - ما هو اشد ملازمة للاشياء العقلية من لم هو .
 (ناعمة ، اتولوجيا) .
 - الذاتى الدال على الماهية يقال له القول في
 جواب ما هو (س ، شفا) .
 - فيما يستل عنه بحرف ما هو (رشد ، ما بعد) .
 - العرّض لا يغير جواب ما هو والصورة مغيرة
 (سهر ، حكمة) .

- ما هو بالانية
 E. essence.
 F. essence.
 L. quod quid erat esse.
 - الما هو بالانية (اسطاط)
 (Metaph. 1075^a 2)
 - ما هو بالانية (متى)
 (Metaph. 1074^a 35)
 - ما هي بالانية كونها (اسطاط)
 (Metaph. 1016^b 1)
 ماهيت
 E. quiddity, essence.
 F. quiddité.
 L. quidditas, id quid est.
 Syr. *maniya yaufa, haw ma d'iauhī*.
 (non-Qur'anic)
 - ماهيت اعنى چه چيزى (خسرو ، خوان) .

مائيت -- متى

to note the differentiation:

- ماهيت بود چون هستي چيزها ، ومايت بود چون چيزي چيزها (سج ، كشف) .
- موضوعي راكه بمائيت وهليت معلوم باشد (ط ، اساس) .
- مائيت (جامي ، شرح عطار) .

— مائيه الهويه (اساط) $\tau\acute{\iota} \tau\acute{o} \delta\upsilon\nu$ (Metaph. 1028^b 4)

— إما لانها مائيه $\eta \delta\tau\iota \delta\upsilon\tau\iota \epsilon\chi\epsilon\iota\nu\omega \upsilon\pi\acute{\alpha}\rho\chi\epsilon\iota$ (Metaph. 1017^a 21) الهويه (اساط)

— مائيه (اسحق) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \eta\nu \epsilon\lambda\nu\alpha\iota$ (D. An. 430^b 28)

— مائيه (اسحق) (D. An. 402^b 17) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \acute{\epsilon}\sigma\tau\iota$

- مائيه الشئ (ناعه ، انولوجيا) .
- رساله في مائيه العقل (كندي ، الفهرست) .
- مائيه الشئ (كندي ، المعنصم) .
- في مائيه اللذه (رازي ، رس) .
- مائيه (س ، شفا ، غز ، تهافت) .

to note:

- فيكون ماهيته مائيه ماهيته (س ، شرح انولوجيا) .
- رساله مائيه العقل ومعناه (المحاسبي) .
- قال ضرار بن عمرو وابو حنيفه ... لا يكون شئ موجود الا وله انيه ومائيه ... (البلخي ، البدء والتاريخ) .
- المائيه (جستاني ، يتاييم) .

E. time.

F. temps.

(Qur'anic 2: 210)

- متى بودن چيزي باشد اندر زمان (س ، علا) .
- كئي (س ، علا) .

— ماهيه الشئ (تذاري) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \acute{\epsilon}\sigma\tau\iota\nu$ (A. Pr. 46^a 36)

— ماهيه (زرعه) (Soph. 168^b 16) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \acute{\epsilon}\sigma\tau\iota\nu$

— ماهيه الشئ (نظير) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \acute{\epsilon}\sigma\tau\iota\nu$ (Metaph. 988^a 10)

— ماهيه (اسحق) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \acute{\epsilon}\sigma\tau\iota\nu$ (D. An. 402^b 26)

to note:

— كينونه الشئ (اساط) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \eta\nu \epsilon\lambda\nu\alpha\iota$ (Metaph. 994^b 17)

— فيما يستل عنه بنا هو (اسحق) $\tau\acute{o} \tau\acute{\iota} \eta\nu \epsilon\lambda\nu\alpha\iota$ (Metaph. 994^b 17)

— تدل على ما الشئ $\tau\acute{\iota} \acute{\epsilon}\sigma\tau\iota \sigma\eta\mu\alpha\iota\nu\epsilon\iota$ (Metaph. 1017^a 25) (اساط)

- ماهيه (كندي ، المعنصم) .
- ماهيه (ناعه ، انولوجيا) (فارابي ، احصاء) .
- كل ما ماهيته له فانه لا يعدم (س ، مباحثات) .
- ماهيات (رشد ، ما بعد) .
- الماهيه الذهنيه ... الماهيه العينيه (سهر ، حكمة)
- الماهيه عرفوها بانها « هي ما به الشئ » هو ما هو » وقد تستعمل مراده لاسم الحقيقه (سهر ، حكمة) .
- المهيه المطلقة والمهيه المجردة (صدرا ، رس) .
- الماهيه ... من قولهم ما هو ، كما يقولون الكيفيه والاينيه ، ويقال ماهيه ومائيه وهي اسماء مولده ... ان ما سموه الماهيه ... يقدّر في الاذهان لا ... في الاعيان ... فالتفريق بين الوجود والبيوت ... غلط عظيم وكذلك التفريق بين الوجود والماهيه ... (تيميه ، الرد) .

see

مائيت

- مائيت. اعني چه چيزي (خسرو ، جامع) —
- مائيت (خسرو ، زاد) .

to note:

ἡ παραβολή (مثل مجهول) —
(Rhet. 1393^a 30)

ὁμοιον (المثل (اساطث) —
(Metaph. 1021^a 10)

ὁμοιον (D. An. 417^a 20) (المثل (استحق) —
τὸ ἀνόμοιον (غير مثل (استحق) —
(D. An. 417^a 20)

to note:

παιδαριώδη (الامثال (اساطث) —
(Metaph. 995^a 5)

παιδαριώδη (الشبيهة بالخرافات (استحق) —
(Metaph. 995^a 5)

— مثل (مقنع ، منطق) .
— المثل كلها محسوسة (كندی ، فلسفة اولى) .
— ادراك لا مثالى (كندی ، فلسفة اولى) .
— المثالات (فارابى ، احصاء) (س ، نجاه) .
— الاقوال المثالية (رشد ، تهافت) .
— المثالية — المثلية (سهر ، حكمة) .
— وجود عقلى او مثالى (صدرا ، اسفار) .

modern terms for idealism and realism:
— المثالية والواقعية .

E. Platonic Ideas. **مُثُل افلاطون**
F. Idées platoniques.

ἰδέα (Metaph. 1029^a 5) (المثال (اساطث) —

τάς ἰδέας (الصور يعنى المثل (اساطث) —
(Metaph. 1039^a 25)

τάς ἰδέας (المُثُل (متى) —
(Metaph. 1073^a 19)

— المُثُل اى الصور التى ذكرها افلاطون (ناعمة ،
اثولوجيا) .

— متى ... بودن جسم است در زمان يا در طرف
زمان وآن ... آن باشد (ط ، اساس) .

— متى (تذارى) (A. Pr. 32^a 15) ποτέ —
— متى (كندی ، رس) .

— متى ... كون الجوهر فى زمانه الذى يكون فيه
(س ، نجاه) .

— متى ... نسبة الشئ الى الزمان المحدد ...
(خوارزمى) .

— متى العام والخاص (سهر ، حكمة) .

— متى ... حقيقى ... وغير حقيقى ... (تهانوى ،
ج ٢ ، ١٣١٢) .

see مقولات — كينى

E. example, pattern, illustration. **مثال**

F. exemple.

L. exemplum.

Phl. nemūtār.

(Qur'anic 29: 42)

— مثال ... حكم ... بر چيزى ... اندر مانده او
(س ، علا) .

— نمودار (خسرو ، زاد) .

— مثال ... مانده (خسرو ، جامع) .

— المثال (اساطث) τὸ παράδειγμα —
(Metaph. 1034^a 2)

— المثال (تذارى) τὸ παράδειγμα —
(A. Pr. 69^a 14)

— مُثُل (نظيف) παραδείγματα —
(Metaph. 991^a 27)

— المثالات (دمشق) παραδείγματα —
(Top. 105^b 30)

— مثال (استحق) ὁ τύπος (Categ. 1^b 29)

- مدتّ وزمان يك چیز بود (س ، علا) .
 — ایرا نشهری گفته ... زمان ودهر ومدّت ...
 از يك جوهر است ... امتداد ... كشيدگي ...
 مدتّ كشيدگي باشد (خسرو ، زاد) .

ἡ διάστασις (?) of Plato.

- الامتداد (مقطع ، منطق) .
 — المدّة هي ما هو فيه هويّة (كندی ، المعتصم) .
 — الامتداد (س ، نجا) (رشد ، نهايت) .
 — المدّة عند بعضهم الزمان المطلق (خوارزمي) .
 — الامتدادية (سهر ، حكمة) .
 — اصحاب افلاطون ... اثبتوا مدّة وجوديّة خارجة
 عن الاجسام ... (تيمية ، الردّ) .

see زمان

E. panegyric.

مدح

F. éloge.

- ستايش مدح بود (لغت فارس) .

ἐγκώμια (Poet. 1448^b 27) — المديح (مقي)

ἔπαινος (Rhet. 1358^b 13) — مدح (مجهول)

E. city-state.

مدینه

F. cité.

πόλεις — مدُن (اسطاط)

(Metaph. 1023^a 11)

constitution:

αἱ πολιτεῖαι — مدينيّات (مجهول)

(Rhet. 1365^b 28)

πολιτικός — مدنيّ (اخلاق)

(N. Eth. IX. 1)

— فانخير الافضل والكمال الاقصى اتّما ينال

اولاً بالمدينة لا بالاجتماع الذي هو انقص منها

(فارابي ، مدينة) .

- المثلّ الافلاطونية (س ، شفا) .
 — مثلّ افلاطون نورية ثابتة (سهر ، اشراق) .
 — المثلّ الإلهية التي اثبتها افلاطون (صدرا ، اسفار) .
 — الحقائق النوعية ... التي تسمّى المثلّ الافلاطونية
 والمثلّ المعلقة (تيمية ، الردّ) .

see صور

E. analogy.

تمثيل

F. analogie.

(non-Qur'anic in form)

- تمثيل ... حكم است بر چیزی مانند انكه
 بر شبيهش كرده باشند ... وآنرا قياس فقهي
 خوانند، چه اكثر فقها بكار دارند (ط ، اساس) .

to note:

ἀνάλογον — ملاومة (اسطاط)

(Metaph. 1048^b 7)

ἀνάλογον — بحسب تشكّل (مقي)

(Poet. 1457^b 9)

— التمثيل (كندی ، رس) (فارابي ، مدينة) .

— التمثيل فهو الذي يعرفه اهل زماننا بالقياس
 (س ، اشارات) .

— التمثيل ... يسميه الفقهاء قياساً ويسميه
 المتكلمون ردّ الغائب الى الشاهد ... (غز ،

معيار) (سهر ، اشراق) (رشد ، خطابة) .

— يستعملون في الفقه القياس الشموليّ كما يستعمل
 في العقليّات القياس التمثيليّ (تيمية ، الردّ) .

— مماثلت ... عبارتست از وحدت در جوهر
 يا كميت (ط ، ناصري) .

E. duration, extension.

مدّت

F. durée, extension.

Phl. drang.

(Qur'anic 9: 4)

- مرأتى — ممرى (يحيى ، زرعة ، *ἐριστικός* ناعمة)
(Soph. 165^a 39)
— مرأتى (يحيى ، زرعة) *ἀμφίβολος*
(Soph. 175^a 37)
— القياس المراتى والسوفسطائى (يحيى) *σοφιστικός*
(Soph. 171^b 8)

- المراء — الممارى (مفقق ، الصغير ، الكبير) .
— المرائيات (س ، شفا) (فارابى ، مدينة) .
— الجدل والمراء (اخوان ، ج ١ ، ٣٣٨) .
— مشاغبي مرائى — المماراة — الممارين (س ، شفا) .
— السوفسطائى ... غرضه المماراة (س ، شفا) (رشد) .
— تهافت .
— المراء طعن فى كلام الغير (جرجانى) .

- E. number. مَر
F. nombre.
Phl. *mar, amar, marak, marišn.*
— مر (س ، علا) (فردوسى) (برهان قاطع) .
see عدد

- E. disputation. ميرى
F. dispute.
— مرى خصومت ... ومكر (لغت فارس)
— مرى خصومت ... وعرب مرا گويد (صحاح
الفرس) (برهان قاطع)
— لجاج ومرى (خسرو) (فرهنگ نظام) .

- E. man. مردم
F. homme.
O.P. *martiya* — Av. *mareta*.
Phl. *martōm* (Kent).
— مردم جانورى است گويا (س ، علا) .

- ارسطاطاليس فى كتابه فى السياسة المدنية وعدد
اجزاء هذه المدينة ... (مسعودى ، تنبيه) .
— المدينة التغلبيية — المدينة الضرورية — الجاهلية
— المدينة الجماعية — المدينة الفاسقة — المتبدلة (٩) .
(فارابى ، السياسات المدنية) .

مدينة* فاضله

- مدينة* فاضله — جاهله — فاسقه — ضالة
(ط ، ناصرى) .
— فالمدنية التى ... فيها التعاون ... التى تنال بها
السعادة ... هى ... الفاضلة ... الجاهلة هى
التي لم يعرف اهلها السعادة ... الضرورية ...
التي قصد الاقتصار على الضروري ... النذالة ...
التي قصد اهلها ان ... اليسار هو الغاية فى
الحياة . ومدينة الخسة ... ومدينة الكرامة ...
ومدينة التغلب ... المدينة الجماعية ... المدينة
الفاسقة ... المدينة المبذلة ... المدينة الضارة
(فارابى ، مدينة) .
— المدن الجاهلة والضالة انما تحدث متى كانت
الملة مبنية على بعض الآراء القديمة الفاسدة ...
(فارابى ، مدينة) .
— افلاطون فى كتاب الفحص عن ملك المدينة
الفاضلة ... (مسعودى ، تنبيه) .

- E. *amphiboly, sophistry.* مراء
F. *amphibologie, sophisme.*
(non-Qur'anic in form or sense)

- مراء (يحيى ، زرعة) *ἀμφιβολία*
(Soph. 166^a 6)
— المراء (يحيى) (Soph. 169^b 19)
— المراء (يحيى ، زرعة ، ناعمة) *ἐριστική*
(Soph. 172^a 2)

Phl. *āmēdikh*.

(Qur'anic 83: 27)

- مزاج ... و آمیزش (س ، علا) (ط ، اساس) .
 — مزاج — امتزاج (خسرو ، زاد) .

— مزاج (اساطات) *xpāsis*
 (Metaph. 1009^b 22)

— مزاج (دمشقی) *xpāsis* (Top. 122^b 26)

— مزاج (اصحی) *xpāsis* (D. An. 407^b 31)

— امتزاج (نظیف) *συγκρίσις*
 (Metaph. 988^b 35)

— تمتزج (اساطات) *xpāsei*
 (Metaph. 1042^b 16)

— ممتزجة (اساطات) *κεκρᾶσθαι*
 (Metaph. 1042^b 30)

- المزاج (کندی ، رس) .
 — الامتزاجات (فارابی ، مدینه) .
 — مزاج الاخلاق (اخوان ، ج ۳ ، ۳۱) .
 — مزاج — الامتزاج (س ، شفا) .
 — المزاجات (غز ، مقاصد) .

E. contact. **مماس**

F. contact.
 (non-Qur'anic in form)

- مماس (ط ، اساس) .
 — بساویدن (خسرو ، زاد) .

— مماسة (اساطات) *ἀπτεται*
 (Metaph. 1039^b 6)

— المماسة (دمشقی) *ἀψις* (Top. 122^b 26)

— مماس (دمشقی) *τὸ ἀπτόμενον*
 (Top. 122^b 28)

- فرشتگان بقوت که مردمانند (خسرو ، رس) .
 — مردم را عالم صغیر خوانند یعنی جهان کهنین (خسرو ، جامع) .

— مردم جانوری است گویای میرنده (ساوی) .
 O.P. *marta* - (dead) — Av. *mereta* —
 N.P. *murd* (Kent).

martom dōstih (Dēnkart) = philanthropy
apartom martōm = superman (Zaehn.)
nitom martōm = sub-human (Zaehn.)
amartōm = inhuman (Zaehn.)

E. man in the abstract, **مردمی**
 human nature.

F. homme à l'abstrait.

G. ἀνθρωπότης (?).

Phl. *martomih*.

- مردمی (س ، علا) — ره مردمی (فردوسی)
 — مردمی مردم (س ، نفس) .
 — آئین مردمی (افضل)
 — مردمی ... انسانیت (خسرو ، زاد) .

humanism = کیش مردمی (our suggestion)
 see انسانیت

E. death, mortality. **مرگ**

F. mort.

Phl. *marg*, *margin*
zēvēkēh u margih (Dēnkart)

Gayā maretan = mortal life.

E. mixture, constitution, **مزاج**
 tempérament.

F. mélange, tempérament.

- فالمشأوون ... اصحاب ارسطو وافلاطون
(فارابی ، رس) .
— الحكمة المشائية (س . نجاة) .
— لا يقال الفلسفة على التي في المشائين والتي
في الرواقيين على التواطؤ المطلق (س ، شفا) .
— شيعة المشائين ... فيه خلل (سهر ، حكمة) .
- E. simultaneous. **معاً**
F. simultanée.
— معاً (اسطاث) (Metaph. 1005^b 19) αμα
— معاً (اسحق) (Categ. 14^b 24) αμα
— موجود معاً (س ، نجاة) .

- E. simultaneity. **معيت**
F. simultanéité.
(non-Qur'anic in form or sense)
— معيت ... دو چیزا گویند که میان ایشان
تقدم وتأخر نبود (ط ، اساس) .
— المعية (س ، شفا) (سهر ، حكمة) (صدرا ،
اسفار) .

- E. brain. **مغز**
F. cerveau.
Phl. mastarg.
— مغز سر سه قسمت است ... پیشین از او مر
تخیل را ... میانگین ... مر حفظ راست ...
میان دل و مغز سر پیوستگی است ... تفکرها
آغاز از دل است ... دل بر مغز عرضه کند
ونفس که جای او اندر مغز است (خسرو ،
جامع) .
see دماغ

- مماس (اسطاث) ἀφή
(Metaph. 1014^b 22)
— مماس (اسحق) θέξις (D. An. 407^a 18)
— مماس (اسطاث) θιγγάνειν
(Metaph. 1051^b 25)
— بالماسة (اسطاث) διαθιγγῇ
(Metaph. 1042^b 14)
— مماس (اسحق) ἀπτεσθαι (D. An. 403^a 13)
— مماسة (س ، نجاة) .
— المماسة ... ملافاة الشئین ... بالاطراف
(تهانوی ، ج ٢ ، ١٣٣٠) .

- E. area. **مساحت**
F. superficie.
— مساحت (خسرو ، زاد) .
— المساحة (اسطاث) γεωμετρία
(Metaph. 1019^b 33)
— الجومطريقا (اسطاث) γεωμετρία
(Metaph. 997^b 27)
— المساحة (اسطاث) μετρεῖσθαι
(Metaph. 1047^b 12)
— الماسع (اسطاث) ὁ γεωμέτρης
(Metaph. 998^a 1)

- E. Peripatetics. **مشائیان**
F. Péripatéticiens.
G. οἱ Περιπατητικοί.
— المشي (اسطاث) περιπατεῖν
(Metaph. 1013^a 33)
— المشي (متی) (A. Post. 94^b 11) περιπατεῖν

— الممكن (احتمق) τὸ δυνατόν
(P. Herm. 21^a 35)

— الممكنات (اساطات) τὰ δυνατόα
(Metaph. 1046^b 23)

— الممكن هو الذى ليس باضطرابى (تذارى) τὸ ἐνδεχόμενον οὐ μὴ ὄντος ἀναγκαίου
(A. Pr. 32^a 19)

— الضروب الثلاثة من الممكن ... الممكن اعم من
الواجب — الممكن العام ... الممكن الخاص
(مقفّع ، منطق) .

— الممكن على نحوين ... (فارابى ، سياسة) .

— ممكنة حقيقة ... عامية (س ، نجاة) .

— الممكن الاكثرى ... الاقلّى ... على التساوى
(رشد ، تهافت) .

— الممكنية (سهر ، حكمة) (صد ، اسفار) .

ملك E. possession, state (categ.)
F. possession.

— ملك بودن چیز مر چیز را بود و این باب مرا
هنوز معلوم نشده (س ، علا) .

— مقوله جده وملك وله ... (ط ، اساس) .

— الذى له (اساطات) τὸ ἔχειν
(Metaph. 1023^a 8)

— له (احتمق) τὸ ἔχειν (Categ. 11^b 11)

— ملك (احتمق) κτῆμα (Categ. 8^a 24)
— ملك (كندى ، رس) .

— الملك ولست احصله ... (س ، نجاة) .

— الملك وقد يسمونه مقولة له (سهر ، حكمة) .

— الملك والجدّة (سهر ، حكمة) .

مقولات — له — جده see

E. possibility, contingency. **امكان**
F. possibilité, contingency.
(non-Qur'anic)

— لفظ امكان شايد بودن است (س ، نفس) .
— وجود امكانى ... واجبى (خسرو ، زاد)
(ط ، اساس) .

— الامكان (تذارى) τὸ δυνατόν
(A. Pr. 25^a 39)

— الامكان (مقفّع ، منطق) .

— امكان (كندى ، رس) (فارابى ، مدينة) .

— الامكان الحقيقى ... العالمى ... انتقال المخلوقات
من الامتناع الى الامكان (س ، نجاة) (رشد ،
تهافت) .

— امكانية ... الامكانات ... الامكان اعتبار
ذهنى (سهر ، كلمة) .

— الامكان الذاتى ... الواقعى (صد ، اسفار) .

see شايد بودن

E. possible, contingent. **ممکن**
F. possible, contingent.
L. possible.
Phil. *šāyand*.

(non-Qur'anic in form)

— ممکن ... بر شايد بودن ... وديگر بر شايد
بود ونا بود ... شايست ... ممکنى ... (س ،
علا) .

— ممکن ... میان وجوب وامتناع (خسرو ، زاد) .

— ممکن عام ... ممکن خاص (ساوى) .

— الممكن (تذارى) τὸ ἐνδεχέσθαι
(A. Pr. 25^a 36)

E. plenum. **ملاء**
F. plein.

(Qur'anic 7: 56)

— خلاء — ملاء (مس ، علا) (خمسرو ، زاد) .

— الملاء (اسطاط) $\tau\acute{o} \pi\lambda\eta\rho\epsilon\varsigma$
(Metaph. 1009^a 28)

— خلاء ... ملاء (كندى ، فلسفة اولى) (اخوان ، ج ١ ، ٣٥٨) .

— الملاء ... جسم من جهة ما يمنع ابعاده دخول جسم آخر فيه (مس ، حدود) .

E. human nature, thought, mind. **منش**

F. nature humaine, pensée.

O.P. *manah* from the verb *man* -

(Kent).

Avestic *manah* from the verb *man* - *yete*

(Kent).

Phl. *mēnišn*, *mēnitan*, *mēnišnik*, *mēnišnih*,
rošmēnišn, *humēnišnih* (Dēnkart).

Cf. *Vohu Manah* = the Good Mind.

— منش (فردوسى) (نظامى) (لغت فرس) (صحاح
الفرس) .

— منش (برهان قاطع) .

E. impossibility. **امتناع**

F. impossibilité.

— امتناع (خمسرو ، زاد) (ط ، اساس) .

— ناشيد بودن ... ممتنع خوانند (مس ، علا) .

— ممتنع (نظيف) $\alpha\delta\upsilon\nu\alpha\tau\alpha$

(Metaph. 991^a 18)

— ممتنع (اصحق) $\alpha\delta\upsilon\nu\alpha\tau\omicron\nu$ (P. Herm. 22^a 13)

E. disposition, state. **ملكه**

F. disposition, état.

L. habitus.

(non-Qur'anic in form or sense)

— ملكه (مس ، علا) .

— ملكات (ط ، اساس) .

— ملكه راقنيه نیز خوانند (ط ، اساس) .

— الملكة (اصحق) $\eta \xi\epsilon\iota\varsigma$ (Categ. 6^b 2)

— الملكة (منى) $\eta \xi\epsilon\iota\varsigma$ (A. Post. 99^b 25)

— القنيات (منى) $\alpha\iota \xi\epsilon\iota\varsigma$ (A. Post. 100^a 10)

to note:

— الهية (اسطاط) $\eta \xi\epsilon\iota\varsigma$ (Metaph. 1022^b 4)

— ملكات (فارابى . مدينة) .

— الملكة قوة ثانية (مس . نجاة) .

— الملكات صفات للنفس (خلدون) .

E. angels. **ملائكة**

F. anges.

— الملائكة الارضيون ... الروحانيين (مس ، حى) .

— الملائكة الروحانية المجردة تسمى عقولاً ، ثم

مراتب الملائكة الروحانية التي تسمى نفوساً وهي

الملائكة العملية (مس ، نجاة) .

— الملائكة المقربون المسمون عند الاوائل بارباب

الانواع و... بالمثل الافلاطونية والصور الالهية...

ابوها القدسي ومثالها العقلى... بلسان الشرع

جبرئيل وروح القدس وفي ملّة الفرس ... روان

بخش (صدرا ، اسفار) .

— المشكة ... من يريد الجمع بين النبوة والفلسفة

يقول انها العقول ، فهذا من ابطال الباطل (تيمية ،

الرد) .

E. mortal. **میرنده**
 F. mortel.
 — میرنده — نامیرنده (خسرو ، زاد) .

E. intermediary. **میانی**
 F. intermédiaire.

— میانی (س ، علا ، نظامی) .
 — میانجیان (خسرو ، زاد) .
 — سبب و میانی (جوزجانی ، حی) .
 see واسطه

E. the middle. **میانه**
 Phl. *myānak, myānakiḥ, miyān*.
 — میانه و کنارها (خسرو ، زاد)
 see وسط

E. distinction. **تمیز**
 F. distinction.
 (non-Qur'anic in form)
 — تمیز جدا کردن چیز باشد از چیز (خسرو ،
 خوان) (س ، علا) .
 — ممیزات امور عقلیه است (جامی ، شرح
 عطار) .

— میتر (تذاری) (A. Pr. 43^b 6) τὸ διαίρειν
 — میتر (زرعه) (Soph. 165^b 26) τὸ διαίρειν
 to note:
 — تمیز (دمشقی) (Top. 111^a 15) κρίνειν
 حکم corrected in margin of Ms. into
 — میتر (اصحی) (D. An. 431^a 20) διαφέρει
 — التميز (اسطاث) διορισμός
 (Metaph. 1005^b 23)

— الممتنع (مقفع ، منطق) .
 — رفع الكلام الى الامتناع (مقفع ، منطق) .
 — ممتنع... يدل على دوام العدم (س ، نجاه) .
 — الامكان — الوجوب — الامتناع (س ، نجاه) .
 — الامتناعية (صدرا ، اسفار) .

E. sperm. **منی**
 F. sperme.
 — المنی (اسطاث) τὸ σπέρμα
 (Metaph. 1044^a 35)

E. Iness. **منی**
 F. égoité.
 — منی (فردوسی)
 — منی (خسرو ، جامع) (نظامی) .
 — منی مر نفس و جسد راست (خسرو ، جامع) .
 — منیت (خسرو ، زاد) .
 see انانیت

E. falsification. **تمويه**
 F. falsification.
 Qur'anic word)
 — تمويه وتلبیس (ط ، اساس) .

— مموه (دمشقی) (Top. 100^b 29) ἐπιπόλαιος
 — اسطس وهو التمويه (فارابی ، التوطئة) .
 — التمويه... الحكمة المموهة (فارابی ، التوطئة) .
 — مموه و موشع (فارابی ، احصاء) (رشد ، تهافت) .

E. greater, greatest. **مہین**
 Phl. *mas — myānak — kas — masih*
 u *kasih* (Dēnkart).
 — مہین (س ، علا) (برهان قاطع) .

— ... ميل له في طبعه ... القوة الملية (س) ،
نجاة) .
— المعتزلة ... يسمون الميل اعتقاداً (صدرا ،
اسفار) .

E. spirit, intangible primal matter. مينو

F. esprit.

Av. *mainyu* = mind — Phl. *mēnōk* =
spiritual (Zaehn.) *mēnōkān, mēnōkih*.

Angra Mainyu = Ahriman = Evil
Spirit

Spenta Mainyu = Holy Spirit.

mēnōk vēnišn (Dēnkart) = spiritual
vision.

— مينو (رودكي . فردوسي ، نظامي) (لغت
الفرس) (صحاح الفرس) .

— التمييز (نظيف) (Metaph. 990* 24) *μῆξις*

— التمييز (نظيف) *συγκριμένον*
(Metaph. 989* 17)

— عقل مميّز للأشياء (اسحق) *νοῦν κριτικόν*
(D. An. 434^b 3)

— تمييز (اسحق) (Themist. D. An.) *διδνοια*

— التمييز (مقفع ، منطق) .

— الأشياء التمييزية (كندي ، المتصم) .

— التمييز الخاص (فارابي ، احصاء) .

— الحكماء لا يطلبون في الحدود التمييز ... (س) .
نجاة) .

— فن المميّزات الفصل (سهر ، حكمة) .

— التمييز ... شرط للشخص (صدرا ، اسفار) .

E. inclination.

F. inclination.

ميل

ن

E. inanimate. نازند
F. inanimé.

— نازندگان (خسرو ، زاد) .
— بی جانان (خسرو ، زاد) .

E. incorruptible. ناگردنده
F. incorruptible.

— عقل مر گوهرها وصفهای ناگردنده را بیند
(س ، علا) .

E. name. نام
F. nom.
O.P. *nāman* — Av. *nāman* (Kent).
Phl. *nām*.

— هر لفظی مفرد یا نام بود یا کنش یا حرف
(س ، علا) .

In Pahlawi *nām* sometimes equivalent of notion.

— نام ... حرفهاست ... دلیلی ... برعینی از
اعیان (خسرو ، زاد) .

see اسم

E. immortality. نامردن
F. immortalité.
Phl. *amargih*.

— نامردن (س ، علا) .

E. prefix denoting negation. نا
F. préfixe de négation.
O.P. *naiy* — Av. *nōit* — Skt. *na* (Kent).
Phl. *nē*.

Whereas in Pahlawi negation is commonly expressed by the privative *a* -, in modern Persian it is usually with the prefix *nā* as in Sanskrit. Cf. Soheil Afnan, *Philosophical Terminology in Arabic and Persian*.

E. non-existence. نابودگی
F. inexistence.

— از نابودگی بوده باشد (خسرو ، زاد) .
see عدم

E. corruption. ناچیز شدن
F. corruption.

— جوهر ناچیز شونده نباشد (خسرو ، زاد) .
see فساد

E. unknown. نا دانسته
F. inconnu.

— نا دانسته (س ، علا) .
see مجهول

E. vegetation. نبات
F. végétation, végétable.
— نبات (خسرو ، زاد) .

τά φυτά (النبات (اسطاث)
(Metaph. 1069^a 32)
— نبات (اسحق) (Them. D. An.)
— النباتية (س ، شرح اثنولوجيا) .

E. wild shoots. نوابت
— النوابت (فاراني) .
— النوابت ... نقل الهم هذا الاسم من العشب
النابت من تلقاء نفسه بين الزرع (باجة ، تدبير) .

E. inference, deduction. استنباط
F. inférence, déduction.
(Qur'anic word)

— استنباط كردن (س ، علا) .
— استنباط مقدمات (ط ، ناصري) (ساوي) .
— استنباط (دمشقي) (Top. 100^a 18)
— القضايا التي تستنبط النتائج منها (اثنولوجيا ،
ناعمة) .
— يعلم ... باستدلال ... بفكر ... باستنباط
(فاراني) (كندی ، رس) .
— بالاختيار الفكري والاستنباط بالرأى (س ،
نجاة) .
— استنباط الاحكام الشرعية من النصوص
(خلدون) .
— الاستنباط ... بطريق القسمة او بطريق التركيب .
(باجة ، نفس) .
— المستنبطين (مجتاني ، يتابع) .

— ناميرنده (سج ، ٢٦) .
— نفس جوهری است ناميرنده (خسرو ، زاد) .
— عدم الموت (دمشقي)
ἀθανασία (Top. 127^a 2)
— غير ماثت (يحي ، زرعة ، ناعمة)
ἀθάνατος (Soph. 176^b 16)

E. the law. ناموس
F. la loi.
L. lex.
Phl. *ayēn, advēn.*
(non-Qur'anic,
transcription from Greek)

— صاحب ناموس ... ناموس آلي (ط ، ناصري) .
— نواميس (ط ، ناصري) .
— ناموس (دمشقي) (Top. 105^b 24)
— نواميس (اسطاث) (اسحق)
οἱ νόμοι (Metaph. 995^a 4)
ὁ νόμος μέτρον ἢ εἰχέλιον τῶν φύσει δικαίων
(Top. 140^a 6)
— الناموس مقدار ومثال الاشياء العادلة بالطبع
(دمشقي) .
— اصحاب النواميس — الناموسية (فاراني ، شعر) .
— نواميس افلاطون (فاراني) .
— الاسرار الناموسية (اخوان ، ج ٤ ، ٢٦٠) .
— النواميس هي السنن التي صنعها الحكماء العامة...
(خوارزمي) .
— الناموس في لغته السياسة والتدبير (مسكويه ،
اخلاق) .
— السياسات الناموسية (مجتاني ، يتابع) .

على روح النبىؑ اذا استعدت نفسه لذلك ... اشد
مخالفة ... من اقوال الكفار ... (تيمية ، الرد).

E. consequence, conclusion. **نتيجة**
F. conséquence, conclusion.
Phl. *patsāi*.

(non-Qur'anic)

— آوردن نتایج ... مقدمات نتایجی (خسرو ، زاد)
(ساوی).

— نتیجه (اسطاث) *συμπέρασμα*
(Metaph. 1013^b 20)

— نتیجه (تذاری) *συμπέρασμα* (A. Pr. 30^a 5)

— نتیجه (اصحی) *συμπέρασμα*
(D. An. 407^a 27)

— نتیجه (یحی ، زرع ، ناعمة) *συμπέρασμα*
(Soph. 170^a 28)

— ستر النتيجة (تذاری) *κρύψις*
(A. Pr. 42^a 24)

cf. *συμπέρασμα* among Stoic logicians.

— النتيجة (مقفع ، منطق) to note:
— نتیجه (کندی ، رس) (فارابی ، قیاس) (رشد ،
خطابة).

— اللازم ... فاذا لزم ستنى نتيجة (رس ، نجاة).

— استنتاج (رس ، نجاة).

— النتيجة ... ويسمى الردف ايضاً (خوارزمي ١٤٧).

see ردف

E. conclusive. **متج**
F. concluant.

— ضروب متج وعقيم (خسرو ، جامع) (ط ،
اساس) (ساوی).

E. prophet. **نبى**
F. prophète.
Phl. *vaxšvar*.

— انبيا واوصيا وامامان نیز میانجیانند میان فرشتگان
بقوة که مردمانند و میان فرشتگان بفعل ...
(خسرو ، رس).

— فواجب اذا ان يوجد نبىؑ وواجب ان يكون
انساناً (رس ، نجاة).

— كل نبىؑ حكيم وليس كل حكيم نبىؑ (رشد ،
تہافت).

— فالنبىؑ فرض عليه من عند الله ان يفرض عبادته
(رس ، نجاة).

E. prophethood. **نبوت**
F. prophétie.
Phl. *vaxšvarih*.

— الانسان اذا بلغت قوته المتخيّلة نهاية الكمال
فيقبل في يقظته عن العقل الفعّال الجزئيات
الحاضرة والمستقبلية ... فيكون له بما قبله من
المعقولات نبوة بالاشياء الإلهية (فارابی ، مدينة).

— فيمكن ان يكون شخص من الناس مؤيد النفس
بشدّة الصفاء وشدّة الاتّصال بالمبادئ العقلية
الى ان يشتمل حدساً اعنى قبولاً لاهام العقل
الفعّال ... وهذا ضرب من النبوة بل اعلى قوى
النبوة والاولى ان تسمى ... قوة فلسفية وهى
اعلى مراتب القوى الانسانية (رس ، نجاة).

— فالنبوة قبول النفس القدسية حقائق المعلومات
والمعقولات عن جوهر العقل الاول ... (غز ،
اللدنية).

— النفس النبوية (خلدون ، مقدّمة).

— في النبوات ... (سهر ، حكمة).

... قولهم في النبوة انها مكتسبة وانها فيض يفيض

— نحو (اسطاث) -- مثال (اصحق) δ τρόπος
(Metaph. 993^b 17)

— نحو (نظيف) (Metaph. 990^a 8) δ τρόπος

— على كم نحو (دمشقي) $\pi\sigma\alpha\chi\omega\varsigma$
(Top. 103^a 6)

— النحو من الكلام (مقفع ، منطوق) .

— نحو (مقفع ، الصغير ، الكبير) .

— انحاء وجود المحمول للموضوع (فارابي ، العبارة) .
(س ، نجاة) (صدرا ، اسفار) .

see جهة - وجه - روى - ضرب

E. meanness. نذات

— نذالة (مجهول) η μικροπρέπεια
(Rhet. 1366^b 19)

E. separation, abstraction. انتزاع

F. séparation, abstraction.

— انتزاع (اسطاث) $\alpha\phi\alpha\iota\rho\epsilon\sigma\iota\varsigma$
(Metaph. 1022^b 31)

— انتزع (اسطاث) $\alpha\phi\alpha\iota\rho\upsilon\mu\acute{\epsilon}\nu\omicron\upsilon$
(Metaph. 1029^a 17)

— انتزعت (اسطاث) $\pi\epsilon\rho\iota\alpha\iota\rho\upsilon\mu\acute{\epsilon}\nu\omicron\upsilon$
(Metaph. 1029^a 12)

— الشوق والتزوع (اثولوجيا ، ناعمة) .

— المتزعة عن المواد (فارابي ، عقل) .

— فتارة يكون التزع لاعتلاق كلها (س ، نجاة) .

— الانتزاعيات الاعتبارية (صدرا ، اسفار) .

— الصور المتزعة من المهيول (اخوان ، ج ٢ ، ٣٣١) .

see قوت نزوعى

— الاقتران المنتج (دمشقي: ثيمستوس ، ٣٠٥) .

— من المقدمات ما هو منتج و ... غير منتج

(اخوان ، ج ١ ، ٣٣٦) . (فارابي ، مدينة) .

— الانتاج والعقم (س ، شفا) (رشد ، ما بعد) .

— الضروب المنتجة و ... عقيم (س ، نجاة) .

— منتج - غير منتج (رشد ، خطابة) .

Non-Aristotelian terms, probably of
Stoic origin. Cf. $\sigma\upsilon\mu\pi\epsilon\rho\alpha\sigma\tau\iota\chi\acute{o}\varsigma$ - $\acute{\alpha}\gamma\omicron\nu\omicron\varsigma$
(Arnim. *Stoic. Vet. Frag.*)

E. grammar. نحو

F. grammaire.

— النحو (اصحق) η γραμματική
(Categ. 11^a 29)

— النحوى (اسطاث) $\gamma\rho\alpha\mu\mu\alpha\tau\iota\chi\acute{o}\varsigma$
(Metaph. 1026^b 17)

— النحوى (اصحق) $\gamma\rho\alpha\mu\mu\alpha\tau\iota\chi\acute{o}\varsigma$ (Categ. 3^a 6)

— نسبة صناعة المنطق الى العقل والمقولات كنسبة
صناعة النحو الى اللسان والالفاظ . (فارابي ،
احصاء) .

E. mode. نحو

F. mode.

(non-Qur'anic)

— نحو (تذاري) δ τρόπος (A. Pr. 45^a 4)

— ضرب (ناعمة) δ τρόπος (Soph. 168^a 20)

— طريق (منى) δ τρόπος (A. Post. 71^b 10)

— ضرب (منى) δ τρόπος (A. Post. 85^a 10)

— نحو (مجهول) δ τρόπος (Rhet. 1366^a 31)

to note:

— نوع (اسطاث) δ τρόπος
(Metaph. 1013^b 8)

- تناسب (متى) (A. Post. 78^a 4) ἀναλογία
 — على طريق التناسب (متى) κατ' ἀναλογίαν
 (Metaph. 1070^a 32)
 — نسب (اسطاث) ἀναγόμενα
 (Metaph. 1004^b 34)
 — نسب (اخلاق) ἀναφέρω (N. Eth. IX. 2)
 — في التناسب (اخوان ، ج ١ ، ١٨٧) .
 — المتناسبة (س ، نجاة) .

- تناسخ**
 E. metempsychosis.
 F. métempsychose.
 G. μετεμψύχωσις.
 — تناسخيان اندر مذهب افلاطون (خسرو ، خوان) .
 — تناسخ ... سستی وبطلان آن مذهب ظاهرست
 (خسرو ، زاد) .
 — فلا يكون تناسخ بوجه من الوجوه (س ، نجاة)
 (رشد ، تهافت) .
 — في امتناع التناسخ (سهر ، حكمة) .
 — التناسخية (صدرا ، اسفار) .

- نشاط**
 E. dryness.
 F. sécheresse.
 — خشکی وتري (خسرو ، زاد) (نظامی) .

to note:
 — النشاط (اصحى) (D. An. 419^b 6) σπόγγον

- استنشاق**
 E. respiration.
 F. respiration.
 — الاستنشاق (اصحى) ἀναπνοή
 (D. An. 432^b 11)

- E. station, state. **منزلت**
 F. état, stade.

- منزلت (خسرو ، زاد) (ط ، ناصرى) .
 — منزلة الادب (مقفّع ، منطق) .
 — بمنزلة ذلك (مقفّع . مسكويه ، حكمة) .
 — منزلة خلقه السرير (فارابی ، مدينة) .

- E. relation. **نسبت**
 F. relation.
 (non-Qur'anic in form or sense)

- نسبت (س ، علا) .
 — نسبت ومنسوب (ط ، اساس) .
 — نسبت متصلة ... نسبت منفصله (ط ، ناصرى) .
 — كثرت نسبى (جامى ، شرح عطار) .

- النسبة (اصحى) (Categ.) πρὸς αὐτό
 — كنسبة الشيء الى شيء آخر ἄλλο πρὸς ἄλλο
 (اسطاث) (Metaph. 1016^b 35)
 — مناسب (متى) (A. Post. 80^b 18) οἰκεῖος
 — متناسبة (متى) (A. Post. 87^b 4) συγγενής
 to note:

- النسبة على اربعة منازل (مقفّع ، منطق) .
 — النسبة انه يقال هذا لهذا وهذا من هذا ...
 (فارابی ، مدينة) .
 — العلة مناسبة للمعلول بوجه ما (س ، نجاة) .
 — النسبة بعينها هي المضاف (سهر ، حكمة) .
 — الوجود الانتسابى (صدرا ، اسفار) .

- تناسب**
 — التناسب (متى) τὸ ἀνάλογον
 (A. Post. 74^a 18)

ἀπεπτος (لا ينضج) (اسحق)
(D. An. 416^b 5)

ἡ πέψις (النضج) (اسحق) (D. An. 416^b 29)

E. seed. **نطفه**

F. semence.

Phl. *tohmak*.

— نحم — تخمه (فردوسی).

ἡ γονή (النطفة) (اسحق) (D. An. 405^b 4)

E. speech, reason. **نطق**

F. langage, raison.

Phl. *gōbākih, gōvākih*.

(non-Qur'anic in form)

— نطق مر نفس ناطقه را جوهری است (خسرو ، زاد).

— هر لذت که بحسب رأی و فکر بوده آنرا نطقی یا عقلی خوانند (ط ، اساس).

— النطق (اسحق) (D. An. 428^a 23)

— على مذهب النطق (اساطث) (D. An. 428^a 23)
(Metaph. 1048^a 13)

— بنطق (اسحق) (D. An. 428^a 23)
(P. Herm. 22^b 38)

— لا نطق لها (اساطث) (D. An. 428^a 23)
(Metaph. 1048^a 4)

— ليس بنطق (اسحق) (D. An. 428^a 23)
(P. Herm. 22^b 39)

— المنطق في كل انسان (مقفع ، منطق) (D. An. 428^a 23)

— المنطق (مقفع ، مسكويه ، حكمة).

— المنطق في بعض الحيوان (مقفع ، منطق).

E. growth, development. **نشو**

F. croissance, développement.

— نشو (خسرو ، زاد).

αὖξησης (نشوء) (اساطث)

(Metaph. 1014^b 20)

— نشوء (اسحق) (D. An. 432^b 24)

— النشوء والبلب (مقفع ، منطق).

see نمو

E. creative breath, growth. **نشأت**

— النشأت ثلاث والعالم ثلاثة : نشأة العقل ونشأة النفس ونشأة الطبع (صدرا ، رس).

E. position. **نصبه**

F. position.

— نصبه (اسحق) (D. An. 409^a 6)

— النصبه (مقفع ، منطق).

see مقولات

E. justice. **انصاف**

F. justice.

— انصاف (خسرو ، زاد) (ط ، اساس).

— الانصاف (دمشقي) (D. An. 409^a 6)

(Top. 118^a 1)

— النصف (اساطث)

(Metaph. 1019^a 8)

— البرّ (مجهول) (Rhet. 1366^b 1)

E. digestion, maturity. **نضج**

F. digestion, maturité.

— النضج (اسحق) (D. An. 416^b 5)

(D. An. 416^b 5)

to note:

ἡ θεωρία (الرأى) (اساطات) —
(Metaph. 1050^a 36)

θεωρέω (A. Post. 71^a 2) — نَظَرَ (مَنَى)

θεωρεῖν (D. An. 417^a 28) — النظر (استحق)

ἡ σκέψις (A. Pr. 44^b 25) — النظر (تذارى)

ἡ ἐπισκέψις (A. Pr. 44^b 38, 39) — النظر (تذارى)

δρασις (النظر) (اساطات) —
(Metaph. 1050^a 24)

δρασις (D. An. 426^a 13) — النظر (استحق)

τό πραγματευθῆναι (الحق) — المحض والنظر
(D. An. 402^a 18)

— أهل النظر (مقنع . كليله) .

— الفكرة والنظر (مقنع . منطق) .

— الفحص والنظر (ناعمة . اتولوجيا) (كندى .

رس) (س . شفا) .

— أهل النظر (سهر . حكمة) .

— النظر العقلي (طفيل . حتى) .

see رأى — نكرش

E. speculative, theoretical. نظري

F. spéculatif, théorique.

— نكرش ما نظري است (س . علا) .

— نظري وعلمي (ط . اساس) .

θεωρητική (Top. 145^a 15) — نظري (دمشقي)

θεωρητική (المعرفة النظرية) (استحق) —
(Metaph. 993^b 20)

— في العقل البحتة του θεωρητικού του
(D. An. 415^b 11) (النظار) (استحق)

— ماهية النطق وكيته وكيفيته (اخوان ، ج ١ ،
٣٠٩) .

— مبادئ نطقية عقلية (فارابي ، سعادة) .

— النطق الداخلى المركوز فى النفس ... والنطق
الخارج بالصوت (فارابي ، احصاء) .

E. rational. ناطق

F. raisonnable.

Phl. gōbāk, gōvāk.

— ناطق ... سخن گویا (س . علا)

— خزندگان ناگویا (سينا) .

— اذا فعلت الفكر والتمييز سميت ناطقة (اخوان .
ج ٢ : ٣٤٧) .

— الناطق (رشد . ما بعد) .

— الناطقية ... اللاناطقية (سهر . حكمة) .

— النفس الناطقة اعنى الجوهر العقلي المدرك
(صدرا . اسفار) .

علم منطق see

E. speculation, contemplation. نظر

F. spéculation, contemplation.

L. speculatio, contemplatio.

(not Qur'anic in this sense)

— نظر وبحث (ط ، اساس) .

— صاحب نظر ... باحث ... حقايق (سهر ،
سيمرغ)

ἡ θεωρία (النظر) (اساطات) (استحق) —
(Metaph. 993^a 30)

ἡ θεωρία (نظر) (تنظيف) —
(Metaph. 989^b 25)

- διαλεγόμενος (مناظرة (متى) —
(A. Post. 77^b 15)
διαλέγεσθαι (مناظرة (متى) —
(A. Post. 97^b 37)
διαλέγεσθαι (مناظرة (دمشقي) —
(Top. 101^a 26)
σκέψις (Soph. 169^a 39) (مناظرة (ناعمة) —
ἡ εὐτευξίς (مناظرة (اسطاث) —
(Metaph. 1009^a 17)
— المناظرة (مقفع ، الصغير ، الكبير) .
— مناظرة (رشد ، تهافت) .

- E. order. نظام
F. ordre.
G. τάξις (?).
Phl. *vināyikā*.
(non-Qur'anic)
— نظام (س ، علا ، خسرو ، زاد) .
see ترتيب

- E. rhythm. نظم
F. rythme.
— بالنظم (اسطاث)
ῥυθμῶς (Metaph. 1042^b 14)
see ايقاع

- E. attribute. نعت
E. attribut.
(non-Qur'anic)
— نعت (ط ، اساس) (خسرو ، زاد) .
— نعت (اسحق) (Categ. 10^b 19) ἡ κατηγορία

- to note:
θεωρητική (الرائية (متى) —
(Metaph. 1075^a 2)
— التي بالرأى (اسطاث) —
θεωρητική (Metaph. 1025^b 25)
— الفلسفة الرائية —
φιλοσοφία θεωρητική (اسطاث) (Metaph. 1026^a 18)
— صنایع عملیة — نظریة (فارابی ، احصاء)
(س ، نجاه) .
— النظری هو الذي يتوقف حصوله على نظر وكسب
(جرجانی) .

- E. coordinates. نظائر
F. termes coordonnés.
(non-Qur'anic in form or sense)
— نظائر (ط ، اساس) .

- τά σύστοιχα (النظائر (دمشقي) —
(Top. 114^a 25)
τά σύστοιχα (النظائر (مجهول) —
(Rhet. 1364^b 34)
— الاسطوخيا (متى) —
σύστοιχα (Metaph. 1072^a 31)
— النظائر الامور التي لها نسبة الى شيء (س ،
شفا) .
— (فارابی ، احصاء) .
see استقراى نظائر

- E. argumentation. مناظرات
F. argumentation.
(non-Qur'anic in form or sense)
— مناظره (ط ، اساس) .

- تنفّس (استحق) (D. An. 420^b 23) ἀναπνοή
 — تنسّم الهواء (استحق) ἀναπνοή
 (D. An. 420^b 25)
 — اجتّار الهواء (استحق) ἀναπνοή
 (D. An. 420^b 27)
 — ادخال النّفّس (استحق) ἀναπνοή
 (Themist. D. An.)

E. soul.

F. âme.

L. anima.

Phl. *ruvân*.

(Qur'anic 2: 45)

- نفس كمال اول است مر جسم طبعی آلی را
 (س . نفس) .
 — نفس مردم جوهری است عقلی مفارق از بدن
 قائم بذات . (س . نفس) .
 — نفس را در شریعت روح گویند (س ، نفس) .
 — نفس کلی ... نفس جزوی (خسرو . زاد) .
 — نفس منبع حرکت است (خسرو . زاد) .
 — النفس (استحق) (P. Herm. 16^a 4) ἡ ψυχὴ
 — النفس (تذاری) (A. Pr. 70^b 7) ἡ ψυχὴ
 — النفس (متی) ἡ ψυχὴ
 (Metaph. 1070^a 25)
 — التي لا نفس لها (اسطاث) ἀψύχος
 (Metaph. 1046^a 36)
 — ما لا نفس له (استحق) ἀψύχος
 (D. An. 413^a 21)
 — ذی النفس (استحق) τὸ ἐμψύχον
 (D. An. 413^a 21)
 — صغر النفس (مجهول) μικροψυχία
 (Rhet. 1366^b 19)

- نعوت (ناعمة) (Soph. 181^b 27) κατηγοριαί
 — المنعوتة (ناعمة) τὸ κατηγορούμενον
 (Soph. 166^b 30)
 — تنعّت (اسطاث) κατηγορηθῇ
 (Metaph. 995^b 35)
 — نعوت (استحق) κατηγοριῶν
 (D. An. 402^a 25)

to note:

- العَرَضُ نعت كل منعوت (مقفّح ، منطق)
 — المنعوت — نعتاً متواطئاً وإما نعتاً متشابهاً
 (كندي ، رس) .
 — النعت ... یسمى صفة (خوارزمی ، ٤٣)
 (جرجانی ، ٢٦٢) .

see حمل

E. melody.

F. mélodie.

- دیاسیس الذي هو النغمة (اسطاث) δέσις
 (Metaph. 1053^a 12)
 — نغمة (استحق) (D. An. 420^b 8) διάλεκτον
 — نغمة (متی) (Poet. 1449^b 33) μελοποιία
 — النغمة صوت غير متغيّر الى حدّة ولا ثقل ...
 (خوارزمی ، ٢٤٠) .

E. breath.

F. respiration.

- اخراج النّفّس (استحق) ἐκπνοή
 (D. An. 432^b 11)
 — تنفّس (اسطاث) τὸ ἀναπνεῖν
 (Metaph. 1015^a 21)
 — تنفّس (استحق) τὸ ἀναπνεῖν
 (D. An. 404^a 13)

نفس

— النفس ذات نشأت ثلاثة : عقلية وخيالية وحسية ولها اتحاد بالعقل والخيال والحس (صدرا . اسفار) .

E. animate, psychological. **نفساني**
F. animé, psychologique.
(non-Qur'anic in form)

— زایش نفسانی (خسرو ، زاد) .
— جسمانی ... نفسانی (خسرو ، زاد) .
— فعل نفسانی (فارابی ، مدينة) .
— عقلی او نفسانی (س ، نجاه) .
— النفسية (س ، شرح اثولوجيا) (صدرا ، اسفار) .

E. human soul. **نفس انسانی**
F. âme humaine.

— نفس انسانی دو قوت دارد ... عقل نظری ... عقل عملی ... (س ، نفس) (خسرو ، زاد) (ط ، ناصری) .

— النفس الانسانية وهي كمال اول الجسم طبيعي آلى من جهة ما يفعل الافعال الكائنة بالاختيار الفكري والاستنباط بالرأى ... النفس الناطقة الانسانية فتتقسم قواها ... الى قوة عاملة وقوة عالمة ... تستعين بالبدن لتحصيل هذه المبادئ للتصور والتصديق (س ، نجاه) .

E. animal soul. **نفس حيواني**
F. âme animale.

— نفس حيواني را ... دو قوت است ... محرکه ... مدرکه ... (س ، نفس) . (خسرو ، زاد) (ط ، ناصری) .

— متنفس (اساطث) $\epsilon\mu\psi\chi\omicron\varsigma$
(Metaph. 1010^b 31)

— ذو نفس (زرعة ، ناعمة) $\epsilon\mu\psi\chi\omicron\varsigma$
(Soph. 179^a 17)

— غير متنفس (اساطث) $\delta\psi\chi\omicron\varsigma$
(Soph. 1019^b 13)

— غير متنفس (تذاری) $\delta\psi\chi\omicron\varsigma$
(A. Pr. 56^a 22)

— نفس ... ذات اجزاء ثلاثة : نباتية وحيوانية ونطقية وهي مفارقة ... هي جوهر عقلي فقط ذو حياة عقلية ... النفس ... رسم وصم للعقل وضوء من العقل (ناعمة ، اثولوجيا) .
— النفس تمامية جرم طبيعي ذي آلة قابل للحياة (كندی ، رس) .

— النفس الانسانية وقواها (فارابی ، مدينة) .
— النفس يعنى الروح ... جوهر سماوية . نورانية حية علامة فعالة بالطبع حساسة درآكة لا تموت ولا تفنى (اخوان ، ج ٣ ، ٢٧٩) .
— النفس لها فعل بالقياس الى البدن وهو السياسة وفعل بالقياس الى ذاتها والى مبادئها وهو التعقل (س ، نجاه) .

— النفس ما دامت ملازمة بهيول لا يعرف مجرد ذاتها ولا شيئاً من صفاتها التي تكون لها وهي مجردة (س ، تعليقات) .

— النفسية (س ، اثولوجيا) .

— شرح النفس والروح الانساني (غز ، اللدنية) (رشد ، تهافت) .

— الانفس انما حدثت وتكثرت مع تهيؤ الابدان . (س ، نجاه) .

— النفس ... ليس لها مع البدن الا علاقة شوقية (سهر ، حكمة) .

— النفسية (سهر ، حكمة) .

نفس فلكي - نفس ناميه

- النفس الكلية ... النفس الجزئية (ناعمة ،
اثولوجيا) .
- الله ... اول شخص اخترعه ... يسمّى العقل
الفعال ، ثم ابداع بتوسط هذا ... النفس الكلية
(اخوان ، ج ٤ ، ٤) .

E. rational soul. **نفس ناطقه**
F. âme raisonnée.

- نفس ناطقه ... عامله ... عالمه (س ، نفس) .
- نفس ناطقة ... دانش پذیر است (خسرو ،
زاد) .
- نفس گوینده (خسرو ، خوان) - نفس دانا...
نفس داننده ... نفس آموزنده (خسرو ، زاد) .
- نفس گویا (افضل ، نفس) .

- عند النفس الناطقة $\tau\eta\ \delta\iota\alpha\nu\omicron\eta\tau\iota\chi\eta\ \psi\upsilon\chi\eta$
(D. An. 431* 14) (اسحق)

to note:

- النفس الناطقة (اسحق) $\tau\eta\varsigma\ \alpha\ \nu\theta\rho\omega\pi\acute{\iota}\nu\eta\varsigma$
(D. An. 402* 4)

- النفس الناطقة ... الغضبية ... الشهوانية (اخلاق
جالينوس) .

- النفس الناطقة (ناعمة ، اثولوجيا) (اخوان ،
ج ٣ ، ١٧) (س ، نفس) (رازى ، رس)
(غز ، اللدنية) .

- ان محلّ المقولات اعني النفس الناطقة ليس
بجسم ولا هي قوة في جسم (س ، نجاة) .

E. desiderative soul. **نفس ناميه**
F. âme appetitive.

- نفس روياننده (س ، نفس) .
- نفس ناميه (س ، نفس) .

- نفس حيواني واورا ... قوت شوق وخواستارى
ديگر قوت آگهى و يابندگى (س ، نفس) .
- للنفس الحيوانية ... قوتان محرّكة ومدرّكة
(س ، نجاة) .
- النفس الحيوانية (طفيل ، حى) .

E. celestial soul. **نفس فلكي**
F. âme céleste.

... تسمى نفساً فلكية (س ، نجاة) .

E. magnanimity. **كبر نفس**
F. magnanimité.

- كبر نفس (ط ، ناصرى) .

- كبر النفس (متى) $\mu\epsilon\gamma\alpha\lambda\omicron\psi\upsilon\chi\iota\alpha$
(A. Post. 97* 16)

to note:

- العفة (مجهول) $\mu\epsilon\gamma\alpha\lambda\omicron\psi\upsilon\chi\iota\alpha$
(Rhet. 1366* 2)

- كبر النفس (س ، نجاة) .

see عفت

E. universal soul. **نفس كل**
F. âme universelle.

- عالم فراز آورده نفس كل ... بتأييد عقل كل
- نفس كلّى ... دويم عقل است . (خسرو ،
٦ فصل) .

- $\pi\epsilon\rho\acute{\iota}\ \psi\upsilon\chi\eta\varsigma\ \eta\ \pi\acute{\alpha}\sigma\eta\varsigma\ \tau\eta\varsigma\ \tau\omicron\iota\alpha\upsilon\tau\eta\varsigma$
(D. An. 403* 28)

- النفس الكلية او الجزئية (اسحق) .

— سَلَب (زرعة) (Soph. 172^b 19) ἀπόφνημι
— العدم ... انتفاء القدرة (سهر ، حكمة) .

E. criticism. نقد
F. critique.
(non-Qur'anic)

— نقد — نقّادان (ط ، اساس) .

κατηγορία — نقد الشعر (متى)
(Poet. 1462^a 5)

ἐπιτίμημα — نقد الشعر (متى)
(Poet. 1456^b 14)

οἱ ἐπιτιμῶντες — الذين يهزّون (متى)
(Poet. 1458^b 5)

E. statuary. نقش
F. statuaire.
(non-Qur'anic)

ἀνδριαντοποιία — النقش (مجهول)
(Rhet. 1371^b 7)

E. defect, diminution. نقص
F. défaut, diminution.
(Qur'anic word)

— نقص (س ، علا) .
— نقص وكال (خسرو ، رس) .
— نقصان پذير (خسرو ، زاد) .

ἐλλείπωσις — نقص (اسطاث)
(Metaph. 1021^b 17)

ἐλλειψις — الناقص (اسطاث)
(Metaph. 1004^b 12)

— نفس ناميه اعنى روينده وافزاينده (خسرو ، زاد) .

— النفس النامية (اصحق)
(D. An. 407^a 6)

— النفس النامية الغاذية τὴν θρεπτικὴν ψυχὴν
(اصحق) (D. An. 434^a 21)

— النفس النامية (ناعمة ، اثولوجيا) .

E. vegetative soul. نفس نباتي
F. âme végétative.

— نفس نباتي ... راسه فعل است (س ، علا)
(خسرو ، زاد) .

— نفس نباتي راسه قوت است ... غاذيه ...
منميه ... توليد (ط ، ناصري) .

— النفس الشهوانية ... وهي النباتية (اخلاق جالينوس) .

— للنفس النباتية قوى ثلاث ... الغاذية ...
المنمية ... المولدة (س ، نجاه) (طفيل ، حي) .

E. negation. نفى
F. négation.
(Qur'anic 5: 37)

— اثبات ونفى (س ، علا) (خسرو ، زاد) .
— انتفاء (ط ، اساس) .

— النفي (ناعمة) (Soph. 172^a 38) ἢ ἀποφασίς
— اثبات ونفى ὑπάρχειν ἢ μὴ ὑπάρχειν
(نذاري) (A. Pr. 29^b 26)

— نفى (اسطاث) ἀπουσία
(Metaph. 1004^a 14)

— نفى (ناعمة) (Soph. 172^b 19) ἀπόφνημι

- متناقض (خسرو ، زاد) — نقيض (ساوى) .
 — التناقض (اساطث) ἡ ἀντίφασις (Metaph. 1054^b 20)
 — التناقض (اسحق) ἡ ἀντίφασις (P. Herm. 17^a 34)
 — النقيضة (تذارى) ἡ ἀντίφασις (A. Pr. 62^b 35)
 — التناقض (اسحق) ἀντιθέσεις (P. Herm. 19^b 20)
 — التناقض والاختلاف (اسحق) ὑπεναντιώσεις (D. An. 409^b 22)
 — على طريق التناقض (اسحق) ἀντιφατικῶς (P. Herm. 17^b 17)
 — المتناقضات (تذارى) τὰ ἀντικείμενα (A. Pr. 59^b 8)
 — بالتناقض (تذارى) ἀντικείμενως (A. Pr. 59^b 8)
 — النقيض (تذارى) ἡ ἀντίφασις (A. Pr. 41^a 30)
 — النقيض (متى) τὸ ἐναντίον (A. Post. 73^b 21)
 — الانطيفاسيس التى هى النقيض ἀντίφασις (Metaph. 1005^b 29) (اساطث)
 — النقيضة (اساطث) ἀντίφασις (Metaph. 1050^b 9)
 — المناقضة (متى) ἀντιθέσεις (A. Post. 72^a 13)
 — المتناقضة (تذارى) αἱ ἀντικείμενα (A. Pr. 37^a 1)
 — المناقض (دمشقى) ἀντίφασις (Top. 104^a 24)
 — المناقضين (دمشقى) ἀντιλογικοί (Top. 105^a 20)

- نقص (يحيى ، زرعة ، ناعمة) ἔλλειψις (Soph. 167^a 22)
 — نقصان (نظيف) ἔλλειψις (Metaph. 992^b 7)
 — نقصان (اساطث) ἔλλειψις (Metaph. 1042^b 35)
 — نقصان (دمشقى) ἐνδεῖα (Top. 113^a 6)
 — النقصان (اسحق) φθίσιν (D. An. 432^b 9)
 — نقص (اسحق) φθίσιν (D. An. 412^a 15)
 — النقصان (دمشقى) μειώσις (Top. 122^a 27)
 — نقصان (اساطث) λήψεις (Metaph. 1055^a 37)
 — نقصان (اساطث) ἀπογενέσθαι (Metaph. 1049^a 11)
 — الناقص (اساطث) τὸ φθίνον (Metaph. 1016^a 35)
 — ناقص عضو (اساطث) κολοδόν (Metaph. 1024^a 11)
 — ناقص عضو (اساطث) τὸ κολόδωμα (Metaph. 1024^a 13)
 — ناقص (اسحق) ἀτελής (D. An. 417^a 16)
 — المنقوص (اسحق) ἐν τοῖς πηρώμασι (D. An. 432^b 22)
 — الزيادة والنقصان ... (مقفّع ، منطق) .
 — النقصان والكمال (فارابى) .
 — الناقصية (س ، شفا) .

E. contradiction. **تناقض**

F. contradiction.

(non-Qur'anic in form)

— تناقض اختلاف دو قضیه ... در کیفیت ...
 (ط ، اساس) .

E. transposition.

نُقِلْتُ

F. transposition.

(non-Qur'anic)

— نُقِلْتُ ... حُرِّكَتْ أَسْتُ دَرِ أَيْنَ (ط ، اساس)
(س ، علا) .

— النُقْلَةُ (اسطاث) μεταθεσις

(Metaph. 1024^a 4)

— النُقْلَةُ (تذاري) μεταδασις (A. Pr. 51^a 25)

— النُقْلَةُ (دمشقي) πορά (Top. 122^b 26)

— النُقْلَةُ (مئي) πορά (Metaph. 1072^b 8)

— انتقال (اسحق) πορά (D. An. 408^b 10)

— النقل (دمشقي) τό μεταδασιν

(Top. 111^a 7)

— النقل (دمشقي) μεταφορά (Top. 123^a 36)

— النقل (دمشقي) μεταβάλλειν

(Top. 101^b 36)

— منقول (اسحق) κατά μεταφοράν

(D. An. 428^a 1)

— ὡς Πλάτων ὀρίζεται ποράν τήν κατά τόπον

κίνησιν (Top. 122^b 26)

— كما يحدّد فلاطن النُقْلَةَ بانها الحُرْكَةُ فِي الْمَكَانِ
(دمشقي) .

— النُقْلَةُ ... تَغْيِيرٌ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ (س ، شفا)

(فارابي ، قياس) (رشد ، خطابة) .

E. mode, kind.

نَمَط

F. mode, genre.

(non-Qur'anic)

— نَمَطٌ (ط ، اساس) (نظامي) .

— النَمَطُ مِنَ الْوُجُودِ (س ، نَجاة) .

— النَقْصُ ... التَّنَاقُصُ ... التَّنَاقُضُ ... التَّنَاقُضُ ...

نَقِصُ ... التَّنَاقُضَاتُ ... (مَقْفَعٌ ، مَنْطِقٌ) .

— اِمْرَانٌ مَتَنَاقِضَانِ (مَقْفَعٌ ، مَسْكُوبَةٌ ، حِكْمَةٌ) .

— النَقْصُ (مَقْفَعٌ ، مَسْكُوبَةٌ ، حِكْمَةٌ) .

— التَّنَاقُصُ ... اِخْتِلَافٌ قَضِيَّتَيْنِ (س ، اِشَارَاتٌ) .

— مَا يَقْرُنُ بِمَوْضُوعٍ اَحَدِ الْمُتَقَابِلَيْنِ سَوْرَ عَامٍ وَبِالْآخَرِ

سَوْرٍ خَاصٍّ ... يَسْمَيَانِ التَّنَاقُضَيْنِ (فَارَابِي ،

قِيَاسٌ) (غَز ، مَعْيَارٌ) .

E. point.

نَقْطَةٌ

F. point.

(non-Qur'anic)

— النُقْطَةُ (اسطاث) ἡ στιγμὴ

(Metaph. 1001^b 18)

— النُقْطَةُ (اسحق) ἡ στιγμὴ (Categ. 5^a 2)

— اَصْلُ الْخَطِّ فَنِ النُقْطَةُ (مَقْفَعٌ ، مَنْطِقٌ) .

— النُقْطَةُ ذَاتٌ غَيْرٌ مُسْتَقِيمَةٌ وَلَهَا وَضْعٌ وَهِيَ نِهَائِيَّةٌ

الْخَطِّ (س ، حُدُودٌ) .

— النُقْطِيَّةُ (س ، شَفَا) .

E. consideration, observation. نَظَرٌ

F. considération, observation.

Phl. *nikirišn*, *nikiritār*.

— نَظَرٌ (س ، علا) .

— نَظَرِيْدَهْ اَيِدْ (س ، علا) .

— نَظَرِيْسْتَنَ (خَسْرُو ، زَاد) .

see نظر

E. to design.

نَظَّارِيْدَنَ

F. dessiner.

— نَظَّارِنْدَهْ (نَظَّامِي) = The Designer

Le Dessinateur du monde.

E. demonstration. نمود
F. action de montrer, démonstration.
Phl. *nimūlan, nimūlārīh.*

— نمودن (خسرو، زاد) = to demonstrate
— بود بی نمود وجود غیب... و نمود بی بود تعینات
است... (جامی، شرح عطار).
— بودی و نمودی است ظهور همه اشیا
بودش همه حق دان و نمودش همه خلق.
(جامی، شرح عطار).
— نمودها صفات و آثار و افعال وجود است
(جامی، شرح عطار).

E. example. نمودار
F. exemple.
Phl. *nimutār.*

— نموداری است از بار خویش (خسرو، زاد)
(نظامی)
— عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر (نسفی،
انسان کامل).

see مثال

E. original. نوآیین
F. original.

— نوآیین بدیع باشد (لغت فرس) (فردوسی).
— نوآیین نو بدید (صحاح الفرس) (برهان قاطع).
see ابداع

E. illumination. نور
F. illumination.

— وجود نور است و نور حق... نور روشنی
و روشن کننده... وجود نور الانوار است...
نور را دو اعتبار... اطلاق و وحدت و تفرّد...

— النمط الاول (غز، محلك) (سهر، حکمة).
— النمط الاول من الوجود (صدرا، اسفار).

E. growth. نمو
F. accroissement.
Phl. *vaxšīšn.*

— نموّ بغذا بود (س، علا).
— نفس نامیه اعنی روینده (خسرو، زاد).
— نامی و فراینده — بالیدن و نموّ — نموّ و فرایش
(افضل، نفس).
— افزایش و کاهش (نظامی).

— نموّ (منی) (Metaph. 1069^b 11) αὖξῆσις
— نشوء (اسطاث) αὖξῆσις
(Metaph. 1014^b 20)

— النموّ (اسحق) (D. An. 432^b 9) αὖξῆσις
— التزید (منی) (A. Post. 78^b 6) αὖξῆσις
— النماء (اسحق) (D. An. 411^a 30) αὖξη
— ذی النماء (اسحق) τὰ φυτόμενα
(D. An. 413^b 8)

— النامی (اسطاث) τὸ ηὐξημένον
(Metaph. 1016^a 35)

— النامی (تذاری) τὸ ἐμψυχον
(A. Pr. 38^b 24)

— غیر نامی (تذاری) τὸ ἄψυχον
(A. Pr. 26^b 11)

— اذا فعلت فی الجسم النموّ سمّیت نامیه (اخوان،
ج ۲، ۳۴۷).

— استحالة او نموّ او نقلة (س، نجات).
— النامی و... المغتدی (س، نجات).

see افزایش

E. species, kind.

نوع

F. espèce.

L. species.

Phl. *advēnak, advēnakān* (Dēnkart),
sardak, yut-sardakān.

(non-Qur'anic)

- نوع زیر جنس است وشخص زیر نوع

(خسرو، وجه، س، علا).

- نوع مرکب از جنس وفصل باشد (ط، اساس).

- نوع (نظیف) (Metaph. 988^a 3) τó εἶδος

- نوع (اخلاق) (Categ. 1^b 17) τó εἶδος

- نوع (مجهول) (Rhet. 1393^a 28) τó εἶδος

to note:

- انواع (نظیف) (Metaph. 987^b 15) τὰ εἶδη

- صور (اساطات) τὰ εἶδη

(Metaph. 994^b 28)

- من نوع واحد (اسحق) ὁμοειδής

(D. An. 402^b 2)

- التي انواعها مختلفة (اخلاق) ἀνομοιοειδής

(N. Eth. IX. 1)

- نوع (كندی، رس) (اخوان، ج ١، ٣١٤).

- النوع... كلّيّ يجعل على اشياء لا تختلف الا

بالعدد في جواب ما هو، ويرسم بالمعنى الثاني

انه كلّيّ يجعل عليه الجنس وعلى غيره حملاً

ذاتياً اولياً. (س، اشارات).

- المحققين... يرون ان الانواع من المضاف

(رشد، ما بعد).

E. higher specie.

نوع على

F. espèce supérieure.

- آن نوع كه در تحت جنس الاجناس بود نوع

على باشد. (ط، اساس).

دوم تعيين وكثرت وتابس بمظاهر. (جامی،
شرح عطار).

- نور (من) (A. Post. 90^a 16) τό φῶς

- هو نور الانوار وحسن كل حسن وبهاء كل
بهاء... النور الاول... وحده قائم بذاته...
(ناعمة، ائولوجيا).

- التمييز بين نور الانوار وبين النور الاول الذي
حصل منه، ليس الا بالكمال والنقص. (سهر،
اشراق).

- النور العارض... النور المجرد والنور المحض
(سهر، اشراق).

- فنور الانوار... فهو الخلاق المطلق مع
الواسطة ودون الواسطة (سهر، اشراق).

- من الكيفيات المرتبات افضلها وهو الضياء...
مملوءة نوراً (فارابی، مدينة).

- النورية (س، شرح ائولوجيا).

- مراتب الوجود... حقيقة النور عند... الحكماء
الفيلسوفين. (صدرا، اسفار).

- الحياة هي نفس النورية المجردة (سهر،
حكمة).

- النفوس منطوية في قهر نورية العقول. والعقول...

في قهر نورية المعلول الاول وهو... في قهر

نورية القيوم نور الانوار (سهر، حكمة).

- كلّ هوية شر من نوره (سهر، حكمة).

- نور الانوار واجب الوجود (سهر، حكمة).

- النور الاسفهدى اى الجوهر المجرد النفسى.

(صدرا، اسفار).

- نوريته... نفس قدرته (صدرا، اسفار).

- هذا النور... يسمى... بالعقل الفعّال و...

بالروح القدس... فلا يدرك النور الا بالنور...

المثل النورية ارباب الانواع (صدرا، اسفار).

نوع متوسط - نهاد

E. lord of species. رب النوع
F. ange des espèces.

— رب النوع ... نوع بذاته ... ارباب الانواع ...
صاحب النوع ... ذات روحانية والنوع الجسماني
ظللها وكضم لها ... فهو كلي ... انه ام النوع
(سهر ، حكمة).
— رب النوع القايم الفياض بمنصره على ما هو
(سهر ، حكمة).

E. specific. نوعي
F. spécifique.

ειδιός (Porphyry 4: 16)
ειδοποιός (دمشقي)
(Top. 143^b 7)

— المادة النوعية (س ، شفا).
— الحقايق النوعية (سهر ، حكمة).
— الصور النوعية (رشد ، ما بعد).
— حقيقة نوعية (صدرا ، اسفار).

E. specificity, specific form. نوعيت
F. spécificité, forme spécifique.
G. ειδότης (?).

— طبيعت نوعيت (ط ، اساس).
— النوعية (س ، نجاة) (سهر ، حكمة) (توحيدى،
هوامل) (صدرا ، اسفار).
— حقايق النوعيات (س ، شفا) (س ، اشارات).

E. position, convention. نهاد
F. position, convention.

G. ἡ θέσις (?)
Phl. nihāi, nihātkārih.

— نهاد ... بتازى وضع ... (س ، علا).

— نوع عال تحت جنس الاجناس الذى ليس
بنوع البتة (س ، شفا).

E. middle specie. نوع متوسط
F. espèce moyenne.

— نامى وحيوان نوع متوسط (ط ، اساس).
— نوع متوسط هو نوع وجنس وجنسه نوع
(س ، شفا).

E. lower specie. نوع سافل
F. espèce inférieure.
L. infima species.

— آن نوع كه تحت او اشخاص بود نوع سافل
بود (ط ، اساس).

— النوع الاخير لا يمكن ان يكون له فصول
تقسمه بل فصول تقومه (فارابى ، ايساغوجى).
— نوع سافل ليس تحته نوع البتة ، فليس بجنس
البتة . (س ، شفا).

E. specie of species. نوع الانواع
F. espèce des espèces.

— نوعى كه جنس نشود ... نوع الانواع خوانند
(س ، علا).
— مردم نوع الانواع است (خسرو ، زاد) (ط ،
اساس).
— نوع همه نوعها (ساوى).

ειδος τῶν ιδεῶν (نظيف)
(Metaph. 991^a 2)

— الانسان ... نوع الانواع (مدخل فرفوريوس)
(فارابى ، ايساغوجى). (س ، شفا).
— الذى لا نوع تحته نوع الانواع (غز ، مقاصد).

- نهاية واللانهاية (فاراني ، مدينة) .
 — النهاية هي ما به يصير الشيء ذو الكمية الى حيث لا يوجد وراؤه مزاى شيء فيه (س ، حدود) .

E. infinite, unlimited. **لا نهايت**
 F. infini, non limité, illimité.
 Phl. akanāarak, akanāarakih.

- نامتناهى (س ، علا) .
 — بلا نهاية (اسطاط) (اسحق) $\alpha\pi\epsilon\rho\upsilon\nu$
 (Metaph. 994^a 1)
 — ما لا نهاية (متى) $\alpha\pi\epsilon\rho\upsilon\nu$
 (A. Post. 72^b 8)
 — اللانهاية (فاراني ، مدينة) .
 — فى النهاية واللانهاية (س ، نجاة) .
 — ليس شيء من القوى الغير المتناهية موجوداً فى الجسم . (س ، نجاة) .
 — المتكلمين ... منكرون لوجود الغير المتناهى بالفعل . (صدرا ، اسفار) .

E. finite, limited. **متناهى**
 F. fini, limité.
 Phl. kanārōmand.

- متناهى — نا متناهى (س ، علا) .
 — از متناهى نامتناهى نيابد (خسرو ، جامع) .
 — متناهى (متى) $\pi\epsilon\pi\epsilon\rho\alpha\sigma\mu\acute{\epsilon}\nu\omicron\nu$
 (Metaph. 1073^a 9)
 — غير متناهى (اسطاط) $\alpha\pi\epsilon\rho\upsilon\nu$
 (Metaph. 1028^b 6)
 — غير متناهى (يحيى ، زرع) $\alpha\pi\epsilon\rho\upsilon\nu$
 (Soph. 165^a 12)
 — اشياء متناهية (اسطاط) $\tau\acute{\alpha} \pi\epsilon\pi\epsilon\rho\alpha\sigma\mu\acute{\epsilon}\nu\alpha$
 (Metaph. 1028^b 5)

- نهاد جسم (خسرو ، زاد) .
 — نهنده شريعت (جوزجاني . حى) .
 — نهاد رسم وآئين (لغت فارس) (صحاح الفرس)
 see وضع

E. method. **نهج**
 F. méthode.

- نهج (ساوى) — منهاج (خسرو ، زاد) .
 — التناهج منهج المشائين (سهر ، حكمة) .
 — النهج... البرهانى (صدرا ، اسفار) .

E. limit. **نهايت**
 F. limite.
 Phl. kanār.

- (non-Qur'anic in form)
 — نهايت وبنى نهايت (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- النهاية (اسطاط) $\tau\acute{o} \pi\acute{\epsilon}\rho\alpha\varsigma$
 (Metaph. 1022^a 4)
 — النهاية (اسحق) $\tau\acute{o} \pi\acute{\epsilon}\rho\alpha\varsigma$ (Metaph. 994^a 8)
 — نهايات (اسطاط) $\pi\acute{\epsilon}\rho\alpha\tau\alpha$
 (Metaph. 1028^b 16)
 — نهايات (اسحق) $\pi\acute{\epsilon}\rho\alpha\tau\alpha$ (D. An. 407^a 24)
 — نهاية (اسحق) $\tau\acute{\epsilon}\lambda\omicron\varsigma$ (Metaph. 999^b 5)
 — نهايات (اسطاط) $\xi\sigma\chi\alpha\tau\alpha$
 (Metaph. 1055^a 21)
 — النهاية (نظيف) $\tau\acute{o} \pi\epsilon\pi\epsilon\rho\alpha\sigma\mu\acute{\epsilon}\nu\omicron\nu$
 (Metaph. 987^a 16)
 — ذى النهاية (اسطاط) $\tau\acute{o} \pi\epsilon\pi\epsilon\rho\alpha\sigma\mu\acute{\epsilon}\nu\omicron\nu$
 (Metaph. 1027^b 1)

E. corruptible. نیست شونده
F. corruptible.

- کاین ... فاسد ، اعنی هست شونده ... نیست شونده . (خسرو - خوان) .

- بودن نیست شدن (جوزجانی ، حی) .

see فاسد

E. non-existence. نیستی
F. inexistence.
G. στέρησις (?).
Phl. *nistih*.

- هستی نیستی (س ، علا) (خسرو ، زاد)

see عدم

E. the good. نیکی
F. le bien.
G. τὸ ἀγαθόν (?).
Phl. *nēkih*.

- نیکی وبدی (س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- فضیلت و نیکی (س ، علا) .

- نیکی و زشتی (خسرو ، رس) .

see فضیلت - خیر

E. religiously good, brave. نیو
F. bon, brave.
O.P. *naiba* (Kent).
Phl. *nēv, nēvakih, nēvak, nēvakēnītān* (Dēnkart).

- نیو (فردوسی) (لغت الفرس) (برهان قاطع) .

τά πεπερασμένα (متناهی (متی)
(A. Post. 82^b 31)

- متناهی - غیر متناهی (کندی ، المعتصم) .

- ليس التناهی داخلًا فی ماهیة الجسم (س ، نجاه) .

- منهایة (صدرا . اسفار) .

E. need. نیاز
F. besoin.
Phl. *niyāz*.

- علت عمل نیاز است (خسرو ، زاد) .

- نیاز مندی - بی نیازی (خسرو ، زاد) .

E. praise, worship. نیایش
F. éloge.
Phl. *niyāyīšn*.

- نیایش (فردوسی) (لغت فرس) (صحاح الفرس) .

E. faculty, potentiality, force. نیرو
F. faculté, potentialité, force.

Phl. *nērōk, nerōkih* = potential (Zaehn.)
gāwākīh - nērōk = faculty of speech, of reasoning.

martom - nērōk, kam - nērōk.

see قوت

E. non-existent. نیست
F. inexistant.
Phl. *nīst*.

- نیست موجودی نیست (خسرو ، زاد)

(as against the Mu'tazelites)

- هست شدن - نیست شدن (خسرو ، زاد) .

transmitted data:

— المتواترات هي الامور المصدقة بها من قبل
تواتر الاخبار... (س ، نجات : ٦١) .

E. assurance, permanence. **وثوق**

— الوثاقه... يثق لا يكاد يتغير (مققع ، منطق) .

E. necessity. **وجوب**

F. nécessité.

(non-Qur'anic in form)

— وجوب — بایستگی — هراينگی (س ، علا) .
— وجوب وامتناع (خسرو ، زاد ، ٤٣) .
— وجوب آن بود که موضوع نتواند بود الا انکه
محمول اورا حاصل بود (ط ، اساس ، ٧٥) .

to note:

τὸ καταφατικόν (الوجوب (تذاری)

(A. Pr. 64^a 11)

— وجوب الواجب وامكان الممكن وامتناع الممتنع...
الوجوب... يوجب... (المققع ، منطق) .
— اعتبار الوجوب (سهر ، حكمة ، ٣٢) (رشد
تهافت ، ٣٩٩)
— الوجوب والامكان (بهمنیار ، ما بعد ، ١٠) .
— نسبة الوجوب الى الامكان نسبة تمام الى نقص
(صدرا ، اسفار)

E. vocal.

واژه

F. parole.

Phl. *vācak*, *vācakah*.

see كلمه

E. chord.

وتر

F. corde.

G. ἡ χορδή.

E. unit, odd number: **وتر**

— دورات لا شفع ولا وتر (رشد ، تهافت ، ١٧) .
— عددًا شفعًا أو وترًا (تيمية ، الرد) .
الوترية (صدرا ، اسفار) .

E. knowledge by transmission, **تواتر**
succession.

F. par transmission.

G. ἡ παράδοσις (?).

(non-Qur'anic in form)

— شرط تواتر... که اندر وی شك نیفتد...
(س ، علا) .
— متواتر (خسرو ، زاد ، ٣٦٢)
— تواتر وتوالی (ط ، ناصری)
— انحفظ القرآن بالتواتر (خلدون)

- الایجاب (اسحق) (Categ. 2^a 5) κατάφασις
 — الایجاب الکلی ή καθόλου κατάφασις (اسحق) (P. Herm. 24^a 4)
 — الایجاب والسلب (مقفّع، منطق) to note:
 — الایجاب والسلب (کندی، رس، ١٧٨).
 — الایجاب ... اثبات صفة الموصوف (اخوان، ج ١، ٣٢٨).
 — الایجاب مطلقاً ... ابقاع النسبة وإيجادها (س، نجاة، ١٣).

E. affirmative.

موجب

F. affirmatif.

(non-Qur'anic in form)

- موجب - سالب (س، علا).
 — موجبات - سواب (ط، اساس، ٧٨).
 — موجب (تذاری) καταφατικός (A. Pr. 63^b 31)
 — الوجوب (تذاری) τό καταφατικόν (A. Pr. 64^a 11)
 — الموجبات (تذاری) τα καταφατικά (A. Pr. 63^a 9)
 — واجبة (تذاری) καταφατική (A. Pr. 32^a 9)
 — الموجبة (اسحق) (Categ. 2^a 6) κατάφασις
 — الموجبة (اسطاث) (Metaph. 1051^b 24) κατάφασις
 — موجب (اسطاث) (Metaph. 995^b 9) φάναι
 — الموجبة (تذاری) φάσις (A. Pr. 62^a 13)
 — الموجبات (دمشقی) φάσεις (Top. 136^a 5)
 — موجبة (تذاری) κατηγορητικός (A. Pr. 44^b 31)
 — الکلی الموجب (تذاری) καταφατικόν τό καθόλου (A. Pr. 42^b 31)

— الوجوب... الاوجوب (صدرا، اسفار).
 — هرآينگی see

واجب

- واجب (اسحق) ἀναγκαῖον (P. Herm. 22^a 14)
 — واجبة (اسطاث) ἀναγκαῖον (Metaph. 993^b 28)
 — واجب (یحی، زرع) τό δέον (Soph. 165^b 35)
 — ينبغي (اخلاق) τό δέον (N. Eth. IX. 9)
 — يحتاج (اخلاق) δεόμενος (N. Eth. IX. 4)
 — واجب (اخلاق) δίκαιος (N. Eth. IX. 8)
 — الواجب والممكن والممتنع ... فكل واجب ممكن وليس كل ممكن واجب (المقفّع، منطق).
 — الواجب ... اقدم في الطبع من الممكن (اخوان، ج ٢، ٣٣٥).
 — الواجب والممتنع (س، نجاة، ٢٠).
 — ما لم يجب لم يوجد (س، نجاة، ٢٢٦).
 — الواجب ضروري في الوجود (س، نجاة، ٢٠).
 — الواجبية (فارابی، تعليقات).
 — واجبية بشرط - واجبية مطلقة (س، المباحثات).
 — ينقسم الوجود الى واجب وممكن (سهر، حكمة، ٣١).
 — تقسيم الوجود الى واجب وممكن هو تقسيم ابن سينا واتباعه (تيمية، الرد، ١٧٤).

E. affirmation.

الایجاب

F. affirmation.

(non-Qur'anic in form)

- سلب وإيجاب (س، علا) (خسرو، زاد، ١٣٦).

- الوجود من لوازم للماهيات لا من مقوماتها
(س ، تعليقات) .
- الانية والوجود عارضان للمهية (س ، شفا) .
- فالوجود ... لازم غير داخل في المهية (س ، شفا) .
- كل وجود قائم واجب وأما ممكن (س ، نجاه) .
- الوجود عند ابن سينا عرّض لاحق للماهية ...
- القول ... باطل ... (رشد ، نهايت ، ٣٨٥) .
- الوجود ... طبيعي ... نفساني ... عقلي ...
- آلهي (صدرا ، اسفار) .
- الوجود الانتسابي الذي يسمونه بالوجود المستعار
(صدرا ، اسفار) .
- حقيقة الوجود ... امرًا بسيطاً غير ذي مهية
ولا ذي مقوم او محدّد هي عين الواجبة المقتضية
للكمال الائم (صدرا ، اسفار) .
- الوجودية (س ، شفا) .
- الوجود واللاوجود (سهر ، حكمة) .
- الوجود الذهني ... الخارجي (تيمية ، الرد ، ٤٠٠) .

E. existential. وجودي
F. existentiel.

- امر وجودي ... امر عديم (ط ، تصورات) .
- سر وجودي (جامي ، شرح عطار) .

- وجودي ... عديم (س ، شفا) (فارابي ، ما بعد) .
- ذهنية ... وجودية (رشد ، ما بعد) .
- المعنى الوجودي ... علة وجودية (س ، شفا) .
- الكلمة الوجودية (س ، شفا) . copula =
- الامر الوجودي ... الوجوديات (سهر ، حكمة) .

E. the Necessary Being. واجب الوجود
F. l'Être Nécessaire.

- معلولات وممكنات بيكي واجب الوجود رسد .

— الجزئي الموجب τὸ ἐν μέρει καταφατικόν
(A. Pr. 42^b 35) (تذاري)

to note:

- الجانب الموجب ... الجانب السالب ... الموجبة
العامة والموجبة الخاصة (مقفّع ، منطق) .

E. existence, being. وجود
F. existence, être.
L. exister, esse.

(non-Qur'anic in form)

- وجود انكه نام او هست (خسرو ، رس ، ٥٧٧)
(س ، علا) .
- وجودي ... در اعيان ووجودي ... در اذهان
(ط ، اساس ٦٢٠) .
- وجود ... حقيقة الحقايق است (جامي ، شرح
عطار) .

— الوجود (اساطث) (احمق) τὸ εἶναι
(Metaph. 999^a 27)

— الوجود (نظيف) τὸ εἶναι
(Metaph. 991^b 4)

— الوجود (دمشقي) τὸ εἶναι (Top. 137^a 21)
— الوجود (اساطث) εἶρεσις
(Metaph. 996^b 21)

— الوجود (احمق) εἶρεσις (D. An. 413^a 19)
— وجّد (دمشقي) εἶρεῖν (Top. 102^b 36)
— وجّد (دمشقي) ὑπάρχειν (Top. 112^a 26)

- الوجود ... العدم (مقفّع ، منطق) .
- مبادئ الوجود اربعة ... (فارابي ، سعادة) .
- وجود محصل وغير محصل (فارابي ، السياسات) .
- سبب وجود كل موجود هو ان يعلمه فاذا علمه
فقد حصل وجوده (س ، تعليقات) .

ممتنع الوجود - وحدت الوجود

- متنطرة ولا علم متنظر ولا صفة ... متنطرة (س ،
نجاة) .
- كل واجب الوجود بذاته ... غير محض وكال
محض (س ، نجاة) .
- الوجود الواجبي (سهر ، حكمة) .
- واجب الوجود بسيط الحقيقة ... وكل بسيط
الحقيقة ... فهو كل الاشياء ، فواجب الوجود
كل الاشياء ... (صدرا ، اسفار) .

E. impossible being. ممتنع الوجود
F. être impossible.

- ممتنع الوجود (خسرو ، زاد) .

- ان لا يصح له وجود بالفعل ... كان ممتنع الوجود .
(س ، نجاة) .

E. possible being. ممكن الوجود
F. être possible.

- ممكن الوجود ما نجي ... ميان هستي ونيتي .
(خسرو ، زاد) .

- الممكن الوجود هو الذي متى فرض غير موجود
او موجوداً لم يعرض منه محال ... هو الذي لا
ضرورة لا في وجوده ولا في علمه ... كل ما
هو واجب الوجود بغيره ... ممكن الوجود بذاته ...
لكل ممكن الوجود بذاته علّة في وجوده اقدم
منه ... (س ، نجاة) .

- ما من معلول الا وهو ممكن الوجود (صدرا ،
اسفار) .

E. unity of existent things, وحدت الوجود
monism.

F. unité d'être existant, monisme.

- واجب الوجود عالم است بذات خویش ...
هستی ده همه چیزهاست ... بزرگترین انتریا
بنده ایست مر بزرگترین انتریافته را (س ،
علا) .
- واجب الوجود - ممکن الوجود - ممتنع الوجود
(س ، علا) (خسرو ، زاد) .

- واجب ان يوجد (استحق) ἀναγκάστον εἶναι
(P. Herm. 22^a 31)

- ما وجوده واجب ضرورة τὸ ἐξ ἀνάγκης ὄν
(استحق) (P. Herm. 23^a 21)

- واجب الوجود - ممكن الوجود (فارابی ، عیون
المسائل) .

- يعقل ذاته فصير ... عاقلاً وعقلاً بالفعل وبان
ذاته تعقله معقولاً بالفعل (فارابی ، مدينة) (اخوان ،
ج ٣ ، ١٦) .

- واجب الوجود هو الموجود الذي متى فرض غير
موجود عرض منه محال ... هو الضروري الوجود ...
بذاته عقل وعقل ومعقول ... ليس بجسم ولا
مادة ... ولا صورة جسم ... لا له قسمة ...
يعقل كل شيء على نحو كلّي ومع ذلك ...
فلا يعزب عنه مثقال ذرة ... (س ، نجاة) -
وجوب الوجود (س ، نجاة) .

- فيكون مدرکاً للامور الجزئية من حيث کلیّة
(س ، نجاة) .

- موجود لا علّة له ... يعنونه بواجب الوجود (رشد ،
تفاوت ، ٢٧٧) .

- واجب الوجود أبنیه ماهیته (سهر ، حكمة ،
٣٩٠) .

- فواجب الوجود ليس محلاً لصفات ولا يجوز
ان يوجد هو في ذاته صفات (سهر ، هياكل ،
٢٠) (بهنیار ، ما بعد ، ١١) .

- الواجب تام ... فلا له إرادة متنطرة ولا طیمة

- الموجود (تذاری) τὸ γεγονός (A. Pr. 34^a 12)
- الموجود ... المدوم (مقّص ، منطق) .
- الموجود (الکندی ، رس ، ۱۸۰) .
- الموجود الاول ... الموجودات الثواني ... يفيض من الاول وجود الثاني ... يلزم عنه وجود ثالث ... يلزم عنه وجود الساء الاولى ... (فارابی ، مدينة) .
- الموجود ... هو الذي وجده احد الحواس او تصوّره العقل او دلّ عليه الدليل (اخوان ، ج ۳ ، ۳۶۰) .
- الموجود ... جوهر وعَرَض (س ، نجاة) .
- فاول الموجودات ... الجوهر المفارق ... ثم الصورة ، ثم الجسم ، ثم الهيولى (س ، نجاة) .
- الموجودات ... معقولة الذوات ... محسوسة الذوات (س ، شفا) .
- الموجودات كلها صادرة عن ذاته ... بمقتضى ذاته ... غير منافية له (س ، تعليقات) .
- الموجودية ... اللاموجودية (سهر ، حكمة) .
- هویت see

- E. mode, direction, spatial persistence. **جهت**
- F. mode, direction.

(non-Qur'anic)

- جهت هستی ... جسم جهتگر ... هرگاه که جنبش بود سو و جهت بود (س ، علا) .
- (خسرو ، زاد) .
- جهت ... وجوب وامتناع وامکان حقیقی (سای) .

- الجهة (اسحق) ὁ τρόπος (Top. 112^a 10)
- الجهة (اسحق) ὁ τρόπος (Metaph. 993^b 8)

- محدثانند ... گویند جوهریت وهرچه هست آفریده باری است (خسرو ، زاد) .
- اهل وحدت میگویند ... وجود یکی بیش نیست وان وجود خدای است (نسفی ، انسان کامل) .
- بهذا الطريق يرى الموجود كله شيئاً واحداً (طفیل ، حی ، ۶۱) .
- وحدت الوجود (ابن العربی ، فصوص) .
- اهل الزندقة والاحاد ، اهل وحدة الوجود الذين يعملون وجود المخلوقات وجود الخالق ... (تیمیة ، الرد) .

- E. existant being. **موجود**
- F. être existant.
- L. ens, existens.

(non-Qur'anic in form)

- از واجب الوجود اول موجودی عقلی آید (س ، علا) .
- موجود آنست که یا حاستی ... مر اورا اندر یابد ، یا وهم مر اورا تصوّر کند ، یا چیزی بر او دلیل کند (خسرو ، جامع ، ۸۷) .

- الموجود (متی) τὸ ὄν (Metaph. 1069^b 15)
- الموجود (دمشقی) τὸ ὄν (Top. 121^a 21)
- الموجودات (اسحق) τὰ ὄντα (Categ. 1^a 20)
- الموجودات (متی) τὰ ὄντα (A. Post. 88^b 2)
- الكائنات (ناعمة) τὰ ὄντα (Soph. 180^a 33)
- الموجود (نظیف) τὸ εἶναι (Metaph. 991^a 2)
- الموجود (نظیف) τὸ τί ἐστιν (Metaph. 987^a 20)
- الموجود (تذاری) τὸ ὑπάρχειν (A. Pr. 27^a 17)

- وجه ... من الكلام ... المقدمة على اربع
— اوجه ... (مقنع ، منطق) .
— وجه من وجوه الرأي (مقنع ، الكبير ، الصغير) .
— الكلام على ثلاثة اوجه : محصور ... مهمل ...
— مخصوص ... (مقنع ، منطق) .
— بالوجه (فارابي ، عيون) .
— وجه عقلي ... وجه كوني (صدرا ، اسفار) .
— modal proposition = القضية الوجهية
— see روى - ضرب - نحو

E. acting with a mask. اخذ بوجهه

F. acteur en masque.

- اخذ بوجهه ونفاق (ط ، اسامس) .

— الجبلة في الاخذ بالوجه (مجهول) (Rhet.)

In the margin of the Paris Ms. it is added:

- الجبلة بالوجه ما يكون من الجبلة في تصديق
القول بالصوت والصمت والتمثيل بالاشكال
المختلفة .

— المنافقين (متى) (Poet. 1449^a 16)

This error of the translators was never detected.

- هذا الذي يسمى الاخذ بالوجه (س ، شفا) .
— النفاق والاخذ بالوجه (س ، شفا) .
— الاخذ بالوجه (رشد ، شعر) .

E. the one, monad. واحد

F. l'un, monade.

L. unum.

- واحد كلي... واحد معين (جامي ، شرح
عطار) .

to note:

— حيلة (اسطاط) δ τρόπος

(Metaph. 995^a 14)

— نحو (استحق) δ τρόπος (Categ. 14^b 7)

— ضرب (تذاري) δ τρόπος (A. Pr. 32^b 5)

— الجهة - الجهات (مقنع ، منطق) to note:

— الجهات ... (فارابي ، المقولات) .

— كيفية الوجود وتسمى الجهة (فارابي ، العبارة)

(كندی ، المعتصم) .

— كل ما له جهات فهو ذو وضع وحيز (س ،

نحاة) .

— الجهات ثلاثة : واجب ... ممتنع ... ممكن

(س ، نحاة) .

— ان للجهة وجوداً (س ، اشارات) .

modes of propositions:

— جهات القضايا (تملوس) .

— لفظة تدل على كيفية وجود المحمول للموضوع ...

تسمى الجهة (تملوس) .

— الجهة غير المكان (رشد ، كشف) .

— الجهة ... على معنيين ... (تهانوي ، ج ٢ ،

١٥٢٠) .

E. mood, manner. وجه

F. mode.

— روى (س ، علا) .

— وجهي از وجوه قياس (خسرو ، زاد) .

— الوجه (دمشقي) δ τρόπος (Top. 112^a 10)

— الوجه (متى) δ τρόπος (A. Post. 93^a 15)

— الوجه (اسطاط) δ τρόπος

(Metaph. 1013^b 29)

to note:

— نوع (اسطاط) δ τρόπος

(Metaph. 1022^b 15)

— وحدت (س ، علا ، سج ، كشف) (جامي ، شرح عطار) .

— الوحدة (متى) (A. Post. 72^a 23) *μονάς*
— الوحدات (تنظيف) *αἱ μονάδες*
(Metaph. 991^b 23)

— احد معاني الوحدة ... الوجود الخاص الذي به
ينحاز كل موجود عما سواه (فارابي ، مدينة) .
— الوحدة من لوازم الماهيات لامن مقوماتها (س ،
نجاة) .
— الوحدة والتكثر (س ، نجاة) (رشد ، تهافت) .
— الوحدة ... اللاوحدية (سهر ، حكمة) (طفيل ،
حتى) . (صدرا ، اسفار) .
— الوحدة — الوحدانية — التوحيد (تهانوي ، ج ٢ ،
ص ١٤٦٤) .

see يگانگی

E. oneness. وحدانیت
F. unité.

— وحدانیت (خسرو ، زاد) .
— الوحدانية (اساط) *ἐνότης*
(Metaph. 1023^b 36)
— الوحدانية (اساط) *μονάς*
(Metaph. 1044^a 8)
— الوحدانية (اساط) *ἐν* (Metaph. 1016^b 3)
— وحدانية واجب الوجود (س ، نجاة) (سهر ،
حكمة) .

E. union, unification. اتحاد
F. union.
L. unitas.
(non-Qur'anic in form)

— احدیت (جامي ، شرح عطار) — واحدیت
و کثرت (جامي ، شرح عطار) .

— احاد (اساط) *αἱ μονάδες*
(Metaph. 1001^a 26)
— موحدًا (اساط) *μοναχά*
(Metaph. 1040^a 29)
— الواحد (تنظيف) *τό ἐν* (Metaph. 987^a 27)
— الواحد (اساط) *τό ἐν*
(Metaph. 1015^b 16)
— الذي هو (اصحق) *τό ἐν* (D. An. 412^b 8)
— الواحد (اساط) *ἡ μονάς*
(Metaph. 1001^a 26)
— الواحد (اصحق) *ἡ μονάς* (D. An. 409^a 6)
τό δ' ἐν τοῦ ἀριθμοῦ ἀρχή καὶ μετρόν
(Metaph. 1021^a 12)
— الواحد ابتداء العدد ومكياله (اساط) .

Cf. Proclus, *Elem. Prop.* 2, ed. Dodd.;
Prop. 3. Notes p. 190.

τό γινόμενον ἐν — δυνάμει ἐν — ἐνεργίᾳ
ἐν.

— الواحد المحض (اثولوجيا ، ناعمة) .
— الواحد (فارابي ، مدينة) (س ، نجاة) .
— يقال واحد لما هو غير منقسم (س ، نجاة) .
— الذوات الاحدية (سهر ، حكمة) .
— فالواحدية ... صفة لازمة لذاته (س ، نجاة) .
— ردّ قولهم الواحد لا يصدر عنه الا واحد ...
(تيمية ، الرد) .

E. oneness, unity. وحدت
F. unité.
L. unitas.
Phl. *ēvakīh*.
(non-Qur'anic in form)

الى عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد ثم الى قوته المتخیلة ، فيكون ... حكيماً فيلسوفاً ومتفقاً على التام ... نبياً منزلاً بما سيكون ... (فارابی ، مدينة) (س ، تسعة رسائل) .
- هذه الادراكات منها ... رؤيا ... كهانة ... وحياً (رشد ، الحس والمحسوس) .

Cf. conception of Ibn Khaldūn in the *Muqaddima*.

E. spirit. **وخش**

F. esprit, souffle.

Phl. *vaxš*, *vaxšvar*, *vāxšik* = spiritual being (Zaehn.)

- وخشور (لغت فرس) (صاح الفرس) (برهان قاطع) = prophet

vaxš barišnih = prophetic (Menasce).

see روح

E. crisis, transformation. **ورنش**

F. crise, transformation.

Phl. *vartšn*, *vartišnik*, *vartišn* - *šinās*.

E. grandeur. **ورج**

F. grandeur.

Phl. *varč*.

- ورج یعنی شکوهمندی برین وبریافت خوشی مهین (س ، علا) .

E. miracle, action. **ورزش**

F. miracle, action.

Phl. *varz*, *varžitan*, *varzišn*.

- ورزه (لغت فرس) - ورزیده (صاح الفرس) (برهان قاطع) .

- اتحاد در طبایع (خسرو ، زاد) .
- اتحاد ... عبارت از آنست که دو چیز ... عین یکدیگر گردند (جامی ، شرح عطار) (ط ، اساس) (افضل ، مص) .

ένωσις (?) .

- اتحاد (اثولوجیا ، ناعمة) .
- الاتحاد ... حصول جسم واحد بالعدد من اجتماع اجسام كثيرة (س ، حدود) (رشد ، ما بعد) (طفیل ، حی) .

E. unification, unitarianism. **توحید**

F. unification, unitarianisme.

- توحید (خسرو ، جامع) .

- توحّد الصورة (اصحق) *elḏei ḏ' ēv* (D. An. 415^b 7)

- التوحيد والثنية والجمع (س ، نجاة) .
- هذا المسلك في التوحيد ... انفرّد به ابن سینا . (رشد ، تهافت) .
- التّأحد (صدرا ، اسفار) (مسکویه ، اخلاق) .

E. prophetic revelation. **وحی**

F. révélation prophétique.

- وحی پیوندی ... میان فرشتگان و جان مردم (س ، علا) .

- وحی ... عقل است ...

- وحی اشارتی بونده آوازی (خسرو ، زاد) .

- بزبان شریعت وحی خوانند (جوزجانی) .

- ... اذا حصل ذلك في النظرية والعملية ثم في قوته المتخیلة ... هذا الانسان ... یوحى اليه ... بتوسط العقل الفعّال ، فيكون ما يفيض من الله ... الى العقل الفعّال ، يفيضه العقل الفعّال

τά μεταξύ — الاوساط (اسطاث)
(Metaph. 1011^b 35)

τά μεταξύ — الاوساط (تذاری)
(A. Pr. 43^a 41)

ἀμέσον — غیر ذات وسط (متی)
(A. Post. 71^b 21)

— الواسطة (مققع ، منطق) .

— الوسطیة (سهر ، حکمة) .

— الوسط ... هو الحدّ الاوسط المسمّى بالواسطة
(تہانوی ، ج ۲ ، ۱۴۷۵) .

E. intermediary, moderation. توسط
F. intermédiaire, modération.

μεσότης — توسط واعتدال (اسحق)
(D. An. 431^a 19)

— التوسط (اسحق)
(Categ. 14^a 2) intermediate:

μέσος — متوسط (اسطاث)
(Metaph. 1044^b 3)

τό μέσον — المتوسط (اسحق)
(D. An. 434^b 34)

τά μέσα — المتوسطات (اسحق)
(D. An. 435^a 1)

μεταξύ — متوسط (اسطاث)
(Metaph. 1057^a 19)

— متوسط (متی) (A. Post. 97^a 20)

— متوسط (دمشقی) (Top. 123^b 19)

τά μεταξύ — المتوسطات (نظیف)
(Metaph. 991^b 29)

— المتوسطات (دمشقی)
(Top. 123^b 25)

E. choice. ورن
F. choix.

Av. *varena* — Phl. *varan* (in Phl. literature = wrong choice, heresy).

— ورنج (؟) (برهان قاطع) .

E. meter. وزن
F. mètre.

— انوزن (متی) (Poet. 1447^b 15)

— عدم الوزن (متی)
(A. Post. 77^b 24)

— کونها موزونة ان يكون لها عدد ايقاعی (س ، شفا) .

E. parallelism. موازات
F. parallélisme.

— متوازی (ط ، اساس) .

— متوازی (تذاری) (A. Pr. 64^b 5)

— الموازة اتّحاد فی وضع الاجزاء (س ، نجاة) .

E. middle term (syll.) وسط
F. moyen terme.

— میانگین (س ، علا) .

— حدّ اوسط در قیاس (ط ، اساس) .

— الوسط (اسطاث)
(Metaph. 1024^a 1)

— الوسط (اسحق) (Categ. 6^a 14)

— الوسط (متی) (A. Post. 89^a 16)

— الاوسط (تذاری) (A. Pr. 27^a 26)

موصوف

— موصوف بی صفت ... وجود ندارد (خسرو ، زاد).

— الموصوف (دمشقی) τὸ ἀποδοθέν

(Top. 102^b 29)

— الموصوف (دمشقی) τὸ λεγόμενον

(Top. 107^a 5)

— الموصوف (دمشقی) τὸ ἀποδεδόμενον

(Top. 151^b 5)

— التحديد الموصوف ὁ ἀποδοθεὶς ὁρισμός

(Top. 150^b 36)

— (دمشقی) δῆλον ὅτι οὐ γένος τὸ ἀποδοθέν

(Top. 122^a 7)

— فن البين ان الموصوف ليس بجنس (دمشقی)

— الموصوف (مقفّع ، منطق) .

E. contiguity, junction. اتصال

F. contiguité, jonction.

(non-Qur'anic in form)

— اتصال وانفصال (خسرو ، زاد) .

— اتصال وپیوستگی (افضل ، مص) .

— اتصال (اسطاث) τὸ συνεχές

(Metaph. 1014^b 25)

— اتصال (اسطاث) συνεχεία

(Metaph. 1016^b 9)

— اتصال (دمشقی) συνεχή (Top. 122^b 26)

— اتصال (متی) παρακολουθήσεις

(A. Post. 99^a 29)

— باتصال البقاء (امحق) τῇ συνεχείᾳ

(D. An. 415^b 3)

— الاتصال ... اتحاد النهايات (كندی ، رس)

(فارابی ، عيون) .

— المفعولات التي بتوسط والتي بغير توسط (كندی ،

رس) .

— ملكة التوسط (س ، العهد) .

E. property, attribute. وصف

F. propriété, attribut.

— وصف (س ، علا) .

— الواصف بوصفه (مقفّع ، منطق) .

— الالفاظ والواصف (فارابی ، مسكويه ، حكمة) .

— الواصف الذاتية (س ، نجاه) .

— الوصف هو الموصوف بعينه (رشد ، ما بعد) .

E. attribute. صفت

F. attribut.

Phl. gatišn.

(non-Qur'anic)

— صفتهای ناگردنده (س ، علا) .

— صفت عرضی است که اندر جوهر فرود آید...

(خسرو ، رس) .

— صفات از طبیعت پذیرند (سج ، ۷) .

— الصفات (تذاری) αἱ κατηγοριαί

(A. Pr. 41^a 11)

— صفة (دمشقی) ἡ διέξοδος (Top. 102^b 38)

— الصفة ... كل شيء يقع عليه كيف (مقفّع ،

منطق) .

— الصفات محمولات والموصوفات موضوعات

(فارابی ، توطئة) .

— الصفات ... ذاتية جوهرية ... خاصية ...

عرضية (اخوان ، ج ١ ، ٣١٤) .

— صفته (سهر ، حكمة) .

- θέσις (وضع اسطاث) —
 (Metaph. 1042^b 14)
 θέσις (وضع (احتمق) (Categ. 4^b 21)
 αἱ θέσεις (اوضاع (دمشقی) (Top. 104^b 36)
 κατά θέσιν (بالوضع اسطاث) —
 (Metaph. 1022^a 23)
 ἀθετος (لیس له وضع اسطاث) —
 (Metaph. 1016^b 30)
 ἐκθέσθαι (A. Pr. 28^a 24) (وَضَع (تذاری) —
 τὸ ἐκθέσις (A. Pr. 28^a 14) (الوضع (تذاری) —
 κατὰ τὴν ἐκθεσιν (اسطاث) (فهذا الوضع اسطاث) —
 (Metaph. 1031^b 21)
 disposition:
 διάθεσις (الوضع اسطاث) —
 (Metaph. 1022^b 1)
 hypothesis:
 ὑπόθεσις (الوضع اسطاث) —
 (Metaph. 1025^b 11)
 ἀντικείμενα (وضع الغیر اسطاث) —
 (Metaph. 1004^a 17)
 ἀντικειμένως (على نوع مقابلة الوضع اسطاث) —
 (Metaph. 1043^a 1)
 to note:
 θέσιν (D. An. 409^a 6) (نصبه (احتمق) —
 θετός (قد قبلت وضعاً (متی) —
 (A. Post. 87^a 36)
 ἀθετος (لا وضع لها (متی) —
 (A. Post. 87^a 36)
 — الوضع (مققع ، منطق) .
 — الاشكال والأوضاع (فارانی ، سعادة) (کندی ،
 المعتصم) .
 — الاصول ... حدود وأوضاع ومقدّمات (س ،
 نجاة) .

— اتصال تام ... غیر تام ... (س ، شفا) .
 پیوستگی — پیوند see

E. conjunctive, continuous. متصل

F. conjonctif, continu.

(non-Qur'anic in form)

— کمیت دو گونه است ... پیوسته که بتازیش
 متصل خوانند ... (س ، علا) .
 — متصل ... لزومی ... یا اتفاق ... دائم ...
 یا بعض اوقات . (ط ، اساس) .

— برهان متصل (متی) ἡ ἀπόδειξις συνεχής
 (A. Post. 94^a 7)

— متصل (دمشقی) τὸ συνεχόμενον
 (Top. 122^b 29)

— غیر متصلة (تذاری) ἀσύναπτος
 (A. Pr. 42^a 21)

— کل متصل ینجزی πᾶν συνεχές διαίρετόν
 (اسطاث) (Metaph. 1053^a 24)

— المتصل الطبعي — المتصل العَرَضِي (کندی ،
 المعتصم) . (غز ، معیار) .

— المتصلة والمفصلة (سهر ، حکمة) .

قضیه — قیاس — پیوسته see

E. position, convention. وضع

F. position, convention.

L. positio.

(non-Qur'anic in form)

— وضع ... نهاد ... جسم بود به جهت های مختلف .
 (س ، علا) — وضع ... پارسی نهاد است
 (ساوی) .
 — وضع بسه معنی بکار آرند ... (ط ، اساس) .

- τὰ ὑποκείμενα (الموضوعات (تذاری) -
(A. Pr. 43^b 38)
- τὸ προκείμενον (موضوع (تذاری) -
(A. Pr. 64^b 27)
- τὸ προκείμενον (موضوع (دمشقی) -
(Top. 107^a 35)
- τὸ ὑπόθεσις (موضوع (تذاری) -
(A. Pr. 64^b 17)
- τὸ ὑπόθεσις (موضوع (متی) -
(A. Post. 71^b 32)
- τὸ ὑπόθεσις (ابوبائیس (متی) -
(A. Post. 72^a 21)
- τὸ τιθέμενον (الموضوع (تذاری) -
(A. Pr. 43^a 20)
- αἱ λεγόμενες ὑποθέσεις (الاصول الموضوعة (متی) -
(A. Post. 81^b 14)
- τὸ διακείμενον (الموضوع (اسطاث) -
(Metaph. 1022^b 11)
- κείμενον (الموضوع (اسطاث) -
(Metaph. 1008^b 2)
- καθ' ὑποκειμένον (على موضوع (اسطاث) -
(Metaph. 1017^b 16)
- ὑποκειμένον (في موضوع (اسطاث) -
(Metaph. 1037^b 4)
- موضوع ... محمول (مقتع ، منطقی) .
- موضوع (مقتع ، الكبير ، الصغير) (كندي ،
رس) .
- الموجود الاول ... لا في موضوع (فارابی ، مدينة) .
- الموضوع هو الذي يحكم عليه بان شيئاً آخر
موجود له او ليس بموجود له (س ، نجاه) .
- موضوعية (س ، نجاه) .

- ليس الامر في الوضعيات كالامر في العقليات
(رشد ، تهافت) . (جرجاني ، ۳۷۳) .

- الوضع ... بالفعل ... بالقوة (سهر ، حكمة) .
گزاردن - نهاد

E. conventional. **وضعی**
F. conventionnel.

- ففعلها اذن وضعي (فارابی ، مفارقات) .

- ترتيب وضعي او طبيعي (سهر ، حكمة) .

- العرف والوضعي (رشد ، تهافت) .

- العلوم وضعياً ... عقلياً (خلدون ، مقدمة) .

E. place. **موضع**
F. lieu.

(non-Qur'anic in form)

- موضع (ط ، اساس) (خسرو ، زاد) .

ὁ τόπος (Categ. 15^b 4) (اصح) -
المواضع (دمشقی) (Top. 108^b 32) oí τοποί
to note:

θέσις (الموضع (اسطاث) -
(Metaph. 1032^a 7)

E. subject. **موضوع**
F. sujet.
L. subjectum, suppositum.

(non-Qur'anic in form or sense)

- موضوع آن چیز بود که اندر آن علم نظر اندر
حال وی کنند (س ، علام) .

τὸ ὑποκείμενον (موضوع (اسطاث) -
(Metaph. 1013^b 21)

to note:

αἱ συνθήκαι (العقود (مجهول) —
(Rhet. 1376^b 5)

- المتواطيات ... يكون اشياء يتواطى على تواطى
التسمية ... (مقفّع ، منطق) .
— النعت المتواطى* (كندى ، رس) .
— طريق التواطى* ان يكون لها الاسم واحدًا
(س ، شفا) .
— يجب تواطئهم عليه (س ، نجاة) .
— المقول بتواطى* (رشد ، تهافت) .
— المواطأة (س ، شفا) .

E. promise. وعد

F. promesse.

ἐπαγγέλλομαι (وعد (اخلاق) —
(N. Eth. IX, 2, 4)

ἐπαγγελία (موعد (اخلاق) —
(N. Eth. IX, 6)

ὑπόσχεσις (موعد (اخلاق) —
N. Eth. IX, 4)

— وعد ووعد (خسرو ، زاد) .

E. consent, coordination. اتفاق

F. consentement, coordination.

(non-Qur'anic in form)

— اتفاق مردم (س ، علا) (ط ، اساس) .

ἡ συμφωνία (الاتفاق (دمشقى) —
(Top. 139^b 34)

ἡ συμφωνία (اتفاق الصوت (متى) —
(A. Post. 90^a 17)

διαλεκτικῶς (بالاتفاق (اصحى) —
(D. An. 403^a 2)

E. The Topics.

مواضع

F. Les Topiques.

- كتاب مواضع ... وأن معنى لفظ طويقا است
(ط ، اساس) .
— كتاب الطويقا نقل ابى عثمان الدمشقى .

— طويقا وهو كتاب صناعة الجدل Τοπικαί
(تذارى) (A. Pr. 24^a 2)

- المسمى طويبقى ... على الجوامع الجدلية ومواضع
القول ... (كندى ، رس) .
— الفن السادس ... فى طويقا ... المواضع (س ،
شفا) .

— بالعربية كتاب المواضع الجدلية وبال يونانية
طويقا (فارابى ، احصاء) .

E. convention, synonymity, توافق

univocity.

F. convention, synonymie,
univocité.

(non-Qur'anic in form)

- دلالت تواطى (ط ، اساس) .
— متواطى محمول بود (ط ، اساس) .
— متواطى خوانند كه بر چیزهای بسیار بيك
معنى افتد . (س ، علا) .

ἡ συνθήκη (بتواطى (اصحى) —
(P. Herm. 16^a 27)

ἡ συνθήκη (المواطأة (اصحى) —
(P. Herm. 17^a 2)

— على طريق التواطى* (دمشقى) συνώνυμως
(Top. 109^b 5)

— المتواطئة اسماءها (اصحى) συνώνυμα
(Categ. 1^a 6)

اتفاق - إيقاع

- الامور الاتفاقية ... ليست دائمة ولا أكثرية (س ، نجاة) . (فاراني ، فضيلة العلوم) .
- رسم الاتفاق بأنه غاية عرضية لامر ارادى أو طبعي أو قسري (سهر ، حكمة) .
- اتفاقية عامة ... خاصة (جرجاني ، ٧) .

E. time, occasion, period. **وقت**
 F. temps, occasion, période.
 Phl. *hangām*.

(Qur'anic 15: 38)

- وقت (س ، علا) .
- هنگام وقت جز بحدث ثابت نشود (خسرو ، زاد) .
- نگاه ... وقت (خسرو ، زاد) .

καῖρος (D. An. 417^b 29) وقت (اسحق)
 καῖρος (Rhet. 1368^a 13) وقت (مجهول)
 καῖρος (A. Pr. 48^b 35) وقت (تذاري)
 χρόνος (Top. 102^a 23) الوقت (دمشقي)
 ποτέ (Top. 115^b 11) الوقت (دمشقي)
 ποτέ وقت ما (اسطاث)
 (Metaph. 1024^b 21)

- الوقت ... كل شيء يقع عليه متى ... موقت ... المواقيت ...
- الوقت المقيم ... الماضي ... المنتظر (مفتع ، منطق) .
- الوقت نهاية الزمان المفروض للعمل (كندی ، رس) . (فاراني ، مدينة) (س ، نجاة) .

E. rhythm. **إيقاع**
 F. rythme.
 (non-Qur'anic in form)
 - إيقاعها بنظم (خسرو ، زاد) .

- متفقة (دمشقي) συμβλητός (Top. 107^b 17)
- متفقات (مجهول) τεταγμένη (Rhet. 1369^b 1)
- اتفاق وإتراق (س ، شفا) (كندی ، المعتصم) .
- الاتفاق والاختلاف (طفيل ، حي) .

E. chance. **اتفاق**
 F. hasard.

- اتفاق (س ، علا) .

τό αὐτόματον الاتفاق (متى)
 (A. Post. 95^a 5)
 αὐτοματον من تلقاء نفسه (متى)
 (Metaph. 1070^a 7)

- بالبحث والاتفاق (اثولوجيا ، ناعمة) (فاراني ، احصاء) .
- الاتفاقات البختية (س ، شفا) .
- الاتفاقيات (س ، نجاة) .

E. by chance, by coincidence. **اتفاق**
 F. par hasard.

- اتفاق ... مصاحبت حاصل بود وآترا علتی معلوم نباشد (ط ، اساس) .
- اتفاق دائم ... لا دائم (ط ، اساس) .
- اتفاق ولزومی (ط ، اساس) .

ἀπό τύχης عن الاتفاق (متى)
 (A. Post. 87^b 19)

τυγχάνω اتفاق (متى) (A. Post. 73^b 33)
 τό τυχόν اتفاق (متى) (A. Post. 73^b 35)
 τό ἀπό τύχης γινόμενον ما يحدث عن الاتفاق (تذاري)
 (A. Pr. 32^b 12)

γενητικά (مولدة (اسطاث) -
(Metaph. 1003^b 8)

γενητικός (Them. D. An.) (مولد (اسحق) -
المولدات (اخوان ، ج ٤ ، ٤) .

sec قوت مولدة

E. vicegerency, saintship. **ولايت**
F. sainteté.

- اهل الولاية (طفيل ، حي) .
- طور الولاية (طفيل ، حي) .

E. chaos. **وهده**
F. chaos.

χάος (Metaph. 1072^a 8) (الوهدة (مقي) -
الزلزلة عن حدوث ريح او عن انحطاط اعلى
وهدة او اندفاع سيل في باطن الارض (س ،
نجاة) .

E. estimative faculty. **وهم**
F. faculté estimative.

(non-Qur'anic)

- اندر وهم (س ، علا) .
- وهم ... حركت فكر ... يا نخستين حركت
عقل (خسرو ، زاد) .
- وهم قوتي است ... كه چيزهاى محسوس را
تصور كند . (خسرو ، زاد) .
- بوهم وبندار (جامي ، شرح عطار) .

ή φαντασία (Soph. 165^b 25) (وهم (يحي) -
وهم (اسطاث)
(Metaph. 1024^b 24)
ή υπόληψις (Top. 151^a 16) (وهم (دمشقي) -

- ايقاع تخيلاتى (ط ، اساس) .

ῥυθμός (Poet. 1447^a 29) (اللحن (مقي) -
ῥυθμός (Rhet.) (النبرة (مجهول)

- اصناف الايقاع (اثولوجيا ، ناعمة) .
- الايقاع فعل فصل زمان الصوت (كندى ، رس)
(فارابي ، احصاء) .
- ايقاع بسيط ومركب (س ، شفا) (خوارزمي ،
٢٤٥) .

E. a standing, setting. **وقوف**

ή στάσις (Top. 127^b 15) (الوقوف (دمشقي) -
ή στάσις (D. An. 425^a 16) (الوقوف (اسحق) -
τό ἡρεμῶν (الوقوف (اسحق) -
(D. An. 425^a 18)

στατική (ذى وقوف (اسطاث) -
(Metaph. 1048^b 8)

στατική (Top. 127^b 15) (الواقفة (دمشقي) -
ἀστατον (لا وقف له (مقي) -
(Metaph. 1073^a 31)

E. suspension of judgment. **مذهب توقف**

- محمد زكريا ... بآخر مذهب توقف إختيار
کرد (خسرو ، زاد) .

ή ἐποχή (?). Cf. Chrys. Stoic. Vet. Frag.
(ed. von Arnheim. 2: 39).

E. reproduction, generation. **تولد**

F. reproduction, génération.

- تولد (نظامي)

θρεπτικόν (التولد (اسحق) -
(D. An. 432^b 11)

E. ambiguity.

ايهام

F. ambiguïté.

(non-Qur'anic)

- ايهام (ط ، اساس ، ٥٣٤).

ἀμφιβολία

- موضع للشك (متى)

(Poet. 1461* 25)

- التمويه والتليس بالقول والايهام (فارابي ، احصاء).

- الايهام (فارابي ، في الشعر) (س ، نجاة).

E. intelligence, memory.

وير

F. intelligence, mémoire.

Phl. *vīr, vīrōmand, vīrāk,**vīravišn = faith = foi*

- تيز وير (فردوسي) (ناصر خسرو)

vīravišnīkān = believers = croyants.

- وير - ويرا (برهان قاطع)

pat vīr nērōk xvastār u āyāftār

- بنيروى وير خواستار ويافتار

E. caractéristiques.

ويژگيا

F. caractéristiques.

- ويژه (دقيقى - لغت فرس) - ويژگان (لغت فرس).

- ويژه (فردوسي) - ويژه ... خاص ... خالص (صحاح القرس).

- ويژ - ويژش - ويژگان - ويژه (برهان قاطع).

- خصوصيات see

ἡ διάνοια

- الوهم (اساطات)

(Metaph. 1036^b 3)- الوهم (ناعمة) ἀπάτη (Soph. 172^b 14)

- الوهم هو الذكر (اثولوجيا ، ناعمة).

- الوهم ... بين الطبيعة والعقل (اثولوجيا ، ناعمة).

- الوهم وقوف شئ للنفس بين الايجاب والسلب (كندى ، رس).

- ليس الوهم والظن شيئاً واحداً (س ، شفا).

- الوهم تبع للحس ... الوهم ... آلة للعقل فى

المحسوسات ... ادراك الحاكم الوهمى (س ، نجاة).

see خيال

- التوهم (اسحق) φαντασία (D. An. 414^b 16)

- تخيلاً من التوهم (اسحق) φαντάσματα

(D. An. 432^a 13)

to note:

- التوهم (اسحق) ἡ δόξα (P. Herm. 21^a 33)

- ان يتوهم (نظيف) δόξειεν

(Metaph. 991^b 1)- متوهم (تذارى) διανοητός (A. Pr. 47^b 23)- تتوهم (اسحق) νοεῖν (Metaph. 994^b 26)- تفهم (اساطات) νοεῖν (Metaph. 994^b 26)

- التوهم الحواسى ἡ αἰσθητικὴ φαντασία

(D. An. 434^a 5)

- توهم (اسحق) νομίζειν (Themist. D. An.)

- التوهم هو الذكر (ناعمة ، اثولوجيا).

- التوهم هو الفنتاسيا ... ويقال الفنتاسيا هو

الخيال . (كندى ، رس).

- الموهومات (فارابي ، ما بعد).

هـ

— هذه حق ... بیهده باطل (صحاح الفرس) (برهان قاطع) .

E. necessity. **هرآینگی**
F. nécessité.
G. ἀνάγκη (?).

— هرآینگی واجب ... را ضروری خوانند ...
— گفتاری لازم آید هرآینه (س ، علا) .
— هرآینه ناچار بود (لغت فرس) .
— هرآینه ... لا بد (صحاح الفرس) (برهان قاطع) .
— هرآینه باید که بود ... واجب خوانند (سای) .
see وجوب — ضرورت

E. Heracliteans. **هرقلیین**
— الهرقلیین (نظیف) Ἡρακλειτείους
(Metaph. 987^a 33)

— الهرقلیین وهم الذين شكوا على جميع من كان يتعاطى الفلسفة . (رشد ، ما بعد) .

E. ridicule, amusing. **هزل**
F. plaisanterie.
(non-Qur'anic)

— هزل — هزل (ط ، اساس) .
— الهزل (مجهول) τό γελοῖον (Rhet.)

E. motes. **هباء**
F. poussières.
— الهباء (استحق) τὰ ζύσματα
(D. An. 404^a 18)

E. verbiage, idle talk. **مهاترات**
F. verbiage.
(non-Qur'anic)

— هتر — المختار — مهاترات ἀδολεσχεῖν
(Soph. 165^b 15) (زرعة ، ناعمة)

E. invective. **هجو**
F. invective.

— هجو (ط ، اساس) .
— الهجاء (متی) ψόγος (Poet. 1448^b 27)

E. tones. **هادمات**
F. tons.
— الهادمات (مجهول) τόντοι (Rhet.)

E. truth. **هده**
F. vérité.
Phl. hudāk = useful, fruitful (Zachn.)
— هده حق باشد — هده خواهی زمن و بیهده ای
(شعر رودکی — لغت فرس) .

هست - هلیت

E. incoherence.

تهافت

F. incohérence.

- غزالی : تهافت الفلاسفة .

- ابن رشد : تهافت التهافت .

E. the question "is it?"

هل

F. l'interrogation « est-ce que ? »

(Qur'anic 2: 206)

- هل ... از هستی ونستی پرسد ... مطلب هل
 دو گونه است ... (س ، علا) .

- τὸ πρότερον (اسطاث) (Metaph. 1056^a 18)

- τὸ πρότερον (متی) (Metaph. 1075^a 12)

- المطالب العلمیة ... هل ... ما و... أى
 و... لم... (کندی ، المعتصم) .

- براهین حل الشئ (فارابی ، سعادة) .

- مطلب حل هو ما يطلب به ان يتصرف الايجاب
 او السلب ... هل مطلقاً ... هل مقيداً (س ،
 نجات) .

- الطلب بهل انما يكون في الامور المتقابلة (رشد ،
 ما بعد) .

- ابواب البحث عن كل شئ موجود اربعة ...

- هل ... ما ... اى ... لم... (توحیدی ،
 هوامل) .

هلیت

- چون هلیت با مائیت مضاف شود ... (ط ،
 اساس) .

- الهلیة (س ، شفا) .

- الهلیة والایئنة (توحیدی ، امتاع) .

- المطانزة (متی) τὸ γελοῖον
 (Poet. 1449^a 36)

- المجاء (متی) (Poet. 1448^b 27) ὁ ψόϛ

E. being.

هست

F. être.

G. τὸ εἶναι (?).

Phil. *hast, anahast* — *nē hast u nē bavēt* =
 neither is nor will be.

- هست ونیست - هست بخود - هست عرض
 (س ، علا) .

- هست نامی است افتاده بر جوهری وعینی که
 حال او گشته نیست ...

- به هست آوردن - هست شدن ...

- هست کننده (خسرو ، زاد) .

- هستها همه بیک دفعه با عقل پدید آمدست .

- (خسرو ، خوان) .

- هست شونده ... ونیست شونده (خسرو ، خوان) .

- هست کردن (افضل ، نفس) .

- هسته (برهان قاطع) *hastak* = being =

کاین *see*

E. being, existence.

هستی

F. être, existence.

G. τὸ εἶν (?).

Phil. *hastih* — *anahastih*.

- هستی ... دو گونه ... جوهر ... عرض ...

- شاید بود هستی سه گونه ... هست عقلی ...

- هستی ده ... هستی مطلق (س ، علا) (فردوسی)

- (خسرو ، زاد) .

- هستی بیرونی ... برهان آن برهان هستی است

- (سای) .

E. perpetuity, immortality. **همیشگی**

F. perpétuité.

G. αἰ (?).

Phl. hamēšekih — Av. amesha.

— همیشگی (س ، علا) (فردوسی)

— همیشگی ... دائم ذاتی خوانند (ط ، اساس)
(ساری)

Av. amesha spentā = holy immortal
(Zachn.)

see دائم

E. art, virtue. **هنر**

F. art, vertu.

G. ἡ τέχνη (?).

Av. hunara — Phl. hunar.

see صنعت

E. time, occasion. **هنگام**

F. temps, occasion.

G. καιρός (?).

Phl. hangām.

— هنگام یا وقت (خسرو ، زاد).

see وقت

E. air. **هواء**

G. air.

— هوا نگار نمایست و نگار پذیر نیست (خسرو ،
زاد).

— هوا جسمی جایگیر است (خسرو ، زاد).

— هواء (استحق) (Metaph. 994^a 6) ἄρ

— هوائی (اسطاث) ἀέρινη

(Metaph. 1049^a 26)

— اهلیات البسیطة ... المركبة ... (صدرا ، اسفار)
(سجستانی ، ینابیع).

E. similitude, resemblance. **همانندی**

F. similitude, ressemblance

Phl. humānand.

— همانند (فردوسی)

E. equal. **همچند**

F. égal.

— هم چند یکدیگر (خسرو ، زاد).

E. unity, totality. **همگی - همگان**

F. unité, totalité.

Phl. hamih, hamikih, hamāk, hamākihā,
hamistih (Dēnkart).

— همگی و بارگی (ساری)

E. indefinite. **مهمل**

F. indéfini.

— 'موجب' مهمله ... 'سالبه' مهمله (س ، علا).

— مهمله (تذاری) (A. Pr. 24^a 17) ἀδιόριστος

— المهمل (تذاری) τὸ ἀδιόριστον

(A. Pr. 24^a 19)

— المهمل ما لم یبین عن کل ولا عن بعض ...
القدرمات المهملة (مقفّع ، منطق).

— المهملین وحالهما فی الصدق والکذب ... (فارابی ،
القیاس).

— المهمل لیس یوجب التعمیم ... (س ، اشارات).

— المهملات هی الالفاظ الغیر دالة علی معنی
بالوضع. (جرجانی ، ۲۵۸).

μή ταυτό (لا هو هو (اساطات)
(Metaph. 1054^b 21)

- هو هو بعینه (اثولوجیا ، ناعمة) .
- الهو هو معناه الوحدة والوجود (فارابی ، تعلیقات) .
- الهو هو اتحاد بین اثنين (س ، نجاة) .
- الهو هو ... ان يكون ذات واحدة لها اعتباران (سهر ، حکمة) .
- يتقابل الهو هو والغیر (رشد ، ما بعد) .
- الهو هوية ... الاتحاد (صدرا ، اسفار) .
- الهو هو ... المراد به الاتحاد في الذات ... (تهاني ، ج ۲ ، ۱۳۴۰) .

the philosophical and the mystical senses need to be differentiated.

E. being, entity, ipseity. **هویت**
F. être, ipséité.

(non-Qur'anic in form)

- هویت مرعقل راست (خسرو ، جامع) .
- علت هویت که معلول است ، ناهویت باشد که ابداع است . (خسرو ، جامع) (ط ، اساس) .
- اوئی (خسرو ، اخوان) .

mystical sense:

- هویت ... یعنی علم او بذات او (جامی ، شرح عطار) .
- بعضی هویت مجازی یعنی تعیین را هذیت گویند و هویت حقیقی یعنی نفس وجود را هویت (جامی ، شرح عطار) .

τὸ ὄν (الهوية (اساطات)
(Metaph. 994^a 28)

τὸ ὄν (ما هو موجود (اسحق)
(Metaph. 994^a 28)

- استحالة الهواء ماء (س ، نجاة) .
- الهوائية (سهر ، حکمة) (غز ، تهاوت) .

E. memory, intelligence. **هوش**

F. mémoire, intelligence.

Phl. *hōš*, *ahōših* (Dēnkart) = corruption, incorruption, *ahōš* = immortal.

- هوش بزبان پهلوی هلاک ... ورا هوش در زاولستان بود (فردوسی) ... هوش دیگر خرد باشد (لغت فرس) .

- هوش ... هلاک ... دوم جان ... سیوم خرد (صحاح الفرس) (برهان قاطع) .

E. matter. **هوم**

F. matière.

Phl. *hōm*.

- هوم (فردوسی)

- هوم وهو الطينة والخميرة (حزم ، فصل) .

E. identity. **هو هو**

F. identité.

L. idem.

- هو هو (ط ، اساس) .

τὸ αὐτό (هو هو (اساطات)
(Metaph. 1029^b 22)

τὸ αὐτό (هو هو (نظیف) (6) 991^a (Metaph.)

τὸ ταὐτό (الهو هو (اساطات)
(Metaph. 1054^a 31)

αἱ αὐταὶ (هی هی (اساطات)
(Metaph. 1054^b 2)

- الوجود الاول ... الهوية (توحيدى ، هوامل) .
- هوية مجردة (س ، نجاة) (سهر ، اشراق) .
- الهويات الاول العقليات والهويات الثانى الحسيات (L. de C. 89) .
- ليست الهوية المبتدعة قوة بل لها قوة ما (L. de C. 88) .
- وصفه وهويته وكنهه (السراج ، اللمع) . (جبل ، ٢٦) .
- اصناف الهويات ثلاثة ... بالعرض والتي فى النفس والتي خارج النفس (رشد ، ما بعد) .
- السؤال عن المائتة والمئنة والهوية (البلخى ، البدء والتاريخ) .
- هوية ما حل عليه العلية (سهر ، حكمة) .
- الحق هوية العالم (عربى ، فصوص) .
- ارانى هويته فنظرت بهويته الى انائيتى فزالت (بسطامى ، شطحات الصوفية ، بدوى) .

to note:

- السبب فى هوى السقف طبعه (سهر ، حكمة) .
- هذيتيه وهويته (صدرا ، اسفار) .
- الهوية التي اصل الهويات ... سماها ... الفلاسفة بالعقول الفعالة ، والمشاؤون ... بالصور العلمية القائمة بذاته ... والافلاطونيون ... بالمثل النورية والصور الالهية ... والمتكلمين بالصفات القديمة والمعترلة بالاحوال والصوفية بالاسماء وبالاعيان الثابتة (صدرا ، اسفار) .

hence the philosophical and the mystical senses are entirely different.

- الهويات واللاهويات (مجتانى ، ينابيع) .
- اوتى see

E. state, disposition.

F. état, disposition.

- التهيو (مقفّع ، مسكويه ، حكمة) .

هيات

تو εἶναι (الهوية (اسطاث)
(Metaph. 1019^a 4)

تو μή εἶναι (الذى ليس بهوية (اسطاث)
(Metaph. 994^a 28)

تو μή εἶναι (ما هو معدوم (اسحق)
(Metaph. 994^a 28)

εἶναι καὶ οὐκ εἶναι (هوية ولا هوية (اسطاث)
(Metaph. 1008^a 9)

تو εἶναι καὶ εἶναι (الهوية على كنهها (اسطاث)
(Metaph. 1005^a 13)

تو τί ἦν εἶναι ἐκάστῳ (انية هوية كل واحد (اسطاث)
(Metaph.)

οὐσία τῶν ὄντων (جواهر الهويات (اسطاث)
(Metaph. 996^a 7)

πρῶτον εἶναι (الهوية الاولى (اسطاث)
(Metaph. 1028^a 14)

تو εἶναι σημαίνει καὶ το εἶναι ὅτι ἀληθές (تو εἶναι σημαίνει καὶ το εἶναι ὅτι ἀληθές)
(Metaph. 1017^a 31)

الهوية تدل على انية الشيء وحقيقته (اسطاث)
εἶναι γὰρ τι γένος τοῦ ὄντος ἢ φύσις
(Metaph. 1005^a 34)

- لان الطباع جنس واحد من اجناس الهوية (اسطاث) .

to note:

τῶν ὄντων (للموجودات (نظيف)
(Metaph. 987^b 8)

تو εἶναι (الموجود (دمشقى)
(Top. 121^a 21)

-- الهوية الاولى ... هوية العقل (اثولوجيا ، ناعمة) .

- توحدتها هو تهويتها (كندى ، المعتصم) .

- هوية الشيء وعينيته ووحده وتشخصه وخصوصيته ووجوده المنفرد كل واحد (فارابى ، تعليقات) .

- هويات الاشياء (اخوان ، ج ١ ، ٢٥٠) .

- الهيويل قوة موضوعة لحمل الصور (كندى، رس).
 طينة Kindi uses also
 — المادّة والهيويل (فارابى، مدينة).
 — الهيويل الاولى... جوهر بسيط معقول لا يدركه
 الحس. (اخوان: ج ٢، ٤).
 — الهيويل على نوعين احدهما الهيويل الاولى المشتركة
 للجميع والثانى الهيويل الخاصة بوجود (رشد،
 ما بعد).
 — ... فان كان مُحكاً بنفسه لا تركيب فيه فأتا
 نسميه الهيويل المطلقة (س: نجاة).
 — الهيويل لا يصحّ حدوثها (سهر، حكمة).
 — الهيويل معنى قائم بنفسه وليس موجوداً بالفعل —
 الهيويل... لا يصحّ عليها التناهى واللاتناهى (س،
 تعليقات).
 — الهيويل الاولى مبعدة والصور الاولى مبعدة ابدعها
 البارى معاً (س، تعليقات).
 — الهيويل يسمّى المادّة والعنصر والطينة...
 (خوارزمى، ١٣٦).
 — الهيويل إما قريبة وإما بعيدة (باجه، نفس).
 — هيويل... صوفيّه اعيان ثابتة گویند، ومتكلمان
 حقایق اشياء، وحكما ماهيات اشيا...
 (تهانى، ج ٢، ١٥٣٦).

E. material.

هيويلاني

F. matériel.

- عقل هيويلاني (ط، تصورات).

ὕληος (?).

- الاجسام الهيويلانيّة (نظيف) σώματα τὴν ὕλην
 (Metaph. 989^a 21)
 — الاشياء الحسيّة الهيويلانيّة (اثولوجيا، ناعمة).
 — هيويلانيّات (اثولوجيا، ناعمة).

- الهيئات والصور (فارابى، تعليقات).
 — الهيئات والملكات (فارابى، مدينة).
 — كل هيئة امّا قارّة وامّا غير قارّة (س، نجاة).
 — المادّة على التهيؤ الاول (س، نجاة).
 — التهيؤ والاستعداد (سهر، حكمة).
 — ما ليس بجوهر نسميه ههنا هيئة (سهر، حكمة).

E. matter.

هيويل

F. matière.

- هيويل (س، علا).
 — هيويل... جوهرى بسيط است پذيرای صورت
 (خسرو، رس).
 — هيويل اول — هيويل كلّي — هيويل طباعى هيويل
 صناعى. (خسرو، رس).
 — هيويليات — هيويل نخستين — هيويل مطلق
 (خسرو، زاد).
 — هيويل را... جوهر منفعلی گویند (ط، تصورات).

- اصحاب هيويل چون ايرانشهرى و... رازى
 (خسرو، زاد).

- الهيويل (دمشقى) ἡ ὕλη (Top. 139^b 33)
 — الهيويل (متى) ἡ ὕλη (Metaph. 1069^b 30)
 — هيويل الاولى (اسطاث) πρώτη ὕλη
 (Metaph. 1015^a 7)

- من طريق الهيويل (اصحق) ἐξ ὕλης
 (Metaph. 994^a 3)

to note:

- عنصر (اسطاث) ἐξ ὕλης
 (Metaph. 994^a 3)
 — هيويل المصنوعات ἡ ὕλη τῶν σκευατῶν
 (اسطاث) (Metaph. 1013^b 18)
 — فى الهيويل (اصحق) ἐν ὕλοι (D. An. 403^a 25)

E. materiality.

هيوليت

F. matérialité.

- الهيولانية (فارابي ، مدينة) .
- الهيولانية (توحيدى ، امتاع) .
- الهيولانية (سهر ، حكمة) -- الهيولانية (سهر ، حكمة) .
- الهيولانية (رشد ، ما بعد) (صدرا ، اسفار) .

- الصورة الهيولانية (كندى ، رس) .
- الموجودات الهيولانية (فارابي ، مدينة) .
- هذه القوة التى تسمى عقلاً هيولانياً موجودة لكل شخص (س ، نجاه) .
- القوى الهيولانية (سهر ، حكمة) .
- الهيوليات (سهر ، حكمة) .
- الهيولانيات (مجبستاني ، يتابع) .

see عنصرى

- اليقين هو القاضي بتوافي الشهادات لا عدد
الشهادات (س ، اشارات) .
— اليقين ... عند اهل الحقيقة رؤية العيان بقوة
الايماز لا بالحجة والبرهان (جرجاني) .
— اذ لا يقين فلا علم (صدرا ، اسفار) .

يقيني

- يقينيّ وأنا يقينيّ (س ، علا) — يقينيّات (ساوي) .
— التصديق اليقينيّ (فارابي ، عيون) .
— البرهان قياس مؤلف من يقينيّات لانتاج يقينيّ .
(س ، نجاه) .
— العلم اليقينيّ (رشد ، تهافت) .

يك

- E. one, unique.
F. un, unique.
Phl. *ēvak, ēvak ēvak* = يك يك (Dēnkart).
— يكان — يكانه (صاحح الفرس)

يكي

- E. the one.
F. l'un.
— يكي وبسياري (س ، علا) .
— يكي تمام است هم بقوت وهم بفعل ، ويكي
اندر شمار نيست ... يكي علت شمار است
(خسرو ، جامع) .

see واحد

يگانگی

- E. oneness, unity.
F. unité.
— يگانگی (س ، علا) (خسرو ، ٦ فصل) (ساوي)
— يكتائي (سعدی)
see وحدت

يقظه

- E. awakeness.
— اليقظة (احق) *ἐγρηγόρεσις*
(D. An. 432^b 12)
— اليقظة (احق) *ἐγρηγόρεσις*
(Themist. D. An.)
— اليقظة (متي) *ἐγρηγόρεσις*
(Metaph. 1072^b 17)
see حيّ بن يقظان

يقين

- E. certitude.
F. certitude.
(Qur'anic 15: 99)
— يقين (س ، علا) .
— يقين مطلق دائم ، و... مؤقت ، ومنغير (ط ،
اساس) .
— آوريقين باشد (لغت الفرس) —
see آور and باوري

- يقيناً (احق) *ἀκριδῶς* (Categ.)
— اكثر استقصاءاً و يقيناً (متي) *ἀκριδεστερα*
(A. Post. 87^a 31)
— التيقّن (احق) *πίστις* (D. An. 428^a 20)
to note:
— ضعف اليقين ، ضعف الاعتقاد ، *παράδοξον*
نقصان الرأي (يحي) (Soph. 175^b 37)
— اليقين ... سكون الفهم مع ثبات القضية
ببرهان (كندی ، رس) .
— المنطق ... حصل بها العلم اليقين (فارابي ،
التوطئة) .

ADDENDA

The equivalents coined for the copula.

τό μή εἶναι (أنه ليس (اسطاث)	τό εἶναι (الأنية (اسطاث)
(Metaph. 1010 ^a 17).	(Metaph. 1042 ^b 28)
τό ἔστι (الايست (اسطاث)	τό εἶναι (D. An. 424 ^a 25) (انه (اسحق)
(Metaph. 1042 ^b 25)	τό εἶναι (Top. 135 ^a 11) (الانية (دمشقي)
τό δν (الهوية (اسطاث)	τό εἶναι (Metaph. 1075 ^b 5) (الانية (متى)
(Metaph. 1005 ^a 13)	τό εἶναι (الكينونة (اسطاث)
τό δν (Top. 121 ^a 21) (الموجود (دمشقي)	(Metaph. 998 ^b 23)
τό μή δν (الذي ليس بهوية (اسطاث)	τό εἶναι (الهوية (اسطاث)
(Metaph. 1004 ^b 28)	(Metaph. 1019 ^a 4)
τό μή δν (الذي ليس هو (اسطاث)	τό εἶنαι (الموجود (نظيف)
(Metaph. 1027 ^b 29)	(Metaph. 991 ^a 2)
τό μή δν (من جهة انه ليس (تذاري)	τό εἶναι (D. An. 412 ^b 8) (انه (اسحق)
(A. Pr. 49 ^a 24)	τό εἶναι (الايستية (اسطاث)
ἦ δν (Metaph. 1003 ^a 30) (بالكنه (اسطاث)	(Metaph. 993 ^b 31)
τῶν δντων (الاكوان (اسطاث)	τό εἶναι (Metaph. 993 ^b 31) (وجود (اسحق)
(Metaph. 994 ^a 2)	τό εἶναι καί μή εἶναι (الاثبات والنفي
τό εἶναι (بقاء (اسطاث)	(Metaph. 1006 ^a 4) (اسطاث)
(Metaph. 1000 ^a 16)	τό μή εἶναι (لا أنية (اسطاث)
	(Metaph. 1043 ^a 1)

ABBREVIATIONS

1. TRANSLATORS

- متى = ابو بشر متى بن يونس القُتاني .	- ابراهيم = ابراهيم بن عبد الله .
- مع = مجهول .	- اسحق = اسحق بن حنين .
- ناعمة = عبد المسيح بن عبد الله بن ناعمة الحمصي .	- اسطاث = اسطاث الراهب .
- نظيف = ابو على نظيف بن ايمان نظيف القس .	- تذارى = تدرى (؟) = ثيودوروس (؟) .
- يحيى = يحيى بن عدي .	- حنين = حنين بن اسحق .
	- دمشقى = ابو عثمان اللمشقى .
	- زرعة = ابو على عيسى بن اسحق بن زرعة .
	- كاتب = ابراهيم بن عبد الله الكاتب .

2. AUTHORS

- توحيدى = ابو حيان التوحيدى .	- ابن سبعين = رسائل .
- امتاع = الامتاع والموانسة .	- اخوان = رسائل اخوان الصفا وخلان الوفا .
- مقابسات = كتاب المقابسات .	- اسكندر = مقالة اسكندر الافروديسي في العقل .
- هوامل = الهوامل والشوامل .	- افضل مص = مصنفات افضل الدين ...
- تهانوى = كشف اصطلاحات الفنون .	- كاشانى .
- تيمية = ابن تيمية .	- افضل ، نفس = رساله نفس .
- الرد = كتاب الرد على المنطقيين .	
- نعيمة = نعيمة اهل الايمان في الرد على منطق اليونان .	- باجة = ابن باجة .
- جامى ، شرح عطار = رسالة جامى = شرح قصيده عطار .	- تدبير = في تدبير المتوحد .
- جرجاني = كتاب التعريفات .	- نفس = كتاب النفس .
- جنى ، خصائص = ابن جنى ، كتاب الخصائص جوزجاني ، حى = شرح حى بن يقطان .	- بلخى = ابو زيد البلخى ، كتاب البدء والتاريخ .
- حزم ، فصل = ابن حزم ، الفصل في الملل والاهواء والنحل .	- بهمنيار :
	- مراتب = مراتب الوجود .
	- ما بعد = رسالتان في ما بعد الطبيعة .
	- ترجان = كتاب ترجان البلاغه . الرادبوى .
	- تملوس = ابن تملوس ، المدخل لصناعة المنطق .

- الخطابة = من كتاب الشفا .
 - رس = تسع رسائل .
 - شفا = كتاب الشفا .
 - الصمدية = الرسالة الصمدية .
 - عشق = رسالة العشق .
 - علا = دانش نامه علائي .
 - فصوص = فصوص الحكم .
 - مباحثات = المباحثات .
 - منطق = كتاب منطق المشركيين .
 - نجاة = كتاب النجاة .
 - نفس = رسالة نفس .
 - النيروزية = الرسالة النيروزية .
 - ساوى = تبصره و دورسالة ديگر در منطق .
 - سج = مجستاني : كشف المحجوب .
 - مجستاني ، بنايع = ابو يعقوب السجستاني ، كتاب البنابيع .
 - سراج ، اللمع = كتاب اللمع .
 - سهر = شهاب الدين سهروردي المقتول .
 - اشراق = اشراق = كتاب حكمة الاشراق .
 - حكمة = في الحكمة الالهية .
 - سيمرغ = صغير سيمرغ .
 - عقل سرخ = رسالة عقل سرخ .
 - لغت = لغت موران .
 - هياكل = هياكل النور .
 - شهرستاني ، الملل = كتاب الملل والنحل .
 - صد = ملأ صلرا .
 - اسفار الاسفار الاربعة .
 - رس = رسائل ملأ صدرا .
 - شواهد = شواهد الربوبية .
 - طفيل = ابن طفيل .
 - حي = حي بن يقظان .
 - ط = نصير الدين طوسي .
 - اساس = اساس الاقتباس .
 - الحسيني = محمد شريف الحسيني ، اصول المنطق والمناظرة .
 - حلاج = حسين بن منصور الحلاج . كتاب الطواسين .
 - خسرو = ناصر خسرو علوي .
 - جامع = جامع الحكمتين .
 - خوان = خوان الاخوان .
 - رس = رسائل .
 - زاد = زاد المسافرين .
 - ٦ فصل = شش فصل .
 - وجه دين = كتاب وجه دين .
 - خلدون = ابن خلدون : مقدمة لكتاب العبر وديوان المبتدأ والخبر .
 - خوارزمي = الخوارزمي : كتاب مفاتيح العلوم .
 - رازي ، رس = رسائل ابى بكر الرازي .
 - فخر الدين الرازي = المطالب العالية .
 - رشد = القاضي ابو الوليد ابن رشد .
 - تهافت = تهافت التهافت .
 - الحس والمحسوس .
 - خطابة = تلخيص المقالة الاولى من كتاب الخطابة .
 - فصل = فصل المقال فيما بين الشريعة والحكمة من الاتصال .
 - كشف = كتاب الكشف ...
 - ما بعد = تفسير ما بعد الطبيعة .
 - س = ابو على ابن سينا .
 - اثنولوجيا = شرح اثنولوجيا .
 - اسباب = اسباب حدوث الحروف .
 - اشارات = كتاب الاشارات والتنبيهات .
 - انصاف = كتاب الانصاف .
 - تعليقات = رسالة التعليقات .
 - حدود = رسالة الحدود .
 - حي = رسالة حي بن يقظان .

- = مدينة = آراء اهل المدينة الفاضلة .
 = معقولات = في المعقولات . رسائل .
 = مفارقات = في اثبات المفارقات . رسائل .
 = نواميس = تلخيص نواميس افلاطون .
 = زينون = رسالة زينون . رسائل .
 - قابوسنامه = قابوسنامه "عصر المعالي كيكايوس...
 بن زيار .
 - قزويني = الرسالة الشمسية .
 - قنطري = تاريخ الحكماء .
 - كندى :
 - رس = رسائل الكندي الفلسفية .
 - عقل = رسالة في العقل .
 - فلسفة اول = رسائل الكندي الفلسفية .
 - المعتصم = كتاب الكندي الى المعتصم بالله .
 - لغت الفرس = لغت الفرس اسدى طومس .
 - حجر ، جامعة = المجريطي ، الرسالة الجامعة .
 - محاسبى = المحاسبى ، كتاب التوهم .
 - مسعودي ، تنبيه = التنبيه والاشراف .
 - مسكويه ، حكمة = الحكمة الخالدة .
 - مفقوع = عبد الله بن المقفع
 = الكبير = الادب الكبير .
 = الصغير = الادب الصغير .
 = كلية = كلية ودمنة .
 = منطق = منطق ارسطو . مخطوطة
 جامعة القديس يوسف في بيروت .
 - نسفى = كتاب الانسان الكامل .
 - نظامى = خمسة نظامى گنجوى .

Zaehn. = R.C. Zaehner, Zurvan.
Oxford.

Kent = R.G. Kent, Old Persian.
New Haven, Con.

Dēnkart = J.-P. de Menasce, O.P.,
Le Dēnkart. Paris.

- = تصورات = روضة التسليم يا تصورات .
 = ناصرى = اخلاق ناصرى .
 - عبد الحميد ، رس = عبد الحميد يحيى الكاتب ،
 رسائل .
 - غز = ابو حامد الغزالي .
 = تهافت = تهافت الفلاسفة .
 = رس = رسائل الغزالي .
 = اللدنية = الرسالة اللدنية .
 = محك = كتاب محك النظر في
 المنطق .
 = منقذ = المنقذ من الضلال .
 = معيار = معيار العلم في فن المنطق .
 - فارابي = ابو نصر الفارابي .
 = احصاء = احصاء العلوم .
 = ارسطو = فلسفة ارسطو ليس .
 = افلاطون = فلسفة افلاطون .
 = ايسا = كتاب ايساغوجي .
 = تعليقات = مخطوطة استانبول .
 = توطئة = التوطئة في المنطق .
 = الجمع بين رأيي الحكميين افلاطون ...
 وارسطو ليس .
 = الخلاء = رسالة في الخلاء .
 = رس = رسائل الفارابي .
 = سعادة = تحصيل السعادة .
 = السياسات = السياسات المدنية .
 = شعر = رسالة في الشعر .
 = عبارة = رسالة ... في العبارة .
 = عقل = رسالة في العقل .
 = عيون = عيون المسائل .
 = فضيلة العلوم = رسالة في فضيلة
 العلوم والصناعات .
 = قياس = رسالة القياس .
 = قياس صغير = رسالة القياس الصغير .
 = في اغراض ما بعد الطبيعة .

کتابخانه شخصی ابراهیم

BY THE SAME AUTHOR

1. *The Poetics of Aristotle*. Trans. from Greek into Persian for the first time. Luzac and Co. London, 1948.
2. *The Persai of Aeschylus*. Trans. from Greek into Persian for the first time. Adrien Maisonneuve. Paris, 1952.
3. *Lexique des Termes de Logique en grec, anglais, français, persan et arabe*. Édition mimio-graphiée. Paris, 1954.
4. *Avicenna. His Life and Works*. George Allen and Unwin. London, 1958.
5. *Philosophical Terminology in Arabic and Persian*. E.J. Brill. Leiden, 1964.

A PHILOSOPHICAL
LEXICON
IN PERSIAN AND ARABIC

by

SOHEIL M. AFNAN
Ph. D. (Cantab.)

